
مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

۸

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی



Presented by: https://jafrilibrary.com/

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن – جلد۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلاـ تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد هشتم]

مقدمه

بسم اللّه الرحمن الرحیم رسالت پیامبران و نزول کلام الهی برای تربیت انسان و سیر او از دنیای مادیت و حیوانیت به کمال معنوی و مقام والای خلیفه الهی است.

سخن گفتن از پیامبران و رسالت رسل الهی نه از عهده‌ی ما برمی‌آید و نه در آن مقام علمی معنوی هستیم که در اینکه مقدمه از آن سخن گوئیم چه بهتر که قلم را بدست آن کسی دهیم که خود فرزند پیامبر و رسالت پیامبران را بدوش دارد و همچون جد بزرگوارش پیامبر اسلام به تربیت نفوس پرداخته و بشریت را در اینکه دنیای الحادی و شرک متوجه‌ی اسلام نموده و جامعه‌ی ایران

را از جهل و جاهلیت شاهنشاهی رهانیده و مملکت را به مملکت رسول اللّه مبدل ساخته و امت مسلمان را همه سربازان حضرت بقیه اللّه الاعظم ارواحنا له الفداء نموده و ملل مسلمان را بجنگ با کفار غربی و ملحدان شرقی فرا خوانده و امت را مسلح بایمان که با دستی قرآن و دست دیگر سلاح بجنگ شیاطین فرستاده و تمامی دعوا را بر سر اسلام قرار داده و مرز دوست و دشمن را فقط و فقط اسلام قرار داده است.

لذا چه کسی سزاوارتر از اینکه عارف وارسته و عالم عامل و عبد صالح خداست که در باره‌ی انبیاء سخن گوید، که میفرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنهُم یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَهَ انگیزه‌ی بعثت را در اینکه آیه‌ی شریفه ذکر میفرماید که خدای تبارک و تعالی است که در بین امیین و بی‌سوادها، کسانی که تربیت و تعلیم الهی نداشته‌اند، رسول فرستاده است تا اینکه آیات خدا را بر آنها قرائت کند و آنها را با قرائت آیات قرآن و تربیت‌هایی که حدود شده است در تعلیمات الهی، آنها را به مردم عرضه کند و تزکیه کند آنها را، تعلیم کند بر آنها کتاب و حکمت را. در اینکه آیه نکات زیادی هست راجع به اهمیت تربیت معلم و تعلم با تعبیر هو الذی او است که اینکه کار را کرده است و مثل یک مطلب با اهمیتی است که میفرماید: هُوَ الَّذِی بَعَثَ اینکه است که فرستاده است بین مردم و همه‌ی عالم امی، هستند حتی آنهایی که به حسب ظاهر درسهایی خوانده‌اند و به حسب ظاهر درسهایی خوانده‌اند و به حسب ظاهر صنایعی را میدانند و مسائل را اطلاع بر آن دارند. لاکن هم آنها نسبت به آن تربیتی که از جانب خدا بوسیله‌ی انبیاء به آنها میشود همه امی هستند، همه در ضلال مبین هستند. تنها راه تربیت و تعلیم راهی است که از ناحیه‌ی وحی و مربی همه‌ی عالم رب العالمین، تنها اینکه راهی است که از ناحیه‌ی حق تعالی ارائه میشود و آن تهذیبی است که با تربیت الهی به وسیله‌ی انبیاء، مردم تربیت میشوند و آن علمی است که به وسیله‌ی انبیاء بر بشریت عرضه میشود و آن علمی است که انسان را به کمال مطلوب خودش میرساند» ۱۸/ ۱۰/ ۱۳۵۹ ولی آنچه ما امروز چه در داخل مملکت از سوی غربزدگان یا شرقزدگان و در خارج از مرزها علم‌پرستی‌ها، علم‌دوستی‌ها، علم‌محوری‌ها، علم‌فروشی‌ها ... که همه از مغزهای افراد مشرک و ملحد و منافق تراوش نموده که یا ریشه‌ی دهری گری یا هوای نفسانی و غرور حیوانی. و اخیرا هم با تفکر التقاطی رو برو شده‌ایم. در طی چهل سال اخیر روشنفکران غربزده یا شرقزده با استفاده از تفکرات بیگانه و التقاطش با مبانی قرآنی اسلامی، تفکرات التقاطی بوجود آورده که یا بسوی بلوک کاپیتالیسم است یا کمونیسم و اینکه چه بسا از سوی افراد دلسوز برای مذهب بوجود آمده باشد؟؟؟؟ و اخیرا مزدوران روس و روس‌پرستان مزدور با شیادی خاصی خواسته‌اند تضاد میان اسلام و مارکسیسم را از میان برداشته و خواسته‌اند اسلام انقلابی را با سوسیالیسم علمی آشتی دهند؟؟؟؟ اینکه نه از بابت حسن نیت که سوء نیت است و در پشت سر اینکه دسیسه، استعمار کرملین است ...

حال باید با اینکه جریانات انحرافی و گمراه کننده، چگونه برخورد کرد.

آیا بازگشت بقرآن!

آیا بازگشت به امامت!

یا طبق وصیت حضرت رسول اکرم (ص) اطاعت و پیروی کامل از قرآن و عترت میتواند سعادت دنیوی و اخروی‌مان را تضمین نماید.

امام میفرمایند:

«ادعیه لسان قرآن است، ادعیه شارح قرآن هستند» ... مردم را نباید از دعا جدا کرد ... ما نباید بگوییم: که قرآن را ما داریم، دیگر ما به پیغمبر کاری نداریم، جدا از هم نیستند، مطلب همان است و با هم هستند

«لن یفترقا حتی بردا علی الحوض»

افتراقی در کار نیست، ما اگر بخواهیم حساب را جدا کنیم، قرآن علی حده باشد و ائمه علی حده باشند و ادعیه هم علی حده باشند

و ادعیه را هم بگوئیم که: ما کاری به ادعیه نداریم ...»

آری امام اینکه سالک الی اللّه و قطب راهیان صراط مستقیم آن گونه که خود رفته و میرود ما را راهنمایی بسوی حق و حقیقت می‌نماید تا از هر گونه التقاطی یا چپ‌گرایی و غرب‌گرایی بر حذر بوده و آن گونه که خدا میخواهد عبد باشیم و عابد. نه از هوای نفس و انانیت در ما اثری باشد نه از مقام‌پرستی و دنیاطلبی.

حال بهتر آن است که نگاهی گذرا به صفات و مشخصات حضرت ختمی مرتبت محمّد بن عبد اللّه (ص) پیامبر اسلام نموده و همانگونه که خدای منان او را اسوه‌ی حسنه قرار داده و شاهد بر امت نموده، خویشتن را بسازیم و از پیامبرمان در ما نشانه‌هایی باشد.

سفینه البحار مجلد ۱ مینویسد:

پیامبر از بس با حیا بود هر کس از او چیزی میخواست باو میداد و حیاء میفرمود محرومش نماید.

سفینه البحار از انس حدیث میکند که:

ده سال خدمت رسول خدا را میکردم هرگز بمن کلمه ناهنجاری نفرمود و بخاطر کاری که کردم نفرمود چرا کردی و بخاطر چیزی که انجام ندادم نفرمود چرا نکردی.

انس گوید:

رسول خدا بظرف شیری افطار میکرد و مقداری هم برای سحرش میگذاشت و گاهی یک خوراک شیر بیشتر نداشت. و گاهی هم نان را در آن میگذاشت و میل میفرمود.

انس گوید:

شبی شیر را برای پیامبر آماده کردم ولی ایشان دیر آمدند. گمان کردم بعضی از یارانش او را دعوت نموده، لذا شیر را خود نوشیدم.

پیامبر پس از ساعتی از شب آمد و چیزی نفرمود. از یکی از یاران پرسیدم: آیا رسول خدا در جایی افطار فرموده بود. گفت: نه.

آن شب را جز خدا کسی نداند چه بر من گذشت از غصه اینکه پیامبر از من شیر را بخواهد و نیابد.

پس رسول خدا آن شب را گرسنه بود و روز را روزه داشت و از من شیر نخواست و تا کنون هم از آن سخنی بمیان نیاورده است.

۱- امام حسن فرمود: پیامبر بسیار بزرگوار و با شخصیت بود.

۲- امام حسن فرمود: پیامبر پیوسته هاله‌ای از خون وجودش را فرا گرفته بود، همواره فکر میکرد، راحت و آسایش برایش وجود نداشت، بی‌ضرورت حرف نمیزد، سکوتش طولانی بود، سخن را بگوشه لب تمام میکرد.

۳- امام حسن فرمود: پیامبر چون غضبناک میگشت هیچ چیز آتش غضبش را فرو نمینشانید تا وقتی که او را در راه حق یاری کنند و هرگز برای خود خشمگین نمیشد و برای خود جوش نمیزد.

۴- امام حسین فرمود: پیامبر اکرم جز در سخنان سودمند دهان فرو میبست و بین مردم الفت ایجاد مینمود و از ایجاد تفرقه پرهیز مینمود.

۵- امام حسین فرمود: پیامبر بزرگ هر قومی را گرامی میداشت.

۶- امام حسین فرمود: بهترین مردم در نزد پیامبر آن کس بود که خیر خواهیش بیشتر بود و کسی نزد او منزلتی بزرگتر داشت که مواساه و یاری و همکاری زیادتر مینمود.

۷- امام حسین فرمود: پیامبر اکرم نمینشست و برنمیخاست مگر با ذکر نام خدای متعال و برای خود جایگاه مخصوصی قرار نمیداد. و دیگران را هم از اینکار نهی میفرمود.

۸- امام حسين فرمود: پيامبر چون به مجلسى وارد ميشد هر جا كه خالى بود همانجا مينشست و ديگران را هم باين عمل امر مينمود.

۹- امام حسين فرمود: پيامبر چون به مجلسى وارد ميشد بهر يک از اهل مجلس بمقدار و در خور حالش توجه ميكرد كه يک نفر نپندارد كه ديگرى نزد او برتر و گراميتر است.

۱۰- امام حسين فرمود: مردم از اخلاق و سعه صدر پيامبر در راحت و فراخى بودند.

۱۱- امام حسين فرمود: پيامبر براى مردم پدرى مهربان بود و همگان در نزد او و از نظر حقوق در يک درجه قرار داشتند.

۱۲- امام حسين فرمود: مجلس پيامبر مجلس علم و شرم و صبر و امانت بود. در مجلس وى صداها بلند نميگشت و حرمت كسى هتک و توهينى نميشد و لغزشهاى كسى بر ملا نميگشت.

۱۳- امام حسين فرمود: در نزد پيامبر بزرگان احترام و توقير ميشدند و كوچكها و خردها مورد رحمت و شفقت قرار ميگرفتند و حاجتمندان را بر خود ترجيح ميدادند.

۱۴- امام حسين فرمود: پيامبر همواره خوشرو، سهل گير، نرمخو بود.

۱۵- امام حسين فرمود: پيامبر خشونت و تندخويى نداشت، پرخاشجويى و دشنام‌گويى ننمود، عيبجويى و يا مداحى نميكرد، از آنچه نميپسنديد تغافل ميفرمود و در عين حال كسى را مأيوس نميساخت و ديگران را كه بدان مايل بودند نااميد و رانده نميكرد.

۱۶- امام حسين فرمود: پيامبر از جدا و پرگويى و از كارهاى بيهوده، خود را محفوظ ميداشت.

۱۷- امام حسين فرمود: چون كسى در مجلسى شروع بسخن گفتن ميكرد پيامبر كاملا ساكت شده گوش فرا ميدادند تا حرفش بپايان رسد.

۱۸- امام حسين فرمود: پيامبر در برابر غربت سخت شكيبا بود.

۱۹- امام حسين فرمود: پيامبر در برابر سخنان خشن و تند و سؤالهاى بى‌رويه مردم تحمل بخرج ميداد.

۲۰- امام حسين فرمود: پيامبر هيچگاه اجازه نميداد كسى او را بسيار ستايش كند.

۲۱- امام حسين فرمود: پيامبر كلام هيچكس را نميبريد مگر آنكه از حد تجاوز ميكرد، در اينكه صورت يا برمى‌خواست، يا او را از ادامه كلام نهى ميفرمود.

۲۲- امام حسين فرمود: پيامبر در سكوت يكى از چهار حالت را داشت:

يا حلم، يا حذر، تقدير، تفكر.

۲۳- انس بن مالک گويد: پيامبر همواره بيماران را عيادت مينمود.

۲۴- انس بن مالک گويد: پيامبر جنازه‌ها را تشييع ميكرد و دعوت بندگان را اجابت مينمود.

۲۵- إبن عباس گويد: پيامبر همواره بر خاک مينشست و بر زمين غذا ميخورد.

۲۶- انس گويد: پيامبر به كودكانى گذشت و بايشان سلام كرد، و به آنها خوراكى پخش كرد.

۲۷- عايشه گويد: پيامبر چون در خانه بود، جامه‌اش را ميدوخت و نعلين خود را پينه ميكرد، و كارهايى كه يک مرد با اهل خود ميكند مينمود.

۲۸- از ابى سعيد خدرى آمده است كه: پيامبر سخت با حيا بود و هيچگاه از او در خواست چيزى نميشد جز اينكه عطا ميفرمود.

۲۹- إبن مسعود گويد: پيامبر فرمود: هيچكس از اصحاب من براى من سخن‌چينى نكند و چيزى را كه پشت سرم شنيده بمن نرساند كه من دوست دارم با دلى صاف و سينه‌اى سالم از بين شما بروم.

۳۰- امام على فرمود: پيامبر سخت‌ترين مردم و خوش مجلس‌ترين مردم بود، هر كس با وى معاشرت و آميزش ميكرد و او را ميشناخت بوى محبت ميورزيد.

۳۱- إبن عباس گويد: پيامبر فرمود: من تربيت شده خداوندم و على ادب شده‌ى من است.

۳۲- إبن عباس گويد: پيامبر فرمود: پروردگارم مرا به سخاوت و نيكى امر كرده، و از بخل و جفاكارى نهى نموده و هيچ چيز نزد خداوند متعال از بخل و بد اخلاقى مبغوضتر نميباشد.

۳۳- امام على فرمود: پيامبر داراى صفات زير بود:

دست و دل‌بازترين مردم، با جرئت‌ترين و راستگوترين و وفا كننده‌ترين و نرمخوترين مردم بود، از نظر قوم و عشيره كريمتر و برتر بود. هر كس او را زيارت ميكرد در برخورد اول هيبتى بزرگ از وى احساس ميكرد و چون با وى معاشرت مينمود و اخلاق او را ميشناخت باو محبت پيدا ميكرد، هرگز پيش از او و بعد از او كسى همانند او نديده‌ام.

۳۴- انس گويد: پيامبر اكرم اگر سه روز يكى از اصحاب را نميديد از حالش جويا ميشد، اگر ميگفتند غايب است برايش دعا ميكرد، و اگر نه بديدنش ميشتافت.

۳۵- جابر گويد: نبى اكرم در بيست و يك جنگ شركت كرد.

صاحب سفينه البحار در مجلد اول مينويسد:

هنگامى كه دندان پيامبر اكرم را در جنگ احد شكستند، يارانش از شدت ناراحتى گفتند:

يا رسول اللّه مشركين را نفرين نمائيد.

پيامبر فرمود:

من بسيار لعن كننده فرستاده نشده بلكه خواننده بسوى خداوند و براى رحمت فرستاده شده‌ام. علامه مجلسى در عين الحيوة گويد:

از حضرت على منقول است كه:

رسول خدا نان گندم تناول نفرمود و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالى سير نخورد چون از دنيا رفت زرهش نزد يهودى به چهار درهم مرهون بود هيچ طلا و نقره از او نماند با آنكه عرب مسخر او شده بود و غنيمت‌هاى عظيم از كفار بدست او آمده بود روزى بود كه سيصد هزار درهم و چهار صد هزار درهم قسمت ميفرمود شب سائل ميآمد سؤال ميكرد ميفرمود «و اللّه» كه نزد آل محمّد امشب يك صاع جو و يك ساع گندم و يك درهم و يك دينار نيست منقول است كه بر الاغ بى‌پالان سوار ميشدند نعلين خود را بدست مبارك پينه ميكردند و بر اطفال سلام ميكردند و بر روى زمين با غلامان چيزى تناول مينمودند كه بروش بندگان مينشينم و بروش بندگان طعام ميخورم كدام بنده از من سزاوارتر است بتواضع و بندگى خدا.

در زمينه‌ى صفات و مشخصات مقام مقدس نبوى ما يادداشتهاى بسيارى داشتيم كه بيش از اينكه را در اينكه مقدمه صلاح نديدم اميدوارم در موارد ديگر و بمناسبت‌هاى مختلف اينكه مبحث را كامل نمائيم.

خداوند همه‌ى ما را پيرو حقيقى رسول اللّه و ولى اللّه قرار داده تا بتوانيم در پرتو رهبرى الهى روح اللّه از زمره‌ى سربازان بقيه اللّه قرار گيريم.

و السلام على عباد اللّه الصالحين و العاقبه للمتقين ۴/ ۴/

۱۳۶۲

صفحه : ۲

سورة الكهف

اشاره

۱۳۶۲مکیهٔ و هی مائهٔ و احدی عشر آیهٔ

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۱ تا ۱۲]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
الحَمدُ لِلّهِ الَّذِى أَنزَلَ عَلى عَبدِهِ الكِتابَ وَ لَم يَجعَل لَهُ عِوَجاً (۱) قَيِّماً لِيُنذِرَ بَأساً شَدِيداً مِن لَدُنهُ وَ يُبَشِّرَ المُؤمِنِينَ الَّذِينَ يَعمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُم أَجراً حَسَناً (۲) ماكِثِينَ فِيهِ أَبَداً (۳) وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً (۴)
ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ وَ لا لِآبائِهِم كَبُرَت كَلِمَةً تَخرُجُ مِن أَفواهِهِم إِن يَقُولُونَ إِلّا كَذِباً (۵) فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفسَكَ عَلى آثارِهِم إِن لَم يُؤمِنُوا بِهذَا الحَدِيثِ أَسَفاً (۶) إِنّا جَعَلنا ما عَلَى الأَرضِ زِينَةً لَها لِنَبلُوَهُم أَيُّهُم أَحسَنُ عَمَلاً (۷) وَ إِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيها صَعِيداً جُرُزاً (۸) أَم حَسِبتَ أَنَّ أَصحابَ الكَهفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِن آياتِنا عَجَباً (۹)
إِذ أَوَى الفِتيَةُ إِلَى الكَهفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِن لَدُنكَ رَحمَةً وَ هَيِّئ لَنا مِن أَمرِنا رَشَداً (۱۰) فَضَرَبنا عَلَى آذانِهِم فِى الكَهفِ سِنِينَ عَدَداً (۱۱) ثُمَّ بَعَثناهُم لِنَعلَمَ أَيُّ الحِزبَينِ أَحصى لِما لَبِثُوا أَمَداً (۱۲)

صفحه : ۳

سورهٔ الكهف در مکّه نازل گردیده مگر آیه وَ اصبِر نَفسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدعُونَ رَبَّهُم که إبن عباس گفته در مدینه نازل گردیده و عدد آیات آن صد و یازده است بعدد بصری و صد و ده بعدد کوفی و صد و شش بعدد شامی و صد و پنج نزد حجازی. (منهج)

(ترجمه)

بنام ایزد هستی‌بخش صاحب رحمت عام و خاص
سپاس و ستایش مخصوص آن خدایی است که بر بنده خود محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اینکه کتاب (قرآن) را نازل گردانید و در آن هیچ نقص و کجی نگذاشت (۱)
(و قرآن کتابی است) ثابت و استوار نزد پروردگار تا اینکه کفار را بعذاب سخت بترساند و مژده بدهد بمؤمنینی که اعمال نیکو مینمایند به اینکه اجر نیکو برای آنها (آماده) شده (۲)
و در آنجا زندگانی ابدی خواهند داشت (۳)
و تهدید بنماید آنهایی را که گفتند خدا اولاد گرفته (۴)
نه آنان و نه پدرانشان علم بگفتارشان ندارند بزرگ است اینکه کلمه‌ای که از دهنشان بیرون میآید و نمیگویند مگر دروغ (۵)
ای محمّد (ص) اگر ایمان نیاورند از شدت حزن نزدیک است خود را هلاک بنمایی (۶)
بدرستی ما قرار دادیم آنچه در زمین است زینت و آن را آراسته گردانیدیم برای اهل زمین تا اینکه آنها را بیازمائیم که کدام یک از آنها عملشان نیکوتر است (۷)
و حقیقهٔ ما آنچه زینت زمین است میگردانیم ویران

صفحه : ۴

و بی گیاه (۸)

ای رسول آیا تو گمان میکنی داستان یاران کهف و رقیم از علامت قدرت ما عجیب است نه چنین است (۹)

(ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یاد کن آن وقتی که آن جوانان اصحاب کهف) در غار کوه جای گرفتند و گفتند پروردگار ما از جانب خود بر ما رحمت عطاء نما و برای ما وسیله رشد و هدایت کامل مهیّا گردان (۱۰)

و ما بر گوشهای آنها حجاب زدیم و سالهای شمرده شده آنها را در غار خواب نمودیم (۱۱)

پس از آن آنها را برانگیختیم (بیدارشان کردیم) تا اینکه بدانیم کدام یک از آن دو گروه مدت لبث خود را در آن غار بهتر شماره نموده‌اند (۱۲)

توضیح آیات

الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلی عَبدِهِ الکِتابَ وَ لَم یَجعَل لَهُ عِوَجاً قَیِّماً (قیّما) منصوب است بفعل مقدر یعنی (جعله قیّما) او را مستقیم گردانید در اینکه آیه مطالبی مندرج گردیده:

اول- ببشر تذکر میدهد و طریق حمد و ستایش خود را از قبل قرآن بوی میآموزد که چگونه بایستی خدای خود را ستایش بنمایی، حمد و ستایش و ثناء را مخصوص بآن خدایی گردانی که از راه لطف و کرم برای هدایت بشر قرآن را بر بنده مقرّب خود فرود آورده.

دوم- اشاره است بعظمت قرآن که انزال قرآن را بلا واسطه بخود نسبت میدهد و خود را بقرآن معرفی مینماید زیرا که در مقام توصیف خود فرمود (اللّه) آن کسی است که بر بنده خود کتاب (قرآن) را نازل گردانیده و بما ارشاد مینماید که از قبل قرآن طریق بندگی و سعادت خود را بیابیم.

سوم- رسول گرامی خود را بمقام عبودیت و بندگی که بالاترین مقامات ممکنات است معرفی نموده و او را ستوده به اینکه بهترین کتابهای آسمانی که متّصف بکلام اللّه است بر او نازل گردانیده.

صفحه : ۵

چهارم- دو صفت از اوصاف بزرگ قرآن را تذکر میدهد: یکی آنکه در آن نقصی و کجی یافت نمیگردد، قرآن ریسمان محکمی است بین او و جهانیان و طریق مستقیمی است بسوی پروردگار عالمیان، و دیگر از اوصاف قرآن اینکه است که آن ثابت و استوار است و از نزد حق تعالی فرود آمده. اشاره به اینکه قرآن کلام الهی است و از معدن صدق و حقیقت از عالم قدس تنزّل نموده و بصورت الفاظ و حروف در اینکه عالم طبیعت ظهور کرده.

لِیُنذِرَ بَأساً شَدِیداً مِن لَدُنهُ وَ یُبَشِّرَ المُؤمِنِینَ الَّذِینَ یَعمَلُونَ الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُم أَجراً حَسَناً چون هر موجودی که در اینکه عالم طبیعت ظهور نمود چهار علّت دارد: علت فاعلی، علّت غایی. علت صوری، علّت مادّی. البته قرآن نیز باعتبار وجود ظاهری آن از آن چهار علت خالی نیست. علت مادی و صوری آن همان است که بصورت الفاظ و حروف و جملات بین جلدین قرار گرفته، و علت فاعلی آن ذات ذو الجلال الهی است که متکلّم است و قرآن کلام او است، و علت غایی آن همانست که در آیه تذکر داده و به (لام) غایت خبر میدهد که قرآن را از جانب خود نازل گردانیدیم برای اینکه کافرین و مشرکین را بتهدیدات سخت از عذاب دردناک بترسانند، و بمؤمنین بشارت دهد که آن کسانی که عمل نیکو نموده‌اند دو پاداش و فضیلت بزرگ بآنها مژده میدهد: یکی آن کی برای آنان است اجر نیکو و آن دار کرامت الهی است و آن مقامات بلندی است که بنیکوکاران وعده داده شده. و دیگر (ماکِثِینَ فِیهِ أَبَداً) که فضیلت بالاتر از نعمتها و کرامتی که بمؤمنین عطاء میگردد اینکه است که نعمتهای آنها دائمی و همیشگی خواهد بود و

يُنذِرَ الَّذِينَ قالُوا اتَّخَذَ اللّه وَلَداً (الى قوله تعالى) إِلّا كَذِباً و او، در (و ينـذر) حرف عطف است آيه را بآيه بالا عطف ميدهد كه از جمله خصوصيات قرآن اينكه است كه تهديد ميكند و ميترساند آنهايي را كه گفتند خداوند اولاد گرفته در حالى كه در اينكه نسبت ناروا نه براى خود آنها علمى

صفحه : ۶

و دانشى است و نه براى پدران پيشين آنان و اينكه بزرگتر كلمه دروغ و ركيك نامعقولى است كه بدون فكر و رويّه از دهن آنان خارج ميگردد و اينكه چنين دروغى است كه از فرط بزرگى آن در سوره مريم آيه ۸۹ فرموده تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرنَ مِنهُ وَ تَنشَقُّ الأَرضُ وَ تَخِرُّ الجِبالُ هَدًّا أن دَعَوا لِلرَّحمنِ وَلَداً.

فَلَعَلَّكَ باخِعٌ نَفسَكَ عَلى آثارِهِم إِن لَم يُؤمِنُوا بِهذَا الحَدِيثِ أَسَفاً خطاب برسولش مينمايد كه تو از شدّت حزن و اندوه بر كفر آنان و باين كلمه بزرگى كه از دهن آنها بيرون ميآيد چنان محزون و متأسّفى كه شايد خودت را از غصّه بكشى و آيه اشاره بجدّيت و استقامت و پايدارى رسول است بر تبليغ امر رسالت، و شايد نظر بعلم حضرتش باشد كه اينكه سيه بختان در اثر كفر و نسبت ولد بخدا دادن خود را در چه مهلكه بزرگى انداخته‌اند و تو از شدّت تأسف بر حال آنها و آن عذاب سختى كه براى آنان مهيّا گرديده چنين متأسفى كه نزديك است خود را هلاك گردانى.

إِنّا جَعَلنا ما عَلَى الأَرضِ زِينَةً لَها لِنَبلُوَهُم أَيُّهُم أَحسَنُ عَمَلًا بعضى (ما) را بمعنى من موصوله گرفته‌اند يعنى انبياء و اولياء و حكماء و علماء زينت زمينند كه زمين بوجود آنها برپا است.

آيه ظاهرا ميخواهد براى تسلّى دل رسولش كه بداند حكمت و سنت الهى چنين اقتضاء نموده بوى خبر ميدهد كه ما زمين را زينت و آراسته گردانيديم و بانواع و اقسام زيبايى‌ها از اشجار و نباتات و حيوانات و درياها و كوه‌ها و مناظر طبيعى زينت داديم و بانواع جواهرات آراسته گردانيديم و چنين كرديم براى اينكه اهلش را بيازمائيم و آنان را در مورد امتحان واقع گردانيم تا دانسته شود كه كدام يك عملشان نيكوتر است.

وَ إِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيها صَعِيداً جُرُزاً (صعيد) جايى را گويند كه گياهى در آن نباشد، و (جرز) زمينى است كه نباتى از آن روئيده نميشود.

صفحه : ۷

خلاصه ذات احديت بشر را متنبّه ميگرداند كه بدانيد زينت و زيبائيها كه در زمين مشاهده مينمائيد براى اينها حقيقت ثابتى نيست بلكه زمين را اينطور مجلّل و مزيّن گردانيده كه افراد بشر را بيازمايد كه كدام يك بفريب نفس و شيطان آن را ثابت و پايدار مى‌پندارد و در طلب آن پافشارى نموده از راه مستقيم منحرف گرديده و پابند حظوظات نفسانى گشته و مبدء و مآل امر خود را فراموش نموده و خود را بدرك اسفل سافلين طبيعت پرتاب گردانيده و چه كسى پيروى عقل و شرع را نموده و قدم پشت قدم اولياء حق تعالى گذارده و در مورد امتحان حائز مقام بلند گرديده.

أَم حَسِبتَ أَنَّ أَصحابَ الكَهفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِن آياتِنا عَجَباً خطاب برسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم است كه آيا تو چنين گمان ميبرى كه اصحاب كهف و رقيم كه سيصد و ده سال در غار زنده و در خواب بودند از آيات عجيب ما بودند بلكه داستان آنان عجيب‌تر از آفرينش و اوضاع شگفت‌آور جهانى نيست (الكهف) مغاره وسيعى است در كوه، و بين مفسرين در معنى (الرقيم) گفتارى است، بقولى آن لوحى است از سنگ كه در آن قصّه اصحاب كهف ثبت شده و بر درب غار آويخته گرديده، و بقولى آن نام وادى و محلى است كه كهف در آنجا است، و بقولى كهف اسم آن شهرى است كه اصحاب كهف از آن بيرون رفتند، و

اصحاب رقیم آن سه نفری بودند که داخل غار شدند و درب غار بسته گردید و هر یک از آنان دعاء نمودند بآن عملی که برای خدا از روی خلوص انجام داده بودند و درب غار برای آنها باز گردید و نجات یافتند (عجبا) خبر (کانوا) است. (خلاصه از طبرسی) إِذ أَوَی الفِتیَهُ إِلَی الکَهفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِن لَدُنکَ رَحمَهً وَ هَیِّئ لَنا مِن أَمرِنا رَشَداً وقتی اصحاب کهف از ترس دشمن که میخواست آنها را از یکتاپرستی و دین حق بیرون کند فرار نمودند و داخل مغاره کوه گردیدند آن وقت از روی

صفحه : ۸

خلوص و حقیقت گفتند ای پروردگار ما بما رحمت عنایت نما و از مغفرت و رزق و امن ما را برخوردار گردان و برای ما آنچه رشد و سعادت و فیروزی ما در آن است بآسانی مهیّا گردان.

فَضَرَبنا عَلَی آذانِهِم فِی الکَهفِ سِنِینَ عَدَداً الخ پس از آنکه آن جماعت وارد مغاره کوه شدند بامر حق تعالی پرده بر چشم آنها انداخته شد و آنان در سالهای بسیاری در غار خواب رفتند پس از آن خدا از خواب بیدارشان نمود تا آنکه معلوم شود کدام یک از آن جماعت بهتر میدانند که چند مدت در غار مکث نموده‌اند.

در بیان داستان اصحاب کهف ما در اینجا اقتصار میکنیم بر آنچه در تفسیر میر محمّد کریم از تواریخ استنباط نموده و چنین گفته:

توضیح- احوال اصحاب کهف در تواریخ باقوال مختلفه ذکر شده است حاصل آنها باختصار در اینجا ذکر میشود، مدتی بعد از عیسی بن مریم علیه السّلام در مملکت روم (که فعلا بنام ایطالیا مشهور است) دین مسیح علیه السّلام منتشر شد مردم بعبادت خداوند تعالی میل و رغبت کردند و مدتها در عبادت خدا بودند تا اینکه میان آنها پادشاهان فاسق و فاجری بظهور رسید مردم را از عبادت خدای یکتا باز داشته و بلهو و لعب و معصیت وادار نمودند.

از جمله آنها (دقیانوس) نام پادشاه روم و صاحب تاج و تخت گردید، رعیت را ببت‌پرستی و معصیت دعوت نمود چند نفر از بزرگان که اهل ایمان بودند دعوت وی را قبول نکرده و در دین و مذهب خود پایدار ماندند بعد از آن از قهر و غضب دقیانوس خوف کرده مقداری وجه برای مخارج خود برداشته پنهانی از شهر خارج شده هجرت نمودند.

بین راه بچوپانی رسیدند چوپان نیز با آنها همراه شد، سگ چوپان از صاحب خود جدا نشد عقب سر آنها رفت آنها بچوپان گفتند اینکه سگ را برگردان از صدای سگ بمحل اختفای ما پی‌خواهند برد چوپان هر چه سگ را زد و از

صفحه : ۹

و از خود راند آن سگ برنگشت آخر الامر ناچار شده از سگ دست برداشتند و براه رفتن ادامه دادند در آن حوالی بکوهی رسیدند که در آن کوه غار وسیعی بود داخل آن غار شده متحصّن گردیدند، خداوند تعالی بقدرت کامله خود آنها را خوابانید چندین سال در حال خواب بدنهای آنها مانده و از پوسیدن محفوظ نمود (دقیانوس) هلاک شده چندین پادشاه پس از آن بسلطنت رسیدند و از بین رفتند تا اینکه در مملکت روم پادشاه عادل و صالحی صاحب اختیار گردید، در زمان او در باره قیامت و رجعت انسان بین مردم اختلاف شد، آن پادشاه عبادت کرده و از خداوند تعالی برای رفع اختلاف بین مردم و معلوم داشتن حقیقت چاره‌جویی نموده.

اراده و مشیّت الهی بر اینکه شد که برای اینکه پادشاه علامتی ظاهر سازد، پس اصحاب کهف را بیدار نمود و سگ آنها را هم که درب غار خوابیده بود از خواب بیدار نمود، اصحاب کهف بیکدیگر نظر کردند بعد از سلام و صحبت از تغییر حال یکدیگر تعجب کردند. لباسشان ضایع شده، رنگ صورتها تغییر یافته موها و ناخنهایشان بلند شده بود، گفتند مگر ما چقدر خوابیده‌ایم، یکی گفت یک روز، دیگری گفت نیم روز، آن یکی بوضعیّت خود نگریست گفت خداوند تعالی میداند چقدر خوابیده بوده‌ایم.

بعد از آن یک نفر بشهر فرستادند که برای آنها طعامی بیاورد و گفتند دقت کن که طعام پاك و پاکیزه باشد زیرا که در زمان دقیانوس هیچکس از نجاست پرهیز نمیکرد. آنها باعتقاد اینکه دقیانوس پادشاه است برای طعام سفارش کرده و جهت اختفای خودش اصرار بیشتر نمودند.

آن شخص حرکت کرد در نزدیکهای شهر همه چیز را متغیر دید بعد از آن بشهر داخل شده بهر طرف دید بازار و دکان و مردم همه تغییر یافته‌اند و دید مردم کنجکاوانه او را مینگرند ترسید که مبادا او را بشناسند و بدقیانوس خبر بدهند مضطربانه برای خریدن طعام بدکانی رسید پول درآورد و بصاحب دکان داد، دکان‌دار بعد از گرفتن پول بدقّت او را بررسی نمود آن شخص نیز بدقت او

صفحه : ۱۰

تعجب کرد، بعد دکان‌دار پرسید اینکه پول را از کجا آورده‌ای گفت اینکه پول رواج اینکه شهر است دکان‌دار گفت چه می گویی اینکه سکّه دقیانوس است و از دقیانوس چند صد سال گذشته است، بشنیدن اینکه خبر مؤمن متحیر ماند.

دکاندار گفت اگر خزینه پیدا نموده‌ای بیا با هم شریك گردیم و آن را قسمت کنیم آن شخص قسم خورد، گفت من خزینه پیدا نکرده‌ام، دکاندار فهمید سرّی در اینکه کار نهفته است به حکومت خبر داد آن شخص در موقع بردنش نزد حکومت ترسید که مبادا دقیانوس باشد، امّا از علائم تغییر یافتن اعضاء حکومت تعجب نمود او را حضور پادشاه بردند دید پادشاه دقیانوس نیست قلبش قدری آرام شد، بعد پادشاه از او احوال پرسید و باو اطمینان داد که خوف نکند و بر او هیچ ضرری نخواهد بود.

آن شخص احوال را بیان نمود، پادشاه تعجب کرد گفت تو در اینکه شهر خانه و مسکن داشتی گفت بلی عیال و اولاد دارم پادشاه خود برخواست و با او بمنزلش رفتند گفت منزل من در اینکه جایگاه بود امّا اینکه منزل نیست تغییر یافته است از آن منزل پیر مردی بیرون آمد از او احوال‌پرسی کرد گفت بلی پدر بزرگ من بنام (تمليخا) با چند نفر در فلان تاریخ در زمان دقیانوس از اینکه شهر هجرت کرده بعد از آن از آنها علامتی ظاهر نشده است، از آن شخص پرسیدند اسم شما (تمليخا) است گفت بلی.

تمليخا مثل کسی که تازه از خواب بیدار شود از چگونگی با خبر شد از رفقایش پرسیدند گفت در فلان غار هستند و فعلا منتظر من میباشند پادشاه با اعیان و اشراف از شهر خارج شده و گفت باید رفت و آنها را زیارت کرد در بین راه تمليخا گفت اجازه بدهید جلوتر من بروم و آنها را از احوال با خبر سازم اجازه دادند، تمليخا جلوتر رفت و چگونگی را برای رفقای خود نقل نمود، پس همه دانستند که خداوند متعالی آنها را برای مردم علامتی قرار داده و پادشاه با اعیان و اشراف تعجب نمودند، و آنها بعد از آن بپادشاه گفتند که از تو توقع داریم

صفحه : ۱۱

که از ما کنار شوید پادشاه و اطرافیان کنار رفتند آنها مناجات نموده از خداوند تعالی درخواست رجوع بحال اول یعنی مرگ نمودند خداوند تعالی آنها را قبض روح کرد بعد از مدّتی پادشاه از حال آنها مطّلع گردید حکم داد دهانه غار را چیده و مسجدی در آنجا بپا نمودند. (پایان)

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۱۳ تا ۲۰]

اشاره

نَحنُ نَقُصُّ عَلَيكَ نَبَأَهُم بِالحَقِّ إِنَّهُم فِتيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِم وَ زِدناهُم هُدىً (۱۳) وَ رَبَطنا عَلى قُلُوبِهِم إِذ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ

الأرض لَن نَدعُوَا مِن دُونِهِ إِلهاً لَقَد قُلنا إِذاً شَطَطاً (۱۴) هؤُلاءِ قَومُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَو لا يَأتُونَ عَلَيهِم بِسُلطانٍ بَيِّنٍ فَمَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً (۱۵) وَ إِذِ اعتَزَلتُمُوهُم وَ ما يَعبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ فَأوُوا إِلَى الكَهفِ يَنشُر لَكُم رَبُّكُم مِن رَحمَتِهِ وَ يُهَيِّئ لَكُم مِن أَمرِكُم مِرفَقاً (۱۶) وَ تَرَى الشَّمسَ إِذا طَلَعَت تَزاوَرُ عَن كَهفِهِم ذاتَ اليَمِينِ وَ إِذا غَرَبَت تَقرِضُهُم ذاتَ الشِّمالِ وَ هُم فِي فَجوَةٍ مِنهُ ذلِكَ مِن آياتِ اللّهِ مَن يَهدِ اللّهُ فَهُوَ المُهتَدِ وَ مَن يُضلِل فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرشِداً (۱۷)

وَ تَحسَبُهُم أَيقاظاً وَ هُم رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُم ذاتَ اليَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ كَلبُهُم باسِطٌ ذِراعَيهِ بِالوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعتَ عَلَيهِم لَوَلَّيتَ مِنهُم فِراراً وَ لَمُلِئتَ مِنهُم رُعباً (۱۸) وَ كَذلِكَ بَعَثناهُم لِيَتَسائَلُوا بَينَهُم قالَ قائِلٌ مِنهُم كَم لَبِثتُم قالُوا لَبِثنا يَوماً أَو بَعضَ يَومٍ قالُوا رَبُّكُم أَعلَمُ بِما لَبِثتُم فَابعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُم هذِهِ إِلَى المَدِينَةِ فَليَنظُر أَيُّها أَزكى طَعاماً فَليَأتِكُم بِرِزقٍ مِنهُ وَ ليَتَلَطَّف وَ لا يُشعِرَنَّ بِكُم أَحَداً (۱۹) إِنَّهُم إِن يَظهَرُوا عَلَيكُم يَرجُمُوكُم أَو يُعِيدُوكُم فِي مِلَّتِهِم وَ لَن تُفلِحُوا إِذاً أَبَداً (۲۰)

صفحه : ۱۲

ترجمه

ای رسول ما بر تو خبر اصحاب کهف را حکایت میکنیم بآنچه واقع و حقیقت است آنها جوانمردانی بودند که بپروردگارشان ایمان آورده بودند و ما بر هدایت آنها افزودیم (۱۳)

و ما علاقه ایمان را در قلب آنها محکم گردانیدیم آن وقتی که نزد (دقیانوس) ایستادند و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است و ما هرگز بغیر از او خدایی را نخواهیم خواند که اگر چنین کنیم بحقیقت راه خطا و تعدّی را پیش گرفته‌ایم (۱۴)

اینکه گروه خویشان ما که بغیر خدای (یکتا) خدایانی گرفتند چرا برای اثبات پرستش او حجت و دلیل روشنی نمیآورند و کی است ستمکارتر از آن کسی که بخدا افتراء بزند و دروغ ببندد (۱۵)

وقتی آن جماعت از مشرکین و از آنچه غیر از خدا میپرستیدند جدا گردیدند و عبادت ننمودند مگر خدا را (پس از آن بزرگ آنها گفت) جای گیرید در

صفحه : ۱۳

غار کوه تا اینکه پروردگار شما رحمتش را برای شما پهن گرداند و برای شما مهیّا نماید چیزی را که بآن منتفع گردید (۱۶)

و می‌بینی تو چون آفتاب طلوع کند میل میکند از غار آنها بسمت راست و موقع غروب از طرف چپ آنها دور میزند و آنها در وسط غار در آسایش میباشند و اینکه از آیات خدا است هر کس را که خدا هدایت نمود هدایت یافته و کسی را که گمراه گردانید تو هرگز نمی‌یابی برای او دوستی که راه راست باو بنماید (۱۷)

و تو گمان میکنی آنها بیدارند در حالی که در خوابند و آنها را بپهلوی راست و پهلوی چپ میگردانیم و سگ آنها دو دست خود را بر آستانه غار پهن گردانیده و اگر تو بر آنها مطلع گردی از آنها پشت کرده فرار می‌نمایی و از هیبت آنها هراسان میگردی (۱۸)

و اینکه چنین ما آنها را بیدار نمودیم تا اینکه میان خودشان صحبت و سؤال کنند گوینده‌ای از آنها گفت چه مقدار ما مکث نمودیم گفتند یک روز یا بعض از یک روز گفتند پروردگار شما عالم‌تر است بآنچه شما مکث نموده‌اید پس یکی را با پولتان بسوی شهر بفرستید و دقّت کند هر طعامی که پاکیزه‌تر است بگیرد و بیاورد و باید ملتفت باشد که احدی او را نشناسد (۱۹)

بدرستی اگر اهل شهر مطّلع گردند و بر شما ظفر یابند شما را سنگسار میکنند یا اینکه شما را بملّت خود برمیگردانند و دیگر هرگز رستگار نخواهید شد (۲۰).

صفحه : ۱۴

توضيح آيات

نَحنُ نَقُصُّ عَلَيكَ نَبَأَهُم بِالحَقِّ إِنَّهُم فِتيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِم وَ زِدناهُم هُدىً اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم ما داستان اصحاب كهف و شرح حال آنها را براى تو حكايت ميكنيم (نبأهم) نبأ خبر با فائده بزرگ است كه از او علم حاصل شود قال الراغب (النبأ، خبر ذو فائدة عظيمة يحصل به علم او غلبة ظنّ و لا يقال للخبر فى الاصل نبأ حتّى يتضمن هذه الاشياء الثلاثة). (پايان) و چون حكايت آنها از عجائب و امر غير عادى بنظر ميآيد اينكه است كه آن را (نبأ) ناميده، و شرح حال و گذارش آنان آن طورى كه مطابق واقع و حقيقت است چنين است: آنها جماعتى بودند كه از روى حقيقت و درستى بپروردگارشان ايمان آورده بودند و ما بر هدايتشان افزوديم.

وَ رَبَطنا عَلى قُلُوبِهِم إِذ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ لَن نَدعُوَا مِن دُونِهِ إِلهاً لَقَد قُلنا إِذاً شَطَطاً (الى قوله تعالى)على كه مِرفَقاً چنانچه در شرح آنها گفته شده (دقيانوس) آن سلطان مشرك جبّار در زمان سلطنتش مؤمنين را ميگرفت و بجبر و تهديد آنها را ببت‌پرستى امر مينمود از جمله جماعتى را كه بنام اصحاب كهف شناخته شدند حاضر گردانيد و بآنان گفت اگر بدين من و بت‌پرستى نگرويد شما را سنگسار خواهم نمود، و چون ايمان در قلب آنها ريشه دوانده بود و در يكتاپرستى راسخ گرديده بودند در مقابل آن سلطان ظالم ايستادگى نمودند و گفتند پروردگار ما ربّ و پرورش دهنده آسمانها و زمين است و ما هرگز بغير او خدايى نميخوانيم و اگر غير از اينكه بگوئيم حقيقة ما حرف دور از حق و صواب گفته‌ايم.

و آنها با آن استقامت و عزمى كه داشتند هيچ انديشه نكردند و بر اثبات آلهه‌اى كه آنها براى خود انتخاب نموده بودند طلب دليل و حجت نمودند زيرا كه هيچ مدّعايى را بدون دليل ظاهر نتوان قبول نمود، و آنان را بارشاد عقلى

صفحه : ۱۵

متذكر نمودند و گفتند كيست ظالم و ستمكارتر از كسى كه بر خدا دروغ ببندد و بتهاى ناچيزى را شريك خداى آسمانها و زمين گرداند، وقتى نصيحت آنها سودمند نگرديد و دقيانوس گفت يكى از دو كار را بايستى انتخاب نمائيد، يا بدين بت‌پرستى درآييد و سالم بمانيد يا شما را سنگسار خواهيم نمود و گويند آن لعين بآنها چند روز مهلت داد كه در كار خود فكر كنند كه كدام يك از اينكه دو را انتخاب نمايند، آرى كسى كه ايمان در قلبش رسوخ پيدا نمود و قلبش مطمئن بايمان گرديد اگر بدن او را قطعه قطعه نمايند دست از ايمانش برنميدارد حكايات قرآن و تمثيلات آن تماما براى تذكّر و اندرز بشر است و بايد بدانند چنانچه خودش در سوره العنكبوت آيه ۲ فرموده أَ حَسِبَ النّاسُ أَن يُترَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا يُفتَنُونَ ما را متنبّه ميگرداند كه بمجرد اينكه اظهار ايمان نمائيد از شما پذيرفته نميشود مگر وقتى كه در مورد آزمايش واقع گرديد، اينكه بود كه اينكه جماعت در مورد امتحان واقع گرديدند.

خلاصه آن جماعت وقتى ديدند چاره‌اى ندارند يا بايد تسليم دقيانوس گردند و بدين وى درآيند يا در كنارى خود را پنهان دارند، آن مردان پاك از خانه و منزل و اهل و عيال دست برداشتند و از شهر بيرون رفتند و فكرشان مقصور بر عبادت حق تعالى گرديد و در كهف منزل گرفتند و چون چنين بودند و از بوته امتحان خالص بيرون آمدند و برحمت خدا اميدوار بودند خداوند رحمت خود را براى آنها پهن گردانيد و براى آنها كارشان را آسان ساخت و از كرم خود مسئول آنها را اجابت فرمود.

وَ تَرَى الشَّمسَ إِذا طَلَعَت تَتَزاوَرُ عَن كَهفِهِم ذاتَ اليَمِينِ وَ إِذا غَرَبَت تَقرِضُهُم ذاتَ الشِّمالِ وَ هُم فِي فَجوَةٍ مِنهُ ذلِكَ مِن آياتِ اللّهِ الخ

و از جمله تفضّلات الهی در باره آنها اینکه بود که برای اینکه بدن آنها از تابش آفتاب گداخته نگردد طوری مقرّر شده بود که خورشید بر اطراف

صفحه : ۱۶

کهف آنها دور میزد، هنگام طلوع از طرف راست کوه طلوع مینمود و وقت غروب از طرف چپ کوه غروب مینمود و ضرری بآنها وارد نمیآمد زیرا ظاهرا کوه در نقطه قطب واقع بود.

و داستان اصحاب کهف از آیات خدا است که بمردم بفهماند که خداوند تعالی بر نگاه داشتن ارواح مردگان توانا و بر زنده نمودن آنها و اعاده روحشان در سرای دیگر ببدنشان قادر است و کسی که پس از اسباب هدایت که در دسترس هر کسی گذارده شده و بانواع و اقسام راهنمایی طریق هدایت را بوی آموخته پس او پیرو امر حق تعالی و مطیع سفرای الهی گردید چنین کسی بارشاد آنها از ضلالت و گمراهی نجات یافته و فضیلت و سعادت انسانی را دریافته و بکمال انسانیت فائز گردیده، لکن کسی که از راه حقیقت منحرف گردیده و دنبال رهروان بسوی حق تعالی را نگرفته البته گمراه میگردد و بچاه خود سری در لجن‌زار طبیعت فرو خواهد رفت و دیگر دوستی و فریادرسی نمی‌یابد که او را از چاه بدبختی نجات دهد.

وَ تَحسَبُهُم أَیقاظاً وَ هُم رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُم ذاتَ الیَمِینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ کَلبُهُم باسِطٌ ذِراعَیهِ بِالوَصِیدِ الخ (تحسبهم) خطاب است بهر کسی که آنها را ببیند (ایقاظ) جمع (یقظ) بکسر قاف است یعنی بیدار، زیرا که آنها خوابند و چشمهای آنها باز است کسی که بآنها نظر کند گمان میکند بیدارند، و بقولی بکثرت گردیدن آنها از راست بچپ که بدنشان در خاك نپوسد گمان میشود که بیدارند.

(باسط ذراعیه) حکایت حال ماضی است زیرا که اسم فاعل عمل نمیکند مگر وقتی که بمعنی مضارع باشد و سگ آنها در پیشگاه غار بر آستانه غار دو دست خود را پهن کرده و سر خود را روی دست گذارده و اگر تو بر آنها مطّلع شوی ترس و رعب تو را میگیرد و از آنان روی گردانیده فرار می‌نمایی.

صفحه : ۱۷

وَ کَذلِكَ بَعَثناهُم لِیَتَسائَلُوا بَینَهُم قالَ قائِلٌ مِنهُم کَم لَبِثتُم قالُوا لَبِثنا یَوماً أَو بَعضَ یَومٍ قالُوا رَبُّکُم أَعلَمُ بِما لَبِثتُم (و کذلك) شاید اشاره باین باشد که آنان را بیدار نمودیم پس از خواب سیصد و ده ساله که دانسته شود که خداوند بر زنده کردن مردگان در قیامت قدرت دارد و عجیب بنظرشان نیاید.

خلاصه پس از بیدار شدن از حالاتشان فهمیدند خواب سنگینی رفته‌اند لکن مقدار آن را نمیدانستند، اینکه بود که یکی از آنها سؤال نمود که شما چه مقدار خواب بودید گفتند یك روز یا بعض از یك روز، گویند تملیخا که بزرگ آنها و داناتر بود بفراست فهمید که خیلی خواب رفته‌اند گفت خدا داناتر است که ما چه مقدار خواب بوده‌ایم.

فَابعَثُوا أَحَدَکُم بِوَرِقِکُم هذِهِ إِلَی المَدِینَةِ فَلیَنظُر أَیُّها أَزکی طَعاماً فَلیَأتِکُم بِرِزقٍ مِنهُ (الی قوله تعالی) إِذاً أَبَداً و حکایت آن مشروحا بیان شده و چگونگی اطلاع آنها بر حال و مدت خوابشان هم بر خودشان و هم بر دیگران ظاهر گردید مختصر نمودیم.

صفحه : ۱۸

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۱ تا ۲۷]

اشاره

وَ كَذلِكَ أَعثَرنا عَلَيهِم لِيَعلَمُوا أَنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السّاعَةَ لا رَيبَ فِيها إِذ يَتَنازَعُونَ بَينَهُم أَمرَهُم فَقالُوا ابنُوا عَلَيهِم بُنياناً رَبُّهُم أَعلَمُ بِهِم قالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلى أَمرِهِم لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيهِم مَسجِداً (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُم كَلبُهُم وَ يَقُولُونَ خَمسَةٌ سادِسُهُم كَلبُهُم رَجماً بِالغَيبِ وَ يَقُولُونَ سَبعَةٌ وَ ثامِنُهُم كَلبُهُم قُل رَبِّى أَعلَمُ بِعِدَّتِهِم ما يَعلَمُهُم إِلاّ قَلِيلٌ فَلا تُمارِ فِيهِم إِلاّ مِراءً ظاهِراً وَ لا تَستَفتِ فِيهِم مِنهُم أَحَداً (۲۲) وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيءٍ إِنِّى فاعِلٌ ذلِكَ غَداً (۲۳) إِلاّ أَن يَشاءَ اللّهُ وَ اذكُر رَبَّكَ إِذا نَسِيتَ وَ قُل عَسى أَن يَهدِيَنِ رَبِّى لِأَقرَبَ مِن هذا رَشَداً (۲۴) وَ لَبِثُوا فِى كَهفِهِم ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ ازدادُوا تِسعاً (۲۵)
قُلِ اللّهُ أَعلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَيبُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ أَبصِر بِهِ وَ أَسمِع ما لَهُم مِن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَ لا يُشرِكُ فِى حُكمِهِ أَحَداً (۲۶) وَ اتلُ ما أُوحِيَ إِلَيكَ مِن كِتابِ رَبِّكَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ لَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلتَحَداً (۲۷)

صفحه : ۱۹

(ترجمه)

اینکه چنین ما مردم را بر اصحاب کهف مطّلع گردانیدیم تا اینکه بدانند که وعده خدا حق است و بدرستی در وقوع ساعت قیامت شکّی نیست (و قوم را مطّلع گردانیدیم) وقتی که در کار آنها بینشان نزاع واقع گردید بعضی گفتند باید دور آنها حصاری بناء نمود پروردگار آنها عالم‌تر است بحال آنها و آنان که بر احوالات ایشان عالم‌تر بودند گفتند مسجدی برای آنها بناء کنیم (۲۱)
و بزودی بعضی از آنها میگویند اصحاب کهف سه نفر بودند و چهارمی آنها سگ آنها است و میگویند پنج نفرند و ششمی آنها سگ آنها است و با ندانسته‌گی از غیب سخن میرانند و میگویند هفت نفرند و هشتمی آنها سگ آنها است (ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو پروردگار من عالم‌تر است بعدد آنها عدد آنها را نمیدانند مگر کمی از مردم پس تو با اهل کتاب جدال مکن مگر بقدری که برای تو ظاهر گردیده و هرگز در اینکه خصوص از احدی از آنها سؤال مکن (۲۲)
(و ای رسول) تو هرگز مگو که فردا چنین کاری را میکنم (۲۳)
مگر اینکه بگویی (ان شاء اللّه) میکنم و یاد کن پروردگارت را زمانی که استثناء را فراموش کردی و بگو امید است که پروردگار من مرا بحقایقی نزدیک از اینکه حکایت ارشاد گرداند (۲۴)
اصحاب کهف در غار سیصد و نه سال ماندند (۲۵)
بگو خدا بمدّت مکثشان در غار عالم‌تر است و او بهمه اسرار غیب دانا و بینا و شنوا است و برای آنها غیر از خدا دوست و نگهبانی نیست و احدی را در (تدبیر خلقت) با خود شریک نمیگرداند (۲۶)
و آنچه از کتاب پروردگارت بتو وحی رسیده تلاوت کن و برای کلمات او تغییر دهنده‌ای نیست و نمی‌یابی تو از غیر او پناهی (۲۷).

صفحه : ۲۰

توضیح آیات

وَ كَذلِكَ أَعثَرنا عَلَيهِم لِيَعلَمُوا أَنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السّاعَةَ لا رَيبَ فِيها اینکه چنین ما اصحاب کهف را خواب کردیم و پس از آن

بیدارشان گردانیدیم برای اینکه بعین الیقین و بچشم سر ببینند و باطمینان قلبی و علم حضوری بدانند که وعده خدا حقّ است و ساعت قیامت محقّقا آمدنی است و در آن شکّی راه ندارد.

آری وقتی ممکن باشد که انسان در مدّت سیصد و نه سال زنده بماند و با اینکه بدن طبیعی در محلّی که اطراف آن بسته و کمتر هوای آزاد در آن داخل و خارج میگردد بدون خوردنی و آشامیدنی زنده بماند و حتی لباس او هم نپوسد و بعد بیدار شود آیا دیگر شکّ و شبهه‌ای در معاد و زنده شدن مردگان با جسم و روح باقی می‌ماند که در عالم ما فوق الطبیعه نزد علام الغیوب و در سعه علم حضوری حق تعالی با تمام خصوصیات موجود بوده زنده شوند و حیات جدیدی بآنها افاضه گردد هرگز شکّ و ریبی باقی نمی‌ماند آیا دیگر در امکان یا وقوعش تردیدی است آیا جز قدرت نمایی و تنبّه دیگران چیز دیگری بوده، پس از اینکه همه دلائل بر توحید و اثبات معاد دیگر عذری برای منکرین معاد باقی نمی‌ماند، خداوند اتمام حجت نموده و اگر مبتلا بعذاب گردند بدست خود عذاب را برای خود مهیّا نموده‌اند ذلِکَ بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم وَ أَنَ‌اللّه لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ سوره آل عمران آیه ۱۷۸.

إِذ یَتَنازَعُونَ بَینَهُم أَمرَهُم فَقالُوا ابنُوا عَلَیهِم بُنیاناً رَبُّهُم أَعلَمُ بِهِم الخ برای ایضاح آیه خلاصه بیان شیخ طبرسی (ره) را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گفته (اذ یتنازعون) متعلق به (اعثرنا) است یعنی آنها را مطّلع گردانیدیم آن وقتی که بین آنها در امر مبعوث گردیدن در قیامت اختلاف بود، بعض از آن جماعت آن زمان میگفتند معاد روحانی است نه جسمانی، فقط روح

صفحه : ۲۱

انسان در آن وقت زنده است نه جسد او، و بعضی میگفتند جسدها زنده میشوند با ارواح (اینکه بود که خدای تعالی خواست) بخواب و بیداری اصحاب کهف بآنها بنمایاند و ظاهر کند که جسدها مبعوث میگردند زنده و حسّاس همانطوری که قبل از موت چنین بودند. (پایان) و پس از آنکه اصحاب کهف پس از بیدار شدنشان از خواب بگمان بعضی مردند (و مردم از مردنشان مطّلع گردیدند) بعضی گفتند باید حصاری دور آنها کشید که از چشم مردم مستور باشند و آنهایی که غالب بودند یعنی پادشاه مؤمن و گمان میکردند آنها زنده‌اند و شاید دو مرتبه بیدار شوند میگفتند مسجدی آنجا بناء کنید و خداوند عالم‌تر است بحال آنها.

سَیَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُم کَلبُهُم وَ یَقُولُونَ خَمسَةٌ سادِسُهُم کَلبُهُم رَجماً بِالغَیبِ الخ مفسرین گفته‌اند بین اصحاب رسول (ص) در عدد اصحاب کهف اختلاف واقع گردید جماعتی گفتند آنها سه نفر بودند چهارمی سگ آنها بود، جماعت دیگر گفتند پنج نفر بودند ششمی آنها سگ آنها بوده (رَجماً بِالغَیبِ) یعنی بگمان و بدون علم چنین گفتند و جماعت دیگر گفتند هفت نفر بودند و هشتمی آنها سگ آنها بود. (قتاده) بقولی اینکه اخبار از خدای تعالی بود به اینکه بزودی در عدد آنها اختلاف واقع میگردد و همین طور هم شد نصارای نجران نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند و حکایت اصحاب کهف بمیان آمد و یعقوبیه از آنان گفتند سه نفر بودند چهارمی سگ آنها بود و نسطوریه گفتند پنج نفر بودند ششمی سگ آنها بود، مسلمانها گفتند هفت نفر بودند هشتمی سگ آنها بود اینکه بود که خدا بپیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم امر فرمود که:

قُل رَبِّی أَعلَمُ بِعِدَّتِهِم ما یَعلَمُهُم إِلّا قَلِیلٌ بقول عطاء (قلیل من النّاس) یا (قلیل من اهل الکتاب) و إبن عباس گفته است من از آن قلیل میباشم که (عالمم بعدد آنها) آنها هفت نفر بودند

صفحه : ۲۲

و سگ هشتمی آنها است و ظاهرا إبن عباس از جهت نبی صلی اللّه علیه و آله و سلّم عالم بعدد آنها گردیده، ضحاک از إبن عباس نقل میکند که گفته آن هفت نفر بنام (مکشلمینا و تملیخا و قرطونس و نینونس و سارینوس و دریونس یا کشوطینونس و آن چوپان بود) (فَلا تُمارِ فِیهِم) پس مجادله نکن ای پیغمبر در باره آنها (إِلّا مِراءً ظاهِراً) در معنی اینکه جمله چند وجه گفته شده:

اول- مجادله مکن مگر بآنچه برای تو از امر آنها ظاهر گردانیدیم یعنی مجادله نکنند مگر بحجت و اخبار از جانب حق تعالی و آن جدالی است ظاهر (إبن عباس و قتاده و مجاهد) دوم- مقصود اینکه است که با آنها مجادله مکن مگر جدال ظاهر و آن اینکه است که بگویی شما عدد آنها را ثابت میکنید و مخالفت میکنید قول غیر خود را و در خبر احتمال صدق و کذب هر دو میرود پس شما دلیل خود را بیاورید تا اینکه شهادت دهیم بر صدق گفتار شما.

سوم- مقصود از (مراء ظاهرا) اینست که مردم حاضر شوند و شهادت دهند و اگر بر خلاف گفتار آنها بگویی تو را تکذیب میکنند و بر ضعفاء امر را مشتبه میگردانند و چنین مدّعی میکردند که آنها بدرستی میدانند (بر خلاف آنچه تو میدانی) زیرا که داستان اصحاب کهف از غوامض علوم آنها است.

وَ لا تَستَفتِ فِیهِم مِنهُم أَحَداً یعنی از اهل کتاب در باره اصحاب کهف هیچ پرسش مکن از احدی از آنان. (إبن عباس و مجاهد) و خطاب برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم است و شاید مقصود غیر آن حضرت از اصحابند تا اینکه آنها در اینکه موضوع بیهود مراجعه ننمایند و وثوقشان باخباری باشد که از طرف خدا بپیمبرش رسیده، چون اهل مکّه بقول یهودیها دو سؤال از حضرتش پرسیدند فرمود فردا بیائید تا بشما خبر دهم و نفرمود (انشاء اللّه) پس ده روز کم و بیش وحی نیامد و قریش طعنه میزدند که خدا محمّد (ص) دشمن گرفته حضرت غمگین

صفحه : ۲۳

گردید وقتی جبرئیل (ع) آمد فرمود اینکه چند روز چرا نیامدی جبرئیل گفت حکم الهی نبود که بر تو نازل شوم و اینکه آیات را آورد که:

وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیءٍ إِنِّی فاعِلٌ ذلِکَ غَداً إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ اگر چه خطاب ظاهرا بشخص رسول (ص) است لکن پیمبرش را متنبّه میگرداند که باید خودت و امّت مؤدّب گردید بآداب اسلام و متذکر باشید که در عالم چیزی بدون مشیّت و خواست الهی تحقّق‌پذیر نخواهد بود، البته اینکه مطلب نزد پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم واضح و جلّی بود و محتاج بامر نبود لکن برای اینکه بمردم و امّت بفهماند که امری بدون مشیّت الهی تحقق‌پذیر نخواهد بود برسولش امر مینماید که نگو فردا چنین کاری میکنم مگر اینکه بگویی (ان شاء اللّه) که گفتار تو سرمشق آنان باشد و در اینکه عمل پیرو تو گردند، و ظاهرا اینکه امر استحبابی است نه وجوبی.

وَ اذکُر رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ وَ قُل عَسی أَن یَهدِیَنِ رَبِّی لِأَقرَبَ مِن هذا رَشَداً ظاهرا اینکه دو آیه مربوط به آیه بالا است و شاید راجع باختلاف اقوال در عدد اصحاب کهف باشد که اول بپیمبرش امر نموده که بآنان بگو خدا عالم‌تر است بعدد آنها و بآنها راجع بعدد اصحاب کهف چیزی بر خلاف عقیده آنها مگو و نیز از آنها چیزی مپرس و مگو من فردا بشما خبر میدهم مگر اینکه محوّل نمایی بمشیت الهی.

و در معنی (وَ اذکُر رَبَّکَ) اقوال زیادی است که در مجمع البیان مسطور است. یکی از آنها اینست که اگر (ان شاء اللّه) گفتن را بعد از کلام فراموش کردی هر وقت یادت آمد بگو (ان شاء اللّه) و بر طبق اینکه قول روایتی از ائمه علیهم السلام نقل شده.

و بآنها بگو شاید خدا راهنمایی کند مرا از دلائل بر نبوّت چیزی که بالاتر از قضیه اصحاب کهف باشد.

صفحه : ۲۴

وَ لَبِثُوا فِی کَهفِهِم ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَ ازدادُوا تِسعاً، قُلِ اللّهُ أَعلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَیبُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ الخ خدای تعالی برسولش از مدّت مکث آنها در غار خبر میدهد که آنان سیصد و نه سال در غار ماندند، و ای محمّد (ص) اگر اهل کتاب با تو در مدت مکث

آنها مجادله كردنـد بگو خـدا داناتر است بمـدّت مكث آنها زيرا كه اهل نجران گفتند ما سيصد سال را ميدانيم اما به نه سال اضافه علم نداريم اينكه است كه خداوند بپيمبرش امر مينمايد كه بگو خدا عالم‌تر است بمدت مكث آنها و باين مدت خبر داده و او است عالم و دانا بر آنچه در آسمانها و زمين از نظر شما پنهان است.

أَبصِر بِهِ وَ أَسمِع دو صيغه تعجّب يعنى او بهر مبصرى بينا و بهر مسموعى شنوا است و همه چيزها نزد او يكسان است و او بتمام اشياء از صغير و كبير احاطه دارد، چگونه ممكن است تصوّر شود كه او بمكث آنها و مدت خواب آنان آگاه نباشد.

ما لَهُم مِن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَ لا يُشرِكُ فِي حُكمِهِ أَحَداً براى اهل آسـمانها و زمين دوستى و يارى كننـده‌اى غير از خـدا نميباشد يعنى تمام امور راجع باو است هر كه را خواهـد عزيز ميگردانـد و هر كه را خواهـد خوار و ذليل ميكنـد و در حكم و قضاء و تدبير امور و نظام عالم احـدى با او شـركت نـدارد بقـدرت ازلى خود هر چه را خواست ايجاد ميگردانـد و هر چه را خواست اعـدام ميگردانـد و تربيت و نظام عـالم نيز بـدست او و بتـدبير او انجـام ميگيرد بروايت مجمع يـك نفر يهـودى از مـدت مكث اصـحاب كهف از امير المؤمنين عليه السّـلام سؤال نمود حضـرت بآنچه در قرآن است (سيصد و نه سال) باو جواب فرمود يهودى گفت در كتاب ما سيصد سال است آن حضرت باو فرمود آن بسال شمسى است و اينكه در قرآن است بسال قمرى است.

صفحه : ۲۵

وَ اتلُ ما أُوحِيَ إِلَيكَ مِن كِتابِ رَبِّكَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ لَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلتَحَداً برسولش امر مينمايد كه آنچه از كتاب پروردگار تو بتو وحى رسيده تغيير و تبديلى در آن نيست.

شايـد مقصود از (كتـاب ربّـك) لوح محفوظ يا كتاب تكوينى عالم خلقت باشـد كه تر و خشـكى نيست مگر اينكه در كتاب آفاقى محفوظ است و تبديل‌پـذير نخواهـد بود و كلمات الهى همان كلمات ابـداعى است و اشاره بكثرت و غير متناهى بودن آن دارد قوله تعـالى در سوره كهف آيه ۱۰۹ لَو كانَ البَحرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ أَن تَنفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً اگر آب درياها مـداد گردد براى نوشـتن كلمات (ابـداعى و ايجادى) آب درياها تمام ميگردد پيش از اينكه كلمات پروردگار تو تمام گردد اگر چه باز بمثل آن دريا درياهايى براى نوشتن بياوريم.

آرى موجودات از درياى فيض غير متناهى الهى سر چشمه گرفته‌اند همين طورى كه فيض او غير محدود است آثار فيض او نيز غير متناهى است، و خطاب برسولش نموده كه تو هرگز ملجأ و پناهى غير از پروردگار خود نمى‌يابى پس در تمام امور پناهنده باو باش.

صفحه : ۲۶

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۲۸ تا ۳۶]

اشاره

وَ اصبِر نَفسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدعُونَ رَبَّهُم بِالغَداةِ وَ العَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجهَهُ وَ لا تَعدُ عَيناكَ عَنهُم تُرِيدُ زِينَةَ الحَياةِ الدُّنيا وَ لا تُطِع مَن أَغفَلنا قَلبَهُ عَن ذِكرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمرُهُ فُرُطاً (۲۸) وَ قُلِ الحَقُّ مِن رَبِّكُم فَمَن شاءَ فَليُؤمِن وَ مَن شاءَ فَليَكفُر إِنّا أَعتَدنا لِلظّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِم سُرادِقُها وَ إِن يَستَغِيثُوا يُغاثُوا بِماءٍ كَالمُهلِ يَشوِي الوُجُوهَ بِئسَ الشَّرابُ وَ ساءَت مُرتَفَقاً (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضِيعُ أَجرَ مَن أَحسَنَ عَمَلاً (۳۰) أُولئِكَ لَهُم جَنّاتُ عَدنٍ تَجرِي مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ يُحَلَّونَ فِيها مِن أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ يَلبَسُونَ ثِياباً خُضراً مِن سُندُسٍ وَ إِستَبرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الأَرائِكِ نِعمَ الثَّوابُ وَ حَسُنَت مُرتَفَقاً (۳۱) وَ اضرِب لَهُم مَثَلاً رَجُلَينِ جَعَلنا لِأَحَدِهِما

جَنَّتَينِ مِن أَعنابٍ وَ حَفَفناهُما بِنَخلٍ وَ جَعَلنا بَينَهُما زَرعاً (۳۲)
كِلتَا الجَنَّتَينِ آتَت أُكُلَها وَ لَم تَظلِم مِنهُ شَيئاً وَ فَجَّرنا خِلالَهُما نَهَراً (۳۳) وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكثَرُ مِنكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً (۳۴) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً (۳۵) وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِن رُدِدتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيراً مِنها مُنقَلَباً (۳۶)

صفحه : ۲۷

(ترجمه)

و نفس خود را شکیبا گردان با کسانی که در صبحگاه و شام پروردگار خود را میخوانند و رضای او را میطلبند و چشمهای خود را از آنها مگردان که اراده کنی زینت حیات دنیا را و مطیع کسی مشو که قلبش را از ذکر ما (خدا) غافل گردانیدیم و مطیع هوای خود گردید و کار خود را تباه و ضایع گردانید (۲۸)

و بگو دین حق همان است که از طرف پروردگار شما آمده پس هر کس بخواهد ایمان آورد و هر کس خواست کافر گردد بدرستی که ما مهیّا نموده‌ایم برای ستمکاران آتشی که سراپرده آن بر آنها احاطه نموده و هر گاه از شدّت عطش آب طلب کنند آبی مانند مس گداخته سوزان یا دردی زیتون بآنان دهند که صورتهای آنها را بریان کند و بسوزاند آن بد شربتی است و آنها بد جایگاهی دارند (۲۹)

بدرستی کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند هرگز ما ضایع نمیگردانیم پاداش کسی را که عملش نیکو باشد (۳۰)

برای چنین اشخاصی است بهشتهای دائمی که از زیر درختهای آنها نهرهای آب جریان دارد در حالی که در آن بهشت بزیورها از دست‌بندهای طلا و لباس فاخر سبز از سندس و استبرق زینت یافته‌اند و بر تختهای عالی تکیه زده‌اند نیک پاداشی است بهشت و نیکو جایگاهی است (۳۱)

ای محمّد (ص) برای اینها مثل دو مردی بیاور که برای یکی از آن دو نفر دو بوستان از انگور بود و آن را بنخل خرما پوشانیدیم و قرار دادیم بین آن دو باغ زرعی (۳۲)

آن دو بوستان همیشه بموقع میوه میداد و هیچ آفت و نقصانی نداشت و میان آن دو باغ نهری روان کردیم (۳۳)

و همیشه میوه داشت صاحب باغ برفیقش در مقام مجادله برآمد و گفت من مالم از تو بیشتر و کسانم از تو زیادتر و غالب‌ترند (۳۴)

و داخل بوستان گردید و حال آنکه ظالم بنفس خود بود و بعجب و مفاخرت گفت گمان نمیکنم هیچوقت نابود گردد و اینکه بوستان نیست شود (۳۵)

و من گمان نمیکنم قیامتی ثابت باشد و اگر من بسوی پروردگارم بازگشت نمودم هر آینه می‌یابم البته بهتر از اینکه باغها جایگاهی (۳۶)

صفحه : ۲۸

توضیح آیات

وَ اصبِر نَفسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدعُونَ رَبَّهُم بِالغَداةِ وَ العَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجهَهُ مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته‌اند جماعتی از اشراف

عرب بحضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفتند اینکه پشمینه‌پوشان بی‌مقدار مثل صهیب و عمّار و خباب و سلمان و ابا ذر که ما از بوی عرق آنان متأذّی میشویم از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم و چون که ما که از اشراف و بزرگان عربیم اگر با تو بنشینیم تمام اعراب مایل بصحبت تو میگردند، حضرت از جهت اهتمام و جدیّتی که در باب اسلام داشت بقلب مبارکش شاید خطور نمود که با اشراف مجالست کند و وقت مخصوصی برای اصحاب تعیین نماید اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و بحضرتش امر نمود که شکیبایی کن با آن کسانی که در صبح و شام پروردگار خود را میخوانند شاید مقصود از صبح و شام تمام اوقات شب و روز باشد، و مقصود آنها رضای حق تعالی است یا اینکه او را میخوانند و او را میجویند و وجهه قلبشان بسوی او نگران است.

وَ لا تَعدُ عَیناکَ عَنهُم تُرِیدُ زِینَةَ الحَیاةِ الدُّنیا شخص بصیر بینا از اینکه آیه و امثال آن بخوبی میفهمد که چه اندازه خداوند نسبت بفقراء مؤمنین و اشخاص صالح و کسانی که معرفت و محبّت الهی در قلب و روحشان نفوذ نموده نظر لطف دارد که با اینکه میدانست رسولش چشم بمتاع دنیا و زینت آن ندارد و اگر بظاهر با اهل دنیا مماشات نماید بامید اینست که شاید آنها باسلام بگروند و وقتی رؤساء و متموّلین اسلام آوردند باقی تبعیت مینمایند با اینحال پیمبرش را جدا از ارضاء آنها و مطرود گردانیدن فقراء و لو در موقع ورود رؤساء نهی مینماید و گویا نهی را مؤکّد میگرداند که اگر چنین کنی مانند کسی میمانی که طالب و مایل بزینت دنیا و متاع دنیا شده باشد

صفحه : ۲۹

وَ لا تُطِع مَن أَغفَلنا قَلبَهُ عَن ذِکرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمرُهُ فُرُطاً رسولش را متنبّه میگرداند و باو تذکّر میدهد که اینکه جماعتی که بتو چنین میگویند که فقراء را از خود دور کنی اینها کسانی میباشند که قلبشان از یاد ما غافل و تابع هواهای نفسانی خود میباشند و روزگار خود را تباه گردانیده‌اند تو فریب گفتار آنان را مخور اینها وجهه قلبشان از حق تعالی گردیده و هواهای نفسانی چنان قلب آنها را فاسد و مضمحلّ گردانیده و سیاه شده که دیگر قابل نفوذ ایمان نمیباشد.

وَ قُلِ الحَقُّ مِن رَبِّکُم فَمَن شاءَ فَلیُؤمِن وَ مَن شاءَ فَلیَکفُر إِنّا أَعتَدنا لِلظّالِمِینَ ناراً أَحاطَ بِهِم سُرادِقُها برسولش دستور میدهد که در پاسخ کافرین بگو حق یعنی قرآن از طرف پروردگار برای هدایت شما آمده و حجت بر شما تمام شده هر کس خواست باراده و اختیار ایمان میآورد و هر کس خواست کافر میگردد، اشاره به اینکه بگو وظیفه من تبلیغ است وظیفه دیگری ندارم و اینها را متذکّر گردان که من چون رسول بشیر و نذیر میباشم شما را متذکر میگردانم که خداوند برای ستمکاران که مطیع حقّ نگردیدند آتشی آماده کرده که سراپرده آن بکافرین احاطه نموده احاطه آتش را بکافرین تشبیه بسراپرده نموده.

بروایت ابو سعید خدری سرادق نار چهار دیوار است که ضخامت آن بقدر چهل سال راه است و آن بگرد کافرین احاطه مینماید، و إبن عباس گفته سرادق دخان غلیظ دوزخ است. (منهج) از (اعتدنا) در اینکه آیه و نیز از آیات دیگر مثل قوله تعالی وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ سوره توبه آیه ۵۹، چنین استفاده میشود که آتش برای کافرین همیشه آماده و مهیّا است و در همین حیات دنیا در معنی و حقیقت نه در ظاهر در جهنّم کفر و اعمال نکوهیده‌شان خودشان آتش گیرانه جهنّم و در آن غوطه‌ورند وَ إِن یَستَغِیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالمُهلِ یَشوِی الوُجُوهَ بِئسَ الشَّرابُ وَ ساءَت مُرتَفَقاً

صفحه : ۳۰

وقتی که جهنّمیان تشنه میشوند آب میطلبند آبی نزد آنان میآورند مثل مس گداخته یا از چرم و کثافات که از عرقهای دوزخیان گرفته شده وقتی آن را نزدیک آنها برند از شدّت حرارت و کثافات آن روهای آنها را بریان میکند و بد محل و تکیه‌گاهیست یعنی

محلّ قرارگاهی است برای آنها.

از سعید بن جبیر چنین نقل میکنند که گفته وقتی اهل دوزخ گرسنه گردند و از گرسنگی فریاد کنند آنان را از درخت زقوم میوه دهند و وقتی خوردند گوشت و پوست در بدن آنها پخته گردد چنانچه پاره‌های گوشت با عرق بریزد پس از آن تشنه‌گی بر آنها غالب گردد و چند سال از آن فریاد کنند آنان را آبی دهند در غایت حرارت وقتی نزدیک صورت برند گوشت صورتشان در آن بریزد (منهج) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضِيعُ أَجرَ مَن أَحسَنَ عَمَلًا (إنّا لا نُضِيع) بجای خبر (انّ الّذین) است و در حقیقت سبب بجای مسبّب گذارده شده، و در تقدیر (انّ الّذین آمنوا و عملوا الصالحات سنوفّیهم اجرهم فانّهم محسنون و انّا لا نضیع اجر من احسن عملا). (تفسیر المیزان) بحکم اینکه یکی از شئونات رسول اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم مژده دهنده بمؤمنین و انذار کننده کافرین و مشرکین است زیرا که حضرتش را بیشتر و نذیر ستوده و ستایش نموده اینکه است که در بسیاری از آیات هر جا وعده عذابی بکافرین شده بعد از آن بشارتی بمؤمنین و متّقین داده و بعکس نیز همین طور هر جا نیکوکاران را بکرامت و تفضل سر افراز نموده کافرین را بعقوبت و مجازاتی توهین گردانیده و چون حق تعالی دائم الفضل و کثیر الاحسان است در اینکه آیه مؤمنین را امیدوار و دلخوش میگرداند که کسی که ایمان آورد و عمل نیکو کرد باید بداند که ما هرگز پاداش عمل نیک کسی را ضایع نمیگردانیم.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که مؤمن صالح اگر چه گناهانی از وی صادر گردد گناهانش باعث حبط اعمال خوب او نمیشود بلکه چنانچه در آیه دیگر

صفحه : ۳۱

اشاره دارد همان ترک کبیره در اثر ایمان گناهان صغیره‌اش بخشوده میشود.

أُولئِكَ لَهُم جَنّاتُ عَدنٍ تَجرِي مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ، تا آخر آیه پاداش چنین اشخاص بهشتهایی که جای اقامت‌گاه آنها است جویها از زیر درختان آنها روان است و آنها زینت نموده‌اند به دستبندهای طلا و لباسهای مجلل از سندس و استبرق پوشیده و بسریر و تختهای شاهانه تکیه زده‌اند چه خوب پاداشی و چه نیکو جایگاهی است.

وَ اضرِب لَهُم مَثَلًا رَجُلَينِ جَعَلنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَينِ مِن أَعنابٍ وَ حَفَفناهُما بِنَخلٍ وَ جَعَلنا بَينَهُما زَرعاً (الی قوله تعالی) خِلالَهُما نَهَراً خدای تعالی حال مؤمنین و کافرین را تشبیه بدو مردی نموده که با هم بودند و یکی از آنها را دو بوستانی بود پر از درختهای انگور پیچیده شده بهم و گرداگرد آن نخل خرما درآوردیم و بین آن بوستانها مزرعه‌ای بود، و بروایت إبن عباس آن دو مرد پسران یکی از سلاطین بنی اسرائیل بودند که مال بسیاری بارث گرفته و بدست آنها آمده بود آن شخص مؤمن از آن دو برادر مال خود را در راه خدا انفاق نمود و آن برادر دیگر بمال خود دو باغ و ضیاع تهیه نمود.

(پایان) و بروایت منهج یکی از آن دو برادر یهود نام داشت و مؤمن بود و آن دیگر بنام قطروس یا قطرس و کافر بود و هشت هزار دینار از پدر بآنها بارث رسید، قطروس همه را باغ و بوستان و ضیاع و ملک و مزرعه کرد و یهود برادر مؤمن همه را در راه خدا و اعمال خیر انفاق نمود اینکه است که خداوند در اینکه آیه حال اینکه دو برادر را مثال میآورد برای اهل دنیا و اهل آخرت. (پایان) آری حال اهل دنیا مثال آن برادری ماند که ببوستان و ملک و زراعت خود مغرور گردیده و خدا و قیامت را فراموش نموده و بآن برادر مؤمن که مال خود را در راه خیر صرف نموده افتخار مینمود که مال من بیشتر و از حیث اولاد و خدم و حشم من شرافتمندتر از توام.

صفحه : ۳۲

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هـذِهِ أَبَداً آن برادر کافر در بوستان خود داخل شد در حالی که بنفس خود ستم نموده و چنان دنیا و مال او را مست و ظالم بنفس خود گردانیده که گمان میکرد مال و حیات او فناءپذیر نخواهد بود اینکه بود که گفت گمان نمیکنم هیچ وقت اینکه باغ فانی گردد.

وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً و ببرادر مؤمن خود گفت اگر بگمان تو آخرتی باشد و من بسوی پروردگارم برگردم هر آینه می‌یابم نزد او بهتر از اینکه باغ و بوستانی که فعلا دارم آن بدبخت گویا آخرت را مقایسه بدنیا مینمود و گمان میکرد هر کس در دنیا بظاهر عزیز و دارای شرافت و مال است اینکه کس نزد خدا عزیزتر و محترم‌تر خواهد بود، و هر کس در دنیا فقیر و بینوا بنظر میآید در قیامت نیز چنین است و خدا هر کس را دوست میدارد عزّت و مال و شرافت بوی میدهد ولی بیچاره نمیدانست که مطلب بعکس آنست که تصوّر مینماید خوشبختی و شرافت‌مندی دنیا و آخرت برای مؤمنین است چنانچه در سوره یونس (ع) آیه ۶۵ فرمود (إِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً) و در سوره فاطر آیه ۹ فرموده مَن كانَ يُرِيدُ العِزَّةَ فَلِلّهِ العِزَّةُ جَمِيعاً و در سوره منافقین آیه ۷ فرموده (وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِينَ عزّت حقیقی مخصوص بخداوند تعالی است، کما اینکه همه چیز مخصوص باو تعالی است اوّلا- و ثانیا عزت را برسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم و بمؤمنین واقعی نه اسمی عطاء فرموده است.

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۳۷ تا ۴۶]

اشاره

قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرابٍ ثُمَّ مِن نُطفَةٍ ثُمَّ سَوّاكَ رَجُلاً (۳۷) لكِنَّا هُوَ اللّهُ رَبِّي وَ لا أُشرِكُ بِرَبِّي أَحَداً (۳۸) وَ لَو لا- إِذ دَخَلتَ جَنَّتَكَ قُلتَ ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنكَ مالاً وَ وَلَداً (۳۹) فَعَسى رَبِّي أَن يُؤتِيَنِ خَيراً مِن جَنَّتِكَ وَ يُرسِلَ عَلَيها حُسباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصبِحَ صَعِيداً زَلَقاً (۴۰) أَو يُصبِحَ ماؤُها غَوراً فَلَن تَستَطِيعَ لَهُ طَلَباً (۴۱)
وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيهِ عَلى ما أَنفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيتَنِي لَم أُشرِك بِرَبِّي أَحَداً (۴۲) وَ لَم تَكُن لَهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَ ما كانَ مُنتَصِراً (۴۳) هُنالِكَ الوَلايَةُ لِلّهِ الحَقِّ هُوَ خَيرٌ ثَواباً وَ خَيرٌ عُقباً (۴۴) وَ اضرِب لَهُم مَثَلَ الحَياةِ الدُّنيا كَماءٍ أَنزَلناهُ مِنَ السَّماءِ فَاختَلَطَ بِهِ نَباتُ الأَرضِ فَأَصبَحَ هَشِيماً تَذرُوهُ الرِّياحُ وَ كانَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ مُقتَدِراً (۴۵) المالُ وَ البَنُونَ زِينَةُ الحَياةِ الدُّنيا وَ الباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيرٌ أَمَلاً (۴۶)

«۱»

---

(۱) (لكنّا) را باید بفتح نون بخوانند چون که اصلش (لكن انا) بوده و اغلب (لکنّا) میخوانند و غلط است.

(ترجمه)

رفیق او در حالی که با وی جدال مینمود گفت آیا تو کافر شدی بآنکسی که تو را اول از خاک پس از آن از نطفه آفرید پس از آن تو را مردی راست اندام و آراسته گردانید (۳۷)

لکن من میگویم خدا پروردگار من است و من احدی را شریک پروردگار خود قرار نمیدهم (۳۸)

چرا وقتی که داخل بوستان خود گردیدی نگفتی اینها آن چیزی است که خدا میخواسته و قوّه‌ای نیست مگر بخدا اگر تو می‌بینی مال من و اولادم کمتر از تو است (۳۹)

امیدوارم که پروردگار من بهتر از بوستان تو بمن خیر و مال عطا نماید و بر بوستان تو آتشی از آسمان بفرستد که چون صبح شود بوستانت خاک و فاسد شده باشد (۴۰)

یا در صبحگاهی آب آن فرو برود و تو قادر نباشی که برای آن آب بطلبی (۴۱)

و عذاب بمیوه آن باغ کافر فرا گرفته شد پس داخل صبح گردید در حالی که دست بر دست میزد (و افسوس میخورد) بر آنچه در آن باغ خرج نموده بود و میگفت ای کاش احدی را بپروردگار خود شریک قرار نداده بودم (۴۲)

و برای او گروهی نبود که در دفع عذاب او را یاری کنند و انتقام کشنده‌ای برای او نبود (۴۳)

در آنجا ولایت و حکمرانی مخصوص بخدا است که او از جهت ثواب دادن بهتر و در عاقبت نیکوتر است (۴۴)

ای محمّد (ص) حیات دنیا را برای اینکه کافرین مثل زن بآبی که از آسمان فرود آریم و با گیاه زمین مخلوط گردد و در صبحگاهی همه گیاهها خشک گردیده و بباد آنها پراکنده گردند و خداوند بر هر چیزی مقتدر است (اقتدار کامل دارد) (۴۵)

مال و اولاد زینت حیات دنیا میباشند (لکن) اعمال صالحه که باقی و پایدار است نزد پروردگار تو هم از حیث ثواب و هم از جهت امیدواری بهتر است (۴۶).

صفحه : ۳۵

توضیح آیات

قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ برادر مؤمن در مقام انکار قول برادر کافر که گمان میکرد عالم دنیا پایدار است بر آمده و بوی تذکّر میدهد و او را یادآوری مینماید باصل خلقتش که تو چیزی نبودی و در عالم نامی از تو برده نمیشد، خدای تعالی در اول سوره دهر انسان را متذکر میگرداند بقوله تعالی هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً الخ یعنی در روزگار وقتی بود که تو چیزی نبودی.

و پس از نیستی تو را از خاک آفریده زیرا که عنصر غالب انسان خاک است قوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ پس از آن از خاک نطفه متکون گردیده مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نطفه مرد ممزوج بنطفه زن گردید و با مواد دیگر بقدرت کامله خود بدست مربّی ازل در مدت نه ماه صورت انسان کامل معتدل الاعضاء متوازن القوی خلقت انسان را تمام گردانیده ثُمَّ سَوّاكَ رَجُلًا و وقتی بدنیا آمدی نیز در تربیت تو کوشید تا تو را مردی گردانید مستوی القامهٔ دارای جسم و روح و آنچه لازمه رشد و کمال انسانیت بود بتو عطاء فرمود آیا با اینحال جا دارد که کسی بمبدء و معاد خود کافر گردد.

از آیه چنین برمیآید که آن برادر کافر منکر اله عالم نشده بود بلکه منکر معاد شده و شاید مشرک بوده و چنین گمان میکرده مثل دهریین که عالم را قدیم میدانند عالم را قدیم میدانسته و معتقد بمعاد نبوده اینکه بود که آن برادر مؤمن در مقام اندرز و نصیحت برمیآید و میگوید:

لكِنَّا هُوَ اللّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً ضمیر غائب (هو) یا اشاره بهویّت مطلقه احدیت است که غائب از انظار است یا ضمیر شأن است و (اللّه) علم و نام اله عالم است آن هویت احدی که بنام اللّه خوانده میشود پروردگار و مربّی من است و من نه در الوهیت و نه در خلقت

صفحه : ۳۶

و نه در تدبير عالم در هيچ جهت و بهيچ معنايى براى پروردگار خودم شريك و نظير و مثل و مانندى نميپذيرم.
وَ لَو لا إِذ دَخَلتَ جَنَّتَكَ قُلتَ ما شاءَ اللّهُ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللّهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنكَ مالًا وَ وَلَداً باز در مقام اندرز گويد چرا وقتى داخل باغت شدى نعمتها را نسبت بخدا ندادى و بمشيت و قدرت و اقتدار او ندانستى و اظهار ننمودى كه همه چيزها از او و بسته بخواست و اراده او انجام ميگيرد اگر تو مى‌بينى كه من مال و اولادم كمتر از تو است.
فَعَسى رَبِّى أَن يُؤتِيَنِ خَيراً مِن جَنَّتِكَ وَ يُرسِلَ عَلَيها حُسباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصبِحَ صَعِيداً زَلَقاً برادر مؤمن در پاسخ برادر كافر كه باو افتخار مينمود كه مال و اولاد و خدم و حشم من زيادتر از تو است چنين گفت شايد پروردگار من در دنيا يا در آخرت يا در هر دو بمن چيزى عطاء كند كه بهتر از بوستان تو باشد و بر عكس عقيده تو كه گمان ميكنى هيچوقت باين باغ و ثروت تو ضررى وارد نميآيد عذابى از آسمان بفرستد و وقتى تو بيايى ببينى تمام باغستان و زراعت تو خشك و سياه گرديده و زمينى بى گياه شده.
أَو يُصبِحَ ماؤُها غَوراً فَلَن تَستَطِيعَ لَهُ طَلَباً يا صبح كنى و ببينى كه آب فرو رفته و هرگز قدرت بر بالا آمدن آب ندارى، اينكه آيات تماما براى تنبّه بشر است كه بدانند همان طورى كه خداى تعالى مبدء كائنات و پديد آورنده موجودات و علت موجوده و علت فاعلى آنها است علت غايى اشياء و علت مبقيه آنها نيز همان خدا است با اراده ازلى خود ميآفريند و بقدرى كه حكمتش مقتضى بقاء آن است آن را نگاه ميدارد خلاصه وجود و بقاء همه اشياء بدست قدرت ازلى او بستگى دارد.

صفحه : ۳۷

وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيهِ عَلى ما أَنفَقَ فِيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيتَنِى لَم أُشرِك بِرَبِّى أَحَداً برادر مشرك كه گويند بنام قطروس بود صبحى آمد در باغ ناگاه ديد سخن برادرش يهود واقع گرديده و گويا آن مؤمن بالهام الهى در اثر قلب پاك و ايمان خالص قبلا ملهم گرديده بود كه بزودى مال برادرش كه بآن افتخار ميكرد و خود را شريف و ثروتمند و وى را فقير و حقير مى‌پنداشت فاسد و تباه خواهد گرديد و ميخواست باو تذكر بدهد كه بدنيا و مال مغرور نشو موجودات عالم طبيعى در معرض فناء و زوالند فقط حقيقت مبدء عالم است كه تغيير و تبديل و فناءپذير نخواهد بود.
خلاصه اينكه آيه در مقام شرح حال آن كافر برآمده كه وقتى آمد و ديد عذابى آمده و تمام ميوه‌جات آن را تباه گردانيده و سقفهاى باغ افتاده و ديوارها بر روى سقفها سقوط نموده آن وقت گفته‌هاى برادرش را بياد آورد و خطاء گفتار خود را معاينه نمود و از پشيمانى و حسرت دست بدست ميزد كه چقدر خرج نمودم و تلف شد و اى كاش حرف برادرم را قبول نموده بودم و براى پروردگار خود شريك قرار نداده بودم.
وَ لَم تَكُن لَهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَ ما كانَ مُنتَصِراً و چون مشرك بود و وجهه قلبش بسوى خدا نبود و اميدوار بغير خدا بود آن وقت كه موقع بلاء و بيچارگيش رسيد ديد گروهى را كه كمك‌كار او بودند كارى از دست آنها برنميآيد و نميتوانند او را كمك و يارى نمايند و خود را نيز عاجز و ناتوان يافت و ديد كه قدرت ندارد از خود رفع ضرر نمايد آن وقت فهميد غير از خدا يار و ياورى نيست.
هُنالِكَ الوَلايَةُ لِلّهِ الحَقِّ هُوَ خَيرٌ ثَواباً وَ خَيرٌ عُقباً (هنالك) اشاره بموقع زوال نعمت و وقت بيچارگى است يا اشاره بقيامت است (الولايه) دو طور قرائت شده بفتح واو و كسر آن اگر (الولاية) بفتح خوانده

صفحه : ۳۸

شود بمعنی یاری است و اگر بکسر خوانده شود بمعنی سلطان و مالک است، و (هنا لک) یعنی در اینکه حال و اینکه مقام یا در قیامت یاری کردن مخصوص بخدا است احدی جز او قدرت بر یاری نمودن ندارد و سلطنت مخصوص باو است، یا معنی چنین میشود که مثل اینکه حالت شدید هر مضطرّ و بیچاره‌ای بخدا ایمان میآورد و رو باو مینماید یعنی قول آن کافر که گفت ای کاش من برای خدا شریک قرار نداده بودم کلمه‌ای است که موقع بیچارگی و ضرورت آن را ایجاب میکند (الحقّ) اگر برفع خوانده شود صفت ولایت میشود و اگر بجرّ خوانده شود صفت (للّه) است.

(هُوَ خَيْرٌ ثَواباً) برای اولیاء خدا است (وَ خَيْرٌ عُقْباً) یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او (عقبا) بضمّ قاف و سکون آن هر دو قرائت شده.

(طبرسی) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَياةِ الدُّنْيا كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ الرِّياحُ بپیمبرش امر فرموده که برای اینکه مردمانی که محبّت دنیا در قلب و روح آنان ریشه دوانده، و شاید چنین گمان کنند که نعمتهای دنیا پایدار است، برای آنان مثل بیاور و حیات دنیا را تشبیه کن به آبی که از آسمان بزمین ریزش میکند و با نباتات و گیاه‌های زمین مخلوط میگردد و پس از آنکه نباتات رشد نماید و سبز و خرم گردد در صبحگاهی آن سبزی و خرّمی و زیبایی که داشت تغییر نموده و خشکیده بطوری که باد آنها را پراکنده میکند و متفرّق میگردد وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً خداوند بر هر چیزی مقتدر است تمام موجودات تحت اقتدار و استیلای او میباشند و علم و قدرت او بر همه چیز احاطه نموده و او فعّال و درّاک مطلق است چون (کلّ شیئی) عموم و اطلاق دارد و شامل همه چیز میشود.

اینکه است که شاید آیه اشاره باشد که گمان نشود که ایجاد و آفرینش چیزی و لو

صفحه : ۳۹

از آنچه بنظر محال میآید از تحت اقتدار او خارج است اینکه در نظر کوته‌بینان ما است که آفرینش بعض چیزها را بر خدا محال میدانیم و اگر بشود گفت که بعض چیزها مثل اجتماع ضدّین و متناقضین بر خدا محال است آن نه از جهت محدودیت عموم قدرت او است بلکه از جهت عدم قابلیت ممکن است بایستی شیئی ممکن الوجود باشد تا بشود متعلق قدرت لم یزلی الهی واقع گردد.

المالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلًا پس از آنکه در آیات بالا تذکر داد که نعمتهای دنیا در معرض زوال و فناء است و بدو مثال چگونگی بی‌اعتباری آن را بیان نمود در اینکه آیه گویا امور عالم را دو قسمت میکند: قسمتی راجع بتعیّشات و محبوباتی که بشر در زندگانی دنیوی خود را سرگرم بآن نموده و در نظرش آنها زیبا مینماید و اسّ اساس آن مال و اولاد است و اینکه دو از زینت دنیا و از عالم طبیعت محسوب میگردد و راجع بحظوظات جسمانی وی است و بحکم اینکه (کلّ شیئی یرجع الی اصله) و عالم طبیعت علی الدوام در کون و فساد است هیچ چیز در آن پایدار نخواهد بود اینکه است که آنچه در آنست بزودی رو بفناء و زوال خواهد رفت.

و قسمت دیگر اموری است که راجع بهویّت نفسانی و کمال روحانی بشر است و آن ایمان بخدا و تحصیل تقوی و اعمال صالحه است و همین طوری که حقیقت روحانی و نفس ناطقه انسانی فناءپذیر نخواهد بود و بازگشت او نیز بعالم بقاء خواهد انجامید زیرا که اصل آن از عالم بقاء است و در اینکه عالم فانی طبیعت بدست مربّی عالم ظهور نموده همین طور هر کمالی و هر عمل نیکی که از نفس ناطقه و روح سرمدی آن ناشی گردد باقی است و فناءپذیر نخواهد بود و نزد پروردگارش باقی است و پاداش نیکو بر آن مترتب خواهد گردید.

و اینکه در بسیاری از اخبار چنانچه از معصومین علیهم السلام نقل شده که مقصود از باقیات الصالحات ذکر

(سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر)

صفحه : ۴۰

یا غیر آنست از اذکار، یا مقصود نمازهای پنجگاه یا نافله شب است، یا مقصود محبت اهل بیت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم یا غیر آنست، میتوان گفت تماما از مصادیق اعمال صالحات است که نزد خدا باقی است و فناءپذیر نخواهد بود و اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد، و بقاء اینها از جهت بقاء حقیقت انسان و روح جاودانی او است و اعمال صالحه قائم بآن است.

صفحه : ۴۱

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۴۷ تا ۵۴]

اشاره

وَ يَومَ نُسَيِّرُ الجِبالَ وَ تَرَى الأَرضَ بارِزَةً وَ حَشَرناهُم فَلَم نُغادِر مِنهُم أَحَداً (۴۷) وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّكَ صَفًّا لَقَد جِئتُمُونا كَما خَلَقناكُم أَوَّلَ مَرَّةٍ بَل زَعَمتُم أَلَّن نَجعَلَ لَكُم مَوعِداً (۴۸) وَ وُضِعَ الكِتابُ فَتَرَى المُجرِمِينَ مُشفِقِينَ مِمّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيلَتَنا ما لِهذَا الكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلاّ أَحصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظلِمُ رَبُّكَ أَحَداً (۴۹) وَ إِذ قُلنا لِلمَلائِكَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبلِيسَ كانَ مِنَ الجِنِّ فَفَسَقَ عَن أَمرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَولِياءَ مِن دُونِي وَ هُم لَكُم عَدُوٌّ بِئسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلاً (۵۰) ما أَشهَدتُهُم خَلقَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ لا خَلقَ أَنفُسِهِم وَ ما كُنتُ مُتَّخِذَ المُضِلِّينَ عَضُداً (۵۱)
وَ يَومَ يَقُولُ نادُوا شُرَكائِيَ الَّذِينَ زَعَمتُم فَدَعَوهُم فَلَم يَستَجِيبُوا لَهُم وَ جَعَلنا بَينَهُم مَوبِقاً (۵۲) وَ رَأَى المُجرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُواقِعُوها وَ لَم يَجِدُوا عَنها مَصرِفاً (۵۳) وَ لَقَد صَرَّفنا فِي هذَا القُرآنِ لِلنّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَ كانَ الإِنسانُ أَكثَرَ شَيءٍ جَدَلاً (۵۴)

صفحه : ۴۲

(ترجمه)

و یاد کن روزی که ما کوهها را سیر میدهیم و زمین را صاف و ظاهر می‌بینی و همه را در محشر میآوریم و یکی از آنها را باقی نمیگذاریم (۴۷)
و در حساب پروردگار تو همگی عرضه میشوند در حالی که صف‌زدگانند و بآنها گفته میشود حقیقهٔ بازآمدید بر ما همان طوری که اول شما را آفریدیم بلکه شما گمان کردید هرگز وعده‌گاهی برای شما قرار نمیدهیم (۴۸)
و کتاب اعمال خلایق گذارده میشود و تو می‌بینی چگونه گناهکاران از آنچه (در نامه عملشانست) ترسناکند و میگویند ای وای بر ما اینکه چگونه کتابی است که کوچك و بزرگی نیست مگر اینکه شماره شده و آنچه را که عمل کرده‌اند نزدشان حاضر می‌بینند پروردگار تو باحدی ستم نمیکند (۴۹)
و یاد کن وقتی را که ما بملائکه گفتیم بآدم سجده کنید تماما سجده کردند مگر ابلیس که از جنس جن بود و از مخالفت امر پروردگارش فاسق گردید آیا شما کافرین شیطان و ذریه او را بجز من دوستان خود میگیرید در حالی که او دشمن شما است و ستمکاران (که بجای دوست گرفتن خدا شیاطین را دوست خود گرفتند) بد مبادله‌ای نمودند (۵۰)
ما شیاطین را نه در موقع آفرینش آسمانها و زمین و نه وقت خلقت نفسهای آنها حاضر نگردانیدیم و من فراگیرنده گمراه کنندگان

و مدد و کمک گیرنده آنها نیستم (۵۱)

یاد کن روزی را که خدا میگوید (ای مشرکین) صدا زنید آن کسانی را که گمان کردید شرکاء مننداند پس آنها را میخوانند و اجابت آنها را نمیکنند و بین مشرکین و بت‌هایشان جای هلاکتی قرار میدهیم (۵۲)

و گنهکاران آتش را می‌بینند پس یقین کنند که در آن واقع میگردند و از آن فرارگاهی ندارند (۵۳)

و ما در اینکه قرآن هر گونه مثالی برای انسان آوردیم (لکن) انسان بیشتر از هر چیزی با سخن حق جدال و خصومت میکند (۵۴).

صفحه : ۴۳

«توضیح آیات»

وَ یَومَ نُسَیِّرُ الجِبالَ وَ تَرَی الأَرضَ بارِزَةً (یوم) مفعول فعل مقدّر است یعنی یاد کن روزی را که کوهها را از مستقرّ و جایگاه خود میکنیم و آنها را حرکت میدهیم.

راجع بموقع بروز قیامت و کنده شدن کوهها و متفرّق گردیدن آنها در هوا آیاتی در قرآن یادآوری شده قوله تعالی در سوره واقعه آیه ۳ إِذا رُجَّتِ الأَرضُ رَجًّا وَ بُسَّتِ الجِبالُ بَسًّا فَکانَت هَباءً مُنبَثًّا در سوره قارعه آیه ۵ وَ تَکُونُ الجِبالُ کَالعِهنِ المَنفُوشِ در سوره نبأ آیه ۲۰ وَ سُیِّرَتِ الجِبالُ فَکانَت سَراباً از اینکه آیات میتوان استفاده نمود که پس از مندک و منحل گردیدن کوهها و عالم دنیا همین زمین ما صاف و کشیده و هموار میگردد و از حالت کنونی تغییر مینماید و تبدیل میگردد به ارض قیامت قوله تعالی یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ سوره ابراهیم آیه ۴۹، و کوهها پس از پراکندگی با زمین صاف میگردد بطوری که دیگر پستی و بلندی و اعوجاجی در آن نمودار نیست و بقدری زمین پهن میگردد که تمامی مردگان از افراد بشر در آن جای گیرند.

وَ حَشَرناهُم فَلَم نُغادِر مِنهُم أَحَداً و تمام مردم از مؤمن و کافر و سعید و شقّی را محشور میگردانیم و در همان زمین صاف و هموار همه را جمع مینمائیم قوله تعالی (یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ و احدی از آنها را یعنی از افراد بشر را باقی نمیگذاریم که محشور نگردد.

در تفسیر مجمع البیان بیانی دارد که برای ایضاح مختصری از آن را ترجمه مینمایم. یَومَ نُسَیِّرُ الجِبالَ بقولی متعلق بما قبل است و تقدیر او اینکه است که (و الباقیات الصالحات خیر ثوابا) و بقولی ان ابتداء کلام است و در تقدیر است (اذکر یوم نسیر الجبال) یعنی یاد کن روز قیامت را، و سیر دادن کوهها

صفحه : ۴۴

و کندن آنها است از محل خود خدای تعالی آنها را در آن روز از محلّش میکند و آنها را (هباء منثورا) میگرداند، و بقولی کوهها را در زمین مثل ابر در آسمان پهن میگرداند (کثیبا مهیلا) چنانچه فرموده یَومَ تَرجُفُ الأَرضُ وَ الجِبالُ الخ پس از آن میگرداند آنها را مثل پشم زده شده چنانچه فرموده وَ تَکُونُ الجِبالُ کَالعِهنِ المَنفُوشِ پس از آن میگرداند کوهها را هَباءً مُنبَثًّا چنان که فرموده فَکانَت هَباءً مُنبَثًّا پس از آن میگرداند آنها را مثل سراب چنان که فرموده وَ سُیِّرَتِ الجِبالُ فَکانَت سَراباً وَ تَرَی الأَرضَ بارِزَةً یعنی ظاهرة، در زمین چیزی از کوه یا بناء یا درخت نمودار نیست که آن را از چشمهای مردم بپوشاند، و عطاء گفته یعنی تو می‌بینی باطن زمین را ظاهر که آنچه بر پشت زمین و در باطن آن بوده ظاهر میگردد و در معنی باطن زمین را ظاهر می‌بینی وَ حَشَرناهُم یعنی آنها را از قبرهایشان مبعوث میگردانیم و در موقف حساب جمعشان میکنیم (فَلَم نُغادِر مِنهُم أَحَداً) ما وا نمیگذاریم احدی از آنها را مگر اینکه

او را محشور میگردانیم وَ عُرِضُوا عَلی رَبِّکَ صَفًّا یعنی محشورین در آن وقت همه بر خدا عرضه داده میشوند (صفّا) یعنی کل زمرة و امّهٔ صف کشیده میشوند، و بقولی عرضه میگردند صفی بعد از صفی مثل صفهایی که در نماز جماعت بسته میگردد، و بقولی همه در یک صف می‌ایستند بطوری که بعضی از بعض دیگر پوشیده نمیشوند.

(پایان) لَقَد جِئتُمُونا کَما خَلَقناکُم أَوَّلَ مَرَّةٍ بَل زَعَمتُم أَلَّن نَجعَلَ لَکُم مَوعِداً موقعی که افراد بشر در صحرای محشر همگی جمع میگردند در حالی میباشند که برهنه‌اند نه لباس دارند و نه چیزی از تجمّلات دنیا با آنها است مثل همان موقعی که از مادر متولد گردیدند آن وقت خطاب سخت‌آمیز بمنکرین معاد میرسد که شمایی که گمان میکردید هرگز وعده‌گاهی نیست امروز نزد ما آمدید در حالی که عاجز و بیچاره و مضطرّید همان طوری که در اول خلقت ضعیف و محتاج

صفحه : ۴۵

و مالک چیزی نبودید امروز نیز در تحت حکم ما واقعید.

وَ وُضِعَ الکِتابُ فَتَرَی المُجرِمِینَ مُشفِقِینَ مِمّا فِیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیلَتَنا ما لِهذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها پس از آنکه تمام افراد بشر در آن روز موعود با هم در صعید واحد جمع می‌گردند در آن وقت کار بشر باتمام رسیده و هر کمالی که بالقوّه در او موجود بود بفعلیت میرسد و دیگر حالت منتظره‌ای در او باقی نمی‌ماند اینکه است که آنچه را در مدّت عمر دنیوی خود عمل نموده و آنچه را که از محسنات اخلاقی یا از اوصاف نکوهیده در خود اندوخته گردانیده با نتیجه و آثاری که بر آنها مترتب گردیده در نظر او یک دفعه حاضر میگردد حتی نظری که نموده یا سخنی که از دهنش خارج شده یا آنچه در ذهنش و دلش پنهان گردانیده تماما بیک صورت وحدانی در نظر او جلوه‌گر است.

آری ما کوته‌نظران گمان میکنیم که آنچه میکنیم همان طوری که از نظر ما محو گردیده و از آن اثری پدیدار نیست و در بوته فراموشی سپرده‌ایم در جهان هستی نیز اثری از آن پدیدار نخواهد بود، دیگر ندانسته‌ایم که اینکه گمان فاسدی است و ما در اشتباهیم گویا فراموش نموده‌ایم قوله تعالی را که فرموده در سوره ق آیه ۴ در جواب مشرکین که میگفتند ما پس از آنکه مردیم و خاک گردیدیم چگونه عود میکنیم قَد عَلِمنا ما تَنقُصُ الأَرضُ مِنهُم وَ عِندَنا کِتابٌ حَفِیظٌ در جلد ششم اینکه تفسیر تا اندازه‌ای اینکه آیه را توضیح دادیم تکرار نشود.

اینجا همین قدر اجمالا- می‌گوییم باید دانست که اینکه سعه عالم هستی و اینکه کاخ مجلل جهانی که در آن نشو و نماء مینمائیم یک پرتوی است که از فیض منبسط و رحمت واسعه الهی نمودار گردیده و تمام اجزاء آن مثل حلقه‌های زنجیر یا مثل تار و پود یک پارچه مرتبط بهم و یک وحدت تشکیل میدهند و حدقه چشم عقل و دل ما بقدری کوچک است که اشیاء را همان طوری که در سعه عالم قضاء و لوح محفوظ و در احاطه علم حق تعالی با هم موجودند توانایی دیدن

صفحه : ۴۶

آن را نداریم و ما در اینکه عالم وسیع مانند مورچه‌ای می‌مانیم که روی صفحه نوشته‌ای گذر میکند حدقه چشم او تاب دیدن کلمات و جملات آن را ندارد شاید در گذرگاهش گاهی بسفیدی برسد و سفید بیند و گاهی بسیاهی برسد و گمان کند آنچه بتدریج از سفیدی و سیاهی کاغذ می‌بیند شیئا فشیئا احداث میگردد زیرا که همه را با هم نمیتواند بنگرد و نظر جمعی بآن بنماید و از آن معانی دریابد.

خلاصه آنکه انسان از اول پیدایش آن تا روز حشر خلایق همیشه بدست مربّی ازل در راه کمال و سعادت و یا در طریق خذلان و شقاوت قدم میزند و علی الدوام از قوّه بفعل میآید و روز قیامت روزی است که کار او و مدّت مسافرتش بپایان رسیده و دیگر

محلّی برای استکمال او باقی نمانده است آن وقت چون بکمال لائق بخود نائل گردید پرده از پیش چشم او برداشته میشود و قدرت دیدن دفتر آمال و جهاتی که از آن گذشته و فعلا زیر پای او است و او در جهان ما فوق قرار گرفته و در محکمه عدل الهی بایستی گذارش حال و دفتر سفرنامه خود را نزد حاکم عادل ارائه دهد آن وقت خود را می‌بیند که در عالمی است ما فوق تمام عوالمی که از آن گذشته.

ای انسان عاقل آن وقت که البته آمدنی است در نظر خود مجسّم بنما و چنین فرض نما که الان وقت آن رسیده و تمام گفتار و کردار ما را در لوح بسیار روشن و واضحی که لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها ثبت گردیده و باز نموده‌اند و پیش ما میگذارند و بما میگویند بخوان کتاب خود را، ببین آدم گنهکار وقتی چشمش بکتب اعمال و سجل احوالش افتاد چه حالی بوی دست میدهد، اینست که از روی ترس و حیرت و تعجّب میگوید ای وای بر من اینکه چه کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در آن ثبت گردیده آن وقت بعلم حضوری تمام اعمال و افعال او از بد و خوب در آن کتابی که بدست کرام الکاتبین نوشته شده ثبت می‌بیند.

صفحه : ۴۷

وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً اینکه آیه خبر میدهد که در وقت ظهور قیامت چنان برای انسان اعمال و کردار و صفات و اخلاقیات خود واضح و هویدا میگردد که گویا خود را فعلا عامل اعمال خود می‌نگرد و خود را مشغول بآن می‌بیند.

وَ لا یَظلِمُ رَبُّکَ أَحَداً اشاره به اینکه گنهکاری که مبتلا بعذاب میگردد گمان نکند که پروردگار تو باو ستم نموده ظلم و ستم در ساحت کبریایی حق تعالی روا نیست انسان در روز موعود و آن وقتی است که در ما فوق اینکه عالم دنیا قرار گرفته پرده از پیش چشمش برداشته میشود و میفهمد و تصدیق خواهد نمود که آتش برافروخته جهنم را خودش در دنیا بدست خود تهیه نموده بود و خدای تعالی روی میزان عدل که هر چیزی را بجای خود قرار میدهد برای او آماده نموده اینکه است که آدم گنهکار بایستی در آتش نیران گداخته گردد تا جرم گناهش پاک گردد و شاید اگر قابل باشد رحمت الهی و شفاعت شفعاء شامل حالش گردد و بدار کرامت الهی نائل گردد

چون که بد کردی ز بد ایمن مباش چون که تخم است و برویاند خداش

وَ إِذ قُلنا لِلمَلائِکَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبلِیسَ ظاهرا آیه استیناف از آیات بالا است که متکبرین مجالست با فقرای مؤمنین را عار میدانستند و برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایراد میگرفتند و حضرتش مأمور گردید با فقراء مجالست نماید و آنها را از خود نراند، در اینکه آیه برای تنبّه آنها حکایت ابلیس و مخالفتش از امر حق تعالی را بپیمبرش تذکر میدهد که وقتی بملائکه گفتیم به آدم سجده کنند همه سجده کردند مگر ابلیس.

کانَ مِنَ الجِنِّ فَفَسَقَ عَن أَمرِ رَبِّهِ اینکه آیه تصریح مینماید که ابلیس از جن بود نه از جنس ملائکه، بفاء سببیت عصیان و فسق ابلیس را متفرع نموده بر اینکه او از جن بود یعنی چون از جنس جن بود پروردگارش را مخالفت نمود، از اینجا معلوم میشود که ابلیس

صفحه : ۴۸

از جنس جن بود نه از جنس ملائکه، ملائکه نه مخالفت میکنند نه فاسق میگردند أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَولِیاءَ مِن دُونِی وَ هُم لَکُم عَدُوٌّ همزه (أ فتتّخذونه) برای انکار و تعجب آمده که خدای رحمن از روی تعجب و انکار ببشر تذکر داده که چگونه شما او را که هم فاسق است و هم چنان که در جای دیگر گفته دشمن بنی آدم است و در اینجا نیز خاطرنشان میکند که دشمن شما است پس

چگونه او و ذریّه‌اش را غیر از خدای رحمن دوست خود میگیرید.

بِئسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلًا اعتراض بکسانی است که مطیع شیاطین گردیـده و بجای اطاعت پروردگارشان راه شیطانی را پیش گرفته‌انـد و اطاعت او را بدل از اطاعت خدای تعالی قرار داده‌اند اینکه است که آیه بآنها تذکر میدهد که اطاعت خدا را تبدیل باطاعت شیطان نمودن بد تبدیلی است.

ما أَشهَدتُهُم خَلقَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ لا خَلقَ أَنفُسِهِم وَ ما كُنتُ مُتَّخِذَ المُضِلِّينَ عَضُداً شاید در اینکه آیه خواهد بکسانی که گمان میکننـد که شیاطین علم بغیب دارنـد و از اوضاع عالم و آنچه واقع میگردد مطلعنـد بفهماند که گمانشان فاسد است چنین نیست که پنداشته‌اند زیرا که آنان در موقع آفرینش اوضاع آسـمانها نبودنـد که از خصوصیات و آنچه متفرع بر آنها است مطلع گردنـد و نیز عـالم بخلقت خودشان نیز نمیباشـند با اینکه حال چگونه ممکن است بآنچه در غیب آسـمانها و زمین است و چگونگی آثاری که از آنها ناشـی میگردد اطلاع پیدا نمایند و نیستم من گمراه کنندگان یعنی شیاطین را معین و کمك خود بگیرم یعنی در خلقت آسمان و زمین و سایر چیزها احتیاج بمعین ندارم.

و بقولی ضمیر (اشهدتهم) راجع بمشرکین عرب است که موقع آفرینش آسمانها و زمین آنها را حاضر نکردم و نیز در وقت آفرینش خودشان بعضی را

صفحه : ۴۹

حاضـر نکردم که خلقت دیگری را ببینـد پس از کجا دانسـتند که ملائکه دختران خـدا میباشـند. (منهـج) وَ يَومَ يَقُولُ نادُوا شُرَكائِيَ الَّذِينَ زَعَمتُم فَدَعَوهُم فَلَم يَستَجِيبُوا لَهُم وَ جَعَلنا بَينَهُم مَوبِقاً ای محمّد (ص) یاد کن روزی را که ملائکه یا حق تعالی بآنها ندا میکند که بخوانیـد کسانی را که بگمان خود شـریك من قرار دادیـد و مشـرکین آنان را میخواننـد و آنها اجابت نمیکنند، و قرار دادیم بین مشـرکین و معبودان آنهـا جـای هلاـکت یعنی آنها و معبودان آنها از شـیاطین و بتهایی که پرسـتش مینمودنـد همگی با هم در مورد عذاب و سختی واقع میگردند.

وَ رَأَى المُجرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُواقِعُوها وَ لَم يَجِدُوا عَنها مَصرِفاً در مقام بیان حال گنهکاران برآمـده که شایـد مقصود مشـرکین باشـند زیرا که آیه بالا راجع بآنها است که وقتی مشـرکین از مسافت بسیار دور آتش را ببینند یقین کنند و گویا معاینه نمایند که در آن واقع گردیده‌انـد زیرا که در عـالم قیـامت بعـد زمـانی و مکانی تحقّق نـدارد اینکه است که دیـدن آتش و وقوعشان در آن یکی است آن وقت از آتش فرارگاهی و نجاتی برای خود نمیابند.

وَ لَقَد صَرَّفنا فِي هذَا القُرآنِ لِلنّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَ كانَ الإِنسانُ أَكثَرَ شَيءٍ جَدَلًا خدای تعالی از راه فضل و کرم و امتنان ببشـر خاطر نشان میکنـد که در اینکه قرآن از هر گونه مثلی و از هر گونه داسـتانی که از او متنبه گردد و بخود آیـد و عقل خود را بکار انـدازد آوردیم و نیز از اوضـاع قیـامت و از حـال سـعداء و نیکوکـاران و پـاداش اعمـال نیـك آنها شـمّه‌ای و از حال کفار و سیه بختان نیز انـدازه‌ای کافی بیان نمودیم، خلاصه آنچه باعث سـعادت و شـقاوت بشـر میشود بنیکوتر وجهی و جامع‌ترین بیانی بآنها تذکر دادیم لکن آدمی از تمام موجودات جـدل کننـده‌تر است. إبن عباس گفته که مراد از انسان (نضـر بن حارث) است. و کلبی گفته که مراد (ابی بن خلف) است. و زجّاج گفته که مراد مطلق کـافر است بـدلیل قوله تعـالی در آیه بعـد از اینکه وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالباطِلِ الخ. مجمع البیان

صفحه : ۵۰

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۵۵ تا ۶۴]

اشاره

وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَن يُؤمِنُوا إِذ جاءَهُمُ الهُدى وَ يَستَغفِرُوا رَبَّهُم إِلّا أَن تَأتِيَهُم سُنَّةُ الأَوَّلِينَ أَو يَأتِيَهُمُ العَذابُ قُبُلاً (۵۵) وَ ما نُرسِلُ المُرسَلِينَ إِلّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالباطِلِ لِيُدحِضُوا بِهِ الحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ ما أُنذِرُوا هُزُواً (۵۶) وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعرَضَ عَنها وَ نَسِيَ ما قَدَّمَت يَداهُ إِنّا جَعَلنا عَلى قُلُوبِهِم أَكِنَّةً أَن يَفقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِم وَقراً وَ إِن تَدعُهُم إِلَى الهُدى فَلَن يَهتَدُوا إِذاً أَبَداً (۵۷) وَ رَبُّكَ الغَفُورُ ذُو الرَّحمَةِ لَو يُؤاخِذُهُم بِما كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ العَذابَ بَل لَهُم مَوعِدٌ لَن يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوئِلاً (۵۸) وَ تِلكَ القُرى أَهلَكناهُم لَمّا ظَلَمُوا وَ جَعَلنا لِمَهلِكِهِم مَوعِداً (۵۹)

وَ إِذ قالَ مُوسى لِفَتاهُ لا أَبرَحُ حَتّى أَبلُغَ مَجمَعَ البَحرَينِ أَو أَمضِيَ حُقُباً (۶۰) فَلَمّا بَلَغا مَجمَعَ بَينِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي البَحرِ سَرَباً (۶۱) فَلَمّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَد لَقِينا مِن سَفَرِنا هذا نَصَباً (۶۲) قالَ أَ رَأَيتَ إِذ أَوَينا إِلَى الصَّخرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الحُوتَ وَ ما أَنسانِيهُ إِلَّا الشَّيطانُ أَن أَذكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي البَحرِ عَجَباً (۶۳) قالَ ذلِكَ ما كُنّا نَبغِ فَارتَدّا عَلى آثارِهِما قَصَصاً (۶۴)

صفحه : ۵۱

(ترجمه)

و باز نداشت مردم را از اینکه ایمان آرند وقتی که اسباب هدایت (یعنی قرآن و پیغمبر) بر آنها آمد و منع ننمود که از پروردگارشان آمرزش بطلبند مگر اینکه (مستحق گردند) که برای آنها بیاید سنّت خدا در باره اولین (یعنی عقوبت پیشینیان) یا اینکه با عذاب رو برو شوند (۵۵)

و ما رسولان را نفرستادیم مگر اینکه مژده دهندگان (برحمت) و تهدید کنندگان از عذاب بودند و کافرین بسخنان باطل میخواهند حق را از مقرّ خود زائل گردانند و آیات ما و آنچه را که برای اندرزشان آمد بلهو گرفتند (۵۶)

و کی است ظالم‌تر از آن کسی که اندرز داده شود بآیات خدا پس از آن اعراض نماید و عاقبت اعمالی را که پیش فرستاده فراموش کند (و چون چنین بودند) ما بر دلهای آنها پوششها انداختیم از اینکه آن را بفهمند و در گوشهای آنان سنگینی قرار دادیم اینکه است که وقتی آنها را برای هدایت میخوانی هرگز و ابدا هدایت نمیگردند (۵۷)

و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است اگر آنها را بآنچه میکنند (خواهد) مؤاخذه کند عذاب را جلو می‌اندازد لکن برای عذاب وقت معیّنی است که هرگز بجز خدا نمییابند پناهی و گریزگاهی (۵۸)

و اهل آنها دهها (که حکایت آن را برای تو گفته‌ایم) چون ستم کردند آنها را هلاک گردانیدیم و قرار دادیم برای جایگاه هلاکت وعده‌گاهی معلوم (۵۹)

و یاد کن وقتی را که موسی برفیقش یوشع گفت همیشه خواهم رفت تا بمحل جمع دو دریا برسم یا میروم هشتاد سال (۶۰)

وقتی آن دو نفر بمجمع البحرین رسیدند (آن ماهی که برای غذای خود تهیه نموده بودند) فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا گرفت و رفت (۶۱)

چون از مجمع البحرین گذشتند موسی بجوانمردش گفت غذای ما را بیاور ما از اینکه سفر رنج بردیم (۶۲)

یوشع گفت آیا میدانی که ما وقتی در آن سنگ منزل گرفتیم آن وقت من ماهی را فراموش کردم و مرا بفراموشی نینداخت مگر شیطان که مرا مشغول ساخت (و نگذارد که بتو بگویم) و ماهی در دریا راه عجیبی را گرفت که هر جا میرفت راه فراخی پدید

میگردید (و زمین

صفحه : ۵۲

دريا خشک ميشد (۶۳)

موسى گفت آنجا همان است که ما در طلب آنيم پس از آن راهى که آمده بودند بر گشتند و در اثر قدمهاى خود جستجوى نمودند (۶۴).

توضیح آیات

وَ ما مَنَعَ النّاسَ أن يُؤمِنُوا إِذ جاءَهُمُ الهُدى وَ يَستَغفِرُوا رَبَّهُم اينكه آيه خبر ميدهد كه چيزى مانع كافرين نگرديد از ايمانشان و طلب آمرزش نمودن آنان از پروردگارشان پس از آنكه اسباب هدايت از كتابهاى آسمانى و هدايت پيمبران براى آنها آمد و حجت بر آنها تمام گرديد و ديگر عذرى بر آنها باقى نماند.

إِلّا أن تَأتِيَهُم سُنَّةُ الأَوَّلِينَ اشاره به اينكه گويا اينكه امّت نيز بفطرت خبيثشان نمى‌طلبند مگر همين سنّهٔ جاريهٔ در امم گذشتگان را كه آن عذاب استيصال باشد، چنانچه امم گذشته مثل قوم عاد و ثمود و فرعونيان پس از آنكه پيمبران با آيات و حجّتهاى روشن آمدند و هدايت آنها سودمند نگرديد مستحق عذاب گرديدند، اينكه امّت نيز عملشان همان عذابها را ايجاب مينمايد و لو اينكه مشعر بآن نباشند.

أو يَأتِيَهُمُ العَذابُ قُبُلًا (او) عطف داده جمله را بما قبل يعنى يا اينكه عذاب مقابل آنها بيايد و آنها را يك دفعه فرا گيرد كه در آن وقت ايمان ديگر فائده‌بخش نخواهد گرديد وَ ما نُرسِلُ المُرسَلِينَ إِلّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ در بسيارى از آيات براى تسلّى دل رسولش از امم گذشتگان خبر ميدهد و گويا باو تذكّر ميدهد كه ما رسول و پيمبرى نفرستاديم مگر براى اينكه مردم را مژده و بشارت دهند بكراماتى كه در اثر ايمان و عمل شايسته نصيب آنها ميگردد و آنان را بترسانند از عذاب سخت كه در اثر كفر و تكذيب و اعمال ناشايسته

صفحه : ۵۳

دامن گير آنها خواهد گرديد.

وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالباطِلِ لِيُدحِضُوا بِهِ الحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ ما أُنذِرُوا هُزُواً (ليدحضوا) (دحض) بمعنى باطل و (ادحاض) بمعنى ابطال است (الهزؤ) استهزاء و مصدر و بمعنى اسم مفعول است يعنى و مناظره ميكنند كفار بامر باطل براى اينكه باطل كنند حق را و ميگيرند قرآن و قيامت را بمسخرگى.

وَ مَن أَظلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعرَضَ عَنها وَ نَسِيَ ما قَدَّمَت يَداهُ و كى است ستمكار و ظالم‌تر از كسى كه تذكّر داده شود بآيات پروردگارش و پس از شنيدن و فهميدن از آن اعراض نمايد و اعمال ناشايسته‌اى را كه قبلا نموده بگمان اينكه اثرى بر آنها مترتب نخواهد شد فراموش نمايد.

إِنّا جَعَلنا عَلى قُلُوبِهِم أَكِنَّةً أَن يَفقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِم وَقراً وَ إِن تَدعُهُم إِلَى الهُدى فَلَن يَهتَدُوا إِذاً أَبَداً (أَكِنَّةً أَن يَفقَهُوهُ) دو طور معنى شده: بقولى ما بر قلبهاى آنها پوشش قرار داديم براى اينكه كراهت داشتيم از اينكه دريابند آن را. و بقول ديگر ما بر قلبهاى آنها پوشش قرار داديم براى آنكه در نيابند آن را. و بنا بر معنى اول كلمه مضاف در تقدير است يعنى كراهت از اينكه دريابند آن را. و بنا بر معنى دوم (لام) جارّه و (لاء) نافيه در تقدير است كه ميشود (لان لا يفقهوه) و تذكير ضمير و افراد آن تا اينكه آن را نفهمند، و

نیز در گوشهای آنها سنگینی قرار دادیم تا نشنوند آیات خدا را، و بیان اینکه آیه همان بیان در آیه خَتَمَ اللّٰهُ عَلی قُلُوبِهِم تا آخر است که گذشت.

و البته اینکه آیات منصرف بآن جایی است که کفار و معاندین دانسته و فهمیده و پس از اتمام حجت انکار میکنند و اعمال خود آنها است که تاریکی قلب و سنگینی گوش و کوری باطنی آنان را ایجاب مینماید نه اینکه ابتداء آنها اینکه طور آفریده شده باشند، و چون آنان بدست خود خود را از قابلیت هدایت

صفحه : ۵۴

انداختند اینست که هیچ وقت هدایت نخواهند گردید.

وَ رَبُّکَ الغَفُورُ ذُو الرَّحمَةِ لَو یُؤاخِذُهُم بِما کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ العَذابَ بَل لَهُم مَوعِدٌ لَن یَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوئِلًا برسولش خبر میدهد و دو نام بزرگ پروردگارش که (غفور و رحیم) است بوی تذکر میدهد و باو اعلان میکند که اینکه دو صفت مغفرت و رحمت سبب تأخیر عذاب کافرین گردیده یعنی اگر نبود مغفرت و رحمت پروردگار تو در همین عالم و در حیات دنیا برای کافرین بازاء اعمال نکوهیده‌شان و گفتار رکیکشان عذاب میفرستادم و آنها را مهلت نمیدادم لکن از روی حکمت و کرم عذاب آنان را عقب انداختهام تا آنچه در باطن آنها از اوصاف رذیله پنهان گردیده نمایان گردد اینکه است که موعد معینی برای مجازات آنها مهیّا نمودیم.

وَ تِلکَ القُری أَهلَکناهُم لَمّا ظَلَمُوا وَ جَعَلنا لِمَهلِکِهِم مَوعِداً با اینکه در آیه بالا خبر میدهد که ما از روی مغفرت و رحمت در عذاب کافرین عجله نمیکنیم بلکه برای پاداش اعمال آنها وقتی و موعد معینی قرار دادهایم که ظاهرا موعد معین قیامت و عذاب جهنمی است.

در اینکه آیه اشاره دارد بآن کفاری که قبلا برسولش خبر داده مثل قوم عاد و ثمود و امم دیگر که در همین عالم آنها را بعذاب استیصالی هلاک گردانیدیم و علت تعجیل عذاب آنان را ظلم و ستم معرفی نموده، و از اینجا میتوان استفاده نمود که از کفار و مشرکین آنهایی که بپیمبران ستم ننمودند جز عدم قبول ایمان خدای تعالی از روی کرم بآنها مهلت میدهد که شاید متنبّه گردند لکن آن قسمتی از کفار که به پیمبران و مؤمنین ستم نمودند و امیدی برای هدایت آنها باقی نمانده دیگر مهلتی برای آنها نیست بلکه بزودی از آنها در وقت معین انتقام میکشد مثل امم پیمبران پیشینیان که در همین عالم مبتلا بعذاب گردیدند و بنیاد حیاتشان زیر و زبر گردید تا اینکه عبرت دیگران گردند.

صفحه : ۵۵

توضیح حکایت حضرت موسی و خضر علیهما السلام چنانچه مفسرین گفته‌اند موسی علیه السّلام از خداوند سؤال کرد الهی از بندگان خود که را دوست‌تر داری خدای تعالی فرمود آنکه مرا بیشتر یاد کند و فراموش ننماید، موسی (ع) گفت کدام بنده است که تابع تو شده و عمل کننده احکام تو باشد، خدای تعالی فرمود شخصی که سخن حق گوید و بحق و عدالت حکم کند و تابع خواهش نفس نباشد، موسی گفت بار خدایا از بندگان تو عالمتر کیست فرمود شخصی که همیشه دنبال علم میگردد تا بلکه کلمه‌ای از علم مردمان بر معلومات خود بیفزاید.

موسی گفت الهی از بندگان خود شخص عالم‌تر از مرا بمن نشان بده بلکه از او مقداری تحصیل علم کنم، خدای تعالی فرمود بنده عالمتر از تو خضر است، موسی گفت خدای من او را از کجا بیابم خطاب رسید که در محل تلاقی (بحر سفید و بحر محیط) نزدیک صخره او را پیدا میکنی و فرمود هر جا که ماهی را فراموش کردید (خضر) آنجا خواهد بود.

موسی علیه السّلام تدارک سفر دید و شاگرد خود را بمصاحبت برداشته تدارک سفر دید و براه افتاد چنانچه خداوند تعالی ضمن آیات خبر میدهد.

و مقصود از ذکر احوال موسی و خضر در ضمن آیات کریمه بیان شرافت و اهمیّت علم میباشد تا مردم بدانند شخصی مانند موسی که کلیم اللّه بوده در طلب علم قطع بیابانها کرد. و تحمّل زحمت و مشقّت مسافرت نموده تا کلمه‌ای بر معلومات خود بیفزاید. از نکات مندرج در قصص قرآن نباید غفلت نمود، بعضی از اهل تفسیر بسبب مقام و مرتبه موسی علیه السّلام راضی نشدند که صاحب اینکه حکایت موسی بن عمران باشد بلکه آن را بموسی پسر میشا از اولاد یوسف (ع) که نبوّت او معلوم نیست نسبت داده‌اند ولی از آیه کریمه که خداوند در سوره یوسف فرموده وَ فَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ عَلِیمٌ عالم‌تر از عالمی همیشه هست غافل شده‌اند و نسبت حکایت را بموسی بن عمران تعجب میکنند.

(تفسیر میر محمّد کریم)

صفحه : ۵۶

وَ إِذ قالَ مُوسی لِفَتاهُ لا أَبرَحُ حَتّی أَبلُغَ مَجمَعَ البَحرَینِ أَو أَمضِیَ حُقُباً (فتی) یوشع بن نون بود و او را خدا فتی نامید برای اینکه شاگرد و ملازم و تابع موسی گردیده بود که از او علم اخذ نماید و (لا ابرح) بمعنی (لا ازال) است و خبرش محذوف است زیرا که در سفر بود، یعنی موسی علیه السّلام بشاگرد و مصاحب خود گفت همیشه سیر میکنم تا اینکه برسم (بمجمع البحرین) و آن مکانی بود که خدای تعالی بموسی وعده داده بود که در آنجا خضر (ع) را ملاقات میکند و آنجا محلّ تلاقی دو دریای فارس و روم بود، بحر روم در طرف مغرب و بحر فارس در طرف مشرق واقع گردیده (أَو أَمضِیَ حُقُباً) حقب هشتاد یا هفتاد سال است یعنی سیر میکنم و لو آنکه هشتاد سال در سفر باشم تا وقتی که خضر را ملاقات نمایم.

فَلَمّا بَلَغا مَجمَعَ بَینِهِما نَسِیا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی البَحرِ سَرَباً موسی (ع) و یوشع با چند نانی و ماهی بریان کرده‌ای در راه روان شدند تا اینکه رسیدند بجایی که محلّ جمع دو دریا و (مجمع البحرین) بود، آنجا بر صخره‌ای که در کنار دریا بود نشستند موسی را خواب گرفت و یوشع وضوء گرفت قطره‌ای از آب وضوی او بماهی بریان کرده چکید ماهی زنده شد و راه دریا را پیش گرفت و در راه او دریا خشک میشد، یوشع متحیّر شد و موسی از خواب بیدار گردید، یوشع حکایت ماهی را فراموش نمود و موسی نیز فراموش نمود سراغ از ماهی بگیرد.

فَلَمّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَد لَقِینا مِن سَفَرِنا هذا نَصَباً وقتی موسی با یوشع از مجمع البحرین گذشتند و خضر را ملاقات ننمودند موسی علیه السّلام بیوشع گفت غذای ما را بیاور ما از اینکه سفر بسیار زجر کشیدیم و بمراد نرسیدیم.

صفحه : ۵۷

قالَ أَ رَأَیتَ إِذ أَوَینا إِلَی الصَّخرَةِ فَإِنِّی نَسِیتُ الحُوتَ وَ ما أَنسانِیهُ إِلَّا الشَّیطانُ أَن أَذکُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی البَحرِ عَجَباً آن وقت یوشع حکایت ماهی را بیاد آورد و گفت آیا میدانی آن وقتی که در صخره نشسته بودیم ماهی زنده شد و راه دریا را گرفت و برای عذرخواهی گفت من فراموش نمودم که حکایت آن را برای تو بگویم و بفراموشی نینداخت مرا مگر شیطان و رفتن ماهی بریان شده بدریا بطور عجیبی مینمود، و گویند عجیب بودن او برای اینکه بود که هر جا میرفت راه باز میشد و خشک میگردید.

قالَ ذلِکَ ما کُنّا نَبغِ فَارتَدّا عَلی آثارِهِما قَصَصاً موسی بیوشع گفت اینکه همان بود که ما دنبال آن میرفتیم زیرا که حق تعالی قبلا بموسی (ع) خبر داده بود که آنجایی که ماهی زنده میگردد و راه دریا را پیش میگیرد خضر (ع) آنجا خواهد بود آن وقت موسی علیه السّلام با یوشع برگشتند بطرف همان صخره و در اثر ماهی که راه باز کرده بود در پی خضر روان شدند تا اینکه او را دریافتند.

صفحه : ۵۸

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۵ تا ۷۸]

اشاره

فَوَجَدا عَبداً مِن عِبادِنا آتَیناهُ رَحمَةً مِن عِندِنا وَ عَلَّمناهُ مِن لَدُنّا عِلماً (۶۵) قالَ لَهُ مُوسی هَل أَتَّبِعُکَ عَلی أَن تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمتَ رُشداً (۶۶) قالَ إِنَّکَ لَن تَستَطِیعَ مَعِیَ صَبراً (۶۷) وَ کَیفَ تَصبِرُ عَلی ما لَم تُحِط بِهِ خُبراً (۶۸) قالَ سَتَجِدُنِی إِن شاءَ اللّهُ صابِراً وَ لا أَعصِی لَکَ أَمراً (۶۹)

قالَ فَإِنِ اتَّبَعتَنِی فَلا تَسئَلنِی عَن شَیءٍ حَتّی أُحدِثَ لَکَ مِنهُ ذِکراً (۷۰) فَانطَلَقا حَتّی إِذا رَکِبا فِی السَّفِینَةِ خَرَقَها قالَ أَ خَرَقتَها لِتُغرِقَ أَهلَها لَقَد جِئتَ شَیئاً إِمراً (۷۱) قالَ أَ لَم أَقُل إِنَّکَ لَن تَستَطِیعَ مَعِیَ صَبراً (۷۲) قالَ لا تُؤاخِذنِی بِما نَسِیتُ وَ لا تُرهِقنِی مِن أَمرِی عُسراً (۷۳) فَانطَلَقا حَتّی إِذا لَقِیا غُلاماً فَقَتَلَهُ قالَ أَ قَتَلتَ نَفساً زَکِیَّةً بِغَیرِ نَفسٍ لَقَد جِئتَ شَیئاً نُکراً (۷۴)

قالَ أَ لَم أَقُل لَکَ إِنَّکَ لَن تَستَطِیعَ مَعِیَ صَبراً (۷۵) قالَ إِن سَأَلتُکَ عَن شَیءٍ بَعدَها فَلا تُصاحِبنِی قَد بَلَغتَ مِن لَدُنِّی عُذراً (۷۶) فَانطَلَقا حَتّی إِذا أَتَیا أَهلَ قَریَةٍ استَطعَما أَهلَها فَأَبَوا أَن یُضَیِّفُوهُما فَوَجَدا فِیها جِداراً یُرِیدُ أَن یَنقَضَّ فَأَقامَهُ قالَ لَو شِئتَ لَاتَّخَذتَ عَلَیهِ أَجراً (۷۷) قالَ هذا فِراقُ بَینِی وَ بَینِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأوِیلِ ما لَم تَستَطِع عَلَیهِ صَبراً (۷۸)

صفحه : ۵۹

(ترجمه)

(وقتی موسی (ع) با رفیقش برگشتند) بنده‌ای از بنده‌گان ما را یافتند که از جانب خودمان باو رحمت عطاء نموده بودیم و هم از جانب خود بوی علم آموختیم (۶۵)

موسی باو گفت آیا من تابع تو بگردم که از آنچه عالم گردیده‌ای از علوم لدنّی خود بمن بیاموزی که منّتی بر رشد من یعنی اصابهٔ خیر باشد (۶۶)

گفت هرگز توانایی و صبر آن را نداری که با من باشی (۶۷)

چگونه توانی تحمل نمایی بر چیزی که بر اسرار آن احاطه نداری (۶۸)

موسی گفت اگر خدا بخواهد بزودی می‌یابی مرا که صبر میکنم و امر تو را عصیان نمیکنم (۶۹)

گفت اگر پیرو من شدی از من چیزی سؤال مکن تا وقتی که بتو جهت آن کار را خبر دهم (۷۰)

پس از آن موسی با آن (بنده صالح) رفتند و در کشتی نشستند آن عالم کشتی را سوراخ نمود موسی گفت کشتی را سوراخ نمودی برای اینکه اهلش غرق گردند تو بر امر شنیعی اقدام نمودی (۷۱)

آن شخص گفت آیا نگفتم که تو هرگز نتوانی با من صبر کنی (۷۲)

موسی گفت مرا مؤاخذه مکن بر آنچه فراموش کردم و بر من سخت نگیر (۷۳)

پس از پیاده شدن از کشتی با هم رفتند تا پسری را ملاقات نمودند آن شخص پسر را کشت موسی گفت آیا میکشی نفس پاکیزه‌ای را بغیر قصاص حقیقهٔ عمل منکری نمودی (۷۴)

آن شخص گفت آیا نگفتم تو طاقت نداری با من باشی (۷۵)

موسی گفت اگر بعد از اینکه از تو سؤال نمودم دیگر با من مصاحبت منما و در ترک مصاحبت معذوری (۷۶)

پس با هم رفتند تا بدهی رسیدند و از مردمان آن طلب طعام کردند و اباء داشتند که آنها را طعام دهند و دیدند دیواری نزدیک است خراب گردد آن شخص دیوار را بپا نمود موسی گفت اگر میخواستی بر اینکه عمل اجرت میگرفتی (۷۷)

خضر گفت اینست جدایی بین من و تو و بزودی بتو خبر میدهم تأویل آنچه را که قدرت بر صبر بر آن نداشتی (۷۸).

صفحه : ۶۰

توضیح آیات

فَوَجَدا عَبداً مِن عِبادِنا آتَیناهُ رَحمَةً مِن عِندِنا وَ عَلَّمناهُ مِن لَدُنّا عِلماً پس از آنکه موسی علیه السّلام با رفیقش برگشتند بآن جایی که ماهی بریان کرده زنده شده بود و راه دریا را باز نموده بود در آنجا خضر علیه السّلام را ملاقات نمودند.

در اینکه آیه چند فضیلت خضر (ع) را تذکر میدهد: یکی او را عبد مینامد (عبدنا) که اضافه بخود نموده و اشاره بمقام بلند عبودیت او است.

دوم- مشمول رحمت الهی گردیده (من عندنا) اینکه اضافه بخود نموده دلالت دارد بر رحمت خاصّ که شاید نبوت باشد و یا طول عمر بنا بر اینکه خضر هم نبی بوده و هم صاحب عمر طولانی. در منهج گفته بعقیده بعضی هنوز زنده است و راه‌نمای گمشدگان از مؤمنین میباشد و اینکه منافی با (لا نبیّ بعدی) نمیباشد زیرا که مقصود حضرت اینکه است که شریعت من ناسخ جمیع شرایع است و بعد از من هیچ پیمبری مبعوث نمیشود که مردم را بدین خود دعوت نماید و خضر علیه السّلام اگر چه بعد از او زنده مانده است لکن شریعت او منسوخ است. (پایان) سوم- (وَ عَلَّمناهُ مِن لَدُنّا عِلماً) علمی که بخضر (ع) عطاء شده بود علم لدنّی بود یعنی بدون اسباب عادی و تعلیم و تعلّم از غیر ما از جانب خود بوی علم عنایت کردیم و آن علمی بود که مخصوص بحق تعالی است و بهر کس از انبیاء و اولیاء که خواهد عطاء مینماید. از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود نزد خضر علمی بود که در تورات نبود موسی (ع) گمان میکرد تمام علوم در تورات مکتوب است.

قالَ لَهُ مُوسی هَل أَتَّبِعُکَ عَلی أَن تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمتَ رُشداً وقتی که موسی (ع) خضر علیه السّلام را ملاقات نمود ادب نگاه داشت و بطور سؤال و پرسش از او اجازه مصاحبت و متابعت با وی را درخواست نمود که از آن علم لدنّی که دارد چیزی باو بیاموزد و او را ارشاد نموده و عالم گرداند و اعتراض

صفحه : ۶۱

که بر فرض اینکه خضر نبی بوده باشد، موسی رسول اولوا العزم مقامش بالاتر از نبیّ است چگونه جایز است علم نبی بالاتر از علم رسول باشد، جواب داده شده به اینکه آن علمی که بایستی رسول داناتر از همه باشد آن علم باحکام شریعت و اداء تکلیف است که نسبت بآن موسی (ع) عالم‌تر از خضر بوده، لکن علمی که بخضر عنایت شده آن علم بباطن امور و اصلاح بعضی از مفاسد و اموری بود غیر از ادای تکلیف و ارشاد بطریق عبودیت که در آن وقت مخصوص بموسی (ع) بوده. خلاصه از آیات چنین برمیآید که موسی (ع) در احکام شریعت و تکالیف افضل از خضر بوده و خضر از جهت علوم باطن و اصلاح مفاسد عالم‌تر از موسی بشمار میرفته و با هم منافی نیست.

قالَ إِنَّکَ لَن تَستَطِیعَ مَعِیَ صَبراً، وَ کَیفَ تَصبِرُ عَلی ما لَم تُحِط بِهِ خُبراً ظاهرا آنچه را خضر مأمور گردیده بود بر انجام آن در ظاهر

شریعت خلاف مینمود زیرا که موسی (ع) صاحب شریعت بود و خضر صاحب طریقت، موسی مأمور بظاهر احکام بود و خضر مأمور باصلاحات امور باطنی و چون خضر (ع) بفراست دانست که موسی طاقت تحمل آن را ندارد اینکه بود که خضر به (انّ) ثقیله و (لن) که برای نفی ابدی میآورند مؤکدا گفت ای موسی تو هرگز قدرت و طاقت نداری با من باشی یعنی با عملیات من صبر نمایی و چگونه توانی صبر و خودداری نمایی بر چیزی که بظاهر خلاف شریعت مینماید و از حکمت باطن آن که مأمور بر انجام آن میباشم خبری نداری.

قالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِي لَكَ أَمْراً، قالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْراً موسی (ع) با خضر (ع) قرارداد نمود که تابع او گردد و بر آنچه میکند صبر نماید و هیچ اعتراضی بر او نکند لکن بردباری خود را معلّق بر مشیّت گردانید زیرا میدانست صبر بر آنچه خلاف شریعت مینماید سخت است و گفت اگر خدا خواست تحمل میکنم و در آنچه میکنی تسلیم تو میگردم و مخالفت

صفحه : ۶۲

امر تو را نمیکنم خضر (ع) با او شرط نمود که اگر خواهی با من مصاحبت نمایی بایستی تابع من گردی و از آنچه میکنم سؤال نکنی تا وقتی که خودم تو را از اسرار و رموز آن آگاه نمایم.

فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا رَكِبا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَها قالَ أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً جمله (فانطلقا) متفرّع بر آیه بالا است، موسی (ع) با خضر (ع) روان شدند تا بدریا رسیدند و در کشتی سوار شدند، از ظاهر آیه چنین بر میآید که موسی یوشع رفیق خود را در کشتی نبرده بود خضر بتیری یا میخ یا چیز دیگر کشتی را سوراخ نمود بطوری که ممکن بود آب در آن وارد گردد چون اینکه عمل خلاف شرع مینمود و موسی بر حکمت آن اطلاعی نداشت همان طوری که خضر از اوّل گفته بود موسی در خود طاقت تحمّل آن را نیافت بخضر اعتراض نمود، لام (لتغرق) برای غایت است و گفت آیا کشتی را سوراخ کردی تا آنکه اهلش را بغرق هلاک گردانی، معلوم است وقتی کشتی سوراخ شد آب داخل کشتی میشود و مردم غرق میگردند و اینکه عمل بسیار منکر مینماید.

قالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً خضر علیه السّلام گفت آیا نگفتم که تو هرگز توانا نمیباشی که با من صبر کنی یعنی بر آنچه میکنم از آن عملیّاتی که تو اسرار آنها را نمیدانی و مخالف شریعت است صبر و خودداری نمایی.

قالَ لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ وَ لا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً موسی علیه السّلام در مقام عذرخواهی برآمد و گفت مرا بر آنچه فراموش کردم یا ترک کردم مؤاخذه مفرما و بر من سخت مگیر، شاید مقصودش اینکه بوده که من آنچه را که بر خلاف میبینم بیطاقت میشوم و در آن حال معاهدهای که با تو نمودهام فراموش میکنم نباید بر من سختگیری کنی.

صفحه : ۶۳

فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا لَقِيا غُلاماً فَقَتَلَهُ قالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ پس از آن موسی با خضر از کشتی پیاده شدند و با هم روان گردیدند تا بجایی رسیدند پسر کوچکی را دیدند خضر بدون تأمل آن طفل را کشت و اینکه آیا بچه وسیله بود با کارد یا خنجر یا سنگ یا طور دیگر او را بقتل رسانیده معلوم نیست و چون اینکه عمل هم خلاف ظاهر اسلام و هم خلاف انصاف بنظر میآید موسی (ع) طاقت نیاورد و برآشفت و گفت آیا کشتی یک نفس پاکیزه بیگناهی را بدون قصاص یعنی بدون اینکه کسی را کشته باشد، و نظر بکلمه (بغیر نفس) که قصاص برای طفل نیست زیرا بر فرض اینکه طفل کسی را کشته باشد بقصاص او را نباید کشت اینکه است که بعضی گفتهاند غلامی را که خضر کشت شاید صغیر نبوده زیرا که غلام بر پسر جوان گفته میشود.

لَقَد جِئتَ شَيئاً نُكراً با (لام) تأكيد و (قد) تحقیقی موسی (ع) كلام را مؤكّد میگرداند كه تو بكار منكر قبیحی عمل نمودی، اشاره به اینكه طفل بی گناهی را كشتن بدترین كارهای قبیح است و قبح اینكه عمل قتل بمراتب بدتر از سوراخ كردن كشتی بنظر میآید زیرا اگر چه آن عمل اوّل كه سوراخ كردن كشتی بود عمل منكری مینمود لكن كشتن بی گناهی بدون سبب بدتر از آن است.

قالَ أَ لَم أَقُل لَكَ إِنَّكَ لَن تَستَطِيعَ مَعِيَ صَبراً خضر (ع) همان سخن اوّل را تكرار میكند و بموسی عتاب مینماید كه مگر نگفتم كه تو هرگز توانا نیستی كه بر كارهای من صبر نمایی و بر من اعتراض ننمایی.

قالَ إِن سَأَلتُكَ عَن شَيءٍ بَعدَها فَلا تُصاحِبنِي قَد بَلَغتَ مِن لَدُنِّي عُذراً موسی با خضر شرط كرد كه اگر مرتبه دیگر از عملیات تو سؤال نمودم یعنی بر تو اعتراض كردم مصاحبت با من را ترك نما و در اینكه ترك معذوری زیرا خودم نتوانستم صبر نمایم و بآن شرط اول كه سؤال نكنم و اعتراض ننمایم عمل ننمودم

صفحه : ۶۴

فَانطَلَقا حَتّى إِذا أَتَيا أَهلَ قَريَةٍ استَطعَما أَهلَها فَأَبَوا أَن يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ الخ موسی و خضر پس از اینكه شرط و قرار داد كه دیگر موسی از كارهای خضر سؤال نكند و اگر سؤالی نمود مصاحبتشان قطع گردد با هم روان شدند رسیدند بدهی و چون گرسنه بودند از اهل آن ده طعام طلبیدند و آنها حاضر نشدند بآنان غذایی بدهند و از نبی صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده كه فرموده اگر موسی علیه السّلام خودداری نموده بود و سؤال نمیكرد بهزار امر عجیبی از كارهای خضر دانا میگردید و آن قریه‌ای كه وارد شدند انطاكیه بوده، و بقولی اهل ایله و بقول دیگر قریه‌ای بود بر ساحل دریا كه آن را ناصره مینامیدند، و نیز از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم است كه اهل آن قریه لئام و پست ترین اهل دهها بودند كه نه غریب را مهمانی میكردند و نه حق (إبن السبيل) را میشناختند. (طبرسی) خلاصه وقتی كه موسی و خضر بآن ده رسیدند دیواری دیدند (يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ) بر وزن (ینفعل) كه برای مطاوعه میآورند، و بقولی بر وزن (افعلّ) مثل احمر. دیدند دیواری را كه در شرف افتادن است خضر مشغول شد بساختن آن دیوار كه نیفتد باز موسی طاقت نیاورد و گفت اگر میخواستی بر اینكه اجرتی میگرفتی تا بآن طعام میگرفتیم و سدّ جوع مینمودیم.

قالَ هذا فِراقُ بَينِي وَ بَينِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأوِيلِ ما لَم تَستَطِع عَلَيهِ صَبراً خضر بموسی گفت بنا بر قراردادی كه با من كردی كه اگر باز سؤال كردم مصاحبت را قطع نمائیم بموجب آن شرط اینكه جداییست بین من و تو بایستی از هم جدا گردیم و بزودی خبردار میكنم تو را بتأویل و بحكمت آنچه را كه توانا نبودی بر آن صبر بنمایی.

صفحه : ۶۵

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۷۹ تا ۹۱]

اشاره

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَت لِمَساكِينَ يَعمَلُونَ فِي البَحرِ فَأَرَدتُ أَن أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُم مَلِكٌ يَأخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصباً (۷۹) وَ أَمَّا الغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤمِنَينِ فَخَشِينا أَن يُرهِقَهُما طُغياناً وَ كُفراً (۸۰) فَأَرَدنا أَن يُبدِلَهُما رَبُّهُما خَيراً مِنهُ زَكاةً وَ أَقرَبَ رُحماً (۸۱) وَ أَمَّا الجِدارُ فَكانَ لِغُلامَينِ يَتِيمَينِ فِي المَدِينَةِ وَ كانَ تَحتَهُ كَنزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّكَ أَن يَبلُغا أَشُدَّهُما وَ يَستَخرِجا كَنزَهُما رَحمَةً مِن رَبِّكَ وَ ما فَعَلتُهُ عَن أَمرِي ذلِكَ تَأوِيلُ ما لَم تَسطِع عَلَيهِ صَبراً (۸۲) وَ يَسئَلُونَكَ عَن ذِي القَرنَينِ قُل سَأَتلُوا عَلَيكُم مِنهُ ذِكراً (۸۳)

إنّـا مَكّنّا لَه فِی الأرض و آتَیناه مِن کُلّ شَیءٍ سَبَباً (۸۴) فَأَتبَعَ سَبَباً (۸۵) حَتّی إذا بَلَغَ مَغرِبَ الشَّمسِ وَجَدَها تَغرُبُ فِی عَینٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِندَها قَوماً قُلنا یا ذَا القَرنَینِ إمّا أن تُعَذِّبَ وَ إمّا أن تَتَّخِذَ فِیهِم حُسناً (۸۶) قالَ أمّا مَن ظَلَمَ فَسَوفَ نُعَذِّبُه ثُمَّ یُرَدُّ إلی رَبِّه فَیُعَذِّبُه عَذاباً نُکراً (۸۷) وَ أمّا مَن آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَه جَزاءً الحُسنی وَ سَنَقُولُ لَه مِن أمرِنا یُسراً (۸۸)

ثُمَّ أتبَعَ سَبَباً (۸۹) حَتّی إذا بَلَغَ مَطلِعَ الشَّمسِ وَجَدَها تَطلُعُ عَلی قَومٍ لَم نَجعَل لَهُم مِن دُونِها سِتراً (۹۰) کَذلِکَ وَ قَد أحَطنا بِما لَدَیهِ خُبراً (۹۱)

صفحه : ۶۶

(ترجمه)

خضر گفت امّا آن کشتی را که سوراخ کردم مال فقرایی بود که در دریا کار میکردند و در پیش راه آنها پادشاهی بود که کشتیها را بغصب میگرفت خواستم او را معیوب کنم (که آن را نگیرد) (۷۹)

و امّا آن پسری را که کشتم پدر و مادر او مؤمن بودند ترسیدیم که کفر و طغیان او بآنها برسد (۸۰)

اینکه بود که خواستیم پروردگار آنها عوض بدهد بآنها اولادی بهتر از او از حیث پاکیزگی اخلاق و صالح‌تر از جهت مهربانی با والدین (۸۱)

و امّا دیواری که (بنا نمودم) مال دو یتیم بود در آن شهر و در زیر آن گنجی مدفون گردیده و پدر آن دو یتیم مرد صالحی بود و پروردگار تو اراده کرد که آن دو یتیم بزرگ شوند و گنجشان را بیرون آورند بخششی از طرف پروردگار تو و من بامر خودم چنین نکردم بلکه بامر خدا کردم و اینکه بود حکمت آن چیزی که تو نتوانستی بر آن صبر بنمایی (۸۲)

(ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از تو از ذی القرنین سؤال میکنند بگو بزودی برای شما حکایتی از او بیان میکنم (۸۳)

همانا ما او را در زمین تمکّن دادیم و سبب هر چیزی را باو عطاء نمودیم (۸۴)

و او رشته آن را پیروی نمود (۸۵)

تا وقتی که بمحلّ غروب شمس رسید خورشید را یافت که در چشمه آب گرمی فرو میرود و در آنجا جماعتی را یافت و ما گفتیم ای ذی القرنین در باره اینها یا بقهر و غضب یا بلطف و نیکی عمل نما (۸۶)

ذو القرنین گفت کسی که ستم نمود بزودی او را عذاب میکنم و پس از آنکه بسوی پروردگارش برمیگردد بکیفر عملش عذاب سخت‌تر باو خواهد رسید (۸۷)

و امّا کسی که ایمان آورد و عمل نیکو نمود برای او پاداش نیکو مهیّا گردیده و بزودی برای او می‌گوییم امر آسانی را (۸۸)

پس از آن ذی القرنین با همان وسائل حرکت کرد (۸۹)

تا بمحلّ طلوع شمس رسید و یافت جماعتی را که برای آنها جز تابش آفتاب ستر و پرده‌ای قرار نداده بودیم (۹۰)

اینکه چنین کرد اسکندر و ما بآنچه نزد او بود احاطه داریم و با خبر میباشیم (۹۱).

صفحه : ۶۷

توضیح آیات

اشاره

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَت لِمَساكِينَ يَعمَلُونَ فِي البَحرِ فَأَرَدتُ أَن أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُم مَلِكٌ يَأخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصباً پس از سؤال سوّم بنا بر شرطی که شده بود که موسی (ع) بخضر (ع) گفت اگر مرتبه دیگر سؤال کردم همراهی با من را ترک نما خضر گفت بزودی خبردار میکنم تو را بتأویل و تفسیر آنچه را که طاقت تحمل آن را نیاوردی.

امّا کشتی که سوراخ کردم مال فقرایی بود که در دریا عمل میکردند و از اینکه راه تأمین معاش مینمودند و جلو راه آنها پادشاه جائری بود که تمام کشتیها را میگرفت (وراء) بمعنی (امام) مثل قوله تعالی (وَ مِن وَرائِهِم بَرزَخٌ) و (مِن وَرائِهِم جَهَنَّمُ) در سوره جاثیه آیه ۹، و بقولی بمعنی پشت سر است که طریق برگشتن آنها بسوی او است و فعلا آن فقراء از آن خبری ندارند و خضر بالهام خبر داشت اینکه بود که بامر الهی مأمور گردید که آن کشتی را معیوب گرداند زیرا که آن پادشاه کشتیهای بی‌عیب را غصب مینمود وقتی دید آن کشتی سوراخ است دست از آن برمیدارد و متعرّض آن نمیگردد.

وَ أَمَّا الغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤمِنَينِ فَخَشِينا أَن يُرهِقَهُما طُغياناً وَ كُفراً خضر علیه السّلام گفت آن پسر را بامر حق تعالی کشتم برای اینکه پدر و مادر او مؤمن بودند و دانستم که اگر آن پسر بماند بطغیان و کفرش بپدر و مادر ضرر میرساند مگر اینکه در طغیان و کفر با او سازگار گردند.

و بقولی خضر (ع) گفت ترسیدم آن پسر پدر و مادر خود را وادار بر طغیان و کفر نماید و با آنها طوری عمل نماید که نتوانند منعش نمایند و بر آنان گناه حمل گردد.

(فخشینا) کلام خضر است زیرا که نسبت ترس و خشیت بر خدای تعالی روا نیست.

صفحه : ۶۸

فَأَرَدنا أَن يُبدِلَهُما رَبُّهُما خَيراً مِنهُ زَكاةً وَ أَقرَبَ رُحماً خضر علیه السّلام گفت چون بعلم لدنّی دانستم که آن پسر اگر بماند بسبب طغیان و کفرش نسبت بآنها طغیان و کفر ایجاب مینماید اینکه بود که اراده کردم او را بکشم تا اینکه خداوند بعوض او بآنها اولادی بدهد که هم پاک و بی‌آلایش باشد و هم بر پدر و مادر مهربانی کند.

در منهج از إبن عباس روایت میکند که خداوند بپدر و مادر آن پسر دختری داد که بر پدر و مادر مهربان بود و پیمبری با او ازدواج نمود و از نسل او هفتاد پیغمبر بوجود آمد. (پایان) از اینجا معلوم میشود که بازاء هر ناملائمی که بر شخص مؤمن نیکوکار وارد میگردد عوض خیری یا در دنیا یا در آخرت بلکه هم در دنیا و هم در آخرت تفضلا بوی کرامت مینماید.

وَ أَمَّا الجِدارُ فَكانَ لِغُلامَينِ يَتِيمَينِ فِي المَدِينَةِ وَ كانَ تَحتَهُ كَنزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً امّا حکایت دیوار و سرّ او چنین است که آن دیوار مال دو بچه یتیم بود که گفته‌اند یکی بنام احرم و دیگری بنام حریم که آنها در همان قریه‌اند و زیر آن دیوار گنجی مخفی است و نزدیک بود دیوار خراب شود و آن گنج ظاهر گردد و مال آن دو بچه یتیم سرقت شود و چون پدر آنان مرد صالحی بنام کاشح بود خواستم دیوار ساخته شود و آن گنج محفوظ بماند.

فَأَرادَ رَبُّكَ أَن يَبلُغا أَشُدَّهُما وَ يَستَخرِجا كَنزَهُما رَحمَةً مِن رَبِّكَ وَ ما فَعَلتُهُ عَن أَمرِي پس خواست پروردگار تو که آن دو یتیم کبیر شوند و گنج خود را بیرون آورند (أَن يَبلُغا أَشُدَّهُما) متعلق باراده میباشد.

خلاصه خضر گفت ای موسی من اینکه کارها را از پیش خود و بمیل خود نکردم، پروردگار تو از روی رحمت و شفقت اراده نمود که اینکه گنج محفوظ بماند

صفحه : ۶۹

تـا وقتی که آن دو یتیم بحدّ رشـد برسـند و گنجشان را بیرون بیاورنـد، از اینجا معلوم میشود که مال حلال را خداونـد همیشه حفظ مینماید تا بصاحبش برساند.

ذلِکَ تَأوِیلُ ما لَم تَسطِع عَلَیهِ صَبراً (ذلک) اشاره بهر سه عملی است که خضـر انجام داد و با اینکه قبلا با موسی شرط نموده بود که از او سؤال ننمایـد تا اینکه بعـدا اسـرارش را بیان نمایـد با اینکه حال موسـی طاقت نیاورد و پس از هر عملی که بظاهر خلاف شـرع مینمود با او مجادله نمود تا بالاخره جدایی بینشان ایجاب نمود و خضـر در حال جدایی با موسی گفت اینکه هایی که گفتم تأویل و تفسیر آن اعمالی است که انجام دادم و تو طاقت تحمّل آن را نیاوردی.

داستان ذو القرنین

(توضیـح) ذو القرنین همان اسـکندر إبن فیلقوس است (فیلقوس از اهل ماکیدونیه) مقدونیّه است از سـلاطین عظام بوده و بشـجاعت معروف است از اینکه جهت بین اعراب بقوچ و شاخ او تشبیه شده و بلقب ذو القرنین یاد شده است.

بی‌خبران از علم و تاریـخ در باره لفظ ذو القرنین سـخنان خرافی و ترهات گفته‌اند که قابل ذکر نیسـتند و بین اعراب غیر از اسـکندر اشـخاص دیگری نیز بلقب ذو القرنین یـاد شده‌انـد، از جمله از جماعت بنی همـدان وجیه الـدوله بلقب ذو القرنین یاد شـده، در سال چهار صد و چهارده هجری از طرف (الظاهر بامر اللّه) خلیفه فاطمی والی اسکندریّه شد در تاریخ چهار صد و بیست و هشت هجری وفات یافت، همین اسـکندر کبیر بنا بخبری که خدای تعالی در قرآن شـریف داده مشـرق و مغرب زمین را مالک شد، ملک مصر را از جمـاعت فـارس گرفته داریوش (دارای) کبیر را بقتل رسانیـد و در مملکت مصـر کنار دریا شـهر اسـکندریّه را بناء نهاد شـهرهای دیگری بناء کرد از جمله تفلیس پایتخت قفقاز را او بناء نمود.

نقشه شهر اسکندریّه را بدست خویش ترسیم نمود امّا اتمام عمل آن را بمهندس معروف آن زمان بنام (بنوکرانس) محوّل نمود عمر کمی در دنیا کرد

صفحه : ۷۰

ولی فتوحـات زیـادی نمود هنر و شـجاعتش بمقـامی رسـیده است که قصّه او لایق ذکر در قرآن شـریف شـده است، ده سال در دنیا سلطنت کرد و بأکثر معموره فاتـح شد در تاریخ ۳۳۲ قبل از مسیح و یا ۹۵۴ سال قبل از هجرت بتخت سـلطنت جلوس نمود و بعد از فتوحات زیاد در سال ۳۲۳ قبل از مسیح و یا ۹۴۵ سال قبل از هجرت در سن ۳۳ سالگی وفات یافت، جسد او را در اسـکندریه دفن نموده‌انـد جمـاعت قریش از یهودیان احوال اسـکندر را یاد گرفته بودنـد و از رسول خـدا (ص) سؤال کردنـد خداونـد تعالی ضـمن آیات کریمه قصه اسکندر را بیان مینماید.

(تفسیر میر محمّد کریم) وَ یَسئَلُونَکَ عَن ذِی القَرنَینِ قُل سَأَتلُوا عَلَیکُم مِنهُ ذِکراً برای ایضاح بیان شیخ طبرسی را ترجمه مینمایم (عَن ذِی القَرنَینِ) یعنی از خبر او و داستان او نه شخص او، و در باره او اختلاف است.

مجاهد و عبد اللّه عمر گفته‌اند او پیمبر فرسـتاده شده بود و خدا زمین را بدست او فتح نمود. و بقول دیگر او پادشاه عادلی بود. و از علی بن ابی طالب علیه السّـلام روایت شـده او بنـده صالحی بود که خـدا را دوست میـداشت و خـدا او را دوست میداشت و دوستی خود را بخدا محکم نمود و خداوند هم دوستی او را محکم گردانید.

اسـکندر چون قومش را امر نمود بتقوی اللّه بـا شمشـیر بیک طرف سـرش زدنـد پس از آن مـدتی که خـدا میخواست از آنان غائب

گردید باز آمد بسوی قومش و آنها را بایمان بخدا دعوت نمود باز بطرف دیگر سرش زدند، اینکه است معنی دو شاخ او، پس از اینکه بیان حضرت امیر علیه السّلام فرمود (و فیکم مثله) یعنی در شما هم مثل او هست و مقصود خودش بود که با شمشیر بفرق مبارکش زدند.

و در تسمیه اسکندر بذی القرنین گفتار دیگری هم هست یکی اینکه به دو طرف سرش دو گیس بافته بود، دیگر در طرف سرش دو برآمده‌گی داشت که در زیر عمامه‌اش مستور بود، دیگر آنکه بدو قطر زمین از مشرق و مغرب رسید

صفحه : ۷۱

و مستولی گردید، و دیگر اسکندر در خواب دید که بخورشید نزدیک شده و خواب خود را برای قومش گفت اینکه بود که او را ذی القرنین گفتند، و بقول دیگر در حیات او دو قرن از مردم منقرض شدند و او زنده بود، و دیگر از طرف پدر و مادر او از اشراف بود و اسم او اسکندر بود و شهر اسکندریه را او بناء نمود (مجمع البیان) إِنّا مَكَّنّا لَهُ فِي الأَرضِ وَ آتَيناهُ مِن كُلِّ شَيءٍ سَبَباً فَأَتبَعَ سَبَباً خدای تعالی برسولش خبر میدهد که حقیقهٔ ما ذو القرنین را در زمین تمکّن و قدرت دادیم و برای انجام دادن هر یک از مقاصد و عملیّاتش در ملک او سببی قرار دادیم که بمقصودش برسد وقتی اراده کرد بطرف مغرب برود اسباب آن را در کف اختیار او نهادیم و بمقصودش نائل گردید و بمغرب زمین رسید همین طور وقتی اراده طرف مشرق را نمود اسباب رسیدن آن را مهیّا گردانیدیم.

حَتّى إِذا بَلَغَ مَغرِبَ الشَّمسِ وَجَدَها تَغرُبُ فِي عَينٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِندَها قَوماً (حتّی) دلالت دارد بر فعل مقدّر و در معنی (فسار) یعنی سیر کرد تا اینکه بجای فرو رفتن خورشید رسید و مقصود آخر معموره در طرف مغرب است همین که اسکندر در افریقا کنار دریای محیط در هنگام غروب آفتاب دقّت کرد چنین بنظرش رسید که خورشید داخل چشمه گل‌آلوده‌ای غروب نمود نه اینکه واقعا چنین باشد بلکه بنظر اینطور نمودار میگردید زیرا که برای طلوع و غروب محلّی در زمین نیست بلکه بظاهر گردیدن خورشید در افق مشرق روز پدید میگردد و بپنهان شدن او در طرف مغرب شب تاریک نمودار میگردد و در انتهای مغرب زمین جماعتی از مشرکین را پیدا نمود.

قُلنا يا ذَا القَرنَينِ إِمّا أَن تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِم حُسناً خدای تعالی برسولش خبر میدهد که وقتی که ذو القرنین بطرف مغرب رسید و برخورد بجماعت مشرکین نمود باو گفتم ای ذا القرنین اختیار در کف اقتدار تو نهادم یا اینکه آنان را عذاب و شکنجه نما یا با آنها نیکی نما و آنها را بطریق

صفحه : ۷۲

حق هدایت گردان.

از اینجا میتوان پی برد که ذو القرنین پیمبر بوده که در باره ارشاد مورد خطاب و دستور میگردد، و شاید پیغمبر نبود که بوحی و بتوسط رسول ظاهر مأمور گردد بلکه بطریق الهام بقلبش خطور نموده.

قالَ أَمّا مَن ظَلَمَ فَسَوفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلي رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذاباً نُكراً ذو القرنین پس از آنکه اختیار در کف اختیار او نهاده شد در پاسخ عرض میکند الهی کسی از اینکه جماعت که بکفر و شرک و مخالفت عمل نمود و ارشاد نیافت در همین زودی او را مجازات مینمایم بقتل و اعدام تا اینکه پس از مرگ برگردد بسوی پروردگارش و او را بعذاب سخت‌تری شکنجه نماید.

وَ أَمّا مَن آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الحُسني وَ سَنَقُولُ لَهُ مِن أَمرِنا يُسراً در مقابل ستمکاران که بارشاد عقل و دعوت پیمبران مبتلا بپاداش و عذاب دنیا و آخرت میگردند کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند برای آنها پاداش نیکو آماده شده و بزودی

می گوییم برای او از طرف خود امر آسانی را، ظاهرا مقصود اینکه است که کسانی که ایمان آوردند و بنایشان بر نیکوکاری است دیگر بر چنین کسی سخت نمیگیریم و کار او را آسان میگردانیم و هر گاه عمل بدی نمود و توبه کرد گذشت میکنیم.

ثُمَّ أَتبَعَ سَبَباً، حَتّی إِذا بَلَغَ مَطلِعَ الشَّمسِ وَجَدَها تَطلُعُ عَلی قَومٍ لَم نَجعَل لَهُم مِن دُونِها سِتراً (مطلع) بفتح لام و کسرها مصدر است، و رسیدن بمحلّ طلوع شمس مراد است.

پس از آنکه ذو القرنین سیر نمود و عملیّات خود را در طرف مغرب زمین و آنچه مأمور بآن گردیده بود انجام داد رو بطرف مشرق آورد و اسباب وصول بمقصد و رسیدن بمشرق یعنی طرف طلوع آفتاب برای او میسر گردید گویند روان گردید تا آنکه بصحرایی رسید از طرف شرقی دید خورشید طلوع میکند

صفحه : ۷۳

بر قوم صحرانشین که جز آفتاب برای آنان پوششی نبود یعنی لباسی نداشتند و نیز مسکن و جای آرامگاهی برای آنها نبود و بر روی خاك زندگانی مینمودند و اینکه فرموده ما قرار ندادیم بغیر آفتاب برای آنان ستر و پوششی اشاره است به اینکه چنین فهم و دانشی بآنها ندادیم که برای خود لباس و منزلی تهیّه نمایند کَذلِكَ وَ قَد أَحَطنا بِما لَدَیهِ خُبراً ظاهرا (کذلك) اشاره باوصاف آن جماعت است (و بماء) موصوله اشاره باحاطه و شمول علم ازلی الهی دارد. و شاید مقصود چنین باشد که بآنچه ذو القرنین بسیر و حرکت در مشرق و مغرب زمین بتدریج مطّلع گردید ما بتمام آنها عالم و بکیفیت و وضعیت آن قبلا باحاطه علمی دانا بودیم.

صفحه : ۷۴

[سوره الكهف (۱۸): آيات ۹۲ تا ۱۰۱]

اشاره

ثُمَّ أَتبَعَ سَبَباً (۹۲) حَتّی إِذا بَلَغَ بَینَ السَّدَّینِ وَجَدَ مِن دُونِهِما قَوماً لا یَکادُونَ یَفقَهُونَ قَولاً (۹۳) قالُوا یا ذَا القَرنَینِ إِنَّ یَأجُوجَ وَ مَأجُوجَ مُفسِدُونَ فِی الأَرضِ فَهَل نَجعَلُ لَكَ خَرجاً عَلی أَن تَجعَلَ بَینَنا وَ بَینَهُم سَدًّا (۹۴) قالَ ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجعَل بَینَکُم وَ بَینَهُم رَدماً (۹۵) آتُونِی زُبَرَ الحَدِیدِ حَتّی إِذا ساوی بَینَ الصَّدَفَینِ قالَ انفُخُوا حَتّی إِذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونِی أُفرِغ عَلَیهِ قِطراً (۹۶) فَمَا اسطاعُوا أَن یَظهَرُوهُ وَ مَا استَطاعُوا لَهُ نَقباً (۹۷) قالَ هذا رَحمَةٌ مِن رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَ کانَ وَعدُ رَبِّی حَقًّا (۹۸) وَ تَرَکنا بَعضَهُم یَومَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعضٍ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعناهُم جَمعاً (۹۹) وَ عَرَضنا جَهَنَّمَ یَومَئِذٍ لِلکافِرِینَ عَرضاً (۱۰۰) الَّذِینَ کانَت أَعیُنُهُم فِی غِطاءٍ عَن ذِکرِی وَ کانُوا لا یَستَطِیعُونَ سَمعاً (۱۰۱)

صفحه : ۷۵

(ترجمه)

(ذا القرنین) اسباب سفر مهیّا نمود و از طرف مشرق حرکت کرد (۹۲)

تا وقتی که بین دو سدّ رسید پائین آن دو سدّ جماعتی را دید که سخن و کلامی نمیفهمیدند (۹۳)

گفتند ای ذا القرنین بدرستی که یأجوج و مأجوج در زمین فساد میکنند آیا (حاضری) که برای تو خرجی فراهم کنیم بر اینکه بین ما

و بین آنها سدّی بناء کنی (۹۴)

ذا القرنین گفت آنچه را که پروردگار من بمن تمکّن داده بهتر است شما بقوّت (و عمل) خودتان مرا کمک نمائید تا اینکه قرار بدهم بین شما و آنها حائلی (۹۵)

قطعه‌های آهن را بیاورید (و بین دو کوه بریزید) تا وقتی که با دو کوه مساوی گردید (آن وقت) گفت در آن نفخه‌ای بدمید تا وقتی که آهن‌ها مثل آتش گردد و گفت مس گداخته را روی آهن بریزید (۹۶)

پس آنها دیگر قدرت نداشتند از آن کوه بالا آیند و نه اینکه آن را سوراخ گردانند (۹۷)

ذا القرنین گفت اینکه رحمتی است از پروردگار من و وقتی وعده پروردگار من آمد قرار میدهد اینکه سدّ را خورد و پراکنده و وعده پروردگار من حقّ‌است (۹۸)

و در آن روز وا میگذاریم بعضی از آنها را مضطرب و ممزوج بیکدیگر و نفخه صور دمیده میشود پس آنها را جمع میکنیم با هم (جمعا) یعنی تماما (۹۹)

و در آن روز (قیامت) جهنّم را بر کافرین عرضه میکنیم (۱۰۰)

آن کافرانی که چشمهای آنها از ذکر من (خدا) در پرده است و آنان چنین هستند که قدرت بر استماع کلام حقّ ندارند (۱۰۱).

صفحه : ۷۶

توضیح آیات

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً، حَتّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ (سدّ) بمعنی حاجز و مانع است و (سدّین) تثنیه است و مراد آن دو کوه است که اسکندر میان آن دو کوه را سدّ بست. و (ردم) بمعنی سدّ و حاجز است مثل اینکه گفته میشود (ردم فلان موضع کذا یردمه ردما) ذو القرنین از طرف مشرق منصرف گردید و بتوسط اسباب و وسائلی که در اختیار داشت روان گردید تا اینکه رسید بین دو کوهی که یأجوج و مأجوج پشت آن کوه بودند.

وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا ذو القرنین در آنجا جماعتی را دید که سخن غیر خودشان را نفهمیدند و نیز احدی کلام آنها را نمی‌فهمید و قوله تعالی که فرموده لا یَکادُونَ الخ یعنی بعض اشیاء از آنها فهمیده میشد لکن بمشقّت اینکه است که خدای تعالی از آنها حکایت میکند که آنها گفته‌اند:

قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ ممکن است گفته شود خدای تعالی زبان آنها را بذو القرنین فهمانده باشد همان طوری که منطق طیر را بسلیمان فهمانید، و بقولی مترجمی داشتند که او بذو القرنین گفت یأجوج و مأجوج در زمین فساد میکنند از پشت کوه میآیند و چهار پایان ما را میکشند و گوشت آنها را میخورند، و بقولی آنها در فصل ربیع بیرون میآیند و گیاهی نه تر و نه خشک باقی نمیگذارند گیاه‌های تر را میخورند و خشکها را با خود میبرند.

و حذیفه گفته که از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال نمودم از یأجوج و مأجوج فرمود (آنان سه صنفند صنفی مثال (الارز) گفتم یا رسول اللّه (ص) الارز چیست فرمود درخت بلندی است در شام بنام (الارز) و صنفی از آنها طول و عرضشان

صفحه : ۷۷

مساوی است، و نیز از نبی صلی اللّه علیه و آله و سلّم در وصف آنها روایت شده که احدی از آنها نمی‌میرد مگر اینکه می‌بینند هزار پسر از نسلش که حمل اسلحه جنگی کرده‌اند و بقولی آنها دو صنفند بعضی در بلندی قامت افراط نموده که بسیار بلندند. و بعضی

در كوتـاهی قامت كه بسيار كوتاهنـد. (طبرسـی) فَهَل نَجعَلُ‌لَکَ خَرجاً عَلی أن تَجعَلَ بَينَنا وَ بَينَهُم سَدًّا الـخ (خرجا) دو طور قرائت شـده (خرجا و خراجا) مثل نولا و نوالا، آن جماعت بـذو القرنين گفتند آيا حاضـر ميباشـی كه ما مئونه و آنچه خرج ساختمان و مزد آن ميشود برای تو حاضـر كنيم و تو سدّی بين ما و يأجوج و مأجوج بناء كنی كه از شرّ آنان در امان باشيم ذو القرنين در پاسخ آنها گفته آنچه را كه پروردگـار من بمن تمكّن داده از كـثرت مـال و اسـتعداد و قـوّت در عمـل بهـتر است از آنچه نزد شـما است چون (خير) با تنوين بدون اضافه شمول دارد.

ظاهرا مقصودش چنين بوده كه آنچه بمن عطاء شـده بهتر از هر چيزی است كه نزد شـما است و از آنچه برای خراج بـذل نمائيـد و بمن بدهيد.

فَأَعِينُونِی بِقُوَّةٍ أَجعَل بَينَكُم وَ بَينَهُم رَدماً، آتُونِی زُبَرَ الحَدِيـدِ حَتّی إِذا ساوی بَينَ‌الصَّدَفَينِ ذو القرنين گويـد من محتاج بمال و خرج كشـيدن سد نيسـتم شـما بقوّت و صـنعت و نيروی مردی خود مرا كمك نمائيد تا اينكه بين شـما و آنها (ردمی) حاجزی قرار دهم و بياوريـد پاره‌های آهن و بعـد مس گداخته و بقدری بين آن دو كوه بريزيد تا بين آن دو كوه پر گردد و مساوی با آن دو كوه بشود و در آن آتش بريزيد و نفخه بدميد تا آنكه آهن مثل آتش گردد.

اسكندر آهن را ذوب نمود پس از آن امر كرد مس بياوريد روی آهن بريزم و آهن و مس را داخل هم ذوب كرد و باين طور ديوار را محكم گردانيـد و چون آن ديوار بسـيار بلنـد و صـاف و املس بود ديگر يـأجوج و مـأجوج نتوانسـتند بالاـ آينـد يـا آن را سوراخ گردانند.

صفحه : ۷۸

قالَ هذا رَحمَةٌ مِن رَبِّی اسـكندر عمل سدّ را از خود سـلب نموده و نسبت برحمت خدا ميدهد اشاره به اينكه (العبد و ما فی يده كان لمولاه) هر قوّت و قدرت و عمل نيكی كه در عالم واقع ميگردد از پرتو فيض و رحمت بی‌پايان جواد مطلق ظهور و بروز نموده.

فَإِذا جاءَ وَعدُ رَبِّی جَعَلَه دَكّاءَ وَ كانَ وَعدُ رَبِّی حَقًّا از آنجايی كه مشيّت الهی چنين اقتضاء نموده كه در اينكه عالم طبيعت هيچ چيز پايـدار نماند و آنچه پديد ميگردد و لو آنكه در منتهی درجه اسـتحكام بنظر آيد فناءپذير و غير ثابت خواهد بود اينكه است كه سـدّ اسـكندر با آن محكم كاری و لو مـدّتی باقی ميمانـد لكن بالاخره وقتی كه آن مـدّت معيّن فرا رسـيد بقـدرت الهی آن را منـدك و خورد و متفرّق ميگرداند.

وَ تَرَكنا بَعضَ‌هُم يَومَئِذٍ يَمُوجُ‌فِی بَعضٍ وَ نُفِخَ‌فِی الصُّورِ فَجَمَعناهُم جَمعاً بسياری از مفسـرين گفته‌اند كه شـكافته شدن سدّ يكی از آثار آخر الزمان و وقوع قيامت است، و بقولی آن سدّ در قيامت شـكافته ميگردد و بعضی از موجودات موج در بعض ديگر ميزنند و در صور نفخه‌ای دميده ميشود و تمام خلق اوّلين و آخرين در صحرای قيامت جمع ميگردند.

و گفته‌انـد ذو القرنين پس از ساختن سـدّ و تسـخير مردمان آن نواحی در زمين سـير مينمود و ولايات را مفتوح ميگردانيـد و تسـخير ميكرد و اهل آن را بيكتاپرستی دعوت مينمود تا بمحلّی رسـيد ديد مردمان آنجا همه نيكو سيرت با عدل و داد و همه متّفق الكلمه و با هم متّحد در طريق حق ميباشـند و از كيد شـيطانی مبرّا هستند، و ديد درهای منزلهای آنها باز است و قبرهای آنان درب خانه‌های آنها ساخته شـده ذو القرنين تعجب نمود و گفت من در شرق و غرب عالم گـذر نمودم و هيـچ جماعتی را مثل شـما نديدم مرا خبر دهيـد چرا قبرهای شـما بر درب خانه‌های شـما ساخته شـده گفتنـد چنين كرديم تا مرگ را فراموش نكنيم گفت چرا خانه‌های شـما درب ندارد گفتند دزد در ميان ما نيست، پرسيد چرا

صفحه : ۷۹

امیر و حاکم ندارید گفتند ما خود امیر نفس خودیم و کاری نمیکنیم که محتاج بحاکم گردیم، گفت چرا در میان شما درویش و گدا نیست گفتند برای اینست که حقّ هیچ کسی را بر خود روا نمیداریم گفت چگونه است که عمر شما دراز است گفتند برای اینست که بناء کار ما بر اطاعت و طاعت و امتثال حضرت عزّت است پرسید چرا هرگز نمی‌خندید گفتند از گناه خود میترسیم و پیوسته استغفار مینمائیم گفت چرا غمگین نمی‌باشید گفتند زیرا که دل بر بلاء نهاده‌ایم و خود را بر قضاء الهی تسلیم کرده‌ایم گفت پدران شما هم بر همین آئین بودند گفتند اینکه روش از پدران خود فرا گرفته‌ایم زیرا که آنها بر درویشان رحم میکردند و با محتاجان مواسات مینمودند و بهر کس که در باره آنها بدی میکرد در عوض نیکی میکردند و حفظ امانت مینمودند و نماز میکردند و وفاء بعهد مینمودند خلاصه همیشه کار آنها و بناء آنان بر اصلاح بود. (منهج الصادقین) وَ عَرَضنا جَهَنَّمَ یَومَئِذٍ لِلکافِرینَ عَرضاً خدای سبحان خبر میدهد که پس از آنکه صور دمیده شد و مردگان همگی با هم در صحرای قیامت جمع گردیدند آن وقت جهنّم بر کفار عرضه میشود یعنی آنان در معرض دوزخ واقع میگردند و اینکه (عرضنا) را بصیغه ماضی آورده با اینکه قیامت پس از اینکه عالم واقع میگردد چنانچه بسیاری از اوضاع قیامت را در آیات قرآنی بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد آورده بچند وجه میتوان توجیه نمود.

میشود گفت آن طوری که مفسرین گفته‌اند چون امر قیامت محقق الوقوع است گویا همیشه واقع است، و ممکن است گفته شود که چون در قیامت زمانی تصوّر ندارد که گذشته و آینده در آن ملحوظ گردد و زمان مخصوص بعالم دنیا است اینکه است که گویا فعلا واقع است.

و بوجه دیگر گوئیم چون تمام عوالم و تمام موجودات از گذشته و آینده در علم حضوری الهی موجودند و در آن مرتبه تمام ازمنه آنی مینماید و تمام

صفحه : ۸۰

امکنه نقطه‌ای جلوه دارد یعنی در آن مرتبه علمیّه حق تعالی گذشته و آینده یکی است اینکه است که امور قیامت را واقع شده و بصیغه ماضی آورده.

(و اللّه العالم) الَّذِینَ کانَت أَعیُنُهُم فِی غِطاءٍ عَن ذِکرِی وَ کانُوا لا یَستَطِیعُونَ سَمعاً در مقام بیان حال کافرینی که جهنّم بر آنها عرضه میشود بر آمده و آنان را معرّفی مینماید که آنها کسانی میباشند که پرده غفلت چشمهای آنها را از ذکر حق تعالی که شاید مقصود قرآن باشد پوشانیده که در آیات قرآنی نظر نمیکنند تا حقّانیت آن را بچشم دل مشاهده نمایند و نیز آنان قدرت بر استماع و شنیدن آیات وعد و وعید آن ندارند.

و شاید مقصود از (ذکری) نظر و فکر باشد که کافرین کسانی می‌باشند که پرده غفلت و متیّت قلب آنها را پوشانیده و نمیگذارد در آیات تکوینی و تشریعی نظر کنند و بگوش دل آیات الهی را بشنوند و بر طبق آن عمل نمایند و ایمان بیاورند.

صفحه : ۸۱

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰]

اشاره

أَ فَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَن یَتَّخِذُوا عِبادِی مِن دُونِی أَولِیاءَ إِنّا أَعتَدنا جَهَنَّمَ لِلکافِرِینَ نُزُلاً (۱۰۲) قُل هَل نُنَبِّئُکُم بِالأَخسَرِینَ أَعمالاً

(۱۰۳) الَّذِینَ ضَلَّ سَعیُهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ هُم یَحسَبُونَ أَنَّهُم یُحسِنُونَ صُنعاً (۱۰۴) أولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم وَ لِقائِهِ فَحَبِطَت أعمالُهُم فَلا نُقِیمُ لَهُم یَومَ القِیامَةِ وَزناً (۱۰۵) ذلِکَ جَزاؤُهُم جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ رُسُلِی هُزُواً (۱۰۶)
إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَت لَهُم جَنّاتُ الفِردَوسِ نُزُلاً (۱۰۷) خالِدِینَ فِیها لا یَبغُونَ عَنها حِوَلاً (۱۰۸) قُل لَو کانَ البَحرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ أَن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً (۱۰۹) قُل إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُم إِلهٌ واحِدٌ فَمَن کانَ یَرجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلیَعمَل عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشرِک بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً (۱۱۰)

صفحه : ۸۲

(ترجمه)

آیا کسانی که کافر شدند گمان کردند اینکه بنده‌گان من را (مثل عیسی و عزیر و ملائکه) بخدایی میگیرند برای آنها فائده‌ای دارد نه چنین است بدرستی که ما جهنّم را آماده گردانیدیم برای کافرین که منزلگاه آنها باشد (۱۰۲)

ای محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو آیا میخواهید شما را خبردار کنم بعمل زیانکارترین مردم (۱۰۳)

آنها کسانی میباشند که سعی و کوشش آنها در حیات دنیا بخطاء رفته در حالی که گمان میکنند که کارهای نیکی انجام میدهند (۱۰۴)

آنها کسانی میباشند که بآیات پروردگارشان و لقاء او کافر گردیدند و چنین کسانی اعمالشان حبط میگردد و در روز قیامت برای اعمالشان وزنی و قیمتی نخواهد بود (۱۰۵)

اینکه است که پاداش آنها جهنّم است بسبب آنکه کافر شدند و آیات و رسولان مرا بهزؤ و مسخره گرفتند (۱۰۶)

بدرستی کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند برای آنها بهشت فردوس آماده شده که محل نزول و منزلگاه آنها است (۱۰۷)

در حالی که در آن بهشت جاویدانند و طلب نمیکنند رفتن از آن بهشتها را بمکان دیگر (۱۰۸)

ای (رسول اکرم ص) بگو اگر دریا مرکّب گردد برای (نوشتن) کلمات پروردگار من دریا تمام میگردد پیش از اینکه کلمات پروردگار من تمام گردد و لو اینکه باز بمثل آن دریا مدد بدهیم (۱۰۹)

بگو اینکه است و جز اینکه نیست که من بشری میباشم مثل شما بسوی من وحی گردیده شده که اله شما یکی است و کسی که امیدوار بلقاء پروردگارش باشد بایستی عمل نیکو بنماید و احدی را بعبادت پروردگارش شریک نیاورد (۱۱۰)

صفحه : ۸۳

توضیح آیات

أَ فَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَن یَتَّخِذُوا عِبادِی مِن دُونِی أَولِیاءَ إِنّا أَعتَدنا جَهَنَّمَ لِلکافِرِینَ نُزُلًا اینکه آیه و آیات بعد متفرع بر آیات بالا است و بهمزه استفهامی در مقام انکار برآمده که آنهایی که توحید خدا را انکار کردند و بنده‌گان مرا مثل عیسی و عزیر و ملائکه را معبودهای خود گرفتند گمان کردند آن معبودها آنها را یاری میکنند و عذاب را از آنان دفع مینمایند نه چنین است، بعضی در معنی آیه اینطور گفته‌اند آیا کسانی که کافر شدند و غیر از من خدایانی گرفتند من برای آنها غضب نمیکنم و آنان را عقوبت

نمی‌نمایم برای اینکه خدایانشان بندگان مقرّب من بودند حاشا نه چنین است بلکه ما برای اینکه کفار و غیر آنها از کفار دیگر جهنم را مهیّا گردانیدیم.

(نزل) چیزی را گویند که برای مهمان مهیّا میکنند و معنی آیه چنین میشود: ما جهنم را برای کافر مهیا نموده‌ایم همان طوری که برای مهمان تشریفاتی مهیا مینمایند، و در مقابل آن در جای دیگر راجع بمؤمنین فرموده فَلَهُم جَنّاتُ‌المَأوی نُزُلًا قُل هَل نُنَبِّئُکُم بِالأَخسَرِینَ أَعمالًا، الَّذِینَ ضَلَّ سَعیُهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ هُم یَحسَبُونَ أَنَّهُم یُحسِنُونَ صُنعاً (الَّذِینَ ضَلَّ سَعیُهُم) صفت است برای (اخسرین) و ممکن است استیناف باشد و مبتداء (هم) خبر مبتداء محذوف است یعنی آیا خبردار کنم شما را بزیان کارترین مردم آنان کسانی میباشند که در اعمالشان بجای اینکه از آن نفع ببرند خسران میبرند و گمان میکنند کار نیکی انجام داده‌اند.

(الّذین) موصوله عموم دارد و شامل میگردد تمام کسانی را که برأی و سلیقه خود اعمالی میکنند و بعقل ناقص خود گمان میکنند عمل نیکی انجام

صفحه : ۸۴

داده‌اند، مصداق کامل اینکه اشخاص آنهایی میباشند که یا موجودات پست مثل بتها و سنگها را عبادت میکنند یا موجودات شریف مثل ملائکه یا عیسی علیه السّلام را بگمان اینکه آنها شفیع آنها باشند یا غیر آنها از کسانی که عمل آنها مطابق دستور الهی و فرموده رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم انجام نگرفته مثل رهبانان و آنهایی که بر خلاف قانون شرع ریاضات و اعمال شاقّه بر خود تحمل مینمایند بگمان اینکه نفس و طبیعت خود را سرکوب نموده و راه باطن بر آنها مکشوف میگردد و دیگر ندانسته‌اند که روح و بدن مرتبط بیکدیگر میباشند و نسبت نزدیک بهم دارند چنانچه حکماء گفته‌اند (روح سالم در بدن سالم است) اگر قوای طبیعی تحلیل رفت و بدن ضعیف و علیل گردید عوض اینکه روح قوی گردد ضعیف و ناتوان میگردد و قوّت صعود بمبادی عالیه برای او میسّر نمیگردد بلکه قوای شیطانی و تخیّلات وهمیّه بر وی چیره میگردد و هر گاه آدم مرتاضی که بغیر قانون شرع ریاضت کشیده خبری بدهد آن بالقاء شیطانی است نه رحمانی و تمام اینها در اشتباهند و بخدعه نفس و شیطان گرفتار گردیده‌اند زیرا ندانسته‌اند که آنچه سعادت بشر و خوشبختی او بآن تأمین میشود در خلال آیات قرآنی مندرج است اگر خواهی روح حقیقت و سعادت دنیا و آخرت بر تو تأمین گردد و خوشبخت‌ترین مردم دنیا باشی اینکه کتاب مقدّس آسمانی (قرآن) را در پیش روی خود بگذار و بروش پیشوای دین قدم پشت قدم آنها بگذار و بدستور و روش آن بزرگواران عمل بنما تا فیروزی و فضیلت نصیب تو گردد.

الَّذِینَ ضَلَّ سَعیُهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ هُم یَحسَبُونَ أَنَّهُم یُحسِنُونَ صُنعاً در وصف و عمل زیانکاران است و اشاره به اینکه زیان‌کاران که سرمایه عمر خودشان را در کاری که بفرمان عقل و دستور شرع نبوده تلف نموده‌اند آنان در همین حیات دنیا سعی و کوشش آنها گم شده یعنی اعمالشان فانی و مثمر ثمر نخواهد گردید و آنان باغواء شیطانی و بگمان فاسد خود چنین پندارند که اعمال خوبی انجام داده‌اند.

صفحه : ۸۵

برای توضیح بیان بعضی از مفسرین را که در معنی خسران گفته ترجمه مینمایم چنین گوید.

انسان در حیات دنیای خود مرادی ندارد مگر سعی و کوشش برای تحصیل سعادت خود و غیر از اینکه وی را همّی و مرادی نیست اگر بر طریق حق رهسپار گردید و بکمال و حقّ سعادت خود رسید او رستگار گردیده و اگر در راه خطاء رفت در حالی که علم بخطاء خود ندارد چنین کس خسران نموده لکن برای وی امید نجات هست و هر گاه راه سعادت را اشتباه کرد و غیر حقّ در نظرش جلوه نمود و در خطاء خود ثابت ماند چنین میگردد که هر وقت علائمی و لائحه‌ای از حق تعالی بر او ظاهر میگردد از آن اعراض

مینماید آن وقت او از آن کسانی می‌گردد که خسران و زیانکاری وی زیادتر و امیدی برای سعی و کوشش آن نیست زیرا که چنین کسی در اعمال خود ضرر و خسرانی برده که امیدی برای جبران آن باقی نیست و طمعی باقی نمانده که روزی بسعادت خود برگردد و اینکه است معنی قوله تعالی الَّذِینَ ضَلَّ سَعیُهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ هُم یَحسَبُونَ أَنَّهُم یُحسِنُونَ صُنعاً (تفسیر المیزان) أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم وَ لِقائِهِ فَحَبِطَت أَعمالُهُم فَلا نُقِیمُ لَهُم یَومَ القِیامَةِ وَزناً (اولئک) اشاره بآیه بالا و صفت دوم آن کسانی است که در اعمالشان ضرر برده‌اند که ضرر برده‌گان کسانی میباشند که بآیات پروردگارشان کافر گردیدند آیات اعمّ از آیات تکوینی آفاقی و تدوینی تشریعی است، و کفر بمعنی پوشانیدن است یعنی صفت دیگر از اوصاف خسران برده‌گان اینکه است که اینها آیات تکوینی الهی و تدوینی تشریعی را میپوشانند و نظر تدبّر در آنها ندارند تا آنکه پس بحقیقت آن ببرند و از طریق آثار مؤثّر را بنگرند و آیات تشریعی قرآنی را بنگرند و بنای کار و عمل خود را تطبیق بآن نمایند تا اینکه از عمر خود نتیجه نیکو ببرند و بهره‌مند گردند و سعادت و خوشبختی کامل نصیب آنها

صفحه : ۸۶

گردد و چنین مردمانی که در بیراهه سیر نمودند و از طریق حق و حقیقت منصرف گردیدند اعمال آنان حبط میگردد یعنی اگر بظاهر اعمال خوبی مینمودند در اثر کفر اعمال آنان تباه و بی‌ثمر گردیده و دیگر در قیامت وزنی و سنجشی برای اعمال آنها نیست یعنی اعمال آنها در قیامت (کأن لم یکن) میگردد و بباد فناء خواهد رفت.

ذلِکَ جَزاؤُهُم جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ رُسُلِی هُزُواً (ذلک) از اسماء اشاره و مبتداء است و (جزاؤهم) خبر مبتداء و ظاهرا اشاره بحبط اعمال کفار است که چون کفر آنان بآیات پروردگار سبب حبط اعمالشان میگردد و دیگر در قیامت وزنی برای اعمال آنها نیست تا استحقاق پاداش نیک داشته باشند و کفر بآیات الهی و سخریه نمودن بانبیاء و سفراء الهی آتش جهنّم را شعله‌ور میگرداند اینکه است که پاداش و جزای کفر آنها جهنم را ایجاب میگرداند.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَت لَهُم جَنّاتُ الفِردَوسِ نُزُلًا در مقابل کفار که از عمرشان خسران و زیان بردند و اعمالشان حبط گردیده و جایگاه آنان جهنّم است کسانی که بآیات الهی ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند محل نزول و ورودشان بهشت فردوس خواهد بود. از (نزلا) چنین استفاده میتوان نمود که بهشت فردوس پیش‌کشی و پیش‌قدمی مؤمنین نیکوکار است و جایگاه آنها بالاتر از آنست.

فردوس چنانچه مفسّرین تفسیر نموده‌اند محل اعلای بهشتی است و (جنّات) را بصیغه جمع آورده نه مفرد شاید اشاره بعظمت و شمول بهشت فردوس است، و بهشت فردوس بهشتی است مشتمل بر چندین بوستان که منطوی بر تمام نعمتهای بهشتی است از اشجار و میوه‌جات و گلها و ریاحین و انهار و باقی نعمتها از جسمانی و روحانی قوله تعالی در وصف بهشت و نعمتهای آن فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أُخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعیُنٍ

صفحه : ۸۷

و بروایت عبادهٔ بن صامت از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرموده بهشت صد درجه دارد فاصله ما بین هر درجه‌ای مثل فاصله بین آسمان و زمین است:

درجه بالای همه فردوس است که نهرهای چهارگانه بهشت از آن منفجر میشود پس وقتی از خدا سؤال نمودید فردوس را از خدای تعالی بطلبید (مجمع البیان) آری انسان مادامی که در اینکه لباس طبیعی است ممکن نیست بتواند بدرستی نعمتهای بهشتی را و همچنین عذابهای جهنّمی را تصوّر نماید اینکه است که نعمتها را از جنس مألوفات و محفوظات دنیوی معرّفی نموده تا اینکه بتوانیم

تصوّری از آن داشته باشیم، و نیز عذابهای جهنّمی را از اغلال و نیران و باقی موذیات آن را تشبیه بموذیات و عذابهای دنیوی نموده و گر نه عذاب دوزخ فوق آن است که بتوانیم تصوّر نمائیم.

اشتباه نشود نمیگویم از جنس آتش و آب حمیم و اغلال و غیر آن نیست مقصودم اینکه است که چون عالم قیامت عالم حقیقت است که هر چیزی بحقیقت خود ظاهر میگردد آتش است لکن حقیقت آتش، ببین چگونه آتش‌های دنیا بزودی منتفی و خاموش میگردد و آتش دوزخ چنانچه از آیات معلوم میشود علی الدوام بر حرارت آن افزوده میگردد، و میتوان گفت تمام آتش‌های دنیا یک پرتوی است از شراره آن و چنین است نعمتهای بهشتی، تمام نعمتهای دنیا یک نمونه مختصری است از آن نعمتهای کذایی که بمؤمنین با تقوی وعده داده شده که انتهاء ندارد و علی الدوام بر حسن و زیبایی آن افزوده میگردد، و در وصف آن فرموده (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده) خالِدِینَ فِیها لا یَبغُونَ عَنها حِوَلًا آیه شاهد بر توجیه بالا است که در اوصاف فائزین ببهشت فردوس فرموده اهل آن همیشه در آن بهشت جاویدانند و طلب تغییر و تحوّلی برای آنها نخواهد بود نعمتهای دنیوی در معرض تغییر و تحویل و فناء و زوال است لکن نعمتهای بهشتی دائمی است و فناءپذیر نمیباشد.

صفحه : ۸۸

قُل لَو کانَ البَحرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ أَن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً الف و لام (البحر) جنس است و شامل میگردد تمام دریاها را چه آنهایی که موجودند یا ممکن است موجود گردند، و مقصود از (مداد) جنس آن چیزی است که بآن کلمات نوشته و ضبط میگردد، و (کلمات) جمع کلمه است و کلمه بر جمله و مفرد هر دو اطلاق میگردد مثل قوله تعالی خطاب باهل کتاب یا أَهلَ الکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُم أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللّهَ سوره آل عمران آیه ۶۴.

و کلمه و کلام وضع شده برای ارائه و نشان دادن (ما فی الضمیر) متکلّم که انسان بتوسط کلام نشان میدهد بمخاطب و مراد خود را میفهماند.

و چون اینکه مبارک آیه پس از آیات بیان قدرت است که در قصص و داستانهای اینکه سوره است مثل حکایت اصحاب کهف و موسی علیه السّلام و خضر علیه السّلام و ذو القرنین که هر یک از آثار غریبی از عالم خلقتند شاید در اینکه آیه میخواهد تذکّر بدهد که گمان نشود که آثار فیض و رحمت الهی محدود بحدّی است همان طوری که علمش و رحمتش غیر متناهی است آثار فیض و رحمت او نیز انتهاء ندارد اگر درختها قلم شود و دریاها مرکّب گردد در آثار فیض و رحمت او را بنویسند تمام شدنی نیست و لو آنکه دریای دیگری بوی اضافه گردد، در آیه دیگر وَ لَو أَنَّ ما فِی الأَرضِ مِن شَجَرَةٍ أَقلامٌ وَ البَحرُ یَمُدُّهُ مِن بَعدِهِ سَبعَةُ أَبحُرٍ ما نَفِدَت کَلِماتُ اللّهِ سوره لقمان آیه ۲۶، اگر هفت دریای دیگر بوی اضافه شود کلمات خدا نفوذ و تمام شدنی ندارد.

اکثر مفسرین آیه را حمل بر علم و حکمت الهی نموده‌اند لکن بقرینه مقام و اینکه کلام فعل متکلّم و نماینده صفات و اخلاق و مراتب باطنی او است و کلام و کلمه مظهر و نماینده متکلّم است و موجودات و مخلوقات نیز نماینده وجود و صفات جلال و جمال الهی میباشند که ما راهی برای شناسایی حق تعالی

صفحه : ۸۹

نداریم مگر همین آثار.

از اینجا معلوم میشود که میتوان گفت مقصود از کلمه همین آثار مخلوقاتند و از اینجا است که مسیح علیه السّلام را (کلمة اللّه) نامیده و نیز آیات قرآن را کلام اللّه مینامیم و قوله تعالی وَ تَمَّت کَلِمَتُ رَبِّکَ الحُسنی عَلی بَنِی إِسرائِیلَ بِما صَبَرُوا سوره اعراف آیه ۱۳۳ که شاید مقصود از کتاب تورات باشد.

اینکه آیات و غیر از اینها دلالت واضح دارد بر اینکه همین طوری که علم و قدرت و حکمت و فضل الهی غیر متناهی است آثار وجود او که در ممکنات ظهور و بروز دارد آن هم غیر متناهی است حدّ یقف ندارد و محدود بحدی نیست، و شاید آیات اشاره باین باشد که گمان نکنید که عوالم و مخلوقات و آثار صنع الهی محدود بهمین عالمی است که شما مینگرید چنین نیست عوالم از عالم مجردات و مادیات و طبیعیات بقدری است که نمیتوان بشمار آورد و اخبار زیاد از معصومین (ع) رسیده که دلالت بر سعه عوالم دارد، در بعضی روایات است که گمان نکنید که عالم منحصر بعالم شما باشد چندین هزار عوالم دیگری است مثل اینکه عالم شما.

و کشفیّات جدید نیز سعه و غیر متناهی بودن عالم خلقت را نشان میدهد و دانشمندانی که عمر خود را در کشف عوالم و موجودات مادّی صرف نموده‌اند اعتراف بعجز خود مینمایند و اظهار میکنند که پس از تحمّل زحمات و مشقّات بسیاری که در فهم تعداد عوالم مادیات و عدد کرات و طبقات زمین نموده‌اند هنوز بعشری از اعشار آن پی نبرده‌اند.

آری موجودات ترشّحی است از منبع فیض ازلی و نمونه‌ای است از آثار صفات لاهوتی نه انتهاء دارد و نه محدود بحدّی است (رحمتش نامتناهی کرمش بی‌پایان) قُل إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثلُكُم يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُم إِلهٌ واحِدٌ از بعض مفسرين است که در اینکه آیه تمام مراتب اصول دیانت را جمع

صفحه : ۹۰

نموده: توحید، نبوّت، معاد.

توحید قوله تعالی أَنَّما إِلهُكُم إِلهٌ واحِدٌ نبوّت بدلالت قوله تعالی قُل إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثلُكُم يُوحى إِلَيَّ و معاد قوله تعالی فَمَن كانَ يَرجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَليَعمَل عَمَلًا صالِحاً (تفسير الميزان) بعضی گفته‌اند اینکه آیه جواب گفتار کفار است که از روی طعن و استهزاء میگفتند (ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الاسواق) اینکه چه رسولی است که مثل ما غذا میخورد و در بازارها راه میرود، اینکه بود که خدای تعالی بپیمبرش خطاب مینماید که باینها بگو من نیز بشری هستم مثل شما که در تمام لوازم بشریّت مانند باقی افراد میباشم و امتیاز من از شما بهمین است که من از طریق وحی عالم گردیدم که اله شما و تمام موجودات یکی است و در الوهیّت و حقیقت واحد است و شریك و نظیر و مثل و مانندی ندارد بذات بی‌زوال خود می‌آفریند و به اراده سرمدی و ازلی خود ممکنات را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و بغنای ذاتی صمدانیت خود همه را روزی میدهد و بقدری که حکمت الهیش اقتضاء نموده موجودات را نگاه میدارد حیات و ممات هر دو بدست قدرت او است خَلَقَ المَوتَ وَ الحَياةَ لِيَبلُوَكُم او هم علّت موجده اشیاء است و هم علت مبقیه موجودات است در نظام آفرینش اراده احدی مدخلیت ندارد.

وحی و الهام در حقیقت و معنی یکی است هر دو القاء معنی بقلب است و ظاهرا فرق بین آن دو اینست که رسول ملك وحی را بچشم می‌بیند و صدای او را می‌شنود و در الهام چنین نیست اینکه است که وحی را برسول اختصاص داده‌اند و اولیاء را بالهام فقط و رسول هم دارای الهام است و هم متخصص بوحی و نیز رسول مأمور بابلاغ است و ولیّ مأمور نیست.

فَمَن كانَ يَرجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَليَعمَل عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشرِك بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً آیه راه امیدی بر مؤمنین باز میکند، کسی که آرزوی لقاء رحمت الهی را در دل می‌پروراند بایستی در دو عمل جدّیت بسیار نماید یکی در عمل صالح

صفحه : ۹۱

یعنی عملی که لایق پیشگاه قرب جوار احدیت باشد، و دیگر در خلوص که موحّد باشد و در عمل کسی را با خدا شریك نیاورد.

آری برای انسان راهی بسوی حق تعالی نیست مگر همین ایمان کاملی که توأم با عمل صالح و خلوص نیّت باشد، کسی ممکن

است برحمت الهی نزدیک گردد که بتمام معنی موحّد باشد. توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت. اگر چنین خلوصی برای کسی میسّر گردید البته کامیاب خواهد شد.

صفحه : ۹۲

سورهٔ مریم

اشاره

علیها السّلام مکیهٔ و هی ثمان و تسعون آیهٔ

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
کهیعص (۱) ذِکرُ رَحمَتِ رَبِّکَ عَبدَهُ زَکَرِیّا (۲) إِذ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا (۳) قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ العَظمُ مِنِّی وَ اشتَعَلَ الرَّأسُ شَیباً وَ لَم أَکُن بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا (۴)
وَ إِنِّی خِفتُ المَوالِیَ مِن وَرائِی وَ کانَتِ امرَأَتِی عاقِراً فَهَب لِی مِن لَدُنکَ وَلِیًّا (۵) یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِن آلِ یَعقُوبَ وَ اجعَلهُ رَبِّ رَضِیًّا (۶)
یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسمُهُ یَحیی لَم نَجعَل لَهُ مِن قَبلُ سَمِیًّا (۷) قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ کانَتِ امرَأَتِی عاقِراً وَ قَد بَلَغتُ مِنَ الکِبَرِ عِتِیًّا (۸) قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَد خَلَقتُکَ مِن قَبلُ وَ لَم تَکُ شَیئاً (۹)
قالَ رَبِّ اجعَل لِی آیَةً قالَ آیَتُکَ أَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلی قَومِهِ مِنَ المِحرابِ فَأَوحی إِلَیهِم أَن سَبِّحُوا بُکرَةً وَ عَشِیًّا (۱۱) یا یَحیی خُذِ الکِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَیناهُ الحُکمَ صَبِیًّا (۱۲) وَ حَناناً مِن لَدُنّا وَ زَکاةً وَ کانَ تَقِیًّا (۱۳) وَ بَرًّا بِوالِدَیهِ وَ لَم یَکُن جَبّاراً عَصِیًّا (۱۴)
وَ سَلامٌ عَلَیهِ یَومَ وُلِدَ وَ یَومَ یَمُوتُ وَ یَومَ یُبعَثُ حَیًّا (۱۵)

صفحه : ۹۳

سوره مریم (ع) باجماع امّت مکّی است و نود و هشت آیه است بعدد عراقی و شامی و مدنی اوّل و نود و نه بعدد مکی و مدنی اخیر.

(ترجمه)

بنام ایزد هستی‌بخش صاحب رحمت عامّ و خاصّ
اینکه است یاد کردن خبر رحمت پروردگارت (نسبت) ببنده خود زکریّا (۲)
وقتی که پنهانی (و از صمیم قلب) پروردگارش را نداء کرد (۳)
گفت پروردگار من استخوان من سست شده و موی سرم سفید و آثار پیری در من ظاهر گردیده و ای پروردگار من از دعاء (و

التجاء بکرم تو) بی‌بهره و ناامید نبودم (۴)

و حقیقهٔ از وارثانی که عقب من میباشند بیمناکم و زن من عقیم و نازا است از جانب خودت فرزندی بمن عطاء نما (۵)

که وارث من و وارث آل یعقوب باشد و ای پروردگار من او را قرار بده شایسته که رضایت‌بخش خودت باشد (۶)

(خطاب رسید) ای زکریّا ما تو را مژده میدهیم بپسری که نام او یحیی است که قبلا برای او همنامی قرار ندادیم (۷)

زکریّا گفت ای پروردگار من چگونه میشود پسری آورم در حالی که زن من عقیم و نازا است و من از پیری فرسوده شده‌ام (۸)

(ملک حامل وحی) گفت پروردگار تو گفته چنین کاری بر من آسان است و حقیقهٔ قبلاـ تو را خلق نمودم در حالی که چیزی نبودی (۹)

زکریّا گفت پروردگار من نشانه و علامتی برای من قرار بده خدا فرمود نشانه آن اینکه است که تا سه شبانه روز قدرت نداشته باشی با مردم سخن گویی (۱۰)

پس از آنکه زکریّا از محراب بیرون آمد نزد قومش اشاره کرد بآنها که در صبح و عصر پروردگارتان را تسبیح نمائید یا نماز بخوانید (۱۱)

(خطاب شد) ای یحیی کتاب را بقوّت بگیر و در همان سنّ کودکی باو نبوّت بخشیدیم (۱۴)

و اینکه بخششی و تزکیه‌ای بود از جانب ما و یحیی از پرهیزکاران بود (۱۳)

و بپدر و مادر نیکو رفتار و بکسی ستم ننمود و عصیان نورزید (۱۴)

و سلام از ما بر یحیی است روزی که متولد گردید و روزی که می‌میرد و روزی که در قیامت زنده میشود (۱۵)

صفحه : ۹۴

توضیح آیات

(کهیعص) در اینکه مبارك سوره داستان چند نفر از پیمبران و مقام ولایت و اخلاص و صدق و زهد آن بزرگواران را تذکّر میدهد.

حکایت زکریّا، یحیی، مریم، عیسی، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، اسماعیل، ادریس و اشاره به اینکه با جلالت شأنی که داشتند بعضی از ذراری آنها راه طغیان و فساد را گرفتند و از طریق آباء خود منحرف گردیدند و سوره بطور کلّی منطوی بر سه مطلب است: اول- آنهایی که خداوند بر آنها انعام نموده از انبیاء و برگزیدگان که اهل هدایتند. دوم- اهل طغیان و فساد. سوم- کسانی که توبه نمودند و ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند و آنها باهل رشد و نعمت ملحق گردیده‌اند.

پس از آن تذکر میدهد ثواب توبه‌کنندگان و عذاب غاوین را که آنان نزدیکان و دوستان شیاطینند. (تفسیر المیزان) در مجمع البیان از امیر المؤمنین چنین روایت میکند که در دعاء میگفت

(اسألك یا کهیعص).

و از إبن عباس نقل شده که (کهیعص) نامی است از نامهای الهی، و کلینی گفته اینکه ثنائی است که خداوند راجع بخود فرموده و کسی را بر حقیقت آن اطلاعی نیست.

و عطاء بن ثابت از سعید بن جبیر روایت نموده که إبن عباس فرموده اینکه حروف اشاره بصفات او سبحانه میباشد که برای تیمّن ذکر نموده: کاف مفتاح اسم کافی و کریم و کبیر است. هاء اشاره باسم هادی. و یاء ایماء بحکیم و حلیم و رحیم و مجید و حمید است. و عین اشعار بر علیم و عزیز و عظیم و عادل.

صاد منبئی از صادق.

صفحه : ۹۵

و بروایت دیگر از کلینی مرویست معنای آن (کاف لخلقه، هاد لعباده، یده فوق ایدیهم، و عالم ببریّته، و صادق فی وعده) و بقول دیگر اشاره به

(یا من یجیب من دعاه)

و نزد بعضی اینکه اسم بهترین اسماء الهی است. و بعض دیگر گفته‌اند قسم باین صفات مذکوره یاد نموده بر حقیقت آنچه که در اینکه سوره ذکر فرموده. و بقولی کهیعص اسم سوره است و ما بعد آن خبر او است.

(منهج الصادقین) ذِکرُ رَحمَتِ رَبِّکَ عَبدَهُ زَکَرِیّا (داستان زکریّا و یحیی) (ذکر) مضاف اضافه شده بمفعول و (رحمهٔ) اضافه شده بفاعل و از آیه چنین برمیآید که (ذکر) خبر مبتداء محذوف و مصدر بمعنی مفعول باشد یعنی (هذا) یاد کردن رحمت پروردگار خودت زکریّا را و شاید رحمت اشاره بتفضّلاتی باشد که در باره زکریا (ع) فرموده از قبول نمودن دعای او و اینکه پس از پیری و شکستگی پسری مثل یحیی بوی عنایت نموده.

إِذ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا (نداء) بلند صدا نمودن است مقابل مناجات که آهسته صدا کردن است و شاید مقصود از نداء خفیّ که زکریّا در موقع حاجت خدا را خواند در جای تنهایی باشد، و پنهان گردانیدن حاجت خود را در طلب اولاد برای اینکه بود که در سنّ پیری که گویند آن وقت زکریا شصت سال یا شصت و پنج سال یا هفتاد و پنج یا هشتاد و پنج یا نود و نه سال داشت باختلاف اقوال، و زن او نود و هشت ساله و نازا بود با اینکه حال شرم داشت که کسی بر دعای او اطّلاع پیدا نماید و شاید جهت مخفی گردانیدن دعا اینکه بوده که دعاء را مخفی نمودن بهتر است چنان که در اخبار رسیده لذا خواسته است که دعای خود را مخفی گرداند.

صفحه : ۹۶

قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ العَظمُ مِنِّی وَ اشتَعَلَ الرَّأسُ شَیباً وَ لَم أَکُن بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا در مقام دعاء و التجاء گفته‌ای پروردگار من استخوان من سست شده شاید مقصود استخوان پشت باشد که ستون بدن است و سفیدی موها سر مرا گرفته ای پروردگار من هیچ وقت نبودم بخواندن من تو را بی‌بهره یعنی هر وقت تو را خواندم اجابتم نمودی و مرا محروم نگردانیدی.

وَ إِنِّی خِفتُ المَوالِیَ مِن وَرائِی وَ کانَتِ امرَأَتِی عاقِراً فَهَب لِی مِن لَدُنکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِن آلِ یَعقُوبَ وَ اجعَلهُ رَبِّ رَضِیًّا زکریا علیه السّلام در عرض حاجت گوید من از بنی اعمام که از بنی اسرائیل میباشند میترسم و نمیخواهم که ایشان وارث من باشند، معلوم میشود که آنها مردمان خوبی نبوده‌اند که زکریّا میل نداشته وارث او باشند و از آن طرف چون به پیری رسیده و زن او نیز پیر شده و عقیم بوده و عادتا دیگر امیدی نداشته که اولاد پیدا کند که وارث او باشد و البته میدانسته که پیش قدرت الهی محالی تصوّر ندارد إِذا قَضی أَمراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ سوره آل عمران آیه ۴۱، بمحض اراده آنچه بخواهد فورا موجود خواهد شد اینکه بود که از خدا با اینکه سنّ پیری طلب اولاد میکند آنهم اولاد پسندیده که وارث آل یعقوب و از اولیاء و دوستان تو یا دارای مقام نبوت باشد.

یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسمُهُ یَحیی لَم نَجعَل لَهُ مِن قَبلُ سَمِیًّا مفسرین گویند زکریا از اولادهای هارون بن عمران بوده، از مقاتل نقل شده که زکریا برادر عمران پدر مریم مادر عیسی است و از اولاد سلیمان بن داود است، و بقولی یعقوب بن ماتان برادر زکریا بوده، و بقول بعضی مقصود یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است زیرا که زکریا با خواهر مریم بنت عمران ازدواج نموده و نسب او

متصل بیعقوب میگردد.

و از سدی نقل شده که زن او از اولاد سلیمان بن داود بود و داود از اولادهای یهود إبن یعقوب و زکریا از نسل هارون و هارون از اولاد لاوی بن

صفحه : ۹۷

یعقوب بود.

پس از دعای زکریّا علیه السّلام و اجابت او باو خطاب میرسد ای زکریّا ما مژده و بشارت میدهیم که بتو پسری عطاء نمائیم که نام او یحیی است و پیش از او کسی را باین نام نخوانده‌ایم.

از امام صادق علیه السّلام چنین روایت شده که فرموده و همچنین بود حسین علیه السّلام که قبلا کسی را چنین نامی نبود و آسمان بر احدی گریه نکرد مگر بر یحیی و بر حسین علیهما السّلام که چهل روز برای شهادت و مظلومیت آنها گریه نمود وقتی از حضرتش سؤال شد که چگونه آسمان برای آنها گریه کرد فرمود طالع میشد قرمز و غروب میکرد قرمز و قاتل یحیی و قاتل حسین (علیهما السّلام) هر دو ولد الزنا بودند. (طبرسی) و از مجاهد نقل شده (سمیّا) یعنی مثلا و شبیها مثل قوله تعالی هَل تَعلَمُ لَهُ سَمِيًّا قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ کانَتِ امرَأَتِی عاقِراً وَ قَد بَلَغتُ مِنَ الکِبَرِ عِتِيًّا الی قوله تعالی: وَ لَم تَکُ شَيئاً زکریّا از روی تعجب گفت پروردگار من چگونه برای من پسری باشد در حالی که از پیری فرسوده شده‌ام و زن من نازا است، زکریا البته میدانست که در قدرت خدا محالی تصوّر ندارد شاید غرضش اینکه بود که چون سنّت خدا باعتبار نظام عالم بر اینکه جاری گردیده که هر چیزی بایست در موقعی که عادت بر آن جاری شده واقع گردد نه در غیر وقت آن، اینکه بود که سؤال میکند که حکمت آن را بداند و جواب میرسد که گمان مکن که چیزی بر خلاف عادت واقع شدنش یک امر مشکلی باشد هر جا حکمتی در کار باشد وقوعش اشکالی ندارد و همین طور که تو قبلا چیزی نبودی و همچنین تمام موجودات از عدم بوجود آمده‌اند چنین است هر جا حکمت اقتضاء نماید شیئی موجود میگردد و در اینجا حکمتها در کار بوده که عموم قدرت خداوندی بر عالمیان ظاهر گردد.

صفحه : ۹۸

قالَ رَبِّ اجعَل لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلّا تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَيالٍ سَوِيًّا پس از آنکه به زکریا بشارت فرزند رسید برای آنکه وقت آن را بداند یا برای اطمینان نفس علامتی طلب مینماید بوی وحی میرسد که سه شبانه‌روز بهم پیوسته با سلامتی اعضاء بدن زبانت گرفته میشود و با مردم سخن نتوانی گفت فَخَرَجَ عَلی قَومِهِ مِنَ المِحرابِ فَأَوحی إِلَيهِم أَن سَبِّحُوا بُكرَةً وَ عَشِيًّا موقعی که زبان زکریّا گرفته شد از محراب خارج گردید و باشاره بقومش گفت که تسبیح کنید یا نماز بخوانید صبح و شام.

در مجمع البیان چنین گفته محراب را محرابش نامیده‌اند برای اینکه کسی که در نماز متوجّه بآن است مانند کسی است که در نماز خود با شیطان محاربه میکند، و محراب در لغت مجلس اشراف را گویند که از حیث مکان و رتبه مانع از نشستن غیر است در آن، و نیز گفته (الایحاء) القاء معنی است در نفس خفیهٔ و بسرعت و اصل او قول آنها است (الوحی الوحی) یعنی الاسراع الاسراع (پایان)

یا یَحیی خُذِ الكِتابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيناهُ الحُكمَ صَبِيًّا، وَ حَناناً مِن لَدُنّا وَ زَكاةً وَ كانَ تَقِيًّا پس از آنکه یحیی متولّد گردید در همان حال کودکی چنانچه آیات خبر میدهد مشمول تفضّلات و الطاف الهی گردید و در اینکه آیات بچند کرامت او را ارجمند میگرداند:

اول- بوی امر میشود ای یحیی کتاب تورات را با کمال قوت و عزیمت بگیر و باحکام آن عمل نما.

دوم- در حال صباوت که گویند سه ساله بود باو حکمت و نبوت عطاء گردید سوم- وَ حَناناً مِن لَدُنّا وَ زَكاةً وَ كانَ تَقِيًّا رحمت و عنایتی از طرف حق تعالی یا رحمت بر خلق و رقّت قلب نسبت بآنها بوی بخشوده باشد.

چهارم- او را موفّق گردانیدیم بر طاعت و اخلاص، و در اینکه مراد از زکاهٔ چیست

صفحه : ۹۹

پنج قول است که در مجمع البیان مسطور است و طاعت و اخلاص یکی از آن پنج معنی است.

وَ بَرًّا بِوالِدَیهِ وَ لَم یَکُن جَبّاراً عَصِیًّا پنجم- او را موفق گردانیدیم که بپدر و مادر خود نیکی کند و نبوده باشد ستمکار عصیان کننده.

وَ سَلامٌ عَلَیهِ یَومَ وُلِدَ وَ یَومَ یَمُوتُ وَ یَومَ یُبعَثُ حَیًّا چون یحیی علیه السّلام از تمام جهات شایسته الطاف الهی گردیده و از همان کودکی دارای تقوی و مقام عصمت و حکمت و نبوت گردیده بود جای داشت که در مورد سلام و سلامت و تحیت الهی واقع گردد، و شاید آیه اشاره باین باشد که یحیی از وقتی که متولد گردید تا روزی که شهید گردید دارای سلامت نفس بود اینکه است که بر او سلامتی است از وقتی که متولد گردیده و وقتی از دنیا رحلت میکند و وقتی که در قیامت مبعوث میگردد.

در تاریخ حیات یحیی چنین گویند که حالات او خارق العاده بود، پدر و مادرش در حال پیری و فرسودگی بودند که خداوند بآنها یحیی را عطاء نمود و دیگر در همان کودکی دارای رشد و زهد بود و باو مقام نبوّت عطاء گردید و منقطع از خلق و زاهد و پارسا بود و در مدّت عمر ازدواج ننمود و از لذائذ دنیا کناره‌گیری مینمود و با عیسی بن مریم معاصر بود و سیّد و بزرگ قوم خود بود و نفوس مایل باو و اطراف او را میگرفتند و آنان را موعظه و امر بتوبه و زهد مینمود تا وقتی که شهید گردید.

و مفسرین در سبب شهادت او گفته‌اند زن طغیان‌کاری بود که سلطان بنی اسرائیل را مفتون نموده و وی را فریب داده و نزد او میآمد یحیی علیه السّلام او را نهی مینمود آن زن کینه یحیی را در دل گرفت و چون سلطان آن زن را دوست میداشت مطیعش گردیده بود آن زن زناکار پادشاه را وادار نمود که یحیی را شهید کند و سر او را بیاورد.

صفحه : ۱۰۰

و بقول دیگر زن خود سلطان بود و از شوهر دیگر دختر زیبایی داشت و چون خودش پیر شده خواست دخترش را سلطان بگیرد یحیی (ع) منع نمود که دختر زن گرفتن حرام است اینکه بود که آن زن کینه یحیی را در دل داشت و شوهرش را وادار نمود که یحیی (ع) را شهید کند و سر او را بیاورد.

و از بعض اخبار نقل شده که آن زن دختر برادر ملک بود که میل داشت با او ازدواج کند یحیی (ع) منع کرد آن زن سلطان را وادار نمود که یحیی را شهید کند و سرش را برای او بفرستد و سلطان امر نمود سر یحیی علیه السّلام را در طشت طلا بریدند و برای آن زن هدیّه داد.

صفحه : ۱۰۱

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۳۳]

اشاره

وَ اذکُر فِی الکِتابِ مَریَمَ إِذِ انتَبَذَت مِن أَهلِها مَکاناً شَرقِیًّا (۱۶) فَاتَّخَذَت مِن دُونِهِم حِجاباً فَأَرسَلنا إِلَیها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا (۱۷) قالَت إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِیًّا (۱۸) قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا (۱۹) قالَت أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ وَ لَم أَکُ بَغِیًّا (۲۰)

قالَ كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجعَلَه آيَةً لِلنّاسِ وَ رَحمَةً مِنّا وَ كانَ أمراً مَقضِيّاً (۲۱) فَحَمَلَته فَانتَبَذَت بِه مَكاناً قَصِيّاً (۲۲) فَأَجاءَهَا المَخاضُ إِلى جِذعِ النَّخلَةِ قالَت يا لَيتَنِي مِتُّ قَبلَ هذا وَ كُنتُ نَسياً مَنسِيّاً (۲۳) فَناداها مِن تَحتِها أَلّا تَحزَنِي قَد جَعَلَ رَبُّكِ تَحتَكِ سَرِيّاً (۲۴) وَ هُزِّي إِلَيكِ بِجِذعِ النَّخلَةِ تُساقِط عَلَيكِ رُطَباً جَنِيّاً (۲۵)

فَكُلِي وَ اشرَبِي وَ قَرِّي عَيناً فَإِمّا تَرَيِنَّ مِنَ البَشَرِ أَحَداً فَقُولِي إِنِّي نَذَرتُ لِلرَّحمنِ صَوماً فَلَن أُكَلِّمَ اليَومَ إِنسِيّاً (۲۶) فَأَتَت بِه قَومَها تَحمِلُه قالُوا يا مَريَمُ لَقَد جِئتِ شَيئاً فَرِيّاً (۲۷) يا أُختَ هارُونَ ما كانَ أَبُوكِ امرَأَ سَوءٍ وَ ما كانَت أُمُّكِ بَغِيّاً (۲۸) فَأَشارَت إِلَيهِ قالُوا كَيفَ نُكَلِّمُ مَن كانَ فِي المَهدِ صَبِيّاً (۲۹) قالَ إِنِّي عَبدُ اللّهِ آتانِيَ الكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً (۳۰)

وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَينَ ما كُنتُ وَ أَوصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمتُ حَيّاً (۳۱) وَ بَرّاً بِوالِدَتِي وَ لَم يَجعَلنِي جَبّاراً شَقِيّاً (۳۲) وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَومَ وُلِدتُ وَ يَومَ أَمُوتُ وَ يَومَ أُبعَثُ حَيّاً (۳۳)

صفحه : ۱۰۲

ترجمه آیات

ای رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یاد کن در کتاب (در قرآن) مریم را وقتی که از اهل خود کناره گرفت در طرف مشرق جایگزین گردید (۱۶)

پس گرفت پرده‌ای مقابل خود در آن حال بسوی او روح خودمان را بصورت بشری تمام خلقت برای او مجسّم ساختیم (۱۷)

مریم گفت پناه میبرم بخدا از تو اگر بوده باشی پرهیزکار (۱۸)

روح گفت من فرستاده خدای توام برای اینکه ببخشم بتو پسری پاکیزه (۱۹)

مریم گفت چگونه برای من پسر میباشد و مرا بشری مسّ ننموده و من جوینده زنا نبوده‌ام (۲۰)

جبرئیل گفت پروردگار تو چنین گفته که اینکه کار برای من آسان است و هر آینه قرار میدهیم او را برای مردم آیت و نشانه‌ای و رحمت از طرف ما و اینکه امری است که در قضای الهی گذشته است (۲۱)

پس مریم آبستن شد و بجای دوری منزل گرفت (۲۲)

وقتی او را درد زائیدن گرفت رو آورد بسوی تنه درخت خرمایی و گفت ای کاش من قبلا مرده بودم و از فراموش شدگان گردیده بودم (۲۳)

از زیر پای او وی را نداء کردیم که ای مریم محزون مباش پروردگار تو از زیر پای تو چشمه آبی روان گردانید (۲۴)

درخت خرما را بسوی خودت حرکت بده بر تو ریخته میشود خرمای تازه (۲۵)

پس بخور و بیاشام و چشمت (بفرزندت) روشن باشد و هر گاه کسی را از بشر به بینی بگو من برای خدای رحمن نذر کردم روزه صمت بگیرم و امروز با بشری سخن نمیگویم (۲۶)

کسان مریم آمدند و گفتند حقیقه آوردی چیزی شگفت آورنده‌ای (۲۷)

ای

صفحه : ۱۰۳

خواهر هارون پدر تو مرد بدی نبود و نیز مادرت زناکار نبود (۲۸)

مریم (بامر خدا) اشاره بعیسی نمود گفتند چگونه ما سخن گوئیم با طفلی که در گهواره است (۲۹)

عیسی گفت من بنده خدا هستم و بمن کتاب داده و مرا نبیّ گردانیده (۳۰)

و برای (جهانیان) هر کجا باشم با برکت قرار داده و مرا توصیه نموده بصلاهٔ و زکاهٔ مادامی که زنده‌ام (۳۱)

و بنیکویی نمودن بمادرم و مرا قرار نداده ستمکار و شقیّ (۳۲)

و سلام خدا بر من است روزی که متولّد شدم و روزی که میمیرم و روزی که مبعوث میگردم زنده (۳۲).

صفحه : ۱۰۴

توضیح آیات

وَ اذکُر فِی الکِتابِ مَریَمَ إِذِ انتَبَذَت مِن أَهلِها مَکاناً شَرقِیًّا خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم یاد کن در کتاب خود قرآن مریم (ع) را وقتی که از کسان خود دوری جست و در طرف مشرق جایگزین گردید (اذ) بدل است از مریم بدل اشتمال و مقصود از مریم حکایت عجیب وی است (انتبذت) یعنی اعتزلت در مکان شرقی.

فَاتَّخَذَت مِن دُونِهِم حِجاباً مفسرین گفته‌اند حضرت مریم چون حایض میشد از مسجد بیرون میرفت و در خانه خاله‌اش که زن زکریا بود می‌ماند تا پاک شود وقتی ایّام حیض او گذشت و موقع زمستان بود در طرف آفتاب رفت و پرده کشید و غسل کرد وقتی لباس پوشید جبرئیل برای او ممثل گردید.

لکن از رموز آیات بضمیمه احادیث و حکمت نظری میتوان چنین استفاده نمود که مریم وقتی از کسانش دور گردید و در گوشه انزوا مشغول عبادت و ریاضت و ذکر گردید و بین خود و دیگران ستر و حجابی که شاید پشت پرده‌ای یا دیواری یا مغاره کوهی بوده خود را از انظار مستور گردانیده که کسی متعرّض وی نگردد و فارغ البال مشغول عبادت گردد آن وقت لایق گردید که ملک بصورت بشر بر او فرود آید و باو فرزندی القاء گرداند. اگر چه چنانچه قرآن خبر میدهد مریم دختر عمران در بیت المقدّس همیشه معتکف و مشغول عبادت بود و زکریا متکفّل او گردیده قوله تعالی کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیَّا المِحرابَ وَجَدَ عِندَها رِزقاً قالَ یا مَریَمُ أَنّی لَکِ هذا قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ سوره آل عمران آیه ۳۲.

یعنی هر وقت زکریّا بر او وارد میشد طعامی نزد او مییافت میگفت ای مریم اینکه طعام را از کجا آورده‌ای میگفت از نزد خدا است و خداوند روزی

صفحه : ۱۰۵

(متمثل گردیدن روح نزد مریم (ع) و ترسیدن مریم (ع)) میدهد بهر کس که بخواهد بغیر حساب لکن از آیه چنین برمیآید که وقتی مریم بکلی منزوی گردید و حائلی بین خود و دیگران قرار داد آن وقت لایق القاء روح الهی یعنی روحی که از طرف خدا است گردید چنانچه از حکایات و تاریخ بسیاری از پیمبران بما میفهماند که آن بزرگواران مدّتی قبل از بعثت منزوی و مشغول عبادت بودند حضرت موسی (ع) وقتی از فرعونیان فرار نمود بدون زاد و توشه با پای پیاده بیابانها را پیمود تا بمدین نزد شعیب رسید، حضرت عیسی علیه السّلام اینکه طور که قرآن خبر میدهد وَ آوَیناهُما إِلی رَبوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ سوره مؤمنون آیه ۵۳، خودش و مادرش مریم علیهما السّلام در کوه منزل داشتند حضرت رسول بنا بر مشهور قبل از رسالت در کوه حرا مشغول عبادت میگردید.

آری تا خانه دل از اغیار بکلی خالی نگردد محل طلوع نور الهی نخواهد گردید، ماها هم اگر بخواهیم راهی بسوی حقیقت پیدا نمائیم بایستی دل خود را اندازه‌ای از قیل و قال و اشتغال بدنیا خالی گردانیم تا قابل اشراق نور معرفت گردیم، و گفتار دیگری در توجیه آیه از مفسرین نقل شده لکن اینکه معنایی که گفته شد ظاهرتر مینماید.

فَأَرسَلنا إِلَیها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا، قالَت إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِیًّا وقتی که مریم (ع) کناره جویی کرد برای او ملکی بصورت انسان خوش صورت و زیبایی متمثّل گردید، و نسبت ملک را بخود که فَأَرسَلنا إِلَیها رُوحَنا اضافه تشریفیه است، و از اینکه نسبت چنین استفاده میتوان نمود که شاید مقصود از آن روح متمثّل آن روح اعظم باشد که همه ارواح تحت الشعاع او میباشند و مقامش از تمام ملائکه بالاتر است لکن مشهور بین مفسرین اینکه است که او جبرئیل علیه السّلام بوده که بصورت آدم جوانی جلو مریم میآید.

و از ابو مسلم چنین نقل شده که آن روحی که از آن روح عیسی (ع) پدید گردید متمثّل بصورت آدمی شد و بر مریم ظاهر گردید.

صفحه : ۱۰۶

بقولی وقتی مریم (ع) حایض میشد از مسجد بیرون میآمد و در خانه خاله‌اش که زن زکریّا علیه السّلام بود میماند تا وقتی که پاک میشد پس از غسل برمیگشت بمسجد وقتی در خانه خاله‌اش رفت بگوشه آفتاب و غسل کرد و لباس پوشید پس از غسل جبرئیل بصورت جوان امردی بر او داخل گردید اینکه بود که مریم گفت از شرّ تو بخدا پناه میبرم اگر تو متّقی و پرهیزگار باشی از نزد من بیرون رو.

سؤال- چگونه پناه گرفتن بخدا را مشروط میگرداند بتقوی در صورتی که آدم متّقی پیرامون عمل ناروا نمیگردد و محتاج بپناه گرفتن از شرّ او بخدا نیست.

پاسخ- انسان با تقوی از پناه گرفتن بخدا از عمل زشت دست برمیدارد زیرا که از سخط و غضب خدا میترسد و اینکه مثل اینکه است که می‌گویی اگر مؤمنی بمن ستم نمیکنی و در معنی می‌گویی اگر مؤمنی ایمان تو باز میدارد تو را از ستم نمودن.

و از علی علیه السّلام روایت شده که فرموده مریم (ع) میدانست تقوی متّقی را از معصیت باز میدارد، وقتی که جبرئیل اینکه سخن را از مریم شنید گفت:

قالَ إِنَّما أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا جبرئیل یا روحی که بر او وارد شده بود گفت من فرستاده پروردگار توام برای اینکه بتو پسر طاهر پاکیزه‌ای ببخشم، مریم گفت چگونه ممکن است برای من پسری باشد و حال آنکه من نه با بشری ازدواج کرده‌ام و نه اهل فسق و فجور بوده‌ام و عادهً محالست که بدون یکی از اینکه دو جهت فرزندی پدید گردد ملک وحی در جواب مریم میگوید: قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجعَلَهُ آیَةً لِلنّاسِ وَ رَحمَةً مِنّا وَ کانَ أَمراً مَقضِیًّا ملک گفت پروردگار تو گفته که اینکه چنین کاری برای من آسان است و ما پسر تو را آیت و نشانه قدرت قرار میدهیم و آن رحمتی است از طرف ما

صفحه : ۱۰۷

و اینکه امری است که در ازل در قضای الهی ثبت شده و گذشته.

اینکه آیات دلالت دارد بر اینکه جایز است بر غیر انبیاء اظهار معجزه زیرا معلوم است که مریم پیمبر نبوده و با اینکه حال ملک بر او نازل گردید و او را بفرزند بشارت داد و بدون تماس با بشری اولاد پیدا نمود و اینکه از بزرگترین معجزات بشمار میرود پس چگونه توان گفت بر غیر نبیّ اظهار معجزه جایز نیست.

(مجمع البیان) فَحَمَلَتهُ فَانتَبَذَت بِهِ مَکاناً قَصِیًّا مریم (ع) بعیسی (ع) آبستن شد، از إبن عباس روایت میکنند که جبرئیل بدو انگشت بالای آستین پیراهن مریم را گرفت و در آن نفخه‌ای دمید در همان حال مریم آبستن شد و در خود اثر حمل یافت.

و از امام محمّد باقر علیه السّلام چنین نقل شده که جبرئیل گریبان پیراهن مریم را گرفت و در آن نفخه‌ای دمید در همان ساعت ولد

در رحم او بحد کمال رسید و مثل بچه نه ماهه در شکم مادر گردید و در شرف وضع حمل رسید خاله او وقتی او را باین حال دید مضطرب و پریشان گردید مریم از شرم و خجالت و برای دفع ضرر تهمت از خانه زکریّا بیرون رفت و در جایی پنهان گردید.
فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخلَةِ قالَت یا لَیتَنِی مِتُّ قَبلَ هذا وَ کُنتُ نَسیاً مَنسِیًّا وقتی مریم (ع) از کسان خود فرار نمود و در مکان دوری متواری گردید شدّت درد زائیدن او را گرفت مریم (ع) بسیار مضطرب و پریشان حال گردید زیرا از یک طرف تنهایی و از طرف دیگر درد مخاض و از طرف دیگر که بسیار برای مریم صدّیقه ناگوار بوده با پاکدامنی متّهم بزنا گردد چگونه میتوانست بمردم بگوید که جبرئیل مرا آبستن نموده اینکه بود که در آن وقت آرزو نمود که ای کاش مرده بودم و چنین روزی را ندیده بودم.
آری تا انسان جام بلا ننوشد بلذّت وصال خورسند نگردد ببین اولیاء و

صفحه : ۱۰۸

مقرّبین هر یک بقدر طاقت خود بچه آفات و بلیّاتی مبتلا میگردیدند و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که فشرده گردند و مانند طلای ناب جوهر پاک روحشان بکلّی از قذارات طبیعت خالص گردد تا لایق مقام قدس الهی گردند.
فَناداها مِن تَحتِها أَلّا تَحزَنِی قَد جَعَلَ رَبُّکِ تَحتَکِ سَرِیًّا، وَ هُزِّی إِلَیکِ بِجِذعِ النَّخلَةِ تُساقِط عَلَیکِ رُطَباً جَنِیًّا (سرّی) نهر آب را گویند (هزّ) حرکت شدید.
آیه عطف بآیه بالا است وقتی مریم خیلی مضطرب گردید الطاف الهی شامل حال او گردید و از زیر قدم او بوی نداء رسید که ای مریم محزون مباش که پروردگار تو از زیر پای تو آب خوشگواری جریان داده و تنه درخت خرما که در آن محلّ بود حرکت بده برای تو خرمای تازه ریزش میکند.
در اینکه آیا نداء کننده بمریم (ع) چه کس بوده بقولی همان روحی بود که بمریم علیه السّلام روح دمید و همان روح بامر خدا مانند قابله‌ای مواظب حال او بود تا وضع حمل نمود و او را بالطاف الهی دلخوش گردانید، و بقول دیگر حضرت عیسی بوده که بمادرش نوید داد که محزون نباشد.
و از آیه چنین برمیآید که آن وقت در آنجا چشمه آب نبود یا اگر بوده خشکیده شده بود و درخت نیز خرما نداشته و خشک بوده و اینها از کرامت مریم بشمار میرود.
فَکُلِی وَ اشرَبِی وَ قَرِّی عَیناً فَإِمّا تَرَیِنَّ مِنَ البَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرتُ لِلرَّحمنِ صَوماً فَلَن أُکَلِّمَ الیَومَ إِنسِیًّا اصل (ترین) ترائین بوده همزه حذف شده، و (یا) در آن ضمیر مؤنث مخاطب است. و ظاهرا چون مریم (ع) خیلی محزون و متفکّر بود که جواب کسان خود که او را سرزنش مینمایند و شاید در مقام اذیّت او نیز برآیند که چگونه یک دختر باکره که او از خانواده نبوّت و شرافت است و نیز متنسّک و معتکف در بیت المقدّس بوده و همه وقت مشغول عبادت و خدمت‌گذار خانه خدا

صفحه : ۱۰۹

گردیده چنین عمل ناشایسته‌ای از وی بروز نموده که ننگ طائفه خود باشد.
اینکه بود که بوی خطاب میرسد که ای مریم از اینکه آب بیاشام و تنه درخت خرما را حرکت بده خرمای تازه ریزش میکند و چشمانت با ولادت روشن باشد و هر گاه از بشر زن یا مرد کسی را دیدی با او تکلّم مکن و بآنان باشاره بگو که من روزه صمت گرفته‌ام و امروز با احدی از بشر سخن نگویم.
فَأَتَت بِهِ قَومَها تَحمِلُهُ قالُوا یا مَریَمُ لَقَد جِئتِ شَیئاً فَرِیًّا (فاتت) عطف بآیه بالا (فریّا) یعنی عظیما و ظاهرا مرجع ضمیر (به) و (تحمله)

عيسى است و مرجع ضمير (قومها) مريم.

يعنى وقتى مريم عيسى را كه در بغل خود گرفته بود نزد قوم خودش آورد قومش گفتند حقيقهٔ چيز عجيبى آورده‌ای يا اينكه چيز قبيحى آورده‌ای زيرا هيچ زنى بدون شوهر نزائيده مگر از زنا، ای خواهر هارون پدرت كه مرد بد نبود مادرت هم زناكار نبود.

يا أُختَ هارُونَ ای خواهر هارون، در اينكه هارون كه مريم را خواهر او خواندند كيست چند قول نقل شده:

۱- بقولى هارون نام مرد صالحى بوده در بنى اسرائيل و در آن زمان مردم او را بتقوى و زهد و صلاح ميشناختند و هر شخص صالحى را نسبت باو ميدادند (إبن عباس و غيره) ۲- هارون برادر پدرى مريم بود و از مادرش نبود و معروف بود بحسن طريقت (كلبى) ۳- مراد هارون برادر موسى (ع) است و چون نسبت مريم باو ميرسيد او را خواهر او ناميدند. (سدى) ۴- هارون مردى فاسق و مشهور بود بفهر و فساد و مريم را نسبت باو دادند و خواستند از جهت عمل زشت مريم را منسوب باو گردانند. (سعيد بن جبير)

صفحه : ۱۱۰

ما كانَ أَبُوكِ امرَأَ سَوءٍ وَ ما كانَت أُمُّكِ بَغِيًّا قوم مريم در مقام سرزنش باو گفتند چه شد كه تو چنين عمل خلاف عفّت را از خود نشان دادى در صورتى كه پدر تو مرد بدى نبود و مادر تو نيز طغيان‌كار و بر عمل خطاء نميرفت چه شد كه تو چنين كردى و گويا در مقام تعرض ميخواستند بمريم (ع) بگويند كه تو لكّه ننگى بين كسان و اقوام خود گذاردى و زنا نمودى.

فَأَشارَت إِلَيهِ قالُوا كَيفَ نُكَلِّمُ مَن كانَ فِي المَهدِ صَبِيًّا (فا) عطف بآيه بالا است، وقتى طائفه مريم با او بناى اعتراض را گذاردند مريم (ع) بامر خدا بعيسى عليه السّلام اشاره نمود كه از او سؤال كنيد آنها شايد گمان كردند كه مريم بآنها استهزاء ميكند اينكه بود كه از روى تعجّب گفتند چگونه با طفلى كه در گهواره است حرف بزنيم، شايد مقصود از گهواره دامن مريم مراد بوده كه بمنزله گهواره عيسى در آن وقت بشمار ميرفته.

قالَ إِنِّي عَبدُ اللّهِ آتانِيَ الكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا در آن وقت بحكم ايزد متعال عيسى (ع) بزبان آمد و اول بندگى و عبوديت خود را اظهار نمود، اشاره ببطلان سخن كسانى كه در باره او ربوبيّت قائل ميگردند پس از آن در چند چيز شرافت و مقام خود را تذكر ميدهد.

اول- مقام نبوّت و رسالت و ايتاء كتاب آسمانى كه شايد مقصود انجيل بوده دوم- وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَينَ ما كُنتُ (و جعلنى) عطف داده شده به (و جعلنى) اول، يعنى و قرارداد مرا مبارك يعنى با بركت (اينما كنت) هر كجا كه باشم و وجود مرا سبب خير و بركت و تعليم كننده افعال خير و هدايت و سبب رستگارى خلق گردانيد.

سوم- وَ أَوصانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ ما دُمتُ حَيًّا به (واو) آيه را عطف بآيه جلو داده كه من چون بنده و عبد حق تعالى هستم و وظيفه عبد بندگى است اينكه است كه بمن توصيه شده مادامى كه زنده هستم در

صفحه : ۱۱۱

امر نماز كه عبادت بدنى است و در دادن زكاة كه عبادت مالى است مداومت نمايم چهارم- وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَم يَجعَلنِي جَبّاراً شَقِيًّا (وَ بَرًّا بِوالِدَتِي) عطف است بر (جَعَلَنِي مُبارَكاً) يعنى خدا مرا قرار داد با بركت و قرار داد بر اينكه بمادرم نيكويى و مهربانى نمايم، و اينكه اختصاص بمادر داده اشاره است به اينكه پدرى از بشر وى را نبوده كه مريم متّهم بزنا گردد، و نبوده باشم جبّار و ستم‌كننده بخلق.

وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَومَ وُلِدتُ وَ يَومَ أَمُوتُ وَ يَومَ أُبعَثُ حَيًّا الف و لام (السّلام) شايد الف و لام جنس باشد يعنى جنس و حقيقت سلامتى از خدا در همه حال بر من است از آن وقتى كه متولّد گرديدم و وقتى كه ميميرم و وقتى در قيامت مبعوث ميگردم، و ممكن است

الف و لام عهد باشد یعنی هم چنان که سلامتی در اینکه سه حال بر یحیی بود برای من نیز خواهد بود.

صفحه : ۱۱۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۴ تا ۴۷]

اشاره

ذلِکَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ قَولَ الحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمتَرُونَ (۳۴) ما کانَ لِلّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبحانَهُ إِذا قَضی أَمراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ
(۳۵) وَ إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ (۳۶) فَاختَلَفَ الأَحزابُ مِن بَینِهِم فَوَیلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِن مَشهَدِ یَومٍ عَظِیمٍ
(۳۷) أَسمِع بِهِم وَ أَبصِر یَومَ یَأتُونَنا لکِنِ الظّالِمُونَ الیَومَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۳۸)
وَ أَنذِرهُم یَومَ الحَسرَةِ إِذ قُضِیَ الأَمرُ وَ هُم فِی غَفلَةٍ وَ هُم لا یُؤمِنُونَ (۳۹) إِنّا نَحنُ نَرِثُ الأَرضَ وَ مَن عَلَیها وَ إِلَینا یُرجَعُونَ (۴۰) وَ
اذکُر فِی الکِتابِ إِبراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا (۴۱) إِذ قالَ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ لِمَ تَعبُدُ ما لا یَسمَعُ وَ لا یُبصِرُ وَ لا یُغنِی عَنکَ شَیئاً (۴۲) یا أَبَتِ
إِنِّی قَد جاءَنِی مِنَ العِلمِ ما لَم یَأتِکَ فَاتَّبِعنِی أَهدِکَ صِراطاً سَوِیًّا (۴۳)
یا أَبَتِ لا تَعبُدِ الشَّیطانَ إِنَّ الشَّیطانَ کانَ لِلرَّحمنِ عَصِیًّا (۴۴) یا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَن یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحمنِ فَتَکُونَ لِلشَّیطانِ وَلِیًّا
(۴۵) قالَ أَ راغِبٌ أَنتَ عَن آلِهَتِی یا إِبراهِیمُ لَئِن لَم تَنتَهِ لَأَرجُمَنَّکَ وَ اهجُرنِی مَلِیًّا (۴۶) قالَ سَلامٌ عَلَیکَ سَأَستَغفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ
بِی حَفِیًّا (۴۷)

صفحه : ۱۱۳

(ترجمه)

اینکه حکایت او گذشت عیسی پسر مریم است میگویم قول حق در باره عیسی بن مریم که در آن شک میکنند (۳۴)

نمیباشد برای خدا که اولادی برای خود بگیرد خدا منزّه و مبرّا است (از آنچه در باره او میگویند) وقتی اراده‌اش بامری تعلّق گرفت میگوید باش فورا موجود میگردد (۳۵)

حقیقةً خدا پروردگار من و پروردگار شما است او را بپرستید اینکه است راه مستقیم (۳۶)

طائفه‌هایی از مردم (در باره عیسی) بینشان اختلاف کردند وای بر آنهایی که کافر شدند از حاضر شدن در آن روز بزرگ (قیامت) (۳۷)

کافرها چقدر بینا و شنوا باشند در آن روزی که بیایند نزد ما لکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدا میباشند (۳۸)

(ای محمّد) آنان را از روز حسرت (قیامت) بترسان که در آن وقت دیگر کار گذشته و در دنیا آنها در غفلتند و آنان ایمان نمیآورند (۳۹)

همانا مائیم که زمین را و آنچه در آنست بارث میبریم و مردم بسوی ما بازگشت میکنند (۴۰)

یاد کن در کتاب ابراهیم را زیرا که او بود صدّیق و پیمبر (۴۱)

وقتی که او بپدرش (عمویش) گفت ای پدر من برای چه پرستش می‌نمایی چیزی را که نه می‌بیند و نه میشنود و از چیزی تو را بی‌نیاز نمیگرداند (۴۲)

اى پدر من آمده است مرا از طريق وحى علمى كه تو را نيامده پس تابع من شو تا اينكه تو را راهنمايى كنم براه راست (۴۳)

اى پدر من پيروى شيطان را مكن زيرا كه شيطان بخداى رحمن عصيان نموده (و اطاعت امر او را ننموده) (۴۴)

اى پدر من ميترسم از عذابى كه از طرف رحمن بتو اصابت نمايد پس بوده باشى تو قرين و دوست شيطان (۴۵)

پدرش گفت آيا تو اى ابراهيم از خدايان ما روى گردانيده‌اى اگر (از گفتارت) دست بر ندارى تو را سنگسار مينمايم و از من دور شو زمانى طولانى (۴۶)

ابراهيم گفت سلام و سلامتى بر تو باد بزودى از پروردگار خود براى تو طلب آمرزش مينمايم بدرستى كه او بمن مهربان است (۴۷).

صفحه : ۱۱۴

توضيح آيات

ذٰلِكَ عِيسَى ابنُ مَريَمَ قَولَ الحَقِّ الَّذِى فِيهِ يَمتَرُونَ (ذلك) اشاره بتمام داستان و حكايتى است كه راجع بعيسى عليه السّلام در آيات بالا تذكر داده شده از كيفيت ولادتش و تكلّم نمودن در مهد و اظهار بندگى و مقام نبوّت و اظهار پاكدامنى مادرش.

(قول الحقّ) منصوب است بمفعوليت از براى (قلت) مقدّر و مؤكّد جمله بالا است و گوينده آن حق تعالى است يعنى كلامى كه مطابق واقع و حقيقت امر است و بين افراط و تفريط واقع است اينكه است كه عيسى بن مريم بنده خدا و داراى مقام نبوت است نه آن طورى است كه نصارى در باره او افراط و غلوّ نموده و او را پسر خدا (و ثالِثُ ثَلاثَةٍ) گويند و نه آن طورى است كه يهوديان در باره او تفريط نموده و او را پسر يوسف نجّار گفته‌اند و سخن درستى كه در آن شك و شبهه‌اى راه ندارد همان است كه گفته شد كه عيسى عليه السّلام بنده خدا و رسول او و پسر مريم است.

ما كانَ لِلّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبحانَهُ إِذا قَضىٰ أَمراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ در اينكه آيه ذات ذو الجلال در مقام بيان اوصاف خود برميآيد و (بما) نافيه (و كان تامّه) تذكر ميدهد كه مقام كبريايى و عظمت الهى بالاتر از اينكه است كه اولاد بگيرد زايش و توليد مثل به هيچ وجه و بهيچ معنايى درخور ذات صمدانى نيست (لَم يَلِد وَ لَم يُولَد) نه اولاد گرفته و نه اولاد كسى است اينها اوصاف ممكنات است خدا و مبدء عالم منزّه و مبرّا از هر صفت نقصى است كه در ممكنات ديده ميشود.

ممكنات زايش و توليد مثل ميكنند زيرا كه تمام موجودات از اجزاء و موادّ تركيب گرديده‌اند و از اجزاء و مواد آنها توليد مثل ميشود و ولد فردى از نوع همان اصل و مثل آن ميگردد لكن چون ذات حق تعالى تركيب شده از

صفحه : ۱۱۵

اجزاء نيست و بسيط الحقيقه است اينكه است كه توليد و ولد و فرزند و زايش نسبت باو محال است وقتى حكم و اراده او بر ايجاد و آفرينش چيزى قرار گرفت بمجرّد امر (كن) موجود ميگردد.

امام عليه السّلام فرموده كه در آن مرتبه سخن و كلامى در كار نيست و تعبير بامر (كن) بواسطه ضيق عبارت است و مجاز است و براى تقريب بذهن مستمعين ميباشد و همان اراده ازلى بر وقوع هر امرى كافى در پيدايش وى خواهد بود و نظير اينكه آيه در قرآن بسيار است.

شيخ طنطاوى در تفسير جواهر در ذيل قوله تعالى ذٰلِكَ عِيسَى ابنُ مَريَمَ بيان مفصلى دارد كه براى توضيح اجمالى از آن را ترجمه مينمايم.

(سرّ الوجود- الکهرباء و الارواح) همانا سرّ اینکه وجود برای ما شیئا فشیئا ظاهر میگردد. آیا میدانی الآن با تو چه میگویم کهرباء چیزی است که هیچ مکانی از آن خالی نیست در زمین و هوا و حیوان و نبات در همه چیز هست لکن برای احدی ظاهر نگردیده مگر بتفاعل وقتی مس را با توتیا آمیختیم مثلاـ با وسائلی آن وقت کهرباء کمی یا زیادی بحسب تفاعل ظاهر میگردد و اینکه کهرباء نور است در منزل ما و آتش است برای طبخ غذاء ما و آن کهرباء ضوء است و آن نار است و آن حرکات است و اسماء و اعمال آن متعدد لکن آن یک عنصر واحد است آیا اینکه عجیب نیست.

امّا عالم روح بقیاس بکهرباء می‌گوییم در فلسفه قدیم تعبیر بنفس کلیه نموده‌اند و آن حقیقتی است که بر اشیاء عالم محیط است شدیدتر از احاطه کهرباء و آن روح ظاهر نمیشود مگر در اجسامی که قابل تفاعل باشد مثل آنچه در کهرباء حاصل میشود سواء بسواء.

روح کل محیط بما و بکره ما است لکن اثرش ظاهر نمیگردد مگر وقتی که در اجسام تفاعل پدید گردد و مستعد شود برای قبول روح همان طوری که در

صفحه : ۱۱۶

کهرباء گفته شد و استعداد قبول یا کم است مثل نباتات یا زیادتر است مثل حیوانات همان طوری که نتیجه کهرباء موجبه و سالبه است همان طور حیوان نتیجه میدهد ذکر و انثی (ففی کل منها زوجان) و وقتی نبات و حیوان مستعد گردیدند بقبول فیض از اینکه نفس کلیه هر یک از اعضاء حیوان بمناسبت خود از آن نفس کلی فیض میگیرد، و همان طوری که گفتیم در کهرباء نور و حرارت بحسب استعداد قوابل است، همان طور در اینجا گوئیم در فیض نفس کلیه بر هر ذی حیاتی بسته باستعداد آن است اگر اینکه فیض بر نبات افتد در کثرت اثمار و میوه‌جات پدید میگردد و اگر بر حیوان افتد حس و حرکت و ادراک عطاء میشود و از آن روح در هر حالی عطاء می‌شود آنچه را که مناسب او است، و چنانچه گوئیم فیض در نبات اینکه است که در زمین امتداد و ریشه میگرداند و برگها و ثمرات آن زیاد می‌گردد و تمام اینها باعتبار قوابل یعنی استعداد نبات است.

و همین طور در حیوان قلب و نبض و ریه و کبد و خون و دماغ و فکر و چشم و نظر و گوش و زبان و ذائقه و تمام اینها باعتبار قوابل و استعداد است همان طوری که در کهرباء گفتیم که آن نور است در حجره ما و آتش است برای طبخ غذاء ما و حرکت است برای آلات ما و همین طوری که حرکات مختص به آلات است و نور در حجره‌ها بآلات و استعداد خاصی است همین اختصاص را دارد گوش برای شنیدن و چشم برای دیدن و معده برای هضم نمودن.

و نتیجه چنین شده که همین طوری که کهرباء ظاهر می‌گردد قوّة و ضعفا وقتی که اشیایی بنحو خاص مناسبی با هم تفاعل پیدا نمودند آن وقت اثر آن ظاهر می‌گردد، چنین است حیات شدّتا و ضعفا بحسب قوابل و تفاعل حاصل می‌گردد (پایان) خلاصه از ظاهر بیانات آن حکیم چنین بر می‌آید که افاضه روح کلّی که از عالم ابداع است در اینکه عالم طبیعت شدّتا و ضعفا باعتبار قوابل است که آن از ترکیب اجزاء و تعادل و توازنی که بین آنها است پدید گردیده، هر قدر ترکیب

صفحه : ۱۱۷

موجودات مادی بهتر انجام گرفته باشد و مزاج معتدل‌تر باشد افاضه روح کلّی در آن بیشتر خواهد بود، از اینجا معلوم میگردد که روح کلّی در تمام موجودات بامر حق تعالی نفوذ دارد زیرا که حیات هر موجودی از نبات و حیوان و انسان بقدر افاضه آن است و شاید همین باشد مقصود از آن فقره دعای کمیل که از حضرت امیر علیه السّلام است

(و برحمتک الّتی وسعت کلّ شیئی)

و باين عبارت ميتوان گفت نوعا هر قدر مزاج معتدل‌تر باشد آثار حياتي و دوام آن زيادتر است مگر تصادفي پديد گردد.

وَ إِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبُّكُم فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِيمٌ اينكه آيه عطف بآيه بالا است و مقول قول عيسى (ع) كه فرموده (إِنِّي عَبدُ اللّٰهِ) كه در همان حال كودكى در گهواره بكسانى كه بمادرش مريم (ع) اعتراض نمودند در مقام ارشاد و اندرز آنان برآمده و اظهار مينمايد كه بدرستى و حقيقت ميگويم كه من بنده خدا و خدا است كه پروردگار من و پروردگار شما است او را عبادت و پرستش نمائيد و همين است راه هدايت و طريق مستقيمى كه سر انجام آن قرب برحمت پروردگار عالميان است.

فَاختَلَفَ الأَحزابُ مِن بَينِهِم فَوَيلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَشهَدِ يَومٍ عَظِيمٍ پس از آن در باره عيسى (ع) بين مردم اختلاف پديد گرديد، بعضى غلوّ نمودند و گفتند عيسى (ع) خدا است چنان كه خداوند تعالى خبر داده كه لَقَد كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ المَسِيحُ ابنُ مَريَمَ سوره مائده آيه ۷۶، و بعضى گفتند عيسى پسر خدا است چنانچه قرآن خبر داده كه وَ قالَتِ النَّصارى المَسِيحُ ابنُ اللّٰهِ سوره توبه آيه ۳۰، يا او را ثالث ثلاث ناميدند، و بعضى او را بپيمبرى توصيف مى‌نمودند و قرآن بعبوديت و رسالت كه مطابق حق و حقيقت است حضرتش را ستوده.

و شايد مقصود از (بينهم) جماعت عيسويان باشد و بنا بر اينكه معنى (من) زائد ميشود و چنين مى‌شود كه اختلاف بين حرفهاى عيسويان پديد گرديد

صفحه : ۱۱۸

۱- حزب يعقوبيه و آنها جماعتى بودند تابع يك عالم نصرانى بنام يعقوب او بجماعت نصارى گفت عيسى (ع) خدا است بزمين هبوط نمود و پس از آن عروج بآسمان نمود.

۲- حزب نسطوريه تابع مردى عالم بنام نسطور گرديدند كه بجماعت عيسويان گفت عيسى (ع) پسر خدا است او را ظاهر نمود پس از آن او را بسوى خودش بالا برد.

۳- حزب اسرائيليه و آنها كسانى بودند كه عيسى (ع) را ثالث ثلاثه ناميدند فَوَيلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَشهَدِ يَومٍ عَظِيمٍ (ويل) كلمه عذاب است يعنى واى بر جماعتى كه كافر شدند از موقع حضورشان در روز بزرگ قيامت كه آن روز است كه نتيجه گفتار و اعمالشان را بعيان مى‌بينند يا بگفتار ناروايى كه در باره عيسى بن مريم (ع) گفته‌اند پاداش داده مى‌شوند.

أَسمِع بِهِم وَ أَبصِر يَومَ يَأتُونَنا لكِنِ الظّالِمُونَ اليَومَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ گويند (اسمع و ابصر) هر دو در اينجا فعل تعجّبند و در (ابصر) جار و مجرور حذف شده يعنى چه چيز شنوا و بينا گردانيد آنها را اشاره به اينكه در آن روز گوش و چشم آنان شنوا و بينا مى گردد و از اعمال و گفتار خودشان تعجّب مى كنند بعد از آنكه در دنيا كر و كور بودند و امروز كافرين در گمراهى هويدا ميباشند.

وَ أَنذِرهُم يَومَ الحَسرَةِ إِذ قُضِيَ الأَمرُ وَ هُم فِي غَفلَةٍ وَ هُم لا يُؤمِنُونَ خطاب برسول صلى اللّٰه عليه و آله و سلّم است كه اينكه كافرين و مشركين را تهديد كن و آنان را بترسان از آن روزى كه پس از گذشتن امر حساب و صادر شدن حكم بعدل و تعيين جايگاه هر كسى و وارد شدن هر فرقه‌اى بجهنم يا بهشت پس كسانى كه بخود ستم نموده در آن روز وقتى جايگاه خود را در عذاب ديدند حسرت و ندامت عجيبى آنان را دست خواهد داد در حالى كه اينها در دنيا غافل و بى‌خبر از چنين روزى مى‌باشند

صفحه : ۱۱۹

و ايمان نمياورند.

إِنّا نَحنُ نَرِثُ الأَرضَ وَ مَن عَلَيها وَ إِلَينا يُرجَعُونَ اشاره به اينكه مائيم وارث زمين و آنچه بر او است و مبدء موجوداتيم و غايت آن مى‌باشيم و تمام امور از ما و بازگشت بسوى ما مى‌نمايد و در آن روز مالك و متصرفى باقى نميماند.

وَ اذكُر فِي الكِتابِ إِبراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا چون در سوره انبياء و جاهاى ديگر داستان حضرت ابراهيم عليه السّلام بيان شده اگر چه در تكرار مطالب در هر جايى خصوصيات زائدى است لكن چون اصول مطالب ذكر شده اينكه است كه براى وضوح بترجمه اجمالى از آنچه بعضى از مفسرين در اينجا شرح داده‌اند قناعت مينمائيم.

وَ اذكُر فِي الكِتابِ يعنى قرآن (و صدّيق) از بناهاى صيغه مبالغه است يعنى كثير الصدق حضرت ابراهيم (ع) بسيار انبياء و كتب الهى را تصديق مينمود و خودش نيز پيمبر بود، و (اذ قال) بدل از ابراهيم است، و (ما بينهما) اعتراض يا متعلق بكان مقدّر است يعنى (كان جامعا) ابراهيم عليه السّلام جامع خصوصيات پيمبران و صدّيقين بود.

إِذ قالَ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ لِمَ تَعبُدُ ما لا يَسمَعُ وَ لا يُبصِرُ وَ لا يُغنِي عَنكَ شَيئاً وقتى كه ابراهيم (ع) بنيكوتر تربيتى بپدرش خطاب ميكند و اولا از او در عبادت نمودن چيزى كه نه ميشنود و نه مى‌بيند دليل ميجويد و باو تذكر ميدهد كه مستحق عبادت نيست مگر منعمى كه همه نعمتها از او است و او خداى خالق رازق است كه اصل نعمتها از خوان انعام او بروز نموده پس از آن بقوله:

يا أَبَتِ إِنِّي قَد جاءَنِي مِنَ العِلمِ ما لَم يَأتِكَ فَاتَّبِعنِي أَهدِكَ صِراطاً سَوِيًّا بپدر خطاب مينمايد كه تابع من شو من بچيزى از علم بخدا و شناسايى او اطلاع يافته‌ام كه تو عالم بآن نشده‌اى پس از آن از عبادت شيطان و از آنچه او را بسوى آن ميخواند نهى مينمايد و بوى تذكّر ميدهد كه شيطان پروردگار

صفحه : ۱۲۰

رحمان را عصيان نمود و استكبار كرد (و بآدم سجده ننمود) اينكه بود كه بلعنت ابدى گرفتار گرديد.

يا أَبَتِ إِنِّي أَخافُ أَن يَمَسَّكَ عَذابٌ مِنَ الرَّحمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيطانِ وَلِيًّا پس از آن پدرش را از سوء عاقبت ميترساند از آنچه در او است از مخالفت و اينكه بلفظ (يا ابت) نصيحت را صادر ميگرداند اينكه است (كه بداند) از روى لطف و مصلحت‌انديشى او را اندرز ميدهد (شايد از او بپذيرد) و (تا) در (ابت) عوض از ياء اضافه است، يعنى اى پدر من، و بعضى يا ابت بفتح تاء قرائت نموده‌اند.

و (ما) در ما لا يَسمَعُ و ما لَم يَأتِكَ جايز است كه موصوله يا موصوفه باشد و (مفعول) در لا يَسمَعُ وَ لا يُبصِرُ غير منوى است و مقصود اينست كه در آنها نه شنوايى است و نه بينايى. و (شيئا) در محل مصدر است يعنى اينكه بتها محتاج بهمه چيزند و بى‌نياز نميباشند، يا (مفعول به) است يعنى آنها تو را بى‌نياز نميگردانند.

قالَ أَ راغِبٌ أَنتَ عَن آلِهَتِي يا إِبراهِيمُ لَئِن لَم تَنتَهِ لَأَرجُمَنَّكَ وَ اهجُرنِي مَلِيًّا پدرش گفت اى ابراهيم آيا تو از خدايان من يعنى بتها اعراض كرده‌اى و از آنان بيزارى نموده‌اى اگر از اينكه گفتارت دست برندارى هر آينه تو را سنگسار ميكنم يا بزبان تو را مذمّت ميكنم يا در مقام قتل تو برمى‌آيم و تو را ميكشم (وَ اهجُرنِي مَلِيًّا) يعنى دور شو از من زمانى طولانى يا سالم از عقوبت من.

قالَ سَلامٌ عَلَيكَ سَأَستَغفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كانَ بِي حَفِيًّا سلام براى متاركه و دورى كردن ابراهيم (ع) است از قومش مثل قوله تعالى وَ إِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً و جايز است كه مقصود از سلام دعاء بر او باشد بدليل اينكه ابراهيم عليه السّلام وعده استغفار بپدرش داد، و (حفىّ) مبالغه در نيكى و الطاف است چنان كه گفته ميشود (حفى به).

صفحه : ۱۲۱

و چون در محل خود باجماع اماميه مبرهن گرديده كه بايستى آباء انبياء تا آدم همه موحّد باشند و پيمبر از نسل طاهر بوجود آيد، اينكه است كه گفته‌اند آذر كه ابراهيم (ع) بوى خطاب (يا ابت) ميكند پدر او نبوده بلكه جدّ امّى او بوده و نام پدرش تارخ است، و از حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم روايت شده كه فرموده هميشه خداوند مرا از اصلاب طاهرين منتقل گردانيد برحم

طاهرات تا اینکه مرا در عالم شما خارج گردانید و کافر موصوف بطهارت نیست لقوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ(مجمع البیان)

صفحه : ۱۲۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۸ تا ۵۸]

اشاره

وَ أَعتَزِلُكُم وَ ما تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَ أَدعُوا رَبِّي عَسى أَلّا أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمّا اعتَزَلَهُم وَ ما يَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَهَبنا لَهُ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلنا نَبِيًّا (۴۹) وَ وَهَبنا لَهُم مِن رَحمَتِنا وَ جَعَلنا لَهُم لِسانَ صِدقٍ عَلِيًّا (۵۰) وَ اذكُر فِي الكِتابِ مُوسى إِنَّهُ كانَ مُخلَصاً وَ كانَ رَسُولاً نَبِيًّا (۵۱) وَ نادَيناهُ مِن جانِبِ الطُّورِ الأَيمَنِ وَ قَرَّبناهُ نَجِيًّا (۵۲)
وَ وَهَبنا لَهُ مِن رَحمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِيًّا (۵۳) وَ اذكُر فِي الكِتابِ إِسماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الوَعدِ وَ كانَ رَسُولاً نَبِيًّا (۵۴) وَ كانَ يَأمُرُ أَهلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ كانَ عِندَ رَبِّهِ مَرضِيًّا (۵۵) وَ اذكُر فِي الكِتابِ إِدرِيسَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا (۵۶) وَ رَفَعناهُ مَكاناً عَلِيًّا (۵۷)
أُولئِكَ الَّذِينَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَيهِم مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّن حَمَلنا مَعَ نُوحٍ وَ مِن ذُرِّيَّةِ إِبراهِيمَ وَ إِسرائِيلَ وَ مِمَّن هَدَينا وَ اجتَبَينا إِذا تُتلى عَلَيهِم آياتُ الرَّحمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِيًّا (۵۸)

صفحه : ۱۲۳

(ترجمه)

ابراهیم (ع) گفت از شما و بتهایی که میپرستید دوری میجویم و پروردگار خود را میخوانم امیدوارم که بخواندن پروردگار خود شقیّ نباشم (۴۸)
و چون ابراهیم از مشرکین و آنچه را که بغیر خدا پرستش مینمودند دوری نمود باو اسحق و یعقوب را عنایت نمودیم و قرار دادیم هر دو را پیغمبر (۴۹)
و آنها را از رحمت خود بهره‌مند گردانیدیم و قرار دادیم در زبانها ذکر بلند مرتبه آنها را (۵۰)
ای محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در کتاب خود موسی (ع) را یادآور همانا که او پاک کرده شده از ادناس و نقائص و رسول و نبی بود (۵۱)
و نداء کردیم او را از طرف طور ایمن و نزدیک گردانیدیم او را و برگزیدیم وی را برای استماع کلام خود (۵۲)
و از رحمت خود باو بخشش نمودیم برادرش هارون را و پیغمبر هم بود (۵۳)
و یاد کن در کتاب خود اسماعیل را و او صادق الوعد و رسول و نبی بود (۵۴)
و چنین بود که اهل خود را امر مینمود باتیان نماز و زکاة و نزد خدا بنده پسندیده‌ای بود (۵۵)
و یاد کن در کتاب ادریس را همانا که او پیمبر راستگویی بود (۵۶)
و ادریس را بلندمرتبه و بمقام عالی رسانیدیم (۵۷)
اینکه جماعت آن کسانی بودند از پیمبران که خداوند بآنها انعام نموده از ذریّه آدم و از آن کسانی که در کشتی نوح آنها را حمل نمودیم و از ذریّه ابراهیم و اسرائیل و از آن کسانی بودند که آنها را هدایت نمودیم و برگزیدیم و آنها کسانی بودند که وقتی

آیات خدای رحمن بر آنها خوانده میشد برو میافتادند و سجده میکردند و گریه مینمودند (۵۸).

صفحه : ۱۲۴

توضیح آیات

اشاره

وَ أَعتَزِلُکُم وَ ما تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَ أَدعُوا رَبِّی عَسی أَلّا أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا پس از آنکه اصرار و الحاح ابراهیم (ع) در گوش مشرکین تأثیر ننمود و آنچه اصرار مینمود که از شرك بوحدت آیند و خدای یگانه را پرستش نمایند او را بزبان میراندند و تهدید برجم میکردند تا اینکه گفت من از شما مشرکین دوری میجویم.

(وَ ما تَدعُونَ) (ما) موصوله یا موصوفه است و بواو عطف داده شده به (اعتزلکم) ابراهیم (ع) وقتی از هدایت شدن آذر و قومش مأیوس گردید گفت من از شما و آنچه را که پرستش مینمائید کناره‌جویی مینمایم و پروردگار خود را میخوانم امیدوارم که از دعاء و خواندن پروردگارم بی‌بهره نباشم.

شاید ابراهیم علیه السّلام خواست بآنان گوشزد نماید که شما هر قدر بتهایتان را بخوانید چون میدانید که آنها نه می‌بینند و نه میشنوند که شما را اجابت نمایند، لکن من میدانم که خدای من شنوا و بینا است اینکه است که امیدوارم مرا بلطف و کرمش بپذیرد و دعائم را اجابت نماید و لفظ (عسی) مشعر بر اینکه است که بایستی انسان همیشه بین خوف و رجاء باشد.

تاریخ نویسان گفته‌اند ابراهیم (ع) از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف کوه‌های آنجا سیر میکرد و بمذمّت بتها آغاز مینمود و در آن مدّت بود که بتها را شکست و آتش نمرودی بر وی سرد گردید و بیان آن مفصّلا در سوره انبیاء شده و چون بحران رسید با ساره ازدواج نمود و با ساره و لوط بشام سفر نمودند.

فَلَمّا اعتَزَلَهُم وَ ما یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَهَبنا لَهُ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ کُلًّا جَعَلنا نَبِیًّا

صفحه : ۱۲۵

وقتی ابراهیم (ع) از مردم آن دیار و آنچه را که بغیر خدا پرستش مینمودند اعراض نمود و بطرف شام رفت خداوند اسحق و یعقوب را باو بخشش نمود و هر دو را نبی قرار داد و خلعت نبوت و ولایت بقامت رسای آن دو پوشانید.

و اینکه در اینجا موهبت را در بخشش اسحق و یعقوب اختصاص داده شاید برای اینکه باشد که اکثر انبیاء و بنی اسرائیل از نسل آنها بودند.

وَ وَهَبنا لَهُم مِن رَحمَتِنا وَ جَعَلنا لَهُم لِسانَ صِدقٍ عَلِیًّا و اینکه آیه مشعر بر اینست که رحمتی که خدای تعالی باین پیمبران عطاء نموده شاید یکی رحمت نبوّت و کثرت مال و اولاد باشد و دیگر ثناء جمیل و مقام بلند آنها که در عالم منتشر بود و تا قیامت بین تمام ملل و ادیان دائر است که همه آنها را بصدق و درستی و بمقام بلند توصیف مینمایند.

وَ اذکُر فِی الکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا ای محمّد در کتاب خود (قرآن) موسی را یاد کن و متذکر باش که او خالص و رسول و نبیّ بود.

گویند (مخلصا) دو طور قرائت شده بکسر لام مخلصا و بفتح لام مخلصا، اگر بکسر باشد چنین میشود موسی برای عبادت و تبلیغ و

فرمان‌برداری حق تعالی خود را خالص نمود و محض بندگی عبادت و پرستش مینمود.
و اگر بفتح لام باشد چنین میشود که خدای تعالی او را خالص گردانیده خود را خالص نمود و محض بندگی عبادت و پرستش مینمود.
و اگر بفتح لام باشد چنین میشود که خدای تعالی او را خالص گردانیده برای نبوّت یعنی قلب و سریره او را از ما سوی اللّه خالی گردانیده.
و به (کان) تامّه خبر میدهد که او هم رسول بود و هم نبیّ رسول بود زیرا که صاحب کتاب و دارای مقام رسالت بود. و نبیّ کسی را گویند که (منبئی فی نفسه) باشد از خدا خبر بدهد و لو آنکه با او کتابی نباشد، و رسول اگر چه اعم است و هر رسولی البته نبی هم هست لکن ذکر نبی پس از رسول شاید اشاره باین باشد که هر رسولی اول بایستی نبی باشد یعنی دارای مقام ولایت باشد خودش عارف باشد بمقام ربوبی پس از آن مبعوث برسالت گردد، شخص

صفحه : ۱۲۶

تا خودش دارای چنین مقامی نباشد چگونه میتواند دیگران را ارشاد نماید.
وَ نادَیناهُ مِن جانِبِ الطُّورِ الأَیمَنِ وَ قَرَّبناهُ نَجِیًّا، وَ وَهَبنا لَهُ مِن رَحمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیًّا چون داستان موسی (ع) و هارون در سوره (طه) و نیز جاهای دیگر بتفصیل بیان شده، و نیز داستان بسیاری از پیمبران دیگر مکرّر ذکر شده و البته در مکررات قرآن در هر جایی نکات و اسرار زائدی مندرج است لکن چون غرض ما اختصار است اینکه است که در اینجا اکتفاء مینمائیم ببعض نکات و از تفصیل آن خودداری مینمائیم.
خلاصه حق تعالی برسولش خبر میدهد که ما از طرف راست کوه موسی را نداء دادیم (ایمن) مأخوذ از یمن است یعنی از طرف راست کوه موسی را طلبیدیم و شاید مقصود از یمین، یمن و صفت کوه طور باشد یعنی کوهی که متصف بیمن و برکت بود. (و قرّبناه) و موسی را نزدیک گردانیدیم، مقصود قرب منزلتی و مکان شرافت او است که حضرتش را بلند مرتبه گردانیدیم بطوری که (نجیّا) قابل مناجات و متّصف (بکلیم اللّه) گردید پس از آن از روی رحمت و لطف برادرش هارون را نبیّ و یاور او گردانیدیم و اینکه از موهبت ما بود.
وَ اذکُر فِی الکِتابِ إِسماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الوَعدِ وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا (الی قوله تعالی) مَرضِیًّا اسماعیل (ع) نیز مثل پدرش ابراهیم (ع) هم رسول بود و هم نبی یعنی دارای هر دو مرتبه رسالت و نبوت بود، و بعض مفسرین گفته‌اند اسماعیل پسر ابراهیم پیش از پدرش فوت شد و رسالت نداشت، نبی بود رسول نبود زیرا که اولاد ابراهیم تابع دین پدرشان ابراهیم بودند شریعت تازه‌ای نداشتند، و شاید مقصود از رسول در اینجا معنی لغوی باشد، و شاید مقصود اسماعیل پسر حزقیل باشد که خداوند او را بقومی مبعوث گردانید آنان پوست از سر و صورت او کندند ملکی نزد او آمد که خدا تو را مخیر نمود که خواهی عذاب بر آنها بفرستم یا آنها را

صفحه : ۱۲۷

عفو میکنی عفو را اختیار نمود و گفت میخواهم بحسین (ع) تاسّی نمایم و اصحاب ما از ابی عبد اللّه نیز نقل کرده‌اند. (مجمع البیان) آیه در بیان مقام شرافت حضرت اسماعیل (ع) برآمده و سه صفت و منقبت از فضائل بزرگ او را تذکر میدهد:
اول- آن بزرگوار (صادق الوعد) بود اگر چه همه پیمبران و اولیاء الهی چنینند که هرگز خلف وعده نمیکنند لکن اختصاص دادن باسماعیل علیه السّلام شاید از جهت پافشاری حضرتش در اینکه عمل بوده چنانچه بروایت طبرسی (ره) از إبن عباس نقل میکند آن حضرت با مردی وعده نمود که در مکانی منتظر آمدن او باشد آن مرد فراموش نمود او یک سال در آن محل اقامت نمود برای

اينكه خلف وعده نشده باشد (البته معلوم است كه چنين استقامتى از طاقت مردمان عادى خارج است) پايان دوم- بسيار جديت مينمود و اهلش را امر مينمود بنماز كه شريف‌ترين عبادات بدنى است و زكاة كه بالاترين عبادات مالى است.

سوم- وَ كانَ عِندَ رَبِّهِ مَرضِيًّا از جمله خصوصيات اسماعيل (ع) اينكه بود كه از جهت استقامت و بردبارى و فداكارى و صبر در حاضر شدنش هنگامى كه پدرش ميخواست او را در راه خدا قربانى نمايد و گفت (ستجدنى انشاء اللّه من الصابرين) و باقى اوصاف حميده نزد خدا پسنديده بود.

وَ اذكُر فِي الكِتابِ إِدرِيسَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا از جمله پيمبران نام برده شده در اينكه سوره مباركه ادريس عليه السّلام است كه برسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم خطاب ميكند كه در كتاب خود (قرآن) ادريس (ع) را ياد آور كه او از جمله صدّيقين و پيمبران بود.

و در حالات او گويند ادريس (ع) بدو پشت نسب او بشيث ميرسد و جدّ پدر نوح (ع) است و در تورات نام او اخنوخ برده شده و گويند از جهت دراست علوم و كثرت كتاب بادريس خوانده شد و او اول كسى بود كه بقلم خط نوشت،

صفحه : ۱۲۸

و نيز خيّاط بود و اول كسى بود كه خياطى نمود، و بعضى گفته‌اند كه خداوند باو علم نجوم و حساب و هيئت تعليم نمود و اينها معجزه بود.

وَ رَفَعناهُ مَكاناً عَلِيًّا در اينجا ادريس عليه السّلام را بدو صفت حميده فضيلت داده يكى اينكه او را از جمله صدّيقين بشمار آورده و ديگر رفعت مكان كه داراى مكان عالى گرديد.

(سخنان مفسرين در توجيه آيه)

۱- بآسمان چهارم بالا رفت. (انس و ابى سيد خدرى و كعب و مجاهد) ۲- بآسمان ششم بالا رفت همان طورى كه عيسى عليه السّلام بالا رفت و او زنده ميباشد و نمرده است. (إبن عباس و ضحاك) ۳- حين بالا رفتن بين آسمان چهارم و پنجم قبض روح گرديد و از ابى جعفر عليه السّلام همين طور نقل شده.

۴- و بقولى معنى آيه چنين است كه برسالت مقام و مرتبه او را بلند گردانيديم مثل قوله تعالى وَ رَفَعنا لَكَ ذِكرَكَ و مقصود رفعت مكان نيست بلكه مرتبه روحانى است. (حسن و جبائى و ابى مسلم) پس از آنكه خداى تعالى اوصاف انبياء و تخصيص دادن هر يك را بصفتى بيان نمود در مدح و ستايش آنها فرمود.

أُولئِكَ الَّذِينَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَيهِم مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ (اولئك) اشاره بپيمبرانى است كه در آيات بالا يادآورى شده كه آنان از اولاد آدم (ع) برگزيده‌گان و مشمولين نعمت خدا بودند از نبوت و رسالت و باقى اوصاف برجسته از صدق و رفعت مكان و قرب جوار احديت.

وَ مِمَّن حَمَلنا مَعَ نُوحٍ وَ مِن ذُرِّيَّةِ إِبراهِيمَ وَ إِسرائِيلَ و از آن كسانى كه در كشتى با نوح حمل نموديم و از ذريّه ابراهيم و اسرائيل بودند.

در تفسير طبرسى گفته سرّ اينكه فرق گذاشته بين نسبت پيمبران سابق الذكر كه آنها را از ذريّه آدم ناميده و پيمبران بعد را از ذريّه ابراهيم معرفى

صفحه : ۱۲۹

نموده با اینکه تمام از اولاد آدم بشمار میروند برای اینکه است که مراتب آنها در شرافت ظاهر گردد زیرا که ادریس شرف قرب داشت به آدم و جدّ نوح بود و ابراهیم پسر سام بن نوح بود و اسماعیل و اسحق و یعقوب اولادان ابراهیم بودند و نیز موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی همه از ذریّه اسرائیل بشمار میرفتند.

وَ مِمَّن هَدَینا وَ اجتَبَینا إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُ الرَّحمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیًّا (سُجَّداً وَ بُکِیًّا) هر دو حال است و مزیّت آن جماعت برگزیده‌گان چنین است که برو میافتادند در حالی که سجده کنندگان و زاری کنندگان بودند بقولی (ممن هدینا) اول کلام است و مطالب جلو تا (اسرائیل) خاتمه یافته و اینکه آیه راجع بامت پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم و در اوصاف آنها است که آنهایی که بهدایت ما هدایت یافته‌اند و آنها را برگزیدیم آنان چنینند که وقتی آیات پروردگار رحمن بر آنها خوانده میشود برو میافتند در حالی که در سجده و گریه کنندگان میباشند. (ابی مسلم) و از علی بن الحسین (ع) روایت است که فرموده مقصود از آن کسانی که چنینند ما میباشیم. (مجمع البیان)

صفحه : ۱۳۰

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۹ تا ۷۲]

اشاره

فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم خَلفٌ أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوفَ یَلقَونَ غَیًّا (۵۹) إِلّا مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ شَیئاً (۶۰) جَنّاتِ عَدنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحمنُ عِبادَهُ بِالغَیبِ إِنَّهُ کانَ وَعدُهُ مَأتِیًّا (۶۱) لا یَسمَعُونَ فِیها لَغواً إِلّا سَلاماً وَ لَهُم رِزقُهُم فِیها بُکرَةً وَ عَشِیًّا (۶۲) تِلکَ الجَنَّةُ الَّتِی نُورِثُ مِن عِبادِنا مَن کانَ تَقِیًّا (۶۳)

وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلاّ بِأَمرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَینَ أَیدِینا وَ ما خَلفَنا وَ ما بَینَ ذلِکَ وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا (۶۴) رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما فَاعبُدهُ وَ اصطَبِر لِعِبادَتِهِ هَل تَعلَمُ لَهُ سَمِیًّا (۶۵) وَ یَقُولُ الإِنسانُ أَ إِذا ما مِتُّ لَسَوفَ أُخرَجُ حَیًّا (۶۶) أَ وَ لا یَذکُرُ الإِنسانُ أَنّا خَلَقناهُ مِن قَبلُ وَ لَم یَکُ شَیئاً (۶۷) فَوَ رَبِّکَ لَنَحشُرَنَّهُم وَ الشَّیاطِینَ ثُمَّ لَنُحضِرَنَّهُم حَولَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا (۶۸)

ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن کُلِّ شِیعَةٍ أَیُّهُم أَشَدُّ عَلَی الرَّحمنِ عِتِیًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحنُ أَعلَمُ بِالَّذِینَ هُم أَولی بِها صِلِیًّا (۷۰) وَ إِن مِنکُم إِلاّ وارِدُها کانَ عَلی رَبِّکَ حَتماً مَقضِیًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا وَ نَذَرُ الظّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا (۷۲)

صفحه : ۱۳۱

(ترجمه)

سپس جانشینان (آن مردمان خداپرست) نماز را ضایع نمودند و تابع شهوات گردیدند و آنان بزودی بجزای طغیان خود خواهند رسید (۵۹)

مگر کسی که توبه نمود و ایمان آورد و اعمال شایسته بجا آورد چنین مردمانی داخل بهشت میگردند و بجزای عملشان ستم گردیده نمیشوند (۶۰)

بهشت عدن آن بهشتی است که خدای رحمان در غیب اینکه جهان ببندگان خود وعده داده و آن وعده‌ای است آینده (۶۱)

در آن بهشت سخن بيهوده شنيده نميشود مگر سلام (از ملائكه) و روزى آنها در صبح و شام بر ايشان مهيّا است (۶۲)

اينكه همان بهشتى است كه ما بندگان پرهيزكار با تقواى خود را وارث آن گردانيده‌ايم (۲۳)

جبرئيل بپيغمبر گفت ما فرود نمى‌آئيم مگر بامر پروردگار تو و براى او است آنچه بين دستهاى ما و آنچه پشت سر ما است و آنچه بين آنها است و پروردگار تو فراموشى ندارد (۶۴)

او است پروردگار آسمانها و زمين و آنچه بين آنها است پس عبادت كن او را و صبر بر عبادت نما آيا (كسى را) جز او ميدانى كه همنام او باشد (۶۵)

انسان (از روى تعجّب گويد) آيا وقتى كه من مردم بزودى زنده بيرون ميآيم (۶۶)

آيا انسان متذكر نيست كه ما قبلا وى را آفريديم و او چيزى نبود (۶۷)

قسم بپروردگار تو كه (آنها را) محشور ميگردانيم با شياطين پس از آن آنان را حاضر ميگردانيم در اطراف جهنم در حالى كه بزانو در افتادگانند (۶۷)

پس از آن از هر فرقه‌اى بيرون آريم آن كس را كه نافرمان‌تر بوده (۶۹)

پس ما داناتر هستيم بآن كسانى كه سزاوارترند كه زودتر در جهنم انداخته شوند (۷۰)

و از شما آدميان كسى نيست مگر اينكه رسنده و گذرنده بر دوزخ است و آن بر پروردگار تو وعده‌ايست حتمى گذشته (۷۱)

پس از آن نجات ميدهيم مردمان با تقوى را و وا ميگذاريم ستمكاران را در حالى كه بزانو درآمدگانند (۷۲).

صفحه : ۱۳۲

توضيح آيات

فَخَلَفَ مِن بَعدِهِم خَلفٌ أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ (الخلف) بسكون لام جانشين بد را گويند و بفتح لام جانشين خوب را گويند (و ضياع الشيء) فاسد شدن چيزى است كه بآن احتياج باشد و (الغىّ) گمراهى از رشد و صلاح است و در اينكه آيه بحذف مضاف يعنى مجازات (غىّ) آيه خبر ميدهد كه پس از آن جماعتى از انبياء كه آنها را برگزيديم و طريق و روش آنها خضوع و توجه و عبادت و بندگى بود جماعت بدى جانشين آنها شدند كه نماز را ضايع كردند و تهاون و استهانت بنماز نمودند، شايد مقصود چنين باشد كه بنماز اهميت نميدادند و نماز را توهين مينمودند و از وقت خودش عقب مينداختند، و نيز جانشينان آن پيمبران جماعتى بودند كه تابع شهوات گرديده بمركوبهاى عالى سوار ميشدند و لباس شهرت در بر ميكردند.

فَسَوفَ يَلقَونَ غَيًّا چنين جماعتى بپاداش طغيان خود خواهند رسيد، عرب هر عمل شرّى را (غىّ) گويد و هر عمل خيرى را (رشاد) نامد، و بقولى مقصود پاداش گناه غىّ است مثل قوله تعالى (يَلقَ أَثاماً) يعنى مجازات گناه او اغواء و گمراهى او است از طريق بهشت، و بقولى (غىّ) يك محل و وادى است در جهنم. (مجمع) إِلّا مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ يَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا يُظلَمُونَ شَيئاً (الّا استثناء از آنهايى است كه بسبب تابع گرديدن شهوات و تضييع كردن نماز طغيان نمودند و گنهكار گرديدند كه چنين كسانى اگر توبه كردند و ايمان آوردند و عمل شايسته نمودند چنين كسانى در بهشت داخل ميگردند و بآنان ذرّه‌اى ستم نميشود.

از آيه چنين استفاده ميشود كه جانشينان پيمبران و شايد مقصود ذرّيه آنها باشد اگر راه طغيان و فساد پيش گرفتند و پس از آن پشيمان شده و توبه

صفحه : ۱۳۳

نمودنـد و بجبران سیّئات اعمـال خیر انجام دادنـد چنین کسانی ملحق میگردنـد بآنکسانی که خداونـد آنها را برگزیـده از پیمبران و صـدّیقین و وقتی اینکه آیه را بـا آیـات دیگر مثـل قوله تعـالی وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً سوره نساء آیه ۸۰ جمع کنیم معلوم میشود که اینکه موهبت اختصاص بذریّه انبیاء ندارد هر گنهکاری اگر چنین کرد یعنی توبه نمود و عمل صالح انجام داد با آن جماعت در بهشت میباشد.

جَنّاتِ عَدنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحمنُ عِبادَهُ بِالغَیبِ إِنَّهُ کانَ وَعدُهُ مَأتِیًّا لا یَسمَعُونَ فِیها لَغواً إِلّا سَلاماً چه بهشتی آن بهشت عدن که خدای رحمن ببندگان خود وعده داده و فعلا غائب از نظر آنها است.

(جنـات عـدن) بـدل است از (الجنـهٔ) در آیه بالا بـدل کل از کل زیرا که (الجنـهٔ) اسم جنس است و (جنات عـدن) را شامل میگردد یعنی جمـاعت تـوبه کننـدگان در بهشـتهای ثـابت اسـتوار درآینـد، و بهشـت عـدن آن بهشـتی است که از رحمت رحمـانی و فیض صمـدانی الهی برای بنـدگان صالـح خود آمـاده نموده و در حیـات دنیـا غـائب از حواس ایشـان است لکن محققـا آمـدنی است که بمؤمنین خطـاب مهرآمیز میرسـد قوله تعـالی فَادخُلِی فِی عِبـادِی وَ ادخُلِی جَنَّتِی و آن دار کرامت و محل امنی است که در آن کلام لغوی شـنیده نمیشود، (الا ـ سـلاما) اسـتثناء منقطع است یعنی نمیشـنوند کلامـی مگر تحیّت و سـلامی از جـانب پروردگـار رحمان یا ملائکه که دلالت دارد بر اینکه در محـل امن و امـان قرار گرفتهانـد، قوله تعـالی سَلامٌ قَولًا مِن رَبٍّ رَحِیمٍ سوره یس آیه ۵۸، و آن سلام اشاره بسلامتی آنها است از هر چه منافی سریره پاک بیآلایش آنها است وَ لَهُم رِزقُهُم فِیها بُکرَهً وَ عَشِیًّا (رزق) شامل روزی روحانی و جسمانی هر دو میگردد، شاید اشاره باین باشد

صفحه : ۱۳۴

که بهشتیان علی الدوام هم از فیض رحمت الهی و اشـراقات انوار فیوضات رحمانی بدل و روح خورسند و بهرهمندند و هم از روزی جسـمانی بهرهمنـد میگردنـد، و تعیین صـبح و شام شایـد نظر بعادتی است که بین عربها بوده که در اینکه دو موقع غذا میخوردند، یا اشاره بدوام روزی آنها است.

تِلکَ الجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِن عِبادِنـا مَن کانَ تَقِیًّا ارث در عرف مالی را گوینـد که یا بمردن یا بجهات دیگری از کسـی بکسـی منتقل گردد، و در کلاـم مجیـد در جاهـایی اشـاره دارد که مؤمنین و متقین بهشت را بمیراث میبرنـد مثل همین جا، و در سوره (المؤمنون) پس از اوصاف مؤمنین فرموده الَّذِینَ یَرِثُونَ الفِردَوسَ هُم فِیها خالِدُونَ آیه ۱۱.

از اینکه آیـات چنین اسـتفاده میشـود که متقین از دو جهت مورد الطـاف الهی و نعمتهـا و بخششـهای بیپایـان او میگردنـد: یکی از جهت ایمان و تقوی و عمل نیکوی خودشان (جَزاءً وِفاقاً) سوره نبأ آیه ۲۶، و دیگر تفضلی، و آیات شاید اشاره باین باشد که بهشتی که بنیکوکـاران عطاء میشود نه فقـط پـاداش اعمـال نیـک آنان است بلکه به اهل تقوی نظر ببعض احادیثی که در جای دیگر اشاره شـده بهشت دیگران را که بموت روحـانی و ایمانی خود را از آن محروم گردانیدهانـد داده میشود و آنان باضافه بر بهشت خودشان آن مکان مقدّسی که برای کافرین تعیین شده بود و بدست خودشان خود را از آن محروم گردانیده ببهشتیان داده میشود.

وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلّا بِأَمرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَینَ أَیدِینا وَ ما خَلفَنا وَ ما بَینَ ذلِکَ مفسرین گفتهاند (وَ ما نَتَنَزَّلُ) حکایت سخن جبرئیل (ع) است در آن وقتی که خدمت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم دیر آمد.

(تنزّل) در لغت بدو معنی آمده یکی نزول و پائین آمدن بتدریج و امهال دیگر بمعنی مطلق آمدن است.

در مجمع البیان بروایت إبن عبّاس از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین نقل میکند

صفحه : ۱۳۵

که بجبرئیل گفت چه مانعی دارد که تو ما را زیادتر از اینکه زیارت میکنی زیارت کنی، یعنی زود بزود بر ما فرود آیی جبرئیل گفت وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلّا بِأَمرِ رَبِّکَ یعنی وقتی که ما مأمور گردیدیم بسوی تو نزول میکنیم.

(مجاهد و قتاده و ضحاک) و بقولی آیه مقول قول اهل بهشت است که گویند ما از بهشت منزلی فرا نگرفتیم مگر بامر خدا. (ابی مسلم) و بهشتیان یا جبرئیل باختلاف آراء گویند ملک ملک خدا و در تصرّف قدرت او است آنچه جلو ما است که شاید مقصود حیات دنیا باشد و آنچه پشت ما است که شاید آخرت مراد باشد و آنچه بین جلو و عقب است یعنی آنچه بین دنیا و آخرت است، بقول إبن عباس و جماعتی مقصود آنچه بین دو نفخه صور است که بقول مقاتل چهل سال طول میکشد (همه تحت امر و مشیت او است).

وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا بقولی تمام قول ملائکه است، و بقولی سخن اهل بهشت است، و بقول دیگر اینکه اول کلام و استیناف است که خدای تعالی از خودش خبر میدهد که خدای تو فراموش‌کار نیست و از حیطه علم و قدرت او چیزی خارج نمیباشد زیرا که او بذات خودش عالم است، و ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم ما تو را فراموش نمیکنیم و بقولی مقصود اینکه است که پروردگار تو احدی را فراموش نمیکند تا آنکه او را در قیامت مبعوث گرداند. (پایان) رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَینَهُما فَاعبُدهُ وَ اصطَبِر لِعِبادَتِهِ رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ خبر مبتداء محذوف یا بدل از ربّک) در آیه بالا است یعنی فراموشی بر پروردگار آسمانها و زمین ممتنع و محال است و در مقام رفع توهّم رکیک کفار برآمده که شاید گمان میکردند که پروردگار فراموش‌کار است و برای استقامت رسولش که مبادا از گفتار مشرکین ملالی بخاطر مبارکش برسد باو امر مینماید که پروردگار خود را عبادت کن و بر جفای

صفحه : ۱۳۶

معاندین صبر نما و چون میدانی که تو را فراموش ننموده در عبادت او صبر نما.

هَل تَعلَمُ لَهُ سَمِیًّا آیا میدانی که برای خدا هم نامی باشد، ظاهرا مقصود از اسم در اینجا مسمّی است و (هل) استفهام در مقام انکار آمده و مقصود چنین میشود که چون تو میدانی برای پروردگار جهان و جهانیان همتایی که در الوهیت و ربوبیت با او شریک باشد نیست یعنی او منفرد در ربوبیت است در عبادت و صبر در آن استقامت نما.

بقول بعضی آیا میدانی کسی را غیر از پروردگار آسمانها و زمین (اله) و (اللّه) نامیده شده باشد و اینکه از غیرت الوهیت و صمدیت او است که اینکه اسامی را از تصرّف مشرکین نگاه داشته که چنین نامی ببتهای خود نگذارند.

وَ یَقُولُ الإِنسانُ أَ إِذا ما مِتُّ لَسَوفَ أُخرَجُ حَیًّا، أَ وَ لا یَذکُرُ الإِنسانُ أَنّا خَلَقناهُ مِن قَبلُ وَ لَم یَکُ شَیئاً یکی از اعتراضات کفار برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم امر معاد و زنده شدن در قیامت پس از خاک گردیدن و منتفی گردیدن بدن بود و چون آنان انسان را عبارت از همین بدن محسوس تصوّر مینمودند و غافل بودند از روح و حقیقت انسانی اینکه بود که زنده شدن در سرای دیگر بسیار در نظر آنها بعید مینمود و تصوّر امکان آن را نمیکردند تا آنکه تصدیق و اعتراف بوقوع آن نمایند، و شاید مقصود از (الف و لام) در (الانسان) جنس باشد زیرا اینکه حرف در میان کفار دائر بود، و میشود عهد باشد که مقصود شخص معین یا اشخاصی چنین گفته باشند و آیه در مقام ردّ آنها برآمده.

اینکه است که برای رفع استبعاد آنها تذکر میدهد که بایستی انسان عقل خود را بکار اندازد و از معلوم مجهول را بدست آورد و بیاد آورد که قبلا هیچ نبوده و ما وی را از نیستی بهستی آورده‌ایم.

صفحه : ۱۳۷

فَوَ رَبِّکَ لَنَحشُرَنَّهُم وَ الشَّیاطِینَ ثُمَّ لَنُحضِرَنَّهُم حَولَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا در پاسخ کفار که چگونه ما وقتی مردیم دو مرتبه زنده میشویم، ذات متعال بیکی از اسماء الحسنی که آن (ربّ) است و اشاره بآن نامی است که مبدء ایجاد کائنات است قسم یاد میکند. و نسبت دادن (ربّ) را برسولش نظر بشأن آن بزرگوار است، و جمله (لنحشرنّهم) را مؤکد گردانیده به لام تأکید و نون ثقیله و واو (و الشیاطین) میشود عطف باشد بضمیر منصوب متصل و یا بمعنی (مع) است.

خلاصه خطاب مینماید که ای رسول اکرم قسم بپروردگار تو که منکرین معاد را البته محشور میگردانیم با شیاطین آنهایی که آنان را گمراه گردانیدند و در دنیا دوست و رفیق آنها بودند، و بروایتی هر کافری را با شیطانش در یک بند بسته میگردانند و همه را گرداگرد جهنم میآورند در حالی که بزانو درآمدگانند قوله تعالی در سوره (جاثیه) آیه ۲۷ وَ تَری کُلَّ أُمَّةٍ جاثِیَةً.

آری عالم قیامت عالمی است که هر چیزی بحقیقت و باطن خود ظاهر میگردد و آن حدیث مشهور که از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکنند که فرموده در قیامت هر کس با آنچه در دنیا دوست میداشته محشور خواهد گردید، وجهش معلوم است زیرا هر کسی دوستدار کسی میگردد که در روحیّه او با وی سنخیت و ارتباط معنوی داشته باشد، و محبت مثل رشتهای ماند که محب و محبوبش را بهم پیوند نماید، اینکه است که کفار چون مطیع و دوست شیاطین جنّی و انسی گردیدند البته بایستی در قیامت با هم محشور گردند وَ ما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ.

ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن کُلِّ شِیعَةٍ أَیُّهُم أَشَدُّ عَلَی الرَّحمنِ عِتِیًّا، ثُمَّ لَنَحنُ أَعلَمُ بِالَّذِینَ هُم أَولی بِها صِلِیًّا آیه خبر میدهد که در قیامت گروه گروه را از هم جدا میکنیم پس هر یک کدام از گروههای کافرین و ملحدین که سرکشی و نافرمانی آنها از حکم پروردگار شدیدتر است از باقی جدا میکنیم و هر کسی را در خور عملش پاداش خواهیم داد

صفحه : ۱۳۸

و ما داناتریم به آنهایی که اولی و سزاوارترند بورودشان در جهنم.

وَ إِن مِنکُم إِلّا وارِدُها کانَ عَلی رَبِّکَ حَتماً مَقضِیًّا الخ مرجع ضمیر (واردها) جهنم است در معنی ورود بین مفسرین دو قول است و برای وضوح مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه میکنیم:

اول- مقصود از (ورود) وصول و مشرف گردیدن بر آن است نه دخول در آن.

(و إبن مسعود و حسن و قتاده و ابو مسلم همین قول را اختیار نمودهاند) و دلیل بر آن قوله تعالی وَ لَمّا وَرَدَ ماءَ مَدیَنَ وَجَدَ عَلَیهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ یَسقُونَ«۱» و نیز قوله تعالی فَأَرسَلُوا وارِدَهُم فَأَدلی دَلوَهُ«۲» و نیز می گویی بفلان بلد وارد شدم یعنی مشرف بر آن شدم خواه داخل شده باشی یا نشده باشی و حجاج گفته دلیل قطعی بر اینکه رأی قوله تعالی است إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَت لَهُم مِنَّا الحُسنی أُولئِکَ عَنها مُبعَدُونَ لا یَسمَعُونَ حَسِیسَها پس آیه دلالت دارد بر اینکه اهل حسنی داخل آتش نمیشوند، و معنی آیه اینست که همه برای حساب در اطراف جهنم حاضر میگردند و دلیل آن قوله تعالی است ثُمَّ لَنُحضِرَنَّهُم حَولَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا و داخل جهنم میگردد هر کس که اهل آن باشد.

قول دوم- (ورود) بمعنی دخول است بدلالت قوله تعالی (فَأَورَدَهُمُ النّارَ) و قوله تعالی أَنتُم لَها وارِدُونَ لَو کانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها و إبن عباس و جابر و بیشتر مفسرین همین قول را اختیار نمودهاند و دلیل بر آن قوله تعالی است ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا وَ نَذَرُ الظّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا و نفرموده (و ندخل الظالمین) و (نذر) و (نترک) نسبت بچیزی گفته میشود که در مکانی حاصل شده باشد.

و بین قائلین بقول دوم اختلاف است، بقول بعضی مقصود مشرکین میباشند قوله تعالی (وَ إِن مِنکُم) که مرجع ضمیر (کم) آنها هستند مثل قوله تعالی

---

(۱) آیه اول راجع بحضرت موسی (ع) است وقتی بمدین رسید و دختران شعیب را ملاقات نمود.

(۲) راجع بحضرت یوسف است وقتی مصریان خواستند او را از چاه بیرون آورند. [.....]

صفحه : ۱۳۹

وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً إِنَ‌هذا کانَ‌لَکُم جَزاءً که مرجع ضمیر (هم) و (کم) در (لکم) مؤمنین هستند نه تمام مخلوق.

و بیشتر آنها گفته‌اند که اینکه خطاب بتمام مکلّفین است و باقی نمیماند نیکوکاری و نه فاجری مگر اینکه در جهنم وارد میگردد و آتش بر مؤمنین برد و سلامت میگردد و بر کافرین عذاب و مجازات. (پایان)

صفحه : ۱۴۰

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۳ تا ۸۲]

اشاره

وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ‌الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا أَیُ‌الفَرِیقَینِ خَیرٌ مَقاماً وَ أَحسَنُ‌نَدِیًّا (۷۳) وَ کَم أَهلَکنا قَبلَهُم مِن قَرنٍ هُم أَحسَنُ‌أَثاثاً وَ رِءیاً (۷۴) قُل مَن کانَ‌فِی الضَّلالَةِ فَلیَمدُد لَهُ‌الرَّحمنُ‌مَدًّا حَتّی إِذا رَأَوا ما یُوعَدُونَ‌إِمَّا العَذابَ‌وَ إِمَّا السّاعَةَ فَسَیَعلَمُونَ‌مَن هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَ أَضعَفُ‌جُنداً (۷۵) وَ یَزِیدُ اللّهُ‌الَّذِینَ‌اهتَدَوا هُدیً‌وَ الباقِیاتُ‌الصّالِحاتُ‌خَیرٌ عِندَ رَبِّکَ‌ثَواباً وَ خَیرٌ مَرَدًّا (۷۶) أَ فَرَأَیتَ‌الَّذِی کَفَرَ بِآیاتِنا وَ قالَ‌لَأُوتَیَنَّ‌مالاً وَ وَلَداً (۷۷)

أَطَّلَعَ الغَیبَ‌أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمنِ‌عَهداً (۷۸) کَلّا سَنَکتُبُ‌ما یَقُولُ‌وَ نَمُدُّ لَهُ‌مِنَ‌العَذابِ‌مَدًّا (۷۹) وَ نَرِثُهُ‌ما یَقُولُ‌وَ یَأتِینا فَرداً (۸۰) وَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُم عِزًّا (۸۱) کَلّا سَیَکفُرُونَ‌بِعِبادَتِهِم وَ یَکُونُونَ‌عَلَیهِم ضِدًّا (۸۲)

صفحه : ۱۴۱

(ترجمه)

وقتی آیات واضح و روشن ما بر مشرکین خوانده میشود آنهایی که کافر شدند بمؤمنین میگفتند کدام یک از اینکه دو فرقه (مؤمن و کافر) مکانشان بهتر و مجلسشان نیکوتر خواهد بود (۷۳)

و چه بسیار ما پیش از آنها از اهل قرنها که آنها از حیث زندگانی و آسایش بهتر از اینها بودند هلاک گردانیدیم (۷۴)

ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم کسانی که در گمراهی باشند خدای رحمان زندگانی و عمر آنها را دراز میکند تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده داده شده‌اند یا عذاب دنیا یا ساعت قیامت را و اینکه کافرین بزودی خواهند دانست آن را که مکان او بدتر است و سپاه او ضعیف‌تر است یعنی یاری ندارد (۷۵)

و خداوند هدایت کسانی را که هدایت یافته‌اند زیاد میکند و اعمال صالح شایسته بهتر است نزد پروردگار تو هم از حیث ثواب و هم از حیث حسن پاداش اخروی (۷۶)

ای رسول آیا دیدی آن کسی که بآیات ما کافر شد گفت البته بمن داده شود مال و اولاد (۷۷)

چنین کسی آیا از غیب مطّلع بود یا از نزد خدا عهدی گرفته بود (۷۸)

اینچنین است بزودی ثبت میکنیم آنچه میگوید و بر عذاب او میافزائیم (۷۹)

و آنچه میگوید (از مال و اولاد) ما وارث او میباشیم و میآید ما را در حالی که تنها است (۸۰)

و (مشرکین) از غیر خدا، خدایانی را گرفتند تا اینکه برای آنها عزّت باشند (۸۱)

نه چنین است بزودی بعبادت بتهایشان کافر میشوند و بر معبودان خود دشمن میگردند یا آلهه ایشان دشمن آنها گردند.

صفحه : ۱۴۲

توضیح آیات

وَ إذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا أیُّ الفَرِیقَینِ خَیرٌ مَقاماً وَ أَحسَنُ نَدِیًّا آیه در مقام شرح حال کفار و گفتار آنها است که چون آنها منکر وحدانیت خدا و رسالت پیمبران بودند و تصدیق بدادگاه قضاء و روز موعود قیامت نداشتند و عالم آخرت را مقایسه بعالم دنیا مینمودند و گمان میکردند که هر کس در دنیا متنعم‌تر و مال و ثروت و ریاست و شهرت و باقی عناوین دنیوی وی زیادتر است مقام و رتبه او نزد خدا نیز بالاتر است اینکه بود که وقتی آیات ظاهر واضح قرآن بر آنها خوانده میشد متموّلین از صنادید قریش و رؤساء آنها بفقراء مؤمنین طعنه میزدند و میگفتند شما یک دسته از فقراء و مستمندین باسلام گرویده‌اید و بضیق معیشت زندگانی میکنید و بآنها چنین وانمود میکردند که ما نزد خدا شرافتمند میباشیم و مقام عالی داریم که چنین نعمتهایی در دسترس ما گذاشته و همین نعمتهای دنیوی را دلیل میپنداشتند بر اینکه نزد خدا از مؤمنین شریف‌تر و ارجمندترند اینکه بود که میگفتند کدام یک از ما و شما از حیث مقام بهتر و از حیث رتبه نیکوتریم.

وَ کَم أَهلَکنا قَبلَهُم مِن قَرنٍ هُم أَحسَنُ أَثاثاً وَ رِءیاً (کم) مفعول (اهلکنا) است و (من قرن) بیان آنست (و احسن) صفت (کم) است. و آیه پاسخ گفتار کفار است که بمال و جاه خود می‌نازیدند اینکه است که آنها را متنبه میگرداند بگروه‌هایی از کفار پیشینیان در صورتی که بسیاری از آنها مثل اصحاب عاد و ثمود که چه مردمان قوی هیکلی بودند و فرعون و فرعونیان با آن سلطنت و ریاست و قارون با آن مال و ثروتی که در دست وی بود در اثر کفر و ضدیّت با سفراء الهی همه را هلاک گردانیدیم و عناوین دنیوی جلو عذاب آنان را نگرفت.

صفحه : ۱۴۳

خلاصه حال گذشتگان را بآنها یادآوری مینماید که کسی بمال و جاه و رفعت خود مغرور نگردد و گمان کند که متاع دنیوی برای وی پایدار خواهد بود.

بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کان را بشبی برند و اینکه را به تبی

قُل مَن کانَ فِی الضَّلالَةِ فَلیَمدُد لَهُ الرَّحمنُ مَدًّا حَتّی إِذا رَأَوا ما یُوعَدُونَ الخ خطاب برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که باین کافرین بگو کسی که در گمراهی قدم نهاد (فلیمدد) لیمدد، صیغه امر غائب و بمعنی مضارع است یعنی خدا مهلت بوی میدهد و عمر او را زیاد میکند و چون از حق تعالی منصرف گردید آن وقت بوی مینمایاند آنچه را وعده داده از عذاب دنیا و آخرت، وقتی عذاب را معاینه دیدند آن وقت کافرین و مشرکین آنهایی که بمؤمنین طعنه میزدند و خود را ارجمند میدانستند و آنها را ضعیف و حقیر می‌پنداشتند بزودی خواهند دانست که از اینکه دو طائفه از کافر و مؤمن کدام یک مکان و مرتبه آنان شریف‌تر و

سپاه و ياورانشان زيادتر و كـدام يك مكان و جايگاهشان پست‌تر و بى‌مقدارتر و ياورانشان كمترند بر عكس دنيا قوله تعالى در باره كفار است وَ ما لِلظّالِمِينَ مِن أنصارٍ اصلا كفار در قيامت ياورى ندارند كه آنان را از عذاب برهانند.

وَ يَزِيدُ اللّه الَّذِينَ اهتَدَوا هُدىً وَ الباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيرٌ مَرَدًّا شايد مقصود از اعمال صالح آن اعمالى باشد كه صلاحيت بقاء دارد و ظاهرا آن عمل خيرى است كه از روى ايمان كامل و خلوص نيت انجام گرفته و از چيزهايى باشد كه اثر او در عالم باقى بماند و چنين عملى نزد خدا باقى و ثواب جزيل و پاداش شايان براى عامل آن مهيّا گرديده. و (مردّا) اسم مكان است و مقصود بهشت است كه جايگاه آنان خوب جايگاهى است.

و اينكه آيه در مقابل آيه بالا است كه در مقام چگونگى حال گمراهان بود تذكر داد كه آنان را در گمراهى و ضلالتشان ميكشاند.

اينجا در بيان حال مؤمنين و هدايت شدگان برآمده كه همان طورى كه كافرين را در گمراهى

صفحه : ۱۴۴

باسفل سافلين ميكشانـد تا عاقبت كارشان را ببيننـد، هـدايت شـدگان را در طريق هدايت باعلا علّيين ميكشاند تا اينكه آنها را بمقام قرب برساند و بآن مقام قدسى كه براى آنها مهيّا نموده نائل گردند.

اينكه آيه ارشاد باين است كه كسـى كه در طريق هدايت قدم زند و مقصود و همّش شـناسايى حق تعالى و تحصـيل رضاى او باشد البته بهدايت الهى هدايت ميگردد و بجوار قرب او نائل خواهد گرديد و خداوند آنها را هدايت ميكند و بمقصودشان مى‌رساند.

و اينكه آيه راجع بشقّ دوم از مقول قول كـافرين است كه بمؤمنين ميگفتنـد أَيُّ الفَرِيقَينِ خَيرٌ مَقاماً الخ و بآنـان تـذكر ميدهـد كه عاقبت شما عذاب و سخط الهى است و عاقبت مؤمنين نيكوكار رحمت و ثواب جزيل است.

أَ فَرَأَيتَ الَّذِي كَفَرَ بِآياتِنا وَ قالَ لَأُوتَيَنَّ مالًا وَ وَلَداً، أَطَّلَعَ الغَيبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنـدَ الرَّحمنِ عَهـداً در اينجا (ا فرأيت) بمعنى (اخبر) تفسير شده، آيا نديدى آن را كه بآيات ما نگرويد زيرا كه رؤيت قوى‌ترين سـند اخبار است اينكه است كه بمعنى خبر دادن استعمال شده. (منهـج) و بعبـارت ديگر چون رؤيت چيزى راهى است بسوى عمـل نمودن بوى، و نيز خـبر دادن از شـيئى مرئىّ صـحيح است اينكه است كه (أ رأيت) در معنى (اخبر) يعنى خبر دادن استعمال شـده، و فـاء (أ فرأيت) براى تعقيب آمـده، پس گويـا آيه چنين ميگويد خبر بده بداستان آن كافرى كه بنام عاص بن وائل بود و خباب إبن ارت از وى طلبى داشت و از او مطالبه نمود عاص بن وائل گفت (لا و اللّه) قسم بخـدا طلبت را نميـدهم تا وقتى كه بمحمـد صـلى اللّه عليه و آله و سـلّم كافر گردى، خباب بن ارت گفت (لا و اللّه) قسم بخدا هيچ وقت نه حيّا و نه ميّتا و نه وقتى كه مبعوث ميگردم بمحمد صـلى اللّه عليه و آله و سلّم كافر نخواهم گرديد، عاص بن وائل گفت پس من هم محققا مبعوث خواهم گرديد و آن وقت براى من مال و اولاد هست آن وقت دين تو را ردّ ميكنم

صفحه : ۱۴۵

(اطّلع الغيب) اعتراض بوى است يعنى آيـا تو بجـايى رسيـده‌اى كه بر غيب مطّلع گرديـده‌اى تا اينكه ميـدانى كه در قيامت بتو مال و اولاـد عطاء ميگردد يـا اينكه تو بـا خـدا عهـد بسـته‌اى زيرا اينكه ادّعا ميكنى رسيدن بآن نميشود مگر بيكى از اينكه دو راه. (شيخ طبرسـى) كَلّا سَـنَكتُبُ مـا يَقُولُ وَ نَمُـدُّ لَهُ مِنَ العَـذابِ مَـدًّا (كلّا) كلمه ردع است يعنى چنين نيست كه آن كافر گفته و گمان ميكند براى او مـال و اولادى باقى ميمانـد بزودى گفتار نارواى او را مينويسـيم و ثبت ميگردانيم، و صاحب منهـج الصادقين گفته اينكه آيه منافى نيست با آنجا كه فرموده ما يَلفِظُ مِن قَولٍ إِلّا لَدَيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ كه بر عدم تأخير دلالت دارد زيرا كه در اينجا مقصود اينست كه بزودى گفتار او را ظاهر سازيم و عذاب وى را دراز گردانيم.

وَ نَرِثُهُ ما يَقُولُ وَ يَأتِينا فَرداً و نيز ما از كافر كه از روى استهزاء چنين گفت مال و آنچه را در دست وى است از او ميگيريم و در روز

موعود او را میآوریم تنها که او را نه مالی و نه اولادی و نه عشیره و یاوری خواهد بود.

وَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُم عِزًّا، كَلّا سَيَكفُرُونَ بِعِبادَتِهِم وَ يَكُونُونَ عَلَيهِم ضِدًّا كفار و مشركين بغير خدا معبودانی برای خود انتخاب نمودند بگمان اینکه آنان سبب عزّت آنها کردند و نزد حق تعالی ارجمند شوند و مقام علی احراز نمایند (کلّا) نه چنین است که آنان گمان کردند بلکه آلهه آنان، آنان را تکذیب میکنند و از آنها بیزارند و بر ضدّ دوستی آنها با آنان دشمنی میکنند یعنی دشمن عبادت کنندگانشان میگردند زیرا تمام موجودات قشون حق تعالی و دوست دوستان و دشمن دشمنان او میباشند، قوله تعالی حکایة از آنها فرموده تَبَرَّأنا إِلَيكَ ما كانُوا إِيّانا يَعبُدُونَ و نیز قوله تعالی إِذ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا.

صفحه : ۱۴۶

[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۳ تا ۹۸]

اشاره

أَ لَم تَرَ أَنّا أَرسَلنَا الشَّياطِينَ عَلَى الكافِرِينَ تَؤُزُّهُم أَزًّا (۸۳) فَلا تَعجَل عَلَيهِم إِنَّما نَعُدُّ لَهُم عَدًّا (۸۴) يَومَ نَحشُرُ المُتَّقِينَ إِلَى الرَّحمنِ وَفداً (۸۵) وَ نَسُوقُ المُجرِمِينَ إِلى جَهَنَّمَ وِرداً (۸۶) لا يَملِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمنِ عَهداً (۸۷)

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحمنُ وَلَداً (۸۸) لَقَد جِئتُم شَيئاً إِدًّا (۸۹) تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرنَ مِنهُ وَ تَنشَقُّ الأَرضُ وَ تَخِرُّ الجِبالُ هَدًّا (۹۰) أَن دَعَوا لِلرَّحمنِ وَلَداً (۹۱) وَ ما يَنبَغِي لِلرَّحمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً (۹۲)

إِن كُلُّ مَن فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ إِلّا آتِي الرَّحمنِ عَبداً (۹۳) لَقَد أَحصاهُم وَ عَدَّهُم عَدًّا (۹۴) وَ كُلُّهُم آتِيهِ يَومَ القِيامَةِ فَرداً (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدًّا (۹۶) فَإِنَّما يَسَّرناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ المُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوماً لُدًّا (۹۷)

وَ كَم أَهلَكنا قَبلَهُم مِن قَرنٍ هَل تُحِسُّ مِنهُم مِن أَحَدٍ أَو تَسمَعُ لَهُم رِكزاً (۹۸)

صفحه : ۱۴۷

(ترجمه)

ای محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیا ندیدی که ما شیاطین را بر کافرین فرستادیم تا آنان را بسوی معاصی تکان میدهند تکان سخت (۸۳)

و تو در عذاب آنها عجله نکن ما آجال ایام آنها را میشماریم شمردنی (۸۴)

یاد کن آن روزی را که پرهیزکاران محشور میگردند بسوی بهشت پروردگار رحمن در حالی که سواره‌اند (۸۵)

و گنهکاران را میکشیم بسوی جهنم در حالی که تشنه‌گان یا پیادگان باشند (۸۶)

در آن وقت کسی مالک شفاعت نمیباشد مگر کسی که نزد پروردگار عهدی گرفته باشد (۸۷)

کافرین گفتند خدای رحمن اولاد گرفته (۸۸)

حقیقهً آنان با سخن زشت (بی‌معنی) آمدند (۸۹)

از اینکه سخن نزدیک است آسمانها شکافته گردد و زمین بشکافد و کوه‌ها پراکنده گردد (۹۰)

از اینکه اسناد فرزند بخدا داده‌اند (۹۱)

و سزاوار نيست براى خدا اولاد بگيرد (۹۲)

نيست آنچه در آسمانها و زمين است مگر اينكه آينده‌اند بسوى رحمن در حالى كه بنده‌اند (۹۳)

همانا او همه را دانسته و بشماره تمام موجودات آگاهست (۹۴)

و روز قيامت تمام افراد بشر ميآيند در حالى كه فرد و تنها ميباشند (۹۵)

و بحقيقت آنان كه ايمان آوردند و عمل صالح نمودند بزودى خداى رحمن براى آنها دوستى قرار ميدهد (۹۶)

حقيقة ما قرآن را بزبان تو آسان گردانيديم تا اينكه پرهيزكاران را مژده دهى و معاندين لجوج را بترسانى (۹۷)

و چه بسيار از قرنهاى پيش از اينها جماعتى را هلاك گردانيديم آيا تو احدى از آنها را مى‌بينى يا صدايى از آنها ميشنوى (۹۸)

صفحه : ۱۴۸

توضيح آيات

أ لَم تَرَ أَنّا أَرسَلنَا الشَّياطِينَ عَلَى الكافِرِينَ تَؤُزُّهُم أَزًّا (الازّ و الهزّ) هر دو بمعنى حركت شديد استعمال شده، و رؤيت شامل ديدن هم ميشود.

همزه (أ لَم تَرَ) استفهام و در مقام تعجّب آمده، خطاب برسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم است كه آيا تو نديدى يعنى البته ميدانى كه ما شياطين را بر كافرين گماشته‌ايم كه مهيّج و محرك آنان باشند و بوسوسه و تسويلات دنيا را در نظرشان زينت ميدهند و بجدّيت و شدّت آنها را ميجنبانند و بسوى فساد و معاصى ميكشانند.

گمان نشود كه از اينكه آيه جبر لازم ميآيد زيرا بدلالت آيه شياطين آنها را بمعاصى ميكشانند و كشيده شدن باختيار خودشان نيست و جبر با اختيار منافات دارد.

پاسخ گوئيم چنانچه بعضى از مفسرين گفته‌اند در خود آيه اشعار دارد كه تسلّط شياطين بر كافرين براى كفر آنها است زيرا از كلمه (على الكافرين) كه بمعنى علوّ و استيلاء است اينكه معنى ظاهر ميگردد و معلوم مينمايد كه چون آنان باختيار تابع شياطين گرديده‌اند و كفر را بر ايمان برگزيده‌اند البته شياطين دوستان و متبوعان خود را بآنچه خواهان آنند از شرّ و فساد و طغيان ميكشانند و راهرا براى آنان باز مينمايند و خود آنها سبب شدند كه شياطين مسلط بر آنان گردند و جبرى در كار نيست.

فَلا تَعجَل عَلَيهِم إِنَّما نَعُدُّ لَهُم عَدًّا شايد آيه اشاره باين باشد كه ما راه را براى كافرين باز ميكنيم و آنان را بخودشان و متبوعانشان از شياطين وا ميگذاريم كه آنچه در سريره خودشان مخفى داشته‌اند در مرتبه ظهور و بروز برسانند و تو در هلاكت آنها عجله مكن زيرا كه بين تو و هلاكت آنها چيزى نيست مگر يك مدت كوتاهى (عدا) بمعنى احصاء

صفحه : ۱۴۹

و شماره معدود است، و شايد مقصود اينكه باشد كه نفسهاى آنها معدود است و شمرده شده است تا مدّت معلوم.

از إبن عباس نقل شده كه وقتى اينكه آيه را قرائت مينمود گريه ميكرد و ميگفت آخر عدد خروج نفس تو است، آخر عدد فراق اهل تو است، آخر عدد دخول قبر تو است، و إبن سماك روزى نزد مأمون اينكه آيه را خواند و گفت وقتى نفسها بعدد باشد نه بمدد (فما اسرع ما تنفد). (طبرسى) يَومَ نَحشُرُ المُتَّقِينَ إِلَى الرَّحمنِ وَفداً، وَ نَسُوقُ المُجرِمِينَ إِلى جَهَنَّمَ وِرداً آيه در مقام شرافت مؤمن با تقوى و خذلان گنهكاران اشاره بدو حالت هر يك از حالات آن دو دسته متّقيان و مجرمان مينمايد، نسبت بمؤمن با تقوى و شرافت او دو فضيلت تذكر ميدهد:

اول- حشر متقى بسوى رحمن است يعنى در قيامت مبعوث ميگردد در حالى كه مشمول رحمت رحمانى حق تعالى و زير سايه لطف او است.

دوم- (وفدا) مصدر (وفد) است و (وافد) شخص سواره را گويند و اينكه نيز اشاره بشرافت و عزّت و مقام بلند وى خواهد بود كه اينكه شرافتمندان در حالى بسوى رحمان وارد ميشوند كه سواره باشند.

از امام قشرى نقل ميكنند كه گفته بعضى بر مركوب عبادات و طاعات سوار باشند و برخى بر مراكب همم عليا كه مقصد آنها قرب جوار حق تعالى است، جماعت اول بهشت جويانند آنها را ببهشت جنان برند و طايفه دوم خدا طلبانند آنان را بقرب رحمان خوانند، بسيار فرق است بين طالب جنان و طالب رحمان. (منهج الصادقين) و نيز در باره گنهكاران دو رذيلت را تذكر ميدهد: اول- گنهكاران كشيده ميشوند بسوى جهنم مانند جانى خطاكار كه او را بدادگاه مجازات ميكشانند.

دوم- او را بجبر بسوى جهنم ميكشند در حالى كه تشنه‌گانند مثل شتر تشنه‌اى را كه بسوى آب ميكشند.

صفحه : ۱۵۰

لا يَملِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمنِ عَهداً در قيامت كسى مالك شفاعت نيست و قدرت بر شفاعت ندارد نه شفاعت كسى را ميكند نه كسى تواند او را شفاعت كند آن وقتى كه مؤمنين بعضى بعض ديگر را شفاعت ميكنند.

در مجمع البيان گفته مالك گرديدن شفاعت دو قسم است يكى آنكه كسى شفاعت كسى ديگر را كند و ديگر آنكه از غير طلب شفاعت بكند و خداى سبحان بيان مينمايد كه جماعت كفار چنينند كه شفاعت غير در باره آنها نافذ نيست يعنى فائده‌بخش نخواهد بود، و نيز شفاعت آنها نسبت بغير نتيجه ندارد، پس از آن استثناء نموده إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمنِ عَهداً يعنى مالك شفاعت نيستند مگر آن جماعتى كه با خداى رحمن قبلا عهدى بسته باشند، و بقولى شفاعت نميكنند مگر براى آن جماعتى كه چنين باشند، و عهد ايمان و اقرار است بوحدانيت خدا و تصديق انبياء او، و بقول إبن عباس آن شهادت، ان لا اله الّا اللّه و تبرّى جستن از غير بسوى خدا و بحول و قوّه او و اينكه اميدوار نباشد مگر بخدا.

و بقولى معنى آيه اينكه است كه شفاعت نميكند مگر كسى كه خداى رحمان بطور اطلاق بوى وعده شفاعت داده باشد مثل انبياء و شهداء و علماء و مؤمنين بنا بر آنچه در اخبار وارد شده. (پايان) از جمع بين آيات مثل قوله تعالى در سوره زخرف آيه ۸۶ وَ لا يَملِكُ‌الَّذِينَ يَدعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلّا مَن شَهِدَ بِالحَقِّ وَ هُم يَعلَمُونَ وَ لا يَشفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارتَضى سوره انبياء آيه ۲۹، با اينكه آيه بالا ميتوان چنين استفاده نمود كه كسى تواند شفاعت كند كه نزد خدا براى شفاعت پيمان خصوصى گرفته باشد كه چنين كسى كه بطور اطلاق وعده شفاعت باو داده شده باشد تواند هر كسى را كه صلاحيت شفاعت دارد شفاعت نمايد و غير از آن هر كسرا كه خداوند باو اذن شفاعت بدهد شفاعت ميكند.

خلاصه ظاهرا آيه در مقام ردّ عقيده سخيف مشركين است كه گمان ميكردند

صفحه : ۱۵۱

آلهه و بتها شفيع آنهايند و تذكر ميدهد كه كسى مالك شفاعت نيست مگر كسى كه با خدا عهد و پيمانى داشته باشد و عهد ايمان بخدا و تصديق بنبوت و معاد و باقى اصول ديانت است.

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحمنُ وَلَداً لَقَد جِئتُم شَيئاً إِدًّا مشركين گفتند خداوند اولاد گرفته (ادّ) بكسر همزه چيز منكر فضيح بيمقدار را گويند.

تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرنَ مِنهُ وَ تَنشَقُّ الأَرضُ وَ تَخِرُّ الجِبالُ هَدًّا أَن دَعَوا لِلرَّحمنِ وَلَداً اينها بگفتار ركيكشان نزديك است يعنى جاى دارد كه آسمانها شكافته و زمين منشق و پراكنده گردد و كوهها سقوط نموده و خراب گردد.

وَ ما یَنبَغِی لِلرَّحمنِ أن یَتَّخِذَ وَلَداً، إن کُلُّ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأرضِ إلّا آتِی الرَّحمنِ عَبداً (الی قوله تعالی) فَرداً اشاره به اینکه چگونه سزاوار است کسی نسبت اولاد و تولید مثل بخدای رحمن بدهد در صورتی که آنچه در آسمانها از ملائکه و غیر آن از موجودات دیگری که جز خدا عدد و شماره آنها را نمیداند و نیز آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و جن و انس که آن نیز علمش نزد خدا است وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ إلّا بِما شاءَ دانسته یا ندانسته همه آنها مطیع و مسخّر امر تکوینی و تشریعی حق تعالی میباشند و در قیامت میآیند در حالی که همه بنده و مطیعند و برای خود ادعاء نمیکنند آنچه را که مشرکین نسبت بآنها از الوهیت میدهند و تمام موجودات در علم تفصیلی حق تعالی احصاء و شمرده شده بطوری که چیزی نیست مگر اینکه علم ایزد متعال بآن احاطه نموده و تمام آنها در روز رستاخیز نزد پروردگار می‌آیند در حالی که فرد و تنها میباشند، إنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجعَلُ لَهُمُ الرَّحمنُ وُدًّا از مفسرین در تفسیر اینکه آیه پنج قول نقل شده:

صفحه : ۱۵۲

بقول إبن عباس آیه در باره علی بن ابی طالب (ع) وارد شده زیرا که هر مؤمنی دل او مملوّ است از محبّت آن بزرگوار و در تفسیر ابی حمزه ثمالی حدیثی از ابو جعفر علیه السّلام نقل میکند که

(قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم لعلی علیه السّلام: قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودا فقال لهما علیّ (ع) فنزلت هذه الآیة)

یعنی ابو حمزه در تفسیر خود گفته امام محمّد باقر (ع) بمن فرمود حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت ای علی بگو خدایا قرار بده نزد خودت برای من عهدی و در دلها و قلوب مؤمنین دوستی، آن وقت امیر المؤمنین علیه السّلام اینکه دعاء را نموده (اللهم اجعل الخ) و خداوند اینکه آیه را فرستاد و مثل اینکه روایت از جابر بن عبد اللّه نیز روایت شده.

دوم- آیه عام است و شامل میگردد هر کس را که متصف باین دو صفت ایمان و عمل صالح باشد که محبّت آنها در قلوب مؤمنین جا دارد (قال هرم بن حبان ما اقبل عبد بقلبه الّا اقبل اللّه بقلوب المؤمنین الیه حتی یرزقه مودتهم و رحمتهم و محبّتهم.

سوم- خداوند محبت آنها را در قلوب دشمنان و مخالفین آنها قرار میدهد تا اینکه در دین آنها وارد گردند و بسبب آنها دین آنها عزیز و قوی شود.

چهارم- بعضی از مؤمنین را دوست بعض دیگر قرار میدهد تا اینکه در دین بهم کمک نمایند.

پنجم- بزودی قرار میدهند مؤمنین را در قیامت دوست یکدیگر بطوری که هر یک دیگری را مثل دوستی پدر باولادش دوست میدارد و اینکه بزرگتر سرور اهل بهشت است و تمام‌تر نعمت است برای اهل آن. (جبائی) و قول اول را تأیید مینماید روایت صحیحی که از امیر المؤمنین (ع) رسیده که فرموده اگر خیشوم مؤمن را بشمشیرم بزنم بر اینکه مرا دشمن دارد با من دشمنی نمیکند و نیز اگر دنیا را هم بمنافق بدهم بر اینکه مرا دوست دارد مرا دوست نمیدارد زیرا بحکم اینکه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده (دشمن نمیدارد تو را

صفحه : ۱۵۳

مؤمن و دوست نمیدارد تو را منافق و خداوند اینکه طور تقدیر فرمود.

(مجمع البیان باختصار) میتوان گفت که آیه عام است و دلیلی بر تخصیص در کلام نیست اگر چه شأن نزولش در مورد علی (ع) باشد آری مصداق کاملش آن وجود بزرگوار است زیرا که مؤمن حقیقی کسی است که دوست اولیاء خدا و دشمن دشمنان آنها باشد و پس از وفات رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم تمیز بین مؤمنین و منافقین و معیار ایمان و نفاق در دوستی علی علیه

السّلام و دشمنی او نمایان گردید.

فَإِنَّما یَسَّرناهُ بِلِسانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ المُتَّقِینَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوماً لُدًّا سوره را خاتمه داده به اینکه قرآن را بزبان تو که عرب میباشی عربی فصیح وارد نمودیم برای اینکه برای تو آسان باشد که بمتّقین بشارت و مژده بدهی بآنچه از کرامتها و نعمتهای بسیار بآنها عطاء میشود و بترسانی و تهدید نمایی جماعتی را که در خصومت و دشمنی سخت میباشند.

وَ کَم أَهلَکنا قَبلَهُم مِن قَرنٍ هَل تُحِسُّ مِنهُم مِن أَحَدٍ أَو تَسمَعُ لَهُم رِکزاً شاید برای تسلّی دل رسولش باشد که باو تذکر میدهد که چه بسیار از جماعت پیشینیان را که در اثر مخالفت و تکذیب انبیاء آنان را بعذاب هلاک گردانیدیم آیا تو یکی از آنها را محسوس می‌نمایی یا صوت و صدایی از آنها میشنوی اشاره به اینکه همه مردند و هلاک گردیدند و نه از آنها اثری باقی مانده و نه صوت و صدایی از آنان شنیده میشود.

کو اثر از سروران تاج‌بخش کو نشان از خسروان تاجدار

سوخت دیهیم شهان کام‌جوی خاک شد تخت ملوک کامکار

صفحه : ۱۵۴

سورهٔ طه

اشاره

مکیة و هی خمس و ثلاثون آیة

[سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۱۶]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
طه (۱) ما أَنزَلنا عَلَیکَ القُرآنَ لِتَشقی (۲) إِلاّ تَذکِرَةً لِمَن یَخشی (۳) تَنزِیلاً مِمَّن خَلَقَ الأَرضَ وَ السَّماواتِ العُلی (۴)
الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی (۵) لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ ما بَینَهُما وَ ما تَحتَ الثَّری (۶) وَ إِن تَجهَر بِالقَولِ فَإِنَّهُ یَعلَمُ السِّرَّ وَ أَخفی (۷) اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ لَهُ الأَسماءُ الحُسنی (۸) وَ هَل أَتاکَ حَدِیثُ مُوسی (۹)
إِذ رَأی ناراً فَقالَ لِأَهلِهِ امکُثُوا إِنِّی آنَستُ ناراً لَعَلِّی آتِیکُم مِنها بِقَبَسٍ أَو أَجِدُ عَلَی النّارِ هُدیً (۱۰) فَلَمّا أَتاها نُودِیَ یا مُوسی (۱۱) إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخلَع نَعلَیکَ إِنَّکَ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُویً (۱۲) وَ أَنَا اختَرتُکَ فَاستَمِع لِما یُوحی (۱۳) إِنَّنِی أَنَا اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنَا فَاعبُدنِی وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکرِی (۱۴)
إِنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ أَکادُ أُخفِیها لِتُجزی کُلُّ نَفسٍ بِما تَسعی (۱۵) فَلا یَصُدَّنَّکَ عَنها مَن لا یُؤمِنُ بِها وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَتَردی (۱۶)

صفحه : ۱۵۵

سوره طه، خلافی نیست که اینکه سوره در مکّه فرود آمده و بقول قتاده و مجاهد یکصد و سی و پنج آیه است و برأی کوفیان صد

و سی و پنج آیه و برأی بصریان صد و سی و دو آیه است و برأی شامیان یکصد و چهل آیه و برأی حجازیها صد و سی چهار آیه. و هزار سیصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و دویست و چهل و دو حرف است

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

(ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ما قرآن را بر تو نازل نگردانیدیم که بر تو رنج و مشقت باشد (۲)

و قرآن نیست مگر تذکر و اندرزی برای کسی که بترسد (۳)

فرو فرستاده ایست از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند پایه را آفریده (۴)

بخشنده‌ایست که امر او بر عرش مستولی است (۵)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است و آنچه زیر طبقه آخر است (تماما) ملک او و در تصرف او است (۶)

اگر سخن را آشکار کنی همانا او میداند مخفی و مخفی‌تر از مخفی را (۷)

خدایی است که الهی نیست مگر او نامهای نیکو مخصوص باو است (۸)

(ای رسول) آیا برای تو داستان موسی آمده تا بدانی (۹)

(یاد کن) وقتی را که موسی آتشی دید باهل بیت خود گفت اندکی مکث کنید زیرا که من بچشم آتشی دیدم شاید من پاره‌ای از آن برای شما بیاورم یا بر سر آتش راه‌نمایی بیابم (۱۰)

وقتی موسی نزد آتش آمد ندا شد ای موسی (۱۱)

همانا من پروردگار توام نعلین خود را بکن و دور کن زیرا که تو در وادی مقدس قدم نهاده‌ای (۱۲)

و من تو را برسالت خود برگزیده‌ام گوش فرا ده بآنچه وحی گردیده میشوی (۱۳)

همانا منم خدایی که اله و خالقی جز من نیست مرا عبادت نما و برای یاد من نماز را بپای دار (۱۴)

محقّقا ساعت قیامت آینده است میخواهم وقت آن را مخفی دارم تا اینکه هر نفسی جزاء داده شود بآنچه سعی و کوشش نموده (۱۵)

کسانی که ایمان بآخرت ندارند و پیرو خواهش‌های نفسانی خود میباشند البته تو را از نماز باز ندارند اگر چنین کردی هلاک خواهی گردید (۱۶).

صفحه : ۱۵۶

توضیح آیات

اشاره

طه، ما أَنزَلنا عَلَیکَ القُرآنَ لِتَشقی

(سخنان مفسرین در معنی (طه)

۱- قسم است بنامی از نامهای خدا که بآن قسم یاد نموده (إبن عباس) ۲- خطاب برسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است یعنی ای مرد.
(مجاهد و حسن بصری و عطاء و ضحاک) ۳- معنی (طه) (طأ الارض بقدمیک) یعنی در نماز دو پای خود را بزمین گذار. (مقاتل)
۴- (طه) خداوند قسم یاد نموده بطول و هدایتش و جواب قسم ما أَنزَلنا عَلَیکَ القُرآنَ لِتَشقی. (محمّد بن کعب قرطی) ابو الفتوح رازی از امام جعفر صادق علیه السّلام چنین روایت میکند که (طه) طهارت اهل رسول است و اینکه آیه را خواند إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ أَهلَ البَیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطهِیراً و غیر اینها از توجیهاتی که از مفسرین نقل شده و بهتر اینکه است که گفته شود که (طه) دو حرف است از حروف مقطعه که بسیاری از سورهها بحروف افتتاح گردیده مثل (الم) (المص) و غیر اینها که از متشابهات قرآن بشمار میرود و علم آن پیش خدا است زیرا که رمز است بین او و رسولش اینکه است که سکوت در آن اولی است.
در مجمع البیان در بیان (آیه ما أَنزَلنا عَلَیکَ القُرآنَ لِتَشقی چنین گفته روایت شده که نبیّ خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم در نماز یک پای خود را بلند مینمود برای اینکه تعبش زیاد شود اینکه بود که اینکه آیه (طه) تا آخر آیه نازل گردید.
در تفسیر قمّی از ابی بصیر و او از ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السّلام روایت میکند که گفتند حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم در حال نماز روی انگشتهای پا می‌ایستاد تا اینکه پاهای مبارکش ورم نمود خداوند اینکه آیه را فرستاد (طه) بلغت طیّ

صفحه : ۱۵۷

تا آخر مأمور گردید هر دو پای خود را بزمین گذارد.
در بیان معنی (لتشقی) راغب چنین گفته شقاوت از حیث اضافه مثل سعادت است و همین طوری که سعادت در اصل دو قسم است سعادت اخرویه و سعادت دنیویه و سعادت دنیویه سه قسم است: سعادت نفسیه و بدنیه، و خارجیه، و چنین است شقاوت (که آن نیز سه قسم است) تا آنجا که گفته گاهی شقاوت را بجای تعب می‌آورند مثل اینکه گویند (شقیت فی کذا) یعنی در فلان امر بتعب و زحمت افتادم و هر شقاوتی تعب است و چنین نیست که هر تعبی شقاوت باشد پس تعب اعم است از شقاوت. (پایان) و شاید مقصود از آیه معنی اعم باشد که ای رسول گرامی ما قرآن را بر تو نفرستادیم که خود را بتعب و زحمت اندازی فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و بر تو است ارشاد و بر آنها است قبول و شاهد بر اینکه توجیه آیات بعد است.
إِلّا تَذکِرَةً لِمَن یَخشی (الّا) استثناء منقطع است، و (تذکرة) مصدر ذکر است و ذکر بیاد آمدن بعد از فراموشی است و لام (لتشقی) لام علت است و چون در فطرت اولیه انسان حقایق اولیه و معارف الهیه نهفته شده و اقبال بدنیا و اشتغال بمزخرفات و هواهای نفسانی او را از فطرت اولیه‌اش منصرف میگرداند اینکه است که محتاج برادع و تذکری است که آنچه در باطنش نهفته در مرتبه ظهور و بروز بیاورد، و تذکر کسی را نفع می‌بخشد که حالت خشوع و قبول در وی باشد.
تَنزِیلًا مِمَّن خَلَقَ الأَرضَ وَ السَّماواتِ العُلی فرق است بین تنزیل و نزول، تنزیل فرود آمدن تدریجی است و نزول اعم است، و در قرآن مجید هر دو قسمش آمده، مثل قوله تعالی در وصف قرآن (وَ نَزَّلناهُ تَنزِیلًا) و مثل (إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ) و نظیر اینکه آیات بسیار است خلاصه آیه رسولش را مخاطب میگرداند که ما قرآن را فرود نیاوردیم که بر تو تعب و زحمت ایجاب نماید و بمشقت افتی بلکه تذکری است از جانب

صفحه : ۱۵۸

کسی که زمین و آسمانهای بلند مرتبه را آفریده.

الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی استیناف از تذکر است و آیه آن کسی که قرآن را نازل گردانیده بچند صفت معرفی نموده:

اول- استوی بر عرش، شاید مقصود از استوی احاطه بر عالم ملک و ملکوت باشد یعنی رحمت رحمانی حق تعالی بر عرش وجود ممکنات احاطه نموده و همه مشمول فیض منبسط و رحمت واسعه الهی میباشند.

دوم- مالکیت:

لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ ما بَینَهُما وَ ما تَحتَ الثَّری گویند (تحت الثری) آن خاک رطبی است که زیر زمین است، کسی که قرآن را نازل نموده بهمه موجودات ارضی و سمائی احاطه دارد و همه تحت اراده و مملوکیت و قیومیت و استیلاء او میباشند و تدبیر او منبسط بر تمام اشیاء است سوم- وَ إِن تَجهَر بِالقَولِ فَإِنَّهُ یَعلَمُ السِّرَّ وَ أَخفی قرآن از طرف کسی فرود آمده که علم ازلی او بتمام موجودات احاطه نموده چیزی در عالم وجود یافت نمیگردد از افعال و اقوال و آنچه ظاهر و آنچه مخفی مینمائید که از حیطه علم او خارج باشد.

چهارم- اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَهُ الأَسماءُ الحُسنی نزول قرآن از طرف کسی است که منفرد بالوهیت و وحدت و جامع تمام صفات جلال و جمال و مبرّا و منزّه از تمام اوصاف و نقائص امکانی است و چون (اللّه) علم است برای ذات متعال و در معنی آن گفته‌اند آن ذاتی است که جامع تمام صفات کمال میباشد اینکه است که اینکه آیه اخیر جامع و حاوی آن اوصاف بالا میباشد از استوی و مالکیت و احاطه علمی که در اینکه آیات ذات متعالی خود را معرفی نموده.

صفحه : ۱۵۹

وَ هَل أَتاکَ حَدِیثُ مُوسی إِذ رَأی ناراً بصورت (هل) استفهام است و در معنی تفریع و تنبیه بر کلام بالا است و خطاب برسول خود نموده که ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم آیا بر حکایت موسی مطّلع شدی موقعی که آتش را دید.

بروایت وهب موسی (ع) پس از آنکه با دختر شعیب ازدواج نمود و مدتی گذشت از شعیب دستور گرفت که برود و مادرش را ببیند شعیب دستور داد با زنش حرکت نمود و او حامله بود و در حال حرکت از راه عدول کرده و در بیراهه میرفت شبی تاریک و سرد از شبهای زمستان باران و رعد و برق میزد شب جمعه‌ای بود ناگاه زنش را درد زائیدن گرفت موسی سنگ و آهن برداشت هر قدر سنگ بر آهن زد آتش بیرون نیامد بغضب آمد و سنگ و آهن را انداخت سنگ و آهن بصدا آمدند که ما گماشتگان تو نیستیم ما بجز بفرمان الهی کاری نخواهیم نمود امشب هر آتشی که در عالم است خاموش باشد، موسی علیه السّلام متحیر ماند نگاه کرد از دست چپ راه آتش دید.

فَقالَ لِأَهلِهِ امکُثُوا إِنِّی آنَستُ ناراً لَعَلِّی آتِیکُم مِنها بِقَبَسٍ أَو أَجِدُ عَلَی النّارِ هُدیً (آنست) مأخوذ از ایناس و بمعنی دیدن است، باهل خود گفت همین جا بمانید من آتشی دیدم شاید پاره‌ای از آن برای شما آورم یا بیابم بر سر آتش راهنمایی را یا علامتی برای راه.

فَلَمّا أَتاها نُودِیَ یا مُوسی چون موسی علیه السّلام بر اثر آتش روان گردید درختی دید از پا تا سرش سبز و از او آتشی افروخته چون تسبیح فرشتگان شنید و نوری عظیم دید ترسید و بتعجب فرو رفت خدای تعالی باو اطمینان و سکینه عطاء نمود آن گاه از آن درخت نداء آمد إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخلَع نَعلَیکَ إِنَّکَ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُوی ای موسی من پروردگار توام نعلین از پای خود بیرون آر که تو در وادی

صفحه : ۱۶۰

مقدسی میباشی (طوی) اسم وادی است.

سخنان مفسرین در توجیه فَاخلَع نَعلَیک ۱- نعلین موسی (ع) از پوست حمار مرده بود مأمور گردید که از پای خود بیرون بیاورد. (کعب و عکرمه و امام صادق (ع) ۲- نعلین آن حضرت از پوست گاو تذکیه شده بود و لکن مأمور گردید بیرون آورد برای اینکه دو قدمش تماس بارض مقدّس نماید.

(حسن و مجاهد و سعید بن جبیر و إبن جریح) ۳- پای برهنه از علامت تواضع بشمار میرود چنانچه پیشینیان با پای برهنه طواف کعبه مینمودند. (اصم) ۴- موسی (ع) نعلین میپوشید برای اینکه پاهایش بنجاست آلوده نشود و ایمن از گزنده باشد و چون وادی مقدس از هر قذاراتی پاک بود گفته شد نعلین لازم نداری بکن نعلین خود را و در امانی (ابی مسلم- مجمع البیان) ۵- شاید مقصود از نعلین محبّت زن و بچه باشد و چون موسی در آن وقت برای اینکه زن و بچه‌اش در بیابان تنها و در سرما و سختی بودند و توجّه موسی بآنها بود امر شد که تو در جایی میباشی که بایستی همه چیزها را از دل بیرون کنی و یک‌دله و یک جهته روی بحق آری و فرمان او را اطاعت نمایی زیرا که تو در محل مقدسی میباشی.

شیخ طبرسی (ره) از وهب چنین نقل میکند که وقتی نداء رسید یا موسی گفت نمیدانم کیست مرا میخواند و گفت من صدای تو را میشنوم و مکان تو را نمیدانم تو کیستی و کجا میباشی جواب شنید من فوق تو و با تو و پیش روی تو و پشت سر تو میباشم و بتو از نفس تو بتو نزدیکترم اینکه بود که موسی دانست که چنین اوصافی را لایق نیست مگر پروردگار عزّ و جل و یقین پیدا نمود.

و نیز موسی دانست که اینکه نداء از جانب خدا است زیرا که معجزه عصا را بدست او ظاهر نمود، چنان که در جای دیگر گفته إِنِّی أَنَا اللّهُ رَبُّ العالَمِینَ

صفحه : ۱۶۱

وَ أَن أَلقِ عَصاکَ الخ، و بقولی چون موسی دید درخت سبز از پائین تا بالای آن را آتش سفید گرفته و ملائکه تسبیح میکنند و نور عظیمی دید که نه سبزی درخت آن آتش را خاموش میکند و نه آتش آن درخت را میسوزاند متحیّر ماند و دانست که آن معجزه و امر غیر عادی است و سکینه قلبی پیدا نمود آن وقت بوی خطاب شد (إِنِّی أَنَا رَبُّک) و تکرار (انا) بعد از (انّی) برای مؤکد گردانیدن دلالت و زائل گردیدن شبه و تحقیق معرفت او است. (پایان) چگونه ممکن است شخصی مثل موسی کلیم اللّه علیه السّلام بدیدن نور و استماع نداء پروردگارش شک عارض او گردد که آیا اینکه نداء شیطانی است یا رحمانی در صورتی که ابرار دل و قلبشان در گرفته بنور توحید است و مفطور در معرفهٔ اللّه میباشند و چنان محبت و انس آنها بمقام ربوبی محکم گردیده که بهر چه نظر کنند قبل از آن و بعد از آن و با آن حق را بینند چنانچه نظیر اینکه کلمات از پیشوای موحّدین علی علیه السّلام نقل شده، اصلا اگر پیمبران قبلا دارای مقام ولایت نباشند یعنی (منبأ فی نفسه) که بنور قلبشان بدون واسطه غیر معرفت بمقام الوهیت پیدا ننموده باشند هر گز لایق مقام رسالت نخواهند گردید.

در اینجا طنطاوی بیانی دارد که برای ایضاح ترجمه مینمائیم:

چنین گفته بقولی موسی (ع) هر قدر بآن درخت نزدیک میشد شجره از وی دور میگردید و هر چه دور میشد شجره باو نزدیک‌تر میگشت و متحیّر ماند و تسبیح ملائکه را شنید و بر وی سکینه و اطمینان حاصل گردید آن وقت صدایی شنید (یا مُوسی إِنِّی أَنَا رَبُّک) آن هنگام شیطان او را وسوسه نمود که شاید اینکه کلام شیطان باشد موسی گفت من کلام پروردگارم را میشناسم زیرا که از تمام جهات و اطراف و بجمیع اجزاء خودم (انا اللّه) میشنوم.

و اینکه معنایی بود که بر روح موسی القاء گردید پس از آن قلبش را سیراب نمود تا وقتی که اینکه معنی بر حسّ مشترکش فائض گردید، و حس مشترک آن قوه‌ای است که در دماغ ودیعه گذاشته شده و آن محل قبول هر چیزی است از علوم

صفحه : ۱۶۲

که از راه مشاعر و حواس بر آن وارد میشود و از آنجا بعقل مرتبط میگردد و علوم و معارف را عقل درک مینمایـد، بعکس (مردمان عـادی که اول مطالبی از راه حواس ظـاهره ادراک میکننـد و از آنجـا بحسّ مشـترک داخـل میگردد پس از آن بعقـل آن را درک مینماید و کلیّات را از جزئیات اخراج میگردانند) اینکه است که برمز گفته شده که موسـی (ع) از جمیع جهات نداء (انا اللّه) را شنید نه از جهت مخصوص بلکه از نفسـش شـنید و برای نفس جهتی تصوّر نـدارد بلکه امر آن فوق تمـام جهات است چنانچه برای خـدا مکانی نیست بلکه کلّ مکان تحت استیلاء امر او است. (بیان طنطاوی با کمی تفاوت بانتهاء رسید) وَ أَنَا اختَرتُکَ فَاستَمِع لِما یُوحی، إِنَّنِی أَنَا اللّهُ لا إِلهَ إِلّا أَنَا فَاعبُدنِی وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکرِی پس از آنکه حضـرت موسـی بخلعت رسالت سر افراز گردید ثانیا نداء شفقت آمیز از مصدر جلال خداوندی بلند گردید که ای موسـی از بین افراد بشـر تو را برسالت خود انتخاب نمودم گوش فرا ده بر آنچه از طریق وحی تذکر میدهم که آنها را بپذیری و بر طبقش عمل نمایی.

در اینکه آیات موسی مأمور میگردد که مطالبی را انجام دهد:

۱- ای موسی من الهی هستم یکتا الهی و خالقی جز من نیست پرستش و بندگی خود را مخصوص بمن گردان بنده و مطیع من شو.

۲- نمـاز را برای یـاد و ذکر من بپای دار، اشاره به اینکه امر رسالت تو را از یاد من بیرون نبرد و در امر نماز اسـتقامت نما برای اینکه همیشه بیاد من باشـی إِنَّ السّاعَهَ آتِیَهٌ أَکادُ أُخفِیها لِتُجزی کُلُّ نَفسٍ بِما تَسـعی ۳- محققا بـدان که ساعت قیامت آمـدنی است، إبن عبـاس گفته آیه چنین است (اکـاد اخفیها عن نفسـی) و در قرائت ابیّ بن کعب هم چنین است و از حضـرت صادق علیه السّـلام هم چنین روایت شـده، و اینکه بر عـادت عرب است که وقتی در کتمـان مبالغه میکننـد میگوینـد (کتمته حتّی من نفسـی) پس خـداوند مبالغه نموده در

صفحه : ۱۶۳

اخفاء قیامت ببالاتر چیزی که عربها مبالغه میکنند در کتمان نظیر قوله تعالی که در بیان مقول قول (عیسـی علیه السّلام) فرموده (تعلم ما فی نفسـی و لا اعلم ما فی نفسک) یعنی تو میـدانی آنچه در باطن من است و من نمیـدانم آنچه در باطن تو است، و شاید مقصود چنین باشـد که سـاعت و وقت بروز آن را مخفی گردانیـدیم تا اینکه مردم بفراغت خاطر آنچه خواهنـد بکننـد و هر کسـی را مطابق اعمالش پاداش دهیم.

فَلا یَصُدَّنَّکَ عَنها مَن لا یُؤمِنُ بِها وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَتَردی ۴- موسـی (ع) را نهی فرموده که مبادا ایمان نیاوردن کفار و ملحدین و کسانی که پیرو هوای نفسانی شده‌انـد تو را از حق تعالی و عبودیت و فرمان او بازدارنـد و سـدّ راه تو شونـد و تو را از خدا دور گردانند که اگر چنین شوی (فتردی) تو هلاک خواهی گردید چنان که آنها هلاک میشوند.

خطاب اگر چه ظاهرش بحضرت موسی است لکن در معنی و حقیقت بمکلّفین است

صفحه : ۱۶۴

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۷ تا ۴۱]

اشاره

وَ ما تِلکَ بِیَمِینِکَ یا مُوسی (۱۷) قالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیها وَ أَهُشُّ بِها عَلی غَنَمِی وَ لِیَ فِیها مَآرِبُ أُخری (۱۸) قالَ أَلقِها یا مُوسی

(۱۹) فَأَلقاها فَإِذا هِیَ حَیَّةٌ تَسعی (۲۰) قالَ خُذها وَ لا تَخَف سَنُعِیدُها سِیرَتَهَا الأولی (۲۱)
وَ اضمُم یَدَکَ إِلی جَناحِکَ تَخرُج بَیضاءَ مِن غَیرِ سُوءٍ آیَةً أُخری (۲۲) لِنُرِیَکَ مِن آیاتِنَا الکُبری (۲۳) اذهَب إِلی فِرعَونَ إِنَّهُ طَغی
(۲۴) قالَ رَبِّ اشرَح لِی صَدرِی (۲۵) وَ یَسِّر لِی أَمرِی (۲۶)
وَ احلُل عُقدَةً مِن لِسانِی (۲۷) یَفقَهُوا قَولِی (۲۸) وَ اجعَل لِی وَزِیراً مِن أَهلِی (۲۹) هارُونَ أَخِی (۳۰) اشدُد بِهِ أَزرِی (۳۱)
وَ أَشرِکهُ فِی أَمرِی (۳۲) کَی نُسَبِّحَکَ کَثِیراً (۳۳) وَ نَذکُرَکَ کَثِیراً (۳۴) إِنَّکَ کُنتَ بِنا بَصِیراً (۳۵) قالَ قَد أُوتِیتَ سُؤلَکَ یا مُوسی
(۳۶)
وَ لَقَد مَنَنّا عَلَیکَ مَرَّةً أُخری (۳۷) إِذ أَوحَینا إِلی أُمِّکَ ما یُوحی (۳۸) أَنِ اقذِفِیهِ فِی التّابُوتِ فَاقذِفِیهِ فِی الیَمِّ فَلیُلقِهِ الیَمُّ بِالسّاحِلِ یَأخُذهُ
عَدُوٌّ لِی وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلقَیتُ عَلَیکَ مَحَبَّةً مِنِّی وَ لِتُصنَعَ عَلی عَینِی (۳۹) إِذ تَمشِی أُختُکَ فَتَقُولُ هَل أَدُلُّکُم عَلی مَن یَکفُلُهُ فَرَجَعناکَ
إِلی أُمِّکَ کَی تَقَرَّ عَینُها وَ لا تَحزَنَ وَ قَتَلتَ نَفساً فَنَجَّیناکَ مِنَ الغَمِّ وَ فَتَنّاکَ فُتُوناً فَلَبِثتَ سِنِینَ فِی أَهلِ مَدیَنَ ثُمَّ جِئتَ عَلی قَدَرٍ یا
مُوسی (۴۰) وَ اصطَنَعتُکَ لِنَفسِی (۴۱)

صفحه : ۱۶۵

(ترجمه)

ای موسی چیست اینکه بدست راست تو است (۱۷)

موسی گفت اینکه عصای من است بر آن تکیه میزنم و برگ از درخت میریزم برای گوسفندانم و کارهای دیگر نیز بآن انجام میدهم (۱۸)

خطاب شد ای موسی آن را بینداز (۱۹)

وقتی موسی عصا را انداخت در آن هنگام عصا ماری گردید که بسرعت حرکت مینمود (۲۰)

خدا گفت ای موسی عصا را بگیر و نترس ما بزودی وی را بحالت اوّلش برمیگردانیم (۲۱)

باز خطاب شد دست خود را در زیر بغلت بنما بیرون میآید درخشان بدون عیبی و اینکه معجزه دیگری است بر پیغمبری تو (۲۲)

اینطور کردیم تا باز بتو نشان دهیم آیات بزرگتر خود را (۲۳)

برو بسوی فرعون همانا او طغیان نموده (۲۴)

موسی گفت پروردگار من گشاده کن سینه من را (۲۵)

و آسان گردان امر مرا (۲۶)

و بگشا بستگی زبان مرا (۲۷)

تا اینکه بفهمند سخن مرا (۲۸)

و قرار بده برای من وزیری از اهل من (۲۹)

هارون برادر مرا (۳۰)

و باو پشت مرا محکم گردان (۳۱)

و در امر رسالت او را با من شریک گردان (۳۲)

تا اینکه دائم بستایش تو بپردازیم (۳۳)

و بسیار یاد تو نمائیم (۳۴)

زيرا كه تو بحال ما بينا ميباشى (۳۵)

خطاب شد اى موسى بحقيقت بتو عطاء گرديد آنچه را كه درخواست نمودى (۳۶)

و هر آينه حقيقة ما بر تو انعام كرديم دفعه ديگر (۳۷)

وقتى بسوى مادر تو وحى نموديم آنچه وحى گرديده شد (۳۸)

(كه كودك خود را) در صندوقى بگذارد و در دريا اندازد امواج دريا او را بساحل رساند و او را دشمن من و دشمن او ميگيرد و دوستى از خودم يعنى دوستى را در دلها انداختم تا با اراده من پرورده شوى (۳۹)

ياد كن وقتى را كه خواهرت در جستجوى تو حركت نمود و گفت آيا راهنمايى كنم شما را بر كسى كه اينكه (بچه) را كفالت

صفحه : ۱۶۶

نمايد پس تو را بسوى مادرت برگردانيديم تا اينكه چشمش روشن گردد و غمگين نباشد و تو يك نفر را كشتى و تو را از غم نجات داديم و بار ديگر تو را مبتلا گردانيديم (تا اينكه آزمايش شوى) و در اهل مدين سالهايى ماندى پس از آن اى موسى باين مقام (نبوت) رسيدى (۴۰)

و تو را براى رسالت خودم برگزيدم (۴۱)

توضيح آيات

اشاره

وَ ما تِلكَ بِيَمِينِكَ يا مُوسى، قالَ هِيَ عَصايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيها وَ أَهُشُّ بِها عَلى غَنَمِي پس از مبعوث گرديدن موسى (ع) برسالت وى را بر امورى مأمور ميگرداند كه رسالت خود را اجراء گرداند و براى اثبات رسالت معجزه عصا و يد بيضاء باو كرامت مينمايد، و اول معجزه او عصا بود اينكه است كه اول براى محقّق گرديدن معجزه و تغيير دادن چوب را باژدها از او سؤال ميكند اى موسى چه بدست راست دارى. و شايد سؤال براى اينكه بوده كه ذهن موسى را مستعدّ گرداند كه ميخواهد در عصا تصرف نمايد و صورت وى را دگرگون گرداند كه وقتى غفلة اژدهايى ديد نترسد و بداند اينكه همان عصائى است كه در دست او و در تصرف وى است موسى عليه السّلام در پاسخ گفته اينكه عصاى من است كه با اينكه عصا چند عمل اجراء ميگردانم: ۱- براى رفع خستگى بر او تكيه ميكنم. ۲- گوسفندانم را بآن ميچرانم و براى خوراك آنان بدرخت ميكوبم كه برگها ريزان شود.

وَ لِيَ فِيها مَآرِبُ أُخرى و بتوسط اينكه عصا كارهاى ديگر نيز انجام ميدهم.

بروايت إبن عباس موسى (ع) وقتى بسفر ميرفت زاد و توشه خود را روى عصا ميگذاشت و وقتى خسته ميشد بر آن مى‌نشست و در زير پاى او هموار ميرفت

صفحه : ۱۶۷

و در راه با وى مأنوس بود و در جايى كه غذا نداشت بزمين ميزد بقدر كافى براى قوت او از زمين غذا برميآمد وقتى تشنه ميشد بزمين ميزد چشمه آبى نمايان ميگشت در جايى كه حرارت آفتاب او را اذيت مينمود بزمين ميزد فورا درختى با شاخه‌ها بيرون مى‌آمد و سايه ميانداخت و چون ميوه ميخواست شاخه‌ها پديد ميگرديد و ميوه ميداد و وقتى ميخوابيد شبانى گوسفندان او را مينمود

و وقتى بچاهى ميرسيد و طناب و دلو نداشت آب بيرون آورد در چاه فرو ميرفت و از آن شعبه‌هايى بشكل دلو ميگشت و آب بيرون ميداد كه خود و گوسفندان وى آب بخورند و هر گاه شب بجايى فرود ميآمد مانند دو مشعل روشنايى ميداد و وقتى بنشيب زمين ميرسيد عصا بلند ميشد و در جايى كه زمين بلند بود كوتاه ميگرديد. (پايان) و نيز در مجمع طبرسى از إبن عباس چنين نقل ميكند كه گفته موسى (ع) بر آن عصا زاد و توشه خود را بار ميكرد و عصا را در زمين فرو ميبرد آب از زمين بيرون ميآمد و بزمين ميزد غذا از زمين بيرون ميآمد و بآن عصا حيوانات درنده را دور ميكرد و وقتى دشمنى ظاهر ميشد عصا با دشمن جنگ ميكرد و چون موسى ميخواست از چاهى آب بكشد عصا دراز ميشد بقد طناب و دو شاخه آن مثل دلو و بر آن عصا ظاهر ميشد مثل شمعى و شب روشنى ميداد و با موسى گفتگو ميكرد و انيس او بود و اگر درخت بلندى بود عصا آن درخت را پائين ميكشيد تا برگ آن بريزد. (پايان) قالَ أَلقِها يا مُوسى، فَأَلقاها فَإِذا هِيَ حَيَّةٌ تَسعى الخ بموسى خطاب شد اى موسى عصاى خود را بينداز وقتى انداخت ناگاه ديد مارى گرديد كه حركت مينمود چون موسى ترسيد گفت عصا را بگير و نترس آن را بحالت اول برميگردانم.

(سؤال)

يك جا گفته (ثُعبانٌ مُبِينٌ) عصا اژدها شد، و يك جا فرموده (كَأَنَّها جَانٌّ) كه بمعنى مار كوچك است، اينجا گفته (حيّة) عصا مارى گرديد.

صفحه : ۱۶۸

از اينكه سؤال چند جواب داده شده: اوّل بصورت مارى كوچك ظاهر ميشد و بتدريج بزرگ ميگرديد تا اژدها ميشد.

دوم- در هر وهله‌اى بصورتى نمودار ميگرديد گاهى بصورت مار، گاهى بصورت اژدها و گاهى (جانّ) مار كوچكى ظاهر ميگشت.

سوم- در سرعت و نشاط جانّ بود و در قبح منظر و در محلّ استهوال اژدها ميگرديد.

اهل معنى گفته‌اند وقتى موسى (ع) عصا را انداخت و مارى گرديد و موسى چنانچه در جاى ديگر گفته (وَلّى مُدبِراً) موسى ترسيد (وَ لَم يُعَقِّب) گفت اى موسى نترس و عقب نرو مگر اينكه همان عصائى نيست كه گفتى (هِيَ عَصايَ) اينكه عصاى من است آيا كسى از عصاى خود ميگريزد، گفت خدايا اينكه چه حال است گفت براى اينكه است كه بدانى جز بمن اعتماد نتوان نمود هر كس بغير من اعتماد كند اعتماد او چنين شود. (ابو الفتوح رازى) وَ اضمُم يَدَكَ إِلى جَناحِكَ تَخرُج بَيضاءَ مِن غَيرِ سُوءٍ آيَةً أُخرى بال كبوتر را جناح گويند، در اينجا زير بغل را تشبيه بجناح نموده زيرا بازوى انسان بمنزله بال كبوتر است.

ديگر بار بموسى امر گرديد كه دست خود را زير بغل يا زير بازوى خود كن سفيدى بيرون مى‌آيد بدون منقصتى و كثافتى، و اينكه معجزه ديگرى است براى اثبات نبوت تو غير از عصا.

اذهَب إِلى فِرعَونَ إِنَّهُ طَغى اول رسالت موسى اينكه بود كه برود با اينكه دو معجزه كه صدق گفتارش باشد فرعون را ارشاد بحق نمايد و بنى اسرائيل را از دست او نجات دهد كه در شكنجه فرعون بودند، وقتى موسى رسالت را گرفت گفت:

قالَ رَبِّ اشرَح لِي صَدرِي، وَ يَسِّر لِي أَمرِي، وَ احلُل عُقدَةً مِن لِسانِي، يَفقَهُوا قَولِي (الى قوله) إِنَّكَ كُنتَ بِنا بَصِيراً

صفحه : ۱۶۹

موسى (ع) وقتى ديد اينكه بار سنگين رسالت را بدوش او نهادند و در خود طاقت تحمّل آن را نديد در يازده آيه كه در اينجا شرح

میدهد از پروردگارش یاری خواست که بتواند امر رسالت خود را اجراء نماید.

۱- شرح صدر طلب نمود و گفت خدایا سینه مرا باز گردان و اطمینان قلبی بمن عطاء نما که طاقت تحمّل جور فرعون را بیاورم و از جفاهای او خودباخته نگردم ۲- امر رسالت را بر من آسان گردان که بسهولت بتوانم امر تو را اجراء نمایم ۳- گروه و عقده از زبان من بگشا تا سخن مرا بفهمند.

از إبن عباس نقل میکنند که زبان موسی (ع) لکنت داشت و سببش اینکه بود که وقتی در منزل فرعون بود یک روز سیلی بصورت فرعون زد و ریش وی را کند فرعون در غضب شد و گفت اینکه دشمن من است و همان است که منجّمین گفتند ملک و سلطنت مرا بباد میدهد و قصد کشتن وی را نمود آسیه گفت اینکه کودك است و بحال بچگی چنین کرده، گفتند باید وی را آزمایش نمود، طبقی آتش و طبقی از جواهرات در دسترس او گذاشتند و گفت اگر رو بجواهرات رفت دانسته چنین کرده و او را بکشد و اگر رو بآتش رفت از سر کشتن او بگذرد، موسی اول خواست رو بجواهرات برود جبرئیل دست او را بروی آتش برد و حبّه‌ای از آتش برداشت و بدهن خود گذاشت و زبانش سوخت و فرعون از سر کشتن او گذشت اینکه بود که زبانش لکنت پیدا نمود و از خدا درخواست میکند که لکنت را از زبانش بردارد تا اینکه بتواند بدرستی با فرعون سخن گوید و تبلیغ رسالت نماید ۴- از سؤالات موسی (ع) اینکه بود وَ اجعَل لِی وَزِیراً مِن أَهلِی یار و یاوری برای من قرار بده. ۵- هارُونَ أَخِی.

۶- آن کسی را که وزیر و یاور من قرار میدهی هارون برادر من باشد.

در حدیثی که متّفق علیه بین شیعه و سنّی است اینست که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود

(یا علی انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی).

ای علی تو نسبت بمن بمنزله هارونی نسبت بموسی مگر اینکه بعد از من

صفحه : ۱۷۰

پیمبری نیست و نبوّت منقطع میگردد.

و اینکه حدیث یکی از ادلّه‌ای است که دلالت واضح دارد بر خلافت علی (ع) بعد از رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم زیرا که هارون در زمان موسی (ع) هم وزیر و هم خلیفه موسی علیه السّلام بود در آنجا که میگوید (اخلُفنِی فِی قَومِی) خلیفه او بود و در آنجا که میگوید (وَزِیراً مِن أَهلِی) در ایّام حیات موسی وزیر او بود و اگر پس از فوت حضرت موسی زنده بود البته خلیفه او میگردید.

و در اینکه حدیث حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم به (الّای) استثنائیه تمام مناسبی که هارون نسبت بموسی داشته در باره حضرت علی (ع) اثبات میگرداند مگر مرتبه نبوّت را که در حکمت الهی مقرر گردیده که بایستی پس از (نبیّ خاتم) نبوت منقطع گردد و دین اسلام تا قیامت بین مردم ابراز فعالیت نماید.

۷- اشدُد بِهِ أَزرِی پشت من را باو محکم گردان.

۸- وَ أَشرِکهُ فِی أَمرِی و آن هارون را در امر و کار من که ارشاد فرعون و تبلیغ رسالت باشد شریک گردان.

۹ و ۱۰ و ۱۱- (کَی نُسَبِّحَکَ کَثِیراً الخ) شاید غرض موسی (ع) چنین بوده که هر گاه در کارم کمک داشته باشم مجالی برای ذکر تو و تسبیح و ستایش تو پیدا مینمائیم.

وَ لَقَد مَنَنّا عَلَیکَ مَرَّةً أُخری پس از مبعوث گردیدن موسی (ع) برسالت خدای متعال نعمتهای بزرگ را که انعام بر موسی (ع) فرموده باو تذکر میدهد.

إِذ أَوحَینا إِلی أُمِّکَ ما یُوحی، أَنِ اقذِفِیهِ فِی التّابُوتِ فَاقذِفِیهِ فِی الیَمِّ

(سخنان مفسرین در چگونگی وحی بمادر موسی (ع)

۱- الهام و القاء در قلب مادر موسی شد که او را در صندوقی بگذارد و سر صندوق را ببندد و در رود نیل بیندازد.

۲- مادر موسی در خواب دید که چنین کند و مطابق خوابش عمل نمود. (جبائی)

صفحه : ۱۷۱

فَلیُلقِهِ الیَمُّ بِالسّاحِلِ یَأخُذه عَدُوٌّ لِی وَ عَدُوٌّ لَه (الی قوله تعالی) عَلی قَدَرٍ یا مُوسی چون در قرآن مجید در آیات بسیاری داستان حضرت موسی و فرعون را تذکر داده و در اینجا در ترجمه لفظی بیان الفاظ و چگونگی بدست آمدن صندوق و بفرعون رسیدن و محبتی که از موسی بدل فرعون جای گرفت و ترتیب شیر و غذای او و اینکه بوسیله خواهرش او را بسوی مادرش برگردانیدیم تا اینکه چشم مادرش روشن گردد و محزون نباشد و اینکه پس از آن موسی (ع) از قبطیان کسی را کشت و فرعونیان قصد کشتن او را کردند و خداوند او را نجات داد و از مصر فرار نمود و چند سال در مدین اجیر شعیب (ع) گردید و با دختر شعیب ازدواج نمود تا آنجا که فرموده ثُمَّ جِئتَ عَلی قَدَرٍ یا مُوسی، وَ اصطَنَعتُکَ لِنَفسِی ای موسی اینکه قدر بتو انعام و اکرام نمودم تا اینکه لایق مقام رسالت گردیدی«۱» و تو را برای پیمبری خودم انتخاب نموده و برگزیدم چون تمام اینها واضح است اینکه بود که از توضیح و تفسیر آیات خودداری نمودیم.

---

(۱) شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد || که هشت سال بجان خدمت شعیب کند

صفحه : ۱۷۲

[سوره طه (۲۰): آیات ۴۲ تا ۶۰]

اشاره

اذهَب أَنتَ وَ أَخُوکَ بِآیاتِی وَ لا تَنِیا فِی ذِکرِی (۴۲) اذهَبا إِلی فِرعَونَ إِنَّه طَغی (۴۳) فَقُولا لَه قَولاً لَیِّناً لَعَلَّه یَتَذَکَّرُ أَو یَخشی (۴۴) قالا رَبَّنا إِنَّنا نَخافُ أَن یَفرُطَ عَلَینا أَو أَن یَطغی (۴۵) قالَ لا تَخافا إِنَّنِی مَعَکُما أَسمَعُ وَ أَری (۴۶)

فَأتِیاه فَقُولا إِنّا رَسُولا رَبِّکَ فَأَرسِل مَعَنا بَنِی إِسرائِیلَ وَ لا تُعَذِّبهُم قَد جِئناکَ بِآیَةٍ مِن رَبِّکَ وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی (۴۷) إِنّا قَد أُوحِیَ إِلَینا أَنَّ العَذابَ عَلی مَن کَذَّبَ وَ تَوَلّی (۴۸) قالَ فَمَن رَبُّکُما یا مُوسی (۴۹) قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعطی کُلَّ شَیءٍ خَلقَه ثُمَّ هَدی (۵۰) قالَ فَما بالُ القُرُونِ الأُولی (۵۱)

قالَ عِلمُها عِندَ رَبِّی فِی کِتابٍ لا یَضِلُّ رَبِّی وَ لا یَنسی (۵۲) الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ مَهداً وَ سَلَکَ لَکُم فِیها سُبُلاً وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخرَجنا بِه أَزواجاً مِن نَباتٍ شَتّی (۵۳) کُلُوا وَ ارعَوا أَنعامَکُم إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی (۵۴) مِنها خَلَقناکُم وَ فِیها نُعِیدُکُم وَ مِنها نُخرِجُکُم تارَةً أُخری (۵۵) وَ لَقَد أَرَیناه آیاتِنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ أَبی (۵۶)

قالَ أَ جِئتَنا لِتُخرِجَنا مِن أَرضِنا بِسِحرِکَ یا مُوسی (۵۷) فَلَنَأتِیَنَّکَ بِسِحرٍ مِثلِه فَاجعَل بَینَنا وَ بَینَکَ مَوعِداً لا نُخلِفُه نَحنُ وَ لا أَنتَ مَکاناً سُویً (۵۸) قالَ مَوعِدُکُم یَومُ الزِّینَةِ وَ أَن یُحشَرَ النّاسُ ضُحًی (۵۹) فَتَوَلّی فِرعَونُ فَجَمَعَ کَیدَه ثُمَّ أَتی (۶۰)

صفحه : ۱۷۳

(ترجمه)

(خطاب شد بموسی) که تو با برادرت با معجزاتی که داده‌ام بروید و در ذکر من سستی نکنید (۴۲)

دو نفری بروید بسوی فرعون همانا که او طغیان نموده است (۴۳)

و با کمال آرامی و نرمی با وی سخن بگوئید شاید او متذکر گردد یا بترسد (۴۴)

موسی و هارون گفتند پروردگار ما حقیقهٔ ما میترسیم که فرعون بر ما بعقوبت پیشی گیرد یا زیاده‌روی کند در عقوبت ما و نگذارد حرف بزنیم یا معجزه‌ای ارائه دهیم (۴۵)

خدای تعالی گفت شما نترسید من با شما میباشم میشنوم و می‌بینم (۴۶)

هر دو نزد فرعون بروید و بگوئید که ما هر دو رسول پروردگار توایم و بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه مکن حقیقهٔ ما از جانب پروردگار تو با معجزه‌هایی آمده‌ایم و سلام و درود بر کسی باد که تابع هدایت گردیده (۴۷)

همانا محققا بر ما وحی گردیده شده که عذاب بر کسی است که تکذیب کرد و اعراض نمود (۴۸)

فرعون گفت کی است پروردگار شما ای موسی (۴۹)

موسی (ع) گفت پروردگار ما آن کسی است که بهمه موجودات وجود بخشیده پس از آن راه نموده او را بچگونگی انتفاع از زندگانی (۵۰)

فرعون گفت چگونه است حال مردمان پیشینیان (۵۱)

موسی گفت علم آن نزد پروردگار من در کتاب ثبت است و پروردگار من نه خطاء میکند و نه فراموش مینماید (۵۲)

(خدای من) آن کسی است که زمین را برای شما گهواره و آرامگاه قرار داده و برای شما در آن راههایی پدید آورده و از آسمان باران را نازل گردانیده و از آن رویانیده جفتهایی از انواع نباتات مختلف (۵۳)

بخورید و چهارپایان خود را بچرانید بدرستی که در اینها آیاتی است برای خردمندان (۵۴)

از زمین شما را آفریدیم و بزمین عود میدهیم و دفعه دیگر شما را از زمین بیرون میآوریم (۵۵)

و هر آینه حقیقهٔ تمام آیات خود را که بموسی داده بودیم نمایانیدیم

صفحه : ۱۷۴

و او تکذیب کرد و امتناع نمود (۵۶)

فرعون گفت ای موسی آمده‌ای که بسحر خود ما را از زمین خودمان بیرون کنی (۵۷)

ما در مقابل سحر تو سحری خواهیم آورد و قرار بده بین ما و بین خودت یک موعدی معیّن که نه ما و نه تو هیچکدام تخلّف نکنیم و در زمین جای مسطحی برای سحر مهیّا کردیم (۸۵)

موسی گفت وعده‌گاه شما روز زینت باشد و مردم همه هنگام چاشت در آن موعد بیرون آیند (۵۹)

آن گاه فرعون از موسی رو گردانید و کید و مکر خود را جمع نمود سپس (در آن روز موعد) با ساحران بوعده‌گاه آمد (۶۰).

صفحه : ۱۷۵

توضیح آیات

اشاره

اذهَب أَنت‌َ وَ أَخُوک‌َ بِآیاتِی وَ لا تَنِیا فِی ذِکرِی پس از تذکر دادن بموسی (ع) بنعمتها و الطاف خداوندی خود او را مأمور میگرداند که خودت با برادرت هارون با معجزه‌هایی که شاهد صدق رسالت و پیمبری تو باشد بروید بسوی فرعون و در تبلیغ رسالت و یاد من سستی نکنید و بقدری که ممکن است در هدایت و ارشاد وی جدّ و جهد بنمائید.

اذهَبا إِلی فِرعَون‌َ إِنَّه‌ُ طَغی، فَقُولا لَه‌ُ قَولًا لَیِّناً لَعَلَّه‌ُ یَتَذَکَّرُ أَو یَخشی دو نفری بسوی فرعون بروید زیرا که او طغیان و سرکشی نموده و با او بکلام نرم و لیّن سخن بگوئید، شاید اشاره به اینکه است که هر قدر او شما را تهدید کند شما از جای در نروید و نترسید شاید او متذکر گردد یا بترسد.

(لعلّ) برای ترجی است و در جایی که در آن امید باشد میآورند.

(سؤال)

در صورتی که خدای تعالی میدانست که فرعون ایمان نخواهد آورد امیدواری چه معنی دارد.

(پاسخ)

۱- بروید با کلام نرم با او سخن گوئید بامیدواری شما که شاید او ایمان آورد ۲- با نرمی و سخن نیکو با او تکلم نمائید و معامله کنید معامله کسی که امیدوار باشد سخن او تأثیر کند. (ابو الفتوح) ۳- بخوانید او را بامید و طمع نه بر ناامیدی از رستگاری وی تا اینکه تو و هارون از اینکه راه مأموریت و عبودیت خود را انجام داده باشید و نیز اینکه طریق برای تبلیغ و ارشاد بحق نزدیک‌تر است. (مجمع البیان) و از بعض مفسرین است که مقصود از قول (لیّن) اینست که به فرعون بگوئید آیا میل داری تزکیه شوی و قلب تو پاک گردد و تو را بسوی پروردگارت

صفحه : ۱۷۶

هدایت نمائیم تا اینکه خوف او در دلت جای گیرد. (مقاتل) و بقول دیگر موسی (ع) نزد فرعون آمد و باو گفت بپروردگار عالمیان ایمان و اسلام آور تا اینکه برای تو جوانی باشد بطوری که پیر نشوی و نیز برای تو مملکتی باشد که از تو گرفته نشود تا وقتی که بمیری و تا حیات داری لذت طعام و شراب و جماع برای تو باقی باشد و وقتی مردی در بهشت داخل گردی فرعون از گفتار موسی تعجب نمود و مایل بایمان شد و لکن چون بدون مشورت با هامان که وزیر او بود رأی نمیداد و آن وقت هامان حاضر نبود وقتی که آمد بهامان سخنان موسی را گفت و اظهار نمود که میخواهم دعوت موسی را قبول کنم هامان بوی گفت گمان میکردم که تو عاقل و دارای رأی متین هستی تو ربّی و خدایی میخواهی بنده و مطیع گردی و فرعون را از اینکه رأی برگردانید.

(مجمع البیان) قالا رَبَّنا إِنَّنا نَخاف‌ُ أَن یَفرُطَ عَلَینا أَو أَن یَطغی موسی و هارون پس از آنکه مأمور گردیدند بروند و فرعون را با کلام نرم هدایت نمایند آنها اظهار خوف و ترس نمودند و گفتند ای پروردگار ما فرعون پادشاه ظالم طاغی است میترسیم بمجرد دعوت

بر ما پیشی گیرد و در ایذاء و اذیّت بما اسراف نماید یا اینکه طغیان و سرکشی نماید و رسالت ما بانجام نرسد و بما مجال اظهار معجزه ندهد شاید مقصود آنها چنین بوده که قبل از اینکه ما باظهار معجزه بر او اتمام حجت نمائیم ما را بقتل برساند.

قالَ لا تَخافا إِنَّنِي مَعَكُما أَسمَعُ‌وَ أَرى در پاسخ اظهار خوف و ترس موسی و هارون از طغیان و تعدّی فرعون برای اطمینان خاطر آنها و اینکه نظر لطف پروردگار با شما است فرمود خدا مکالمه شما با فرعون را میشنود و کوشش شما را می‌بینند و شما را یاری مینماید.

متذکر گردانیدن موسی و هارون را که من با شما میباشم و می‌بینم و میشنوم در صورتی که البته آنها علم یقینی داشتند که او سبحانه و تعالی علمش بهمه چیز

صفحه : ۱۷۷

احاطه دارد و سمیع و بصیر است قوله تعالی هُوَ مَعَكُم أَينَ‌ما كُنتُم شاید مقصود چنین بوده که آنها مطمئن گردند که اراده خدا بر غلبه و فیروزی آنها تعلّق گرفته چنانچه خود اینکه داستان رفتن موسی و هارون دو نفر بصورت راعی و چوپان نزد چنان سلطان مقتدری که بنی اسرائیلیان را ببندگی گرفته و دعوی خدایی میکرد و باضافه جنایتی که قبلا موسی در مملکت فرعون کرده بود و حکم اعدام او را صادر نموده و نیز حق‌ّ تربیت او را نگاه نداشته و چند سال از مملکت او فرار کرده با اینکه حال اذن بورود او بدهد و با او سخن گوید و سؤال و جواب بین آنها مطرح گردد اینکه خود یک امر خارق العاده‌ای بشمار میآید و ظاهرا موسی و هارون از کشته شدنشان نمیترسیدند بلکه از طغیان و سرکشی فرعون میترسیدند و گمان میکردند بمجرد اینکه فرعون بفهمد که آنها چه مقصدی در نظر دارند آنها را حبس کند یا اعدام نماید اینکه بود که خداوند خبر میدهد که چنین نیست که شما گمان کرده‌اید من با شما هستم و شما را یاری میکنم.

فَأتِياهُ‌فَقُولا- إِنّا رَسُولا رَبِّكَ‌فَأَرسِل مَعَنا بَنِي إِسرائِيلَ‌وَ لا تُعَذِّبهُم قَد جِئناكَ‌بِآيَةٍ مِن رَبِّكَ‌ تأکید برای آیه بالا و دستور به اینکه بایستی وقتی که نزد فرعون رفتید با اطمینان خاطر که من با شما میباشم و مراقب حال و گفتار شما هستم اول رسالت خود را بوی تذکر دهید و بگوئید ما دو فرستاده و رسولی میباشیم از جانب پروردگار تو شاید متذکر گردد یا بترسد و سپس بگوئید بنی اسرائیلیان را با ما بفرست و بآنان عذاب و شکنجه مکن و ما از جانب پروردگار تو آمده‌ایم با معجزاتی که شاهد صدق گفتار ما باشد.

وَ السَّلامُ‌عَلى مَنِ اتَّبَعَ‌الهُدى سلام در اینجا بمعنی تحیّت نیست بلکه مقصود اینکه است که سلامتی بر کسی است که تابع هدایت گردید. (مجمع البیان) إِنّا قَد أُوحِيَ‌إِلَينا أَنَ‌ّالعَذابَ‌عَلى مَن كَذَّبَ‌وَ تَوَلّى و نیز وی را تهدید بعذاب کنید و بگوئید بما وحی رسیده که کسی که تکذیب

صفحه : ۱۷۸

کرد و از کلام حق تعالی اعراض نمود مبتلا بشکنجه و عذاب خواهد گردید.

قالَ‌فَمَن رَبُّكُما يا مُوسى پس از آنکه موسی تبلیغ رسالت نمود فرعون در مقام پرسش برآمد و به (من) موصوله که در مورد پرسش از چگونگی شخص میآورند سؤال میکند که پروردگار شما کیست که شما فرستاده او میباشید یعنی پروردگار شما چه کسی است و چگونه است او را بمن بشناسانید و چون شناسایی ذات حق تعالی بدلیل (لمّی) که از علّت و سبب پی بمعلول و مسبّب می‌برند برای ذاتی که ما فوق ندارد و ما فوق همه چیزها است تصوّر ندارد چنانچه در جای دیگر مشروحا بیان شده اینکه است که حضرت موسی بدلیل (انّی) که از اثر پی بمؤثّر بردن است در پاسخ سؤال فرعون فرموده:

قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعطی کُلَّ شَیءٍ خَلقَهُ ثُمَّ هَدی چنانچه تفسیر شده هدایت ارائه و نشان دادن راهی است که شخص را بمطلوب خود برساند.
اشاره به اینکه پروردگار ما آن کسی است که آنچه را که آفریده خلقت او را تام و تمام گردانیده یعنی در نظام عالم آنچه لازمه حیات و امور زندگانی هر موجودی است باحسن وجه باو اعطاء نموده و در خلقت چیزی را ناقص نگذارده و نیز راه رسیدن سعادت اخروی را بوی آزموده.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- أَعطی کُلَّ شَیءٍ خَلقَهُ صورت هر چیزی را آفریده و اندازه‌گیری نموده (ثُمَّ هَدی) و پس از خلقت وی را بآنچه تأمین معاش او است از خوردنی و آشامیدنی و نکاح و غیر اینها راه‌نمایی نموده. (مجاهد و عطیّه و مقاتل) ۲- هر چیزی را عطاء نموده مثل او یعنی جفت او را مثل او و از جنس او قرار داده پس از آن بوی راه رسیدن بوی را آزموده. (إبن عباس و سدی) ۳- هر چیزی را که آفریده بوی هر نعمتی را از آنچه محتاجند بخورند و بیاشامند

صفحه : ۱۷۹

و از آن انتفاع ببرند عطاء نموده و نیز آنها را هدایت نموده بامور دین تا اینکه باین واسطه بنعمتهای اخروی برسند. (جبائی) (مجمع البیان) قالَ فَما بالُ القُرُونِ الأُولی، قالَ عِلمُها عِندَ رَبِّی فِی کِتابٍ لا یَضِلُّ رَبِّی وَ لا یَنسی مفسّرین گفته‌اند پس از آنکه موسی (ع) برای تهدید و انذار فرعون گفت بر شما میترسم که مثل جماعت نوح و عاد و ثمود مبتلا بعذاب گردید فرعون گفت حال امّتان گذشته چگونه است و در چه حالی میباشند موسی گفت عِلمُها عِندَ رَبِّی فِی کِتابٍ علم آن نزد خدا است و در کتاب که شاید مقصود لوح محفوظ باشد یا کتاب تکوینی و دفتر آفرینش ثبت است و آن کتابی است که پروردگار من در آن خطاء نکند و سهو و فراموشی عارض او نشود و علم او بجمیع موجودات احاطه نموده و هر چیزی بر آنچه در علم ازلی او مقرّر گردیده ثابت و پایدار خواهد بود.
الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرضَ مَهداً وَ سَلَکَ لَکُم فِیها سُبُلًا وَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخرَجنا بِهِ أَزواجاً مِن نَباتٍ شَتّی، کُلُوا وَ ارعَوا أَنعامَکُم موسی برای هدایت فرعون آثار قدرت و تفضّلاتی که خداوند در باره بشر نموده تذکر داد و گفت پروردگار من آن کسی است که زمین را گهواره قرار داده و در آن راههایی باز نموده و از آن آب باران نازل گردانیده و از زمین نباتات و گیاههای جفت جفت بیرون آورده که بخورید و چهارپایانتان را بچرانید و در اینها آیات و نشانه‌هایی است برای کسانی که صاحب عقل واداار کند.
إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی (النّهی) جمع (نهیة) است مثل (غرفة) و (غرف) و عقل را (نهیة) نامیده‌اند بجهت اینکه باز میدارد عقل عاقل را از ارتکاب قبائح، راغب گفته (النّهیة) العقل الناهی عن القبائح جمعها (نهی) قال إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی.
مِنها خَلَقناکُم وَ فِیها نُعِیدُکُم وَ مِنها نُخرِجُکُم تارَةً أُخری از جمله تفضّلاتی که خداوند بانسان کرامت نموده و موسی (ع) فرعون را

صفحه : ۱۸۰

بآن متذکر میگرداند اینکه است که در مقام معرفی خود گوید شما را یعنی پدر شما آدم (ع) را یا افراد بشر را نظر به اینکه عنصر غالب انسان خاک است از خاک آفریدیم و شما را ثانیا در زمین عود میدهیم یعنی وقتی مردید بازگشت بزمین میکنید و نیز بار دیگر در قیامت از زمین شما را بیرون میآوریم.

بجهاتی ظاهر میگردد که انسان از خاک آفریده شده:

۱- آدم و حوّا که پدر و مادر تمام افراد بشرند از خاک آفریده شده‌اند وقتی اصل اولی انسان از خاک باشد آنچه از آن زایش نموده همه منسوب بخاک میشوند ۲- واضح و هویدا است که انسان از منی آفریده شده، قوله تعالی در سوره الطارق آیه ۵ فَلیَنظُرِ الإِنسانُ مِمَّ خُلِقَ تا آخر انسان را معرفی نموده که از ماء جهنده آفریده شده و ماء جهنده منی است و منی جوهر خون است و خون جوهر غذاها است و جزء غالب غذاء خاک است خواه گیاه و حبوبات باشد یا حیوانات که از خاک تعبیه شده‌اند.

۳- در بعضی از اخبار رسیده که هر نطفه‌ای که مقدر شده اولاد شود ملکی مأمور میگردد از قبر وی قبضه خاکی داخل نطفه او کند.

(وَ فِیها نُعِیدُکُم) شما افراد بشر را از خاک آفریدیم و بحکم اینکه (کل شیئی یرجع الی اصله) ثانیا شما را بسوی خاک عود میدهیم تا برگردید بحالت اول یعنی خاک گردید.

وَ مِنها نُخرِجُکُم تارَةً أُخری و مرتبه دیگر شما را از خاک بیرون میآوریم برای ورودتان بنشأه دیگر تا اینکه جوهر و لب حقیقت انسانیت که بدست قدرت در کمون شما نهاده بغایت و فایده‌ای که برای آن آفریده شده و مربّی ازلی آن را پرورش داده و با خاک آمیزش گردانیده بمنتهای کمال لایق بخود برسد و پاداش اعمال و افعال خود را معاینه نماید.

در اینکه آیات دو چیز را بانسان تذکر میدهد: یکی در جواب فرعون که

صفحه : ۱۸۱

گفته (فَمَن رَبُّکُما) خدای تعالی خود را باین آثار معرّفی مینماید.

و دیگر تفضلاتی که در باره انسان نموده باو یاد آوری میکند که از جمله آنها اینکه است که زمین را مهد و گهواره قرار داده‌ایم که انسان در آن آسایش نماید و اینکه آیه تأیید مینماید آنچه را که در کشفیات جدید ثابت نموده‌اند که زمین علی الدوام بدور خود میچرخد بخلاف اهل هیئت قدیم که عقیده داشتند که خورشید و آسمانها شب و روز در زمین می‌چرخند و زمین ثابت و بی‌حرکت است، و اینکه زمین را در آیه تشبیه مینماید بگهواره که برای آسایش طفل حرکت میکند تطبیق میگردد با همین کشفیات جدید زیرا که همین طوری که گهواره رفت و آمد میکند گویند حالت زمین هم چنین است.

وَ لَقَد أَرَیناهُ آیاتِنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ أَبی کل آیات و معجزاتی که بفرعون نمایش داده شده آن آیات نه‌گانه است که در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۳ فرموده وَ لَقَد آتَینا مُوسی تِسعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ که از جمله آنها عصا و ید بیضاء بوده که در اول دعوت بوی ارائه داد و فرعون اینکه معجزات ظاهره را تکذیب کرد و اباء نمود.

قالَ أَ جِئتَنا لِتُخرِجَنا مِن أَرضِنا بِسِحرِکَ یا مُوسی، فَلَنَأتِیَنَّکَ بِسِحرٍ مِثلِهِ فَاجعَل بَینَنا وَ بَینَکَ مَوعِداً لا نُخلِفُهُ نَحنُ وَ لا أَنتَ مَکاناً سُوی فرعون معجزه موسی را حمل بر سحر نمود و چون در آن زمان علم سحر خیلی شیوع داشت و چنانچه گفته‌اند سحره بسیار بودند و بسحر کارهای عجیب و غریب مینمودند و شاید یکی از حکمت اینکه معجزه موسی علیه السّلام را در اول وهله تبدیل نمودن عصا را بأژدها مقرّر گردانید چنین بوده که اهل خبره باشند و معجزه را از سحر تمیز دهند و پس از تفحص از معجزات باقی انبیاء معلوم میشود که معجزه هر پیمبری از سنخ هنر اهل آن زمان ظاهر میگشته.

مثلا زمان حضرت عیسی علیه السّلام اطباء حاذق بودند مثل افلاطون و غیر آن که امراض صعب العلاج را مداوا مینمودند اینکه بود که معجزه او مرده زنده کردن

صفحه : ۱۸۲

و کور را بینا کردن بود که ما فوق عمل آنها باشد و نیز در عصر نبی خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم ادبیات در میان اهل مکه و اعراب شایع بوده اینست که معجزه آن حضرت را قرآن قرار داد که ما فوق تمام آنها بشمار میرفت تا اینکه اهل فصاحت و بلاغت بدانند که قرآن کلام بشر نیست از قبیل وحی است و حجت بر مردم تمام شود.

خلاصه پس از اینکه موسی دعوت خود را با معجزه ظاهر گردانید فرعون شاید از روی سیاست خواست بمردم برساند که عمل موسی سحر است و میخواهد شما را از زمین خودتان خارج گرداند تا اینکه مردم باو بدبین گردند و ایمان نیاورند و بموسی اظهار نمود که ما نیز سحری میآوریم مثل سحر تو تا اینکه سحر تو و حجت تو را باطل گردانیم و وقتی و میعادگاهی در مکان مستوی قرار دهیم که نه تو و نه ما هیچکدام تخلّف نکنیم.

قالَ مَوعِدُكُم يَومُ الزِّينَةِ وَ أَن يُحشَرَ النّاسُ ضُحًى (يوم الزينة) شاید روز عیدی بوده که در آن روز مردم تعطیل عمومی داشتند موسی در پاسخ فرعون که گفت وعده‌گاهی تعیین نما که سحر تو ظاهر گردد موسی (ع) روزی را معین میکند که مردم بیکار باشند و پیش از ظهر همگی در آن میعادگاه حاضر گردند و همه مشاهده نمایند و معجزه و سحر را از هم تمیز دهند فَتَوَلّى فِرعَونُ فَجَمَعَ كَيدَهُ ثُمَّ أَتى از آیه چنین استفاده میشود که فرعون برای باطل گردانیدن معجزه موسی همت میگمارید که ساحرین زبردست را پیدا نماید و آنان در عمل سحر کمال کوشش را مبذول گردانند و معجزه عصا را باطل نمایند اینکه است که فرموده برگشت بخلوت و مکر و کید خود را جمع نمود تا وقتی که موعد مبارزه سحره با موسی (ع) رسید.

صفحه : ۱۸۳

[سوره طه (۲۰): آیات ۶۱ تا ۷۳]

اشاره

قالَ لَهُم مُوسى وَيلَكُم لا تَفتَرُوا عَلَى اللّهِ كَذِباً فَيُسحِتَكُم بِعَذابٍ وَ قَد خابَ مَنِ افتَرى (۶۱) فَتَنازَعُوا أَمرَهُم بَينَهُم وَ أَسَرُّوا النَّجوى (۶۲) قالُوا إِن هذانِ لَساحِرانِ يُرِيدانِ أَن يُخرِجاكُم مِن أَرضِكُم بِسِحرِهِما وَ يَذهَبا بِطَرِيقَتِكُمُ المُثلى (۶۳) فَأَجمِعُوا كَيدَكُم ثُمَّ ائتُوا صَفًّا وَ قَد أَفلَحَ اليَومَ مَنِ استَعلى (۶۴) قالُوا يا مُوسى إِمّا أَن تُلقِيَ وَ إِمّا أَن نَكُونَ أَوَّلَ مَن أَلقى (۶۵)

قالَ بَل أَلقُوا فَإِذا حِبالُهُم وَ عِصِيُّهُم يُخَيَّلُ إِلَيهِ مِن سِحرِهِم أَنَّها تَسعى (۶۶) فَأَوجَسَ فِي نَفسِهِ خِيفَةً مُوسى (۶۷) قُلنا لا تَخَف إِنَّكَ أَنتَ الأَعلى (۶۸) وَ أَلقِ ما فِي يَمِينِكَ تَلقَف ما صَنَعُوا إِنَّما صَنَعُوا كَيدُ ساحِرٍ وَ لا يُفلِحُ السّاحِرُ حَيثُ أَتى (۶۹) فَأُلقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسى (۷۰)

قالَ آمَنتُم لَهُ قَبلَ أَن آذَنَ لَكُم إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيدِيَكُم وَ أَرجُلَكُم مِن خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُم فِي جُذُوعِ النَّخلِ وَ لَتَعلَمُنَّ أَيُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَ أَبقى (۷۱) قالُوا لَن نُؤثِرَكَ عَلى ما جاءَنا مِنَ البَيِّناتِ وَ الَّذِي فَطَرَنا فَاقضِ ما أَنتَ قاضٍ إِنَّما تَقضِي هذِهِ الحَياةَ الدُّنيا (۷۲) إِنّا آمَنّا بِرَبِّنا لِيَغفِرَ لَنا خَطايانا وَ ما أَكرَهتَنا عَلَيهِ مِنَ السِّحرِ وَ اللّهُ خَيرٌ وَ أَبقى (۷۳)

صفحه : ۱۸۴

(ترجمه)

موسی بساحرها گفت وای بر شما بر خدا دروغ نبندید و افتراء نزنید (۶۱) که بنیاد شما بر باد رود و حقیقة ناامید گردید کسی که بر

خدا افتراء بست (۶۲)

و کار ساحرها بنزاع و گفتگو انجامید و مخفیانه راز خود را با هم میگفتند (۶۳)

ساحرها یا فرعونیان گفتند اینها دو نفر ساحرند که میخواهند بسحرشان شما را از زمینتان بیرون کنند و آئین شما که بهتر و فاضلتر است براندازند (۶۴)

پس تدبیر خود را جمع کنید و صف کشیده بیائید و البته امروز رستگار شد کسی که غالب گردید (۶۵)

سحره گفتند ای موسی آیا تو اول می‌افکنی یا آنکه ما نخست کسی باشیم که افکنده است (۶۶)

موسی گفت بلکه شما بیندازید در آن هنگام ریسمانها و چوبهای آنها چنان بموسی وانمود گردید که بسرعت حرکت میکنند (۶۷)

آن وقت موسی در خود ترس یافت (۶۸)

گفتیم (ای موسی) مترس همانا تو بلند مرتبه‌تر و غالب هستی (۶۹)

و بینداز آنچه در دست تو است که می‌بلعد آنچه را که آنها ساخته‌اند جز اینکه نیست که عمل آنها کید ساحری است و ساهر هر جا درآید فیروزی نخواهد یافت (۷۰)

پس (از معجزه موسی) ساحرها بسجده افتادند و گفتند بپروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم (۷۱)

فرعون گفت پیش از اینکه من بشما اذن بدهم ایمان آوردید حقیقةً او در سحر بزرگ شما است که بشما سحر آموخته هر آینه دستها و پاهای شما را از چپ و راست میبرم و شما را در تنه درخت خرما بدار میکشم و تا بدانید که کدام یک از ما در عذاب نمودن شدیدتر و پاینده‌تریم (۷۲)

ساحرین گفتند هرگز تو را ترجیح ندهیم بر آنچه بر ما از معجزه‌ها ظاهر گردید قسم بآنکسی که ما را آفریده حکم کن آنچه را که تو حکم کننده‌ای زیرا که حیات دنیا میگذرد (۷۳)

حقیقةً ما بپروردگار خود ایمان آوردیم تا اینکه لغزشها و آنچه را که از سحر ما را بکراهت وادار نمودی بیامرزد و خدا بهتر و پاینده‌تر است (۷۴).

صفحه : ۱۸۵

توضیح آیات

قالَ لَهُم مُوسی وَیلَکُم لا تَفتَرُوا عَلَی اللّهِ کَذِباً، فَیُسحِتَکُم بِعَذابٍ وَ قَد خابَ مَنِ افتَری (ویل) کلمه وعید و تهدید است و آن دو طور تفسیر شده: بقولی (ویل) بمعنی (وای) در فارسی است، و بقولی چاهی است در ته جهنم بنام (ویل) و ظاهرا مرجع ضمیر (لهم) سحره‌اند چنانچه بسیاری از مفسرین گفته‌اند، نه فرعون و تابعین او بدلیل (فتنازعوا) زیرا که سحره با هم نزاع کردند و با هم در کار سحر نجوی نمودند.

و چون عادت تمام انبیاء چنین بوده که در هر واقعه‌ای اول باطرافیان موعظه و اندرز مینمودند و آنان را در صورت مخالفت بعذاب تهدید مینمودند و در اثر موافقت بپاداش نیکو امیدوار میکردند اینکه بود که اینکه طور که آیه خبر میدهد حضرت موسی (ع) بساحرین خطاب میکند که وای بر شما بر خدا دروغ نبندید که بر شما عذاب فرود میآید و بنیاد شما بر باد میرود و همانا ناامید گردید کسی که بر خدا دروغ بست.

(لا تفتروا) الخ یعنی بر خدا دروغ نبندید و نگوئید معجزه پیمبرش سحر است یا نسبت خدایی بفرعون دهید. و ظاهرا همانطوری که بعضی از مفسرین گفته‌اند نهی موسی بساحرین که بخدا افتراء مبندید نه از جهت سحرشان بوده زیرا که آنها نسبت سحر را بخدا

نمیدادند تا اینکه موسی آنها را نهی نماید که بخدا افترا نزنید بلکه از جهت نسبت شریک بخدا دادن و بتها یا فرعون را در نظام خلقت معاون و کمک کار او دانستن اثرش چنین میشود که مشرک را عذاب فرا گیرد و بنیادش را براندازد.

به کهفَتَنازَعُوا أَمرَهُم بَینَهُم وَ أَسَرُّوا النَّجوی (الی قوله) مَن ِاستَعلی تنازع و نزاع کشیدن چیزی را گویند از مقر خودش و در اینجا بمعنی اختلاف

صفحه : ۱۸۶

در آراء است.

خلاصه ساحرین با هم جمع شدند و با هم اختلاف نمودند و بنحوی با هم سخن گفتند که گفتار آنان بسخنان ساحرین نمی‌ماند و چون فرعون دید آنها نجوی میکنند ترسید مبادا موعظه موسی در اینها تأثیر کرده پرسید چه می گویید ساحرها از ترس گفتند دو نفر ساحرند و میخواهند شما را از مصر بیرون کنند و طریقه شما که بهتر است از بین برند، یا اینکه شاید چنانچه ظاهرتر مینماید فرعون بساحرین برای تشویق آنها چنین گفته باشد که اینکه دو نفر ساحر میخواهند بطریق و دین بت‌پرستی شما که بهتر است زیان رسانند و چون چنین است شما کوشش نمائید و سحر خودتان را جمع کنید و در روز موعود در همان میعادگاه بیائید در حالی که صف‌زدگان باشید بگمان اینکه اگر آنها باین حالت در میعادگاه حاضر گردند هیبتی در قلب موسی و هارون علیهما السّلام افکنند و باین وسیله غالب گردند دیگر نمیدانست (یَدُ اللّهِ فَوقَ أَیدِیهِم) و در آن روز علو مرتبه و مقام نصیب کسی میگردد که غالب شود.

قالُوا یا مُوسی إِمّا أَن تُلقِیَ وَ إِمّا أَن نَکُونَ أَوَّلَ مَن أَلقی پس از آنکه ساحرها با اسباب سحرشان حاضر گردیدند بموسی (ع) خطاب نمودند و گفتند ای موسی آیا تو عصای خود را می‌اندازی یا ما اول کسی باشیم که عمل خود را ظاهر نمائیم.

قالَ بَل أَلقُوا فَإِذا حِبالُهُم وَ عِصِیُّهُم یُخَیَّلُ إِلَیهِ مِن سِحرِهِم أَنَّها تَسعی موسی (ع) در پاسخ ساحرها گفت بلکه شما اول بیندازید، اشاره به اینکه عمل شما وقری و قیمتی در نظر من ندارد، و البته موسی (ع) میدانست که چون (جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ) شاید نظر به اینکه وقتی آنان سحر باطل خود را ظاهر نمودند آن وقت حقانیت دعوی موسی و بطلان سحر ساحرها ببلعیدن عصا هویداتر میگردد زیرا هر ضدّی بضدّش شناخته میشود اینکه بود که گویا موسی بآنها گفت شما اول بیندازید تا اینکه عمل من عمل شما را باطل گرداند و حقانیت من ظاهر گردد

صفحه : ۱۸۷

و در آیه (فالقوا) حذف شده و در تقدیر است و معنی چنین میشود که وقتی موسی گفت (بل القوا، فالقوا) سحره انداختند. (اذا) مفاجات است ناگاه آن چوبها و ریسمانها چنان بخیال آمدند که حرکت میکنند از اینجا معلوم میشود که فقط کار ساحر تخیّل‌آور است و باقسام و انواع سحر باطل را در خیال حاضرین حق نمودار میکنند و واقعیت و حقیقت ندارد.

فَأَوجَسَ فِی نَفسِهِ خِیفَةً مُوسی، قُلنا لا تَخَف إِنَّکَ أَنتَ الأَعلی از عمل باطل ساحرین خوفی در نفس موسی پدید گردید، و شاید موسی از آن میترسیده که مبادا عوام بین معجزه و سحر فرق نگذارند و گمان کنند که عمل عصا نظیر سحر میباشد و بر مردم حجّت تمام نشود، و ممکن است اشاره بعظمت سحر جادوگران باشد که سحر آنان بظاهر بقدری بزرگ نمودار گردید که حتّی نفس مطمئنّه مثل نفس موسی که توانست تحمّل وحی کند در اینجا خودباخته گردید و ترسید، اینکه بود که فورا بوی وحی میرسد که ای موسی مترس تو بالاتر از آنی که نفس و طبیعت تو بر روح قدسی الهیت غالب گردد.

وَ أَلقِ ما فِی یَمِینِکَ تَلقَف ما صَنَعُوا إِنَّما صَنَعُوا کَیدُ ساحِرٍ وَ لا یُفلِحُ السّاحِرُ حَیثُ أَتی پس از آنکه بطریق وحی موسی را مطمئن میگرداند امر میکند که ای موسی (ع) آنچه در دست راست تو است بینداز یعنی اینکه قطعه چوبی که بدست داری بینداز.

شاید اشاره باین باشد که عصا را بینداز و عظمت الهی را بنگر که چگونه اینکه قطعه چوب بی‌مقدار تمام کید و صنعت ساحرین را می‌بلعد و همه را فانی میگرداند که دیگر هیچ اثری از سحر ساحرین باقی نمیگذارد و چون عمل ساحر فقط تخیّل‌آور است حقیقت و واقعیت ندارد اینکه است که بطور اطلاق فرموده ساحر هیچوقت مظفّر و رستگار نخواهد گردید.

آری همیشه حق و اهل حق فیروزمند و جاویدند چون بمصداق آیه شریفه

صفحه : ۱۸۸

جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ إِنَّ الباطِلَ کانَ زَهُوقاً سوره بنی اسرائیل آیه ۸۳، حق و حقیقت مثال نور مانـد و باطل مثال ظلمت وقتی نور آمـد ظلمت فـانی میگردد چنـانچه داسـتان عصـای موسی (ع) و اسـباب سـحر ساحرین اینکه مطلب را خوب نشان میدهـد که وقتی موسـی عصا را انـداخت عصا اژدهایی گردیـد و آن سـحر عظیمی که حتی موسـی (ع) با آن نفس مطمئنه‌ای که داشت ترسـید یک دفعه اسباب و آلات آنان را فرو برد که دیگر نه اسبابی ماند و نه اثری از سحر.

خلاصه چنانچه مفسّرین گفته‌اند چون حضرت موسی عصا را بامر حق تعالی انداخت بقدرت مبدء متعال اژدهایی گردید و دهان باز کرد و رو بسـحره آورد و در همان ساعت تمام آن آلات و اسباب سحر را که چهار صد خروار چوب و ریسمان بود فرو برد و دیگر اثری از آنها پدیـدار نگردید و از بلعیدن آنها بر عصا چیزی افزوده نشد و مردم از ترس رو بگریز نهادند موسی دست برد و عصا را گرفت بصورت اول عصا گردیـد آن وقت چون ساحرین اهل خبره بودنـد و تمام انواع و اقسام سـحر را میدانسـتند یقین پیدا نمودند که آن از آیـات الهی و معجزه است فَأُلقِیَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسـی وقتی ساحرها چنین دیدنـد برو افتادنـد در حالی که از روی دانسـتگی و یقین خـدا را سـجده نمودنـد و گناه خود را اظهار گردانیدنـد و گفتنـد ما بپروردگار هارون و موسـی ایمان آوردیم.

قالَ آمَنتُم لَهُ قَبلَ أَن آذَنَ لَکُم گوینـد جمله (آمنتم) دو وجه قرائت شده: إبن کثیر و حفص و ورش (امنتم) بلفظ خبر قرائت کرده‌اند و کوفیان (آمنتم) بطور استفهام خوانده‌اند یعنی بدون دستور من ایمان آوردید.

إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحرَ، الی آخر آیه فرعون خواست امر را بر حاضـرین مشـتبه گرداند که کار موسی نیز سحر است منتهی سحر او ما فوق سحر اینکه ساحرین است اینکه بود که گفت موسی (ع)

صفحه : ۱۸۹

رئیس شـما است در سـحر یا اسـتاد و معلم شـما است و ساحرین را تهدید میکند که شـما را بر اینکه عمل مجازات میکنم و دست و پـای شـما را بر خلاـف یکـدیگر میبرم بـاین طور که دست راست و پـای چپ شـما را میبرم و شـما را در تنه درخت خرما مصـلوب میگردانم تا اینکه بدانید که کدام یک از ما و موسی (ع) که شما باو ایمان آوردید عذابمان شدیدتر و باقی‌تر است، و نصب (عذابا) تمیز اسـت و بقـولی مراد فرعـون از (ایّنـا) در آیـه عـذاب خـودش و خـدایی کـه بـاو ایمـان آوردهانـد بـوده لکن بقرینه (له) در آیه مقصودش خودش و موسـی بوده و در قرآن ایمان که بعدش (لام) باشد برای غیر خدا نیز آمده مثل قوله تعالی در سوره توبه آیه ۶۱ یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤمِنُ لِلمُؤمِنِینَ و قوله تعالی فی سورهٔ یوسف وَ ما أَنتَ بِمُؤمِنٍ لَنا قالُوا لَن نُؤثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ البَیِّناتِ وَ الَّذِی فَطَرَنا فَاقضِ ما أَنتَ قاضٍ الـخ (واو) در (و الّـذی) ممکن است عطف باشـد، و شایـد واو قسم باشـد، ساحرها پس از تهدیـد فرعون گفتند هرگز ما تو را بر آنچه بر ما از معجزات واضـح جلی آمد ترجیح نمیدهیم و نه بر آن خدایی که ما را آفریده، یا چنین باشد که قسم بـآن خـدایی که ما را آفریـده تو را ترجیـح نمیـدهیم، بر ما هر آنچه خواهی حکم کن حقیقهٔ اینکه حیات دنیا منقضـی است و تمام خواهد گردید.

إِنّا آمَنّا بِرَبِّنا لِيَغفِرَ لَنا خَطايانا وَ ما أَكرَهتَنا عَلَيهِ مِنَ السِّحرِ وَ اللّهُ خَيرٌ وَ أَبقى ساحرين گفتند همانا ما ایمان آوردیم بپروردگار خودمان تـا اینکه خطاهـای مـا و آنچه را که تو ای فرعون مـا را باجبـار وادار بسـحر نمودی بیامرزد زیرا که خـدا بهتر و باقی‌تر است، و شاید مقصودشان چنین بوده که عالم آخرت بهتر از دنیا است و عالمی است باقی و پاینده و دنیا فانی و زود گذر است.

صفحه : ۱۹۰

[سوره طه (۲۰): آیات ۷۴ تا ۸۶]

اشاره

إِنَّهُ مَن يَأتِ رَبَّهُ مُجرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحيى (۷۴) وَ مَن يَأتِهِ مُؤمِناً قَد عَمِلَ الصّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ العُلى (۷۵) جَنّاتُ عَدنٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ مَن تَزَكّى (۷۶) وَ لَقَد أَوحَينا إِلى مُوسى أَن أَسرِ بِعِبادِي فَاضرِب لَهُم طَرِيقاً فِي البَحرِ يَبَساً لا تَخافُ دَرَكاً وَ لا تَخشى (۷۷) فَأَتبَعَهُم فِرعَونُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِنَ اليَمِّ ما غَشِيَهُم (۷۸)

وَ أَضَلَّ فِرعَونُ قَومَهُ وَ ما هَدى (۷۹) يا بَنِي إِسرائِيلَ قَد أَنجَيناكُم مِن عَدُوِّكُم وَ واعَدناكُم جانِبَ الطُّورِ الأَيمَنَ وَ نَزَّلنا عَلَيكُمُ المَنَّ وَ السَّلوى (۸۰) كُلُوا مِن طَيِّباتِ ما رَزَقناكُم وَ لا تَطغَوا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيكُم غَضَبِي وَ مَن يَحلِل عَلَيهِ غَضَبِي فَقَد هَوى (۸۱) وَ إِنِّي لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدى (۸۲) وَ ما أَعجَلَكَ عَن قَومِكَ يا مُوسى (۸۳)

قالَ هُم أُولاءِ عَلى أَثَرِي وَ عَجِلتُ إِلَيكَ رَبِّ لِتَرضى (۸۴) قالَ فَإِنّا قَد فَتَنّا قَومَكَ مِن بَعدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسى إِلى قَومِهِ غَضبانَ أَسِفاً قالَ يا قَومِ أَ لَم يَعِدكُم رَبُّكُم وَعداً حَسَناً أَ فَطالَ عَلَيكُمُ العَهدُ أَم أَرَدتُم أَن يَحِلَّ عَلَيكُم غَضَبٌ مِن رَبِّكُم فَأَخلَفتُم مَوعِدِي (۸۶)

صفحه : ۱۹۱

(ترجمه)

همانا کسی که پروردگارش را بیاید در حالی که گنهکار است برای او جهنمی است که در آن نه می‌میرد و نه زنده میشود (۷۴)

و کسی که او را بیاید در حالی که با ایمان و عمل شایسته است برای چنین جماعتی درجات بلند مرتبه مهیا است (۷۵)

در بهشـتهای عدن که از زیر اشجار آنها چشمه‌ها و نهرها جریان دارد و در آن جاویدانند و اینکه پاداش کسی است که تزکیه نفس نموده (۷۶)

و همانـا که ما بموسـی وحی نمودیم که شبانه بنـده‌گانم را از مصـر بیرون ببر و راهی خشک از میان دریا بر آنها پدیـد آیـد و نه از تعقیب کردن فرعون خوف داشته باش و نه اندیشه غرق شدن بنما (۷۷)

وقتی فرعون با لشکریانش او را تعقیب نمودند چنان موج دریا آنان را گرفت که غرق گردیدند (۷۸)

و فرعون تابعین خود را گمراه نمود (که منجر بهلاکت گردیدند) و هدایت نیافتند (۷۹)

ای بنی اسـرائیل ما شـما را از دشمن خودتان نجات دادیم و به پیمبرتان انزال تورات را در طرف راست کوه طور وعده دادیم و برای شما ترنجبین و مرغ بریان کرده نازل گردانیدیم (۸۰)

و گفتیم از اینکه رزق پاکیزه که روزی شـما کردیم بخورید و سرکشـی ننمائید که مورد غضب و خشم من واقع گردید و کسی که

غضب من بر وی فرود آید هلاك خواهد گرديد (۸۱)

و همانا من آمرزنده کسی میباشم که توبه کرد و عمل صالح نمود پس از آن راه هدایت یافت (۸۲)

ای موسی چه چیز تو را بشتاب انداخت که از قومت جلو افتادی (۸۳)

موسی گفت اکنون قوم من در اثر من هستند و میرسند پروردگار من عجله نمودم تا اینکه تو خشنود گردی (۸۴)

خدا فرمود ما پس از تو قوم تو را آزمایش کردیم و سامری آنان را گمراه گردانید (۸۵)

موسی برگشت در حالی که متأسّف و غضبناك بود و گفت ای قوم آیا خداوند بشما وعده نیکو نداد آیا وعده خدا طولانی شد یا مایل شدید که مستوجب قهر و غضب الهی واقع گردید و وعده‌ای که با من بثابت بودن ایمان نمودید خلف وعده نمودید (۸۶)

صفحه : ۱۹۲

توضیح آیات

إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحيي (انّه) ضمیر شأن (مجرما) حال است از فاعل (یات) فاء (فانّ) جواب (من) شرطیه است.

کسی که بیاید روز حساب پروردگارش را در حالی که گناه‌کار باشد جزاء و پاداش چنین کسی جهنم است که در آن عذاب جهنم نه میمیرد که از غم برهد و نابود گردد و نه حیات دارد بحیات پاکیزه گوارا که از حیاتش برخوردار باشد و لذّت ببرد، و در حدیث است که مراد از مجرم کافر است نه عاصی و آیه بعد مؤیّد معنی حدیث است.

وَ مَن يَأتِهِ مُؤمِناً قَد عَمِلَ الصّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ العُلي درجه در لغت بمعنی منزلتی است که در آن صعود باشد، اینکه آیه در مقابل آیات بالا در مقام بیان حال مؤمنین و کسانی که عمل نیکو نموده‌اند برآمده که برای آنها درجات عالی و مقامات بلندی تهیه شده و از نعمتها و آنچه از کرامتها بآنان افاضه شده همیشه محفوظند و زنده‌ای میباشند که مرگ پیرامون آنها نمیگردد و از حیات طیّب پاکیزه خود خوشحال و مسرورند.

بعضی از مفسرین اینکه دو آیه اخیر را با آیات بالا جمع نموده و خلاصه کلام او را در اینجا ترجمه مینمایم:

چنین گفته که در اینکه آیه جمع کرده بین ایمان و عمل صالح همان طور که در آیه سابق وصف کرده جرمی را که از کفر و معصیت حاصل میگردد بعذاب جهنم و آیات بالا نظر دارد بوعید و وعده فرعون آنجا که سحره را تهدید نمود بقطع ید و صلب و ادّعاء نمود که آن شدیدترین عذاب کننده و باقی‌ترین آنها است اینکه آیه اخیر در مقابل آن گفته گنهکار نزد پروردگار در جهنم است که در آنجا نه میمیرد و نه زنده است، و نیز چون خدای تعالی حکایهٔ نموده از فرعون و سحره

صفحه : ۱۹۳

در سوره اعراف آیه ۱۱۰ که ساحرها بفرعون گفتند إِنَّ لَنا لَأَجراً إِن كُنّا نَحنُ الغالِبِينَ آیا اگر ما غالب گردیم برای ما مزدی و اجری هست فرعون گفت آری شما از جمله مقربین میگردید، مقابل آن در آیه اخیر فرموده:

وَ مَن يَأتِهِ مُؤمِناً قَد عَمِلَ الصّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ العُلي و مقابل وعده فرعون که در صورت غلبه شما از نزدیکان و مقرّبان من میگردید فرموده جَنّاتُ عَدنٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ مَن تَزَكّي چنین بهشتی اجر و پاداش کسی است که تزکیه نفس و عمل صالح نموده باشد.

(تفسیر المیزان) وَ لَقَد أَوحَينا إِلي مُوسي أَن أَسرِ بِعِبادِي فَاضرِب لَهُم طَرِيقاً فِي البَحرِ يَبَساً لا تَخافُ دَرَكاً وَ لا تَخشي (اسراء) سیر

دادن در شب است و مقصود از (بعبادی) بنی اسرائیلند، (فَاضرِب لَهُم) بقولی زدن بعصا است چنانچه در جای دیگر گفته شده (الیبس) مکانی است که در آن آب بوده و رفته است.

قال الراغب (و الیبس المکان یکون فیه ماء فیذهب، قال تعالی فَاضرِب لَهُم طَرِیقاً فِی البَحرِ یَبَساً پس از آنکه معجزات نه‌گانه موسی در دل سنگین فرعون و تابعین آن تأثیر ننمود بلکه چنانچه گفته‌اند بیش از پیش ببنی اسرائیل اذیت مینمود بموسی خطاب شد که بنی اسرائیل را در شب از مصر بیرون ببر، عصای خود را بزن بدریا تا اینکه راه خشکی برای شما باز شود و نترس از اینکه فرعون شما را بیاید درک و درک هر دو بمعنی ادراکند، و گویند وقتی موسی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد بنی اسرائیل هفتاد هزار بودند.

فَأَتبَعَهُم فِرعَونُ بِجُنُودِهِ فَغَشِیَهُم مِنَ الیَمِّ ما غَشِیَهُم پس از آنکه بفرمان خدای تعالی بنی اسرائیل از مصر بیرون رفتند فرعون با لشکریانش از پی بنی اسرائیل درآمدند پس دریا آنان را گرفت.

صفحه : ۱۹۴

(ما غشیهم) ابهام است و اشاره به اینکه چنان موجی آنها را گرفت که بوصف نمیآید مثل قوله تعالی فَأَوحی إِلی عَبدِهِ ما أَوحی.

مفسرین گفته‌اند وقتی بنی اسرائیل لب دریا رسیدند از جلو خود آب دیدند و از عقب فرعون را با سپاه ترسیدند و بموسی گفتند إِنّا لَمُدرَکُونَ قالَ کَلّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهدِینِ فَأَوحَینا إِلی مُوسی أَنِ اضرِب بِعَصاکَ البَحرَ فَانفَلَقَ فَکانَ کُلُّ فِرقٍ کَالطَّودِ العَظِیمِ سوره شعراء آیه ۶۱ تا ۶۴ و تفسیر آن در سوره مزبور گذشت بآن جا مراجعه نمائید، وقتی چنین دیدند گفتند چه کنیم یا باید بدریا غرق گردیم یا بدست دشمن افتیم خطاب رسید ای موسی (ع) عصای خود را بدریا بزن و از غرق شدن نترس وَ أَضَلَّ فِرعَونُ قَومَهُ وَ ما هَدی فرعون قوم خود را گمراه گردانید و آنان را بطریق نجات هدایت ننمود اینکه آیه مقابل حرف فرعون است که گفت وَ ما أَهدِیکُم إِلّا سَبِیلَ الرَّشادِ.

در معنی آیه گفته‌اند که فرعون گروه خود را در دریا گم کرد و خودش نیز در دریا گم شد و راه بیرون آمدن نیافت و همه غرق شدند و هلاک گردیدند.

چون فرعون دید زمین دریا خشک شده و آب مثل دیوار مشبک گردیده و ۱۲ راه پیدا شده و اصحاب موسی میروند فهمید که معجزه موسی است خودش ایستاد و لشگرش را جلو فرستاد چون تمام اصحاب موسی از راه میان دریا بیرون رفتند و تمام لشگریان فرعون وارد راه دریا شدند آن دیوارهای مشبک آبی سر بهم آورد و همه آنها غرق گردیدند، جبرئیل بصورت بشری سوار مادیانی مقابل فرعون آمد و مادیان را در دریا راند اسب فرعون هم دنبال مادیان رفت هر قدر فرعون خواست جلو او را بگیرد و نگذارد برود نتوانست و چون اسب مقداری در آب شناوری میکند او را در وسط دریا برد، در آنجا جبرئیل نوشته‌ای را که بخط و مهر فرعون بود که جزای عبد عاصی اینکه است که در دریا لجن بدهنش بزنند مقابل صورت او گرفت و گفت بحکم خودت با تو عمل میشود و از خدای تعالی خطاب رسید فَالیَومَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ و اینکه مطالبی که بیان شد خلاصه بعض

صفحه : ۱۹۵

روایات است.

یا بَنِی إِسرائِیلَ قَد أَنجَیناکُم مِن عَدُوِّکُم وَ واعَدناکُم جانِبَ الطُّورِ الأَیمَنَ وَ نَزَّلنا عَلَیکُمُ المَنَّ وَ السَّلوی خطاب ببنی اسرائیل نموده که ای اولادان اسرائیل آنها ذرّیه یعقوب نبیّ بودند که لقب او اسرائیل بود و مقصود بنی اسرائیل زمان فرعون بودند و چون گذشته و آینده در علم حضوری حق تعالی یکسان است اینکه است که گویا خطاب فعلا بآنها شده، و میشود خطاب بیهودیهای زمان نبی

خاتم صلى اللّه عليه و آله و سلّم باشد كه آنها ذريّه سابقين ميباشند و نجات آنها و بقائشان سبب بعديها گرديده و بقرينه متصله وَ واعَدناكُم جانِبَ الطُّورِ الأَيمَنَ وجه اول متعيّن است.

خلاصه در اينكه آيات ببنى اسرائيل نعمتهاى خود را تذكر ميدهد:

اول- اى بنى اسرائيل شما را از دشمنتان فرعون نجات داديم و او را در رود نيل هلاك گردانيديم.

دوم- به پيغمبر شما در طرف راست كوه طور وعده مناجات داديم و كتاب تورات را نازل گردانيديم.

سوم- وقتى شما در تيه بوديد براى شما (منّ و سلوى) ترنجبين و مرغ بريان كرده فرود آورديم.

كُلُوا مِن طَيِّباتِ ما رَزَقناكُم الخ (قلنا) در تقدير است يعنى ببنى اسرائيل گفتيم بخوريد از طعامهاى طيّب پاكيزه و طغيان و سركشى نكنيد كه نعمتها را در غير مورد مصرف نمائيد يا عوض شكر گذارى ولىّ نعمت كفران ورزيد يا خلاف امر بنمائيد يا بزيردستان تعدى كنيد كه اگر چنين كرديد در مورد غضب من واقع خواهيد گرديد (فقد هوى) هلاك گرديد و در هاويه جهنم افتيد و از اوج سعادت بحضيض شقاوت ابدى و عقوبت دائمى فرود آييد، و در سوره بقره راجع باين آيات بيانى شده بآن جا مراجعه نمائيد.

صفحه : ۱۹۶

وَ إِنِّي لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدى پس از تهديد بنى اسرائيل كه در مورد طغيان و ناسپاسى از نعمتهايى كه بآنان داده در مورد غضب واقع ميكردند بتوبه كنندگان و مؤمنين آنهايى كه عمل نيكو نموده‌اند دو وعده بزرگ ميدهد: يكى بصيغه مبالغه (لغفّار) كه تأكيد در آمرزش گناهانشان است، و ديگر هدايت شدن بطريق رستگارى و نزديكى آنها بجوار قرب احدى.

بروايت طبرسى از ابو جعفر امام محمّد باقر عليه السّلام است كه (ثمّ اهتدى) يعنى

(الى ولايتنا اهل البيت)

و قسم بخدا اگر مردى تمام عمر بين ركن و مقام خدا را عبادت كند پس از آن بميرد و بولايت ما نيامده باشد خدا او را برو در آتش مى‌اندازد، و اينكه روايت را ابو القاسم حسكانى بسند خود و عيّاشى در تفسيرش بچند طريق نقل كرده‌اند. (پايان) وَ ما أَعجَلَكَ عَن قَومِكَ يا مُوسى، قالَ هُم أُولاءِ عَلى أَثَرِي وَ عَجِلتُ إِلَيكَ رَبِّ لِتَرضى مفسرين در تفسير اينكه آيه گفته‌اند كه بنى اسرائيل پس از هلاك شدن فرعون از موسى خواهش نمودند كه براى ما قوانين شريعت و طريق عبادت بياور، موسى عليه السّلام با خدا مناجات نمود و درخواست قوانين نمود باو خطاب رسيد كه با جماعتى از بزرگان بنى اسرائيل برو بكوه طور تا اينكه كتابى كه جامع احكام و قوانين باشد بر تو بفرستم موسى هارون را بجاى خود گذاشت و با هفتاد نفر از خوبان قوم خود رو بكوه طور رفتند و در حين رفتن به بازمانده‌گان وعده داد كه چهل روز ديگر ميآيم و كتابى كه جامع قوانين باشد ميآورم، وقتى نزديك كوه رسيدند موسى قوم خود را گذاشت و باشتياق استماع كلام الهى زودتر بالاى كوه رفت اينكه بود كه بوى خطاب رسيد كه چه چيز تو را بر آن داشت كه قوم را گذاشتى و بعجله آمدى.

اينكه سؤال (وَ ما أَعجَلَكَ) استفهام انكارى است، شايد اشاره باين باشد كه

صفحه : ۱۹۷

اينكه عمل سزاوار تو نبود زيرا كه توهين بآنها است و اغفال آنان را ايجاب مينمايد موسى (ع) شايد در مقام عذرخواهى گفته باشد اى پروردگار من اشتياق باستماع كلام تو مرا بر آن داشت كه عجله و شتاب كنم بسوى تو و براى فرمان و رضايت تو بود كه زودتر آمدم و آنان در عقب من ميآيند.

قالَ فَإِنّا قَد فَتَنّا قَومَكَ مِن بَعدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِيُّ فتنه بمعنى اختبار و امتحان است، بموسى (ع) خطاب ميرسد كه پس از آمدن تو

ما بنی اسرائیل را در مورد آزمایش قرار دادیم و (سامری) آنها را گمراه گردانید.

خدای تعالی اختبار را نسبت بخودش داده و گمراه گردیدن قوم را نسبت بسامری، اشاره به اینکه گمراه گردانیدن راجع بنقائص ممکنات است زیرا شر است و شرّ از ساحت قدس الهی که خیر محض است صادر نخواهد گردید هر جا شرّی یافت شود از جهات عدمی ممکنات بروز و ظهور مینماید، آری حکیم مطلق از روی صلاح‌اندیشی و حکمت عامّی که در سراسر ممکنات جاری است بافراد بشر مهلت داده تا وقت معیّنی که در نظام عالم مقرر گردیده از آنان انتقام بکشد مفسرین گفته‌اند قوم موسی (ع) ششصد هزار مرد بودند که همه بگوساله سجده نمودند مگر دوازده هزار نفرشان که سجده ننمودند.

گویند سامری از بنی اسرائیل بود وقتی که فرعون پسرهای آنها را میکشت مادرش وی را در کنار رود نیل در جزیره‌ای انداخت بجبرئیل امر شد او را پرورش دهد جبرئیل متکفّل او گردید اینکه بود که او جبرئیل را میشناخت روز غرق شدن فرعون چون از موسی شنیده بود که اثر خاک زیر سم اسب جبرئیل چنین است که بهر جا بزنند صدایی از آن بیرون میآید آن وقتی که جبرئیل برای غرق گردانیدن فرعون آمد و بر مادیانی سوار بود سامری از زیر سم مادیان او خاک برداشته و محفوظ گردانیده بود وقتی موسی بکوه طور رفت طلا آلات فرعونیان را جمع‌آوری نمود و بصورت گوساله‌ای ساخت و آن خاک را در شکم آن نهاد

صفحه : 198

گوساله بصدا آمد باغوای سامری که اینکه خدای موسی است آن ششصد هزار نفر مگر دوازده هزار نفر آنها بگوساله سجده نمودند.

فَرَجَعَ مُوسی إِلی قَومِهِ غَضبانَ أَسِفاً (الی قوله تعالی) فَأَخلَفتُم مَوعِدِی موسی (ع) از میعادگاه پروردگار برگشت در حالی که غضبناک و متأسّف بود و بجماعت اسرائیلیان اعتراض نمود و گفت ای قوم آیا پروردگار شما بشما وعده نیکو نداد یعنی فرستادن کتاب تورات را که دستور العمل شما و برای نجات از عذاب و سبب فیروزی شما باشد آیا گمراه گردیدن شما برای اینکه بود که مدتی که بشما وعده داده شده بود طولانی گردید در صورتی که با اشراف و بزرگان رفتم و بهمان وعده باز آمدم، یا میخواستید مشمول غضب خدا گردید و عذاب بر شما فرود آید و از وعده‌ای که کرده بودید که در ایمان ثابت قدم باشید تخلّف نمودید.

صفحه : 199

[سوره طه (20): آیات 87 تا 99]

اشاره

قالُوا ما أَخلَفنا مَوعِدَکَ بِمَلکِنا وَ لکِنّا حُمِّلنا أَوزاراً مِن زِینَةِ القَومِ فَقَذَفناها فَکَذلِکَ أَلقَی السّامِرِیُّ (87) فَأَخرَجَ لَهُم عِجلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا إِلهُکُم وَ إِلهُ مُوسی فَنَسِیَ (88) أَ فَلا یَرَونَ أَلاّ یَرجِعُ إِلَیهِم قَولاً وَ لا یَملِکُ لَهُم ضَرًّا وَ لا نَفعاً (89) وَ لَقَد قالَ لَهُم هارُونُ مِن قَبلُ یا قَومِ إِنَّما فُتِنتُم بِهِ وَ إِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحمنُ فَاتَّبِعُونِی وَ أَطِیعُوا أَمرِی (90) قالُوا لَن نَبرَحَ عَلَیهِ عاکِفِینَ حَتّی یَرجِعَ إِلَینا مُوسی (91)

قالَ یا هارُونُ ما مَنَعَکَ إِذ رَأَیتَهُم ضَلُّوا (92) أَلاّ تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَیتَ أَمرِی (93) قالَ یَا بنَ‌أُمَّ لا تَأخُذ بِلِحیَتِی وَ لا بِرَأسِی إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقتَ بَینَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ لَم تَرقُب قَولِی (94) قالَ فَما خَطبُکَ یا سامِرِیُّ (95) قالَ بَصُرتُ بِما لَم یَبصُرُوا بِهِ فَقَبَضتُ قَبضَةً مِن أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذتُها وَ کَذلِکَ سَوَّلَت لِی نَفسِی (96)

قالَ فَاذهَب فَإِنَّ لَکَ فِی الحَیاةِ أَن تَقُولَ لا مِساسَ وَ إِنَّ لَکَ مَوعِداً لَن تُخلَفَهُ وَ انظُر إِلی إِلهِکَ الَّذِی ظَلتَ عَلَیهِ عاکِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الیَمِّ نَسفاً (۹۷) إِنَّما إِلهُکُمُ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیءٍ عِلماً (۹۸) کَذلِکَ نَقُصُّ عَلَیکَ مِن أَنباءِ ما قَد سَبَقَ وَ قَد آتَیناکَ مِن لَدُنّا ذِکراً (۹۹)

صفحه : ۲۰۰

(ترجمه)

(پس از آنکه موسی (ع) بقوم خود سرزنش نمود که چرا وعده من را تخلّف نمودید و گوساله‌پرست گردیدید آنهایی که گوساله‌پرست نشده بودند در پاسخ گفتند) ما باختیار خود خلاف وعده تو را ننمودیم لکن اسباب تجمل و بارهایی از آرایش جماعت (فرعونیان) بر ما تحمیل گردید آن را در (آتش انداختیم و سامری هم آنچه با او بود افکند (۸۷)

و سامری از آن زیورها گوساله‌ای ساخت که صدایی و ناله‌ای داشت (و سامری و پیروانش) گفتند که خدای شما و خدای موسی همین گوساله است (و موسی یا سامری) فراموش کردند (اله را) (۸۸)

آیا (گوساله‌پرستان) ندیدند که باز نمیگرداند گوساله بسوی آنها قولی را یعنی جواب نمیدهد و نمیتواند بآنها ضرر یا نفعی برساند (۸۹)

و همانا هارون قبلا بآنها گفته بود ای قوم شما مفتون گردیدید و پروردگار شما خدای رحمان است پس تابع من گردید و امر مرا اطاعت نمائید (۹۰)

آن جماعت گفتند ما در پرستش گوساله ثابت میمانیم تا وقتی که موسی بسوی ما برگردد (۹۱)

موسی گفت ای هارون چه چیز منع کرد تو را که وقتی دیدی قوم گمراه شدند

در پی من نیامدی (۹۲) آیا امر مرا مخالفت نمودی (۹۳)

هارون گفت ای پسر مادر من سر و ریش مرا نگیر ترسیدم بگویی بین بنی اسرائیل تفرقه انداختی و وقعی بقول من نگذاری (۹۴)

موسی (با خشم و غضب) بسامری گفت چیست اینکه کار بزرگ که تو کردی (۹۵)

سامری گفت بینا شدم بچیزی که دیگران بینا نشدند و مشتی (از خاک) زیر پای جبرئیل را گرفتم سپس آن را (در شکم گوساله) انداختم و اینکه چنین نفس من برای من آراسته گردانید (۹۶)

موسی گفت ای سامری از نزد ما بیرون رو (و تو در دنیا بمرضی مبتلا خواهی شد) که می‌گویی کسی با من تماس نکند و اینکه برای تو (در قیامت وعده‌گاهی است از عذاب) که تخلّف نخواهد نمود و نظر کن و ببین اینکه خدایی که همیشه در خدمتش ایستاده‌ای چگونه وی را میسوزانیم و خاکسترش را در آب میپاشیم (۹۷)

فقط اله شما آن خدایی است که جز او الهی نیست و علم او بهمه اشیاء احاطه دارد (۹۸)

اینکه چنین ما اخبار گذشتگان دیگر را نیز بر تو حکایت میکنیم و ما از جانب خود ذکر (یعنی قرآن را) بتو عطاء نمودیم (۹۹)

صفحه : ۲۰۱

توضیح آیات

قالُوا ما أَخلَفنا مَوعِدَکَ بِمَلکِنا وَ لکِنّا حُمِّلنا أَوزاراً مِن زِینَهِٔ القَومِ فَقَذَفناها فَکَذلِکَ أَلقَی السّامِرِیُّ فَأَخرَجَ لَهُم عِجلًا جَسَداً لَه خُوارٌ (بملکنا) سه طور قرائت شده: جماعتی از قراء (إبن کثیر و ابو عمرو و إبن عامر (بملکنا) بکسر میم خوانده‌اند و نافع و عاصم بفتح میم قرائت نموده‌اند و کسایی بضم میم خوانده. (ابو الفتوح رازی) در جواب اعتراض موسی که بقومش گفت چرا عهد مرا شکستید و گوساله پرست گردیدید آنها که گوساله نپرستیده بودند در مقام عذرخواهی برآمدند که ما باختیار خود چنین عملی ننمودیم بلکه بار گرانی از زینت فرعونیان حمل بر ما شده بود و ما آن را انداختیم در آتش که آب شود سامری هم آنچه با او بود انداخت در آتش.

گویند هارون ببنی اسرائیل حکم کرده بود که آنچه از زر و زیور از قبطیان عاریه گرفته‌اید بدریا بریزید آنها ریختند سامری نیز از روی مکر آنچه از زر و طلا آلات داشت بدریا انداخت سپس تمام آنها را بیرون آورد و چون زرگری میدانست در مدّت سه روز گوساله‌ای از طلا و جواهرات ساخت و خاکی که از زیر قدم اسب جبرئیل برداشته بود در شکم او ریخت آن گوساله که از طلا ساخته بود فورا بصدا آمد و چون موسی (ع) اول بقوم سی روز وعده داده بود که از کوه طور برگردد پس از آنکه بفرمان حق تعالی ده روز اضافه کرد قوم گفتند موسی نیامد سامری آنان را اغواء نمود که اینکه صدای خدا است که از گوساله میشنوید.

از مجاهد نقل میکنند که گفته سامری آن گوساله را طوری ساخته و در آن صنعتی نموده بود که از زیر او باد در شکمش میرفت و از مخرق گلوی وی بادی که در شکمش میرفت صدا میکرد مثل گاو و چون نی و مزمار از گلوی وی

صفحه : ۲۰۲

بیرون میآمد و وقتی میخواست صدا کند آن را در محل وزیدن باد میگذارد، وقتی گوساله را در محل وزیدن باد قرار داد و مردم را جمع نمود و گفت بیائید ببینید از طلا آلات چه ساخته‌ام وقتی مردم جمع شدند و باد آمد و در شکم او افتاد و از حلقوم آن بیرون آمد مثل صدای گاو و چون مردمان آن زمان چنانچه گویند گوساله‌پرست بوده‌اند وقتی صدایی از گوساله شنیدند بسجده افتادند آن وقت سامری گفت هذا إِلهُکُم وَ إِلهُ مُوسی فَنَسِیَ اینکه خدای شما و خدای موسی است موسی فراموش نموده که خدا اینجا است و بطلب او بکوه طور رفته و ظاهرا اینکه قول دوم که عمل سامری بصنعت بوده ظاهرتر مینماید اگر چه توجیه اول بقرینه آیه بعد بواقع نزدیکتر است.

أَ فَلا یَرَونَ أَلّا یَرجِعُ إِلَیهِم قَولًا وَ لا یَملِکُ لَهُم ضَرًّا وَ لا نَفعاً در مقام اعتراض بآنها است و گویا فرموده چگونه آن جماعت فریب سامری را خوردند و با آن همه معجزاتی که از موسی (ع) مشاهده نمودند و با اینکه میدانستند که گوساله عمل سامری است که برای اغواء آنان بکار برده از یک صدایی مفتون گردیده و بگوساله سجده نمودند آیا ندیدند که گوساله جمادی است و قدرت بر تکلّم ندارد و سخن آنها را جواب نمیدهد و نه تواند بآنان نفعی رساند و نه ضرری را دفع گرداند.

وَ لَقَد قالَ لَهُم هارُونُ مِن قَبلُ یا قَومِ إِنَّما فُتِنتُم بِهِ وَ إِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحمنُ فَاتَّبِعُونِی وَ أَطِیعُوا أَمرِی الخ پس از آن آنچه هارون بآنها نصیحت نمود که شما مفتون گردیده‌اید و در مورد آزمایش واقع شده‌اید پروردگار شما آن کسی است که متّصف برحمانیت است تابع من گردید و امر مرا اطاعت نمائید و پیروی سامری نکنید سخن هارون در آنان تأثیر ننمود و گفتند ما نزد گوساله عکوف مینمائیم تا وقتی که موسی از میقات‌گاه باز آید.

صفحه : ۲۰۳

قالَ یا هارُونُ ما مَنَعَکَ إِذ رَأَیتَهُم ضَلُّوا، أَلّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَیتَ أَمرِی (الی قوله تعالی) قَولِی موسی (ع) وقتی از کوه طور برگشت در حالی که در شدّت غضب بود الواح تورات را که در دست داشت بینداخت و رو بهارون نمود و بوی خطاب سخطآمیز نمود و گفت

ای هارون چه چیز مانع تو گردیـد که وقتی آنها را گمراه دیـدی متابعت نمایی مرا و در غضب آیی و با آنان بجنگی و حمایت دین نمـایی و یا آنکه از پی من آیی و مرا خبردار نمایی (الّا تتّبعن) لام زائـده است برای تأکیـد آمـده مثل (الّا تسـجد) در جای دیگر آیا میخواستی مخالفت امر مرا نمایی و گویا از شـدّت غضب ریش برادرش هارون را گرفته و بسوی خود میکشـد هارون برای نشانیدن غضـب برادر و رقّت قلب او گفـت ای پسر مـادر مـن سـر و ریش مرا مگیر ترسـیدم از پی تـو بیـایم بگـویی بنی اسـرائیل را متفرّق گردانیدی و بوصیّت من عمل ننمودی و من آنچه بایست در هدایت آنان کوشش بنمایم نمودم سخن من بآنها تأثیری ننمود.
قالَ فَما خَطبُکَ یا سامِرِیُّ قالَ بَصُرتُ بِما لَم یَبصُرُوا بِهِ فَقَبَضتُ قَبضَةً مِن أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذتُها وَ کَذلِکَ سَوَّلَت لِی نَفسِی موسی (ع) پس از عتـاب بـبرادرش هـارون رو بسـامری کرد و بـا خشم و غضب بـوی گفت مطلب تو چه بود که چنین کردی و بنی اسـرائیل را گوسـاله‌پرست گردانیـدی سـامری در پاسـخ گفت بچیزی بینـا شـدم که دیگران بـآن بینا نشدنـد و از اثر رسول قبضه‌ای گرفتم و در گوساله انداختم و اینکه طور نفس من مرا فریب داد چنانچه در بالا گفته شد آنچه مشـهور و معروف بین مفسرین است و بعضـی از روایات هم دلالت دارد اینکه است که سامری از خاک زیر قدم مادیان جبرئیل که برای غرق گردانیدن فرعون بصورت بشر درآمده بود گرفته و از آن خاک در شـکم گوساله ریخته و گوساله بصدا آمده و سامری مردم را فریب داده که اینکه خدای موسـی است و مردم گوساله را گرفته و بوی سجده نمودند.

صفحه : ۲۰۴

و از ابی مسلم چنین نقل کرده‌اند که گفته در قرآن تصریح باین توجیه که اکثر مفسرین کرده‌اند نشده و بوجه دیگر شاید مقصود از رسول موسـی باشـد و اثر او سنّت و رسم او یعنی آنچه بآن امر نموده و منـدرج در دین گردانیده مثل اینکه گفته میشود (فلان یقفو اثر فلان و یقتصّ اثره اذا کان یمتثل رسمه).
و بنـا بر اینکه توجیه وقتی موسـی (ع) بسـامری رو کرد و بوی ملامـت نمود و از او سؤال کرد که چه تو را بر اینکه عمل وادار نمود که مردم را بگوسـاله پرستی گمراه گردانیـدی سـامری در پاسـخ گفت من یـک انـدازه‌ای از دین تو گرفتم و آن را انـداختم و بـآن متمسّک نگردیدم، و اینکه از لفظ موسـی تعبیر بغائب نموده و گفته (گرفتم قبضه‌ای از اثر رسول) اینکه نظیر قول کسی است که در مقابـل امیری بوی خطاب میکنـد و میگویـد (ما قول الامیر فی کـذا) قول امیر در فلان مطلب چگونه است، و اطلاق رسول بر موسـی (ع) بـا اینکه کـافر بـوده نوعی از تهکّم است و اینکه نظیر قوله تعـالی است در حکایـۀ از کفـار (یـا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیهِ الذِّکرُ إِنَّکَ لَمَجنُونٌ). (پایـان) و بنا بر اینکه توجیه عمل سامری که گوساله را بصـدا آورده صـناعت او بوده نه اینکه چنانچه گفته‌انـد در اثر خاک قدم مادیان جبرئیل بوده، و توجیهات دیگر نیز از مفسرین نقل شده لکن چون نصّ معتبری که بشود بر آن اعتماد نمود بر اعتبار هیچ یک از آنها نیست زیرا که بعض اخباری که در اینکه موضوع رسیده ظاهرا از احادیث صحیح و معتبر نیست اینکه است که سکوت در آن و محوّل کردن علم آن را براسخین فی العلم اولی بنظر میآید.
قالَ فَاذهَب فَإِنَّ لَکَ فِی الحَیاةِ أَن تَقُولَ لا مِساسَ وَ إِنَّ لَکَ مَوعِداً لَن تُخلَفَهُ مفسـرین گفته‌انـد و از حضـرت صادق علیه السّـلام نیز روایت شـده و در مجمع البیان مسطور است که موسـی اراده کرد وی را اعـدام نمایـد وحی بـاو رسـید که او را مکش زیرا که او متصف بصـفت سـخاوت است یعنی نفعش بمردم میرسـد، و از اینجـا ظـاهر میگردد سرّ قوله تعـالی وَ أَمّـا مـا یَنفَعُ النّاسَ فَیَمکُثُ فِی الأَرضِ یعنی کسی که

صفحه : ۲۰۵

نفعش بمردم میرسد در زمین مکث مینماید.

اينكه بود كه موسى (ع) پس از گفت و شنود با سامرى بوى گفت برو كه تو مادامى كه زنده‌اى مبتلا- ميگردى بمرضى كه مى‌گويى كسى نزديك من نيايد و با من تماس نگيرد و موعد عذاب تو در قيامت است هرگز تخلّف‌پذير نخواهد بود، گويند سامرى را تب مسرى گرفت كه هر كس بوى نزديك ميگرديد مبتلا بتب ميشد اينكه بود كه مردم از وى گريختند و احدى نزد او نميرفت و بر اينكه مرض باقى ماند تا وقتى كه هلاك گرديد.

وَ انظُر إِلى إِلهِكَ الَّذِى ظَلتَ عَلَيهِ عاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِى اليَمِّ نَسفاً پس از آن موسى (ع) بطور تهكّم و سرزنش بسامرى خطاب مينمايد كه حال نظر كن و ببين كه خدايى كه بر آن عكوف داشتى و هميشه در خدمتش قيام مينمودى چگونه وى را ميسوزانم و خاكسترش را بدريا ميريزم.

اشاره به اينكه اگر اينكه گوساله چنانچه تو بمردم وانمود كردى خدا بود يا لا اقلّ مقامى نزد خدا داشت البته از خود دفاع مينمود.

إِنَّما إِلهُكُمُ اللّهُ الَّذِى لا- إِلهَ إِلّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيءٍ عِلماً همانا حقيقهٔ همين است و جز اينكه نيست كه اله و مبدء آفرينش شما آن خدايى است كه منفرد به الهيّت و حقيقت است و اله و خالقى جز او نيست و علم او وسيع است كه بهمه چيزها احاطه نموده لا يَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِى السَّماواتِ وَ لا- فِى الأَرضِ كَذلِكَ نَقُصُّ عَلَيكَ مِن أَنباءِ ما قَد سَبَقَ وَ قَد آتَيناكَ مِن لَدُنّا ذِكراً خطاب برسولش نموده كه اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم مثل همين حكايت موسى و فرعون و سامرى كه بر تو نقل نموديم خبرهاى پيشينيان و گذشتگان را بر تو نقل و حكايت ميكنيم تا اينكه بآن حكايات متذكر گردى چنانچه قبلا بتو (ذكر) يعنى قرآن را عطاء كرده بوديم، اشاره به اينكه داستان پيشينيان را بر تو حكايت ميكنيم كه هم علم تو باحوال گذشتگان زياد گردد و هم معجزه تو باشد زيرا كه همه ميدانند كه تو امّى و بى‌سوادى نه درس خوانده‌اى و نه كتابى ديده‌اى و اينكه اخبارها همه وحى است و از طرف حق تعالى بر تو نزول نموده تا اينكه حجت بر خلق تمام گردد.

[سوره طه (۲۰): آيات ۱۰۰ تا ۱۱۴]

اشاره

مَن أَعرَضَ عَنهُ فَإِنَّهُ يَحمِلُ يَومَ القِيامَةِ وِزراً (۱۰۰) خالِدِينَ فِيهِ وَ ساءَ لَهُم يَومَ القِيامَةِ حِملاً- (۱۰۱) يَومَ يُنفَخُ فِى الصُّورِ وَ نَحشُرُ المُجرِمِينَ يَومَئِذٍ زُرقاً (۱۰۲) يَتَخافَتُونَ بَينَهُم إِن لَبِثتُم إِلّا عَشراً (۱۰۳) نَحنُ أَعلَمُ بِما يَقُولُونَ إِذ يَقُولُ أَمثَلُهُم طَرِيقَةً إِن لَبِثتُم إِلّا يَوماً (۱۰۴)

وَ يَسئَلُونَكَ عَنِ الجِبالِ فَقُل يَنسِفُها رَبِّى نَسفاً (۱۰۵) فَيَذَرُها قاعاً صَفصَفاً (۱۰۶) لا- تَرى فِيها عِوَجاً وَ لا أَمتاً (۱۰۷) يَومَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الأَصواتُ لِلرَّحمنِ فَلا تَسمَعُ إِلّا هَمساً (۱۰۸) يَومَئِذٍ لا تَنفَعُ الشَّفاعَةُ إِلّا مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَولاً (۱۰۹)

يَعلَمُ ما بَينَ أَيدِيهِم وَ ما خَلفَهُم وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلماً (۱۱۰) وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَيِّ القَيُّومِ وَ قَد خابَ مَن حَمَلَ ظُلماً (۱۱۱) وَ مَن يَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلا- يَخافُ ظُلماً وَ لا هَضماً (۱۱۲) وَ كَذلِكَ أَنزَلناهُ قُرآناً عَرَبِيًّا وَ صَرَّفنا فِيهِ مِنَ الوَعِيدِ لَعَلَّهُم يَتَّقُونَ أَو يُحدِثُ لَهُم ذِكراً (۱۱۳) فَتَعالَى اللّهُ المَلِكُ الحَقُّ وَ لا تَعجَل بِالقُرآنِ مِن قَبلِ أَن يُقضى إِلَيكَ وَحيُهُ وَ قُل رَبِّ زِدنِى عِلماً (۱۱۴)

(ترجمه)

هر کس از ذکر (قرآن) اعراض نمود روز قیامت بار سنگینی بدوش میگیرد (۱۰۰)

در حالی که جاویدانند در آن و بد باری است برای آنان که روز رستاخیز باید حمل نمایند (۱۰۱)

روزی که در صور نفخه‌ای دمیده میشود گنهکاران را محشور میگردانیم در حالی که کبود چشمانند (۱۰۲)

آنها بین خودشان آهسته گویند ما در دنیا یا در قبر یا بین دو نفخه نماندیم مگر ده روز (۱۰۳)

ما عالم‌تریم بآنچه گنهکاران میگویند زیرا که بهتر آنها در مسلک گوید بلکه شما لبث ننمودید مگر روزی (۱۰۴)

ای محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از تو از کوه‌ها سؤال میکنند بگو پروردگار من آنها را پراکنده کند (۱۰۵)

و جای آنها را واگذار ساده و هموار (۱۰۶)

که در آن نه پستی بینی و نه بلندی (۱۰۷)

در آن روز داعی (حقّ) را پیروی کننـد در آن روز کسـی نتوانـد که پیروی نکنـد داعی حق را و نزد خـدای رحمان صداها خاشع و خاموش گردد و نمیشنوی مگر صدای آهسته (۱۰۸)

در آن روز شفاعت هیچکس پذیرفته نخواهد شد مگر کسی را که خدای رحمان اذن بدهد و قولش پسند او باشد (۱۰۹)

میداند آنچه بین دستهای آنها و آنچه پشت سر آنها است و کسی احاطه بذات خدا نمیتواند کرد از روی علم (۱۱۰)

و همه موجودات در پیشگاه خدای زنده و پاینده و ذلیل و خاضعند و همانا ناامید گردید هر کسی که بار ظلم و ستم بدوش گرفت (۱۱۱)

و کسی که اعمال صالح نماید در حالی که مؤمن باشد از هیچ ستم و آسیبی بیمناک نخواهد بود (۱۱۲)

و اینکه چنین ما فرود آوردیم قرآن را عربی و مکرّر گردانیـدیم در آن وعید (و تهدید بعذاب) را که شاید مردم پرهیزکار گردند یا باندرز تو متذکر گردند (۱۱۳)

برتر است خـدای از صـفات مخلوق و پادشاه و نافـذ الامر و ثابت در ذات و صـفات است و ای محمّـد صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم بخواندن قرآن عجله نکن پیش از آنکه وحی قرآن تماما بتو برسد و بگو پروردگار من علم من را زیاد گردان (۱۱۴)

صفحه : ۲۰۸

توضیح آیات

مَن أَعرَض َعَنه فَإِنَّه یَحمِل ُیَوم َالقِیامَهِ وِزراً ظاهرا مرجع ضـمیر (عنه) (ذکرا) در آیه بالا است و مقصود از ذکر شایـد قرآن باشـد یا نبوّت رسول اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم، و شایـد مرجع آیه جلوتر اللّه الَّذِی لا ـ إِلهَ إِلّا هُوَ مراد باشـد زیرا که در آیـات دیگر اطلاق ذکر بر اینها شـده، قوله تعالی مَن أَعرَض َعَن ذِکرِی فَإِن َّلَه مَعِیشَهً ضَنکاً وَ نَحشُرُه یَوم َالقِیامَهِ أَعمی سوره الانبیاء آیه ۱۲۳ و ۱۲۴.

خلاصه بازگشت تمام معنی باین میشود که هر کس اعراض نمایـد از ذکر خدا و قرآن و شـریعت او و مطیع امر و قانون الهی نگردد در روز قیامت بار سنگینی بر او بار میگردد.

و گوینـد در آیه کلامی در تقـدیر است یعنی (عقوبـهٔ الوزر و جزائه) و آن یـا از قبیل تسـمیه مسبب است باسم سـبب یعنی اعراض کننده در آخرت حامل عقوبت گناه و بردارنده پاداش کردار خود میگردد.

خالِدِینَ فِیهِ وَ ساءَ لَهُم یَومَ القِیامَةِ حِملًا (خالدین) حال است برای فاعل (اعرض) یعنی اعراض کنندگان از ذکر در حالی میباشند که مخلد در جهنم و در آن جاویدانند و هرگز از آن خلاصی نیابند، و جمع (خالدین) با مفرد بودن ضمیر اعرض از قرآن یا آیات الهی که ذی الحال است باعتبار معنی است.

یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ وَ نَحشُرُ المُجرِمِینَ یَومَئِذٍ زُرقاً (یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ) بدل از (یَومَ القِیامَةِ) در آیه بالا- است، از جمله صفات مشرکین که در اینجا تذکر میدهد اینکه است که وقتی در صور نفخه‌ای دمیده شد گنهکاران محشور میگردند در حالی که چشمهای آنان کبود است، و اینکه آنان را باین صفت معرفی مینماید شاید برای اینکه باشد که بدترین چشمها

صفحه : ۲۰۹

نزد عرب چشم کبود است و غالبا رومیها که با عربها دشمن بودند چشمهایشان کبود بوده. و از فرّاء نقل شده که مقصود از (زرقا) یعنی عمی چشمهای آنها کور است.

یَتَخافَتُونَ بَینَهُم إِن لَبِثتُم إِلّا عَشراً، نَحنُ أَعلَمُ بِما یَقُولُونَ إِذ یَقُولُ أَمثَلُهُم طَرِیقَةً إِن لَبِثتُم إِلّا یَوماً در آن روز وقتی کفار اوضاع جهنم را مینگرند از هیبت و وحشت قدرت بر تکلّم ندارند اینکه است که آهسته و مخفیانه با یکدیگر گویند شما در دنیا یا در قبر و عالم برزخ یا بین دو نفختین مکث ننمودید مگر ده روز و دانشمندترین آنان گویند مکث ننمودید مگر یک روز.

معلوم است عمر محدود دنیا نسبت بعالم آخرت غیر محدود اندک‌تر از اندک مینماید بلکه اصلا نمیتوان امر محدود متناهی را با غیر محدود غیر متناهی مقایسه نمود، شاید همین باشد سرّ اینکه حق تعالی علم بمکث آنها را بخودش نسبت میدهد که خدا عالم‌تر است بآنچه آنان میگویند و گمان میکنند در دنیا ده روز مکث نموده‌اند و داناترین و صادق‌ترین آنها میگوید نه شما یک روز زیادتر مکث ننمودید، و اینکه آیه نظیر آنجاست که فرموده قالَ کَم لَبِثتُم فِی الأَرضِ عَدَدَ سِنِینَ قالُوا لَبِثنا یَوماً أَو بَعضَ یَومٍ فَسئَلِ العادِّینَ معلوم میشود شدّت عذاب آنها را از مدّت مکثشان غافل میگرداند، و شاید مقصود آنها عذر گناهانشان باشد که ما بقدری در دنیا نماندیم که بتوانیم عمل نیک نمائیم.

وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الجِبالِ فَقُل یَنسِفُها رَبِّی نَسفاً خطاب برسولش نموده که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم از تو از کوهها سؤال میشود، در شأن نزول آیه گویند مردی از اهل ثقیف از حضرت سؤال از کوهها نمود، شاید میخواسته بفهمد که موقع قیام قیامت کوهها و زمین چگونه میشوند اینکه آیه رسید که در پاسخ بگو خدا آن را خورد کند چون رمل و آن را میگرداند (هَباءً مُنبَثًّا)

صفحه : ۲۱۰

فَیَذَرُها قاعاً صَفصَفاً، لا تَری فِیها عِوَجاً وَ لا أَمتاً پس وامیگذارد آن را زمینی ساده صاف و هموار بطوری که در آن نه پستی دیده شود و نه بلندی.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که همین زمین دنیا است که پس از زلزال شدید و پراکنده شدن اجزاء آن صاف و هموار و ملساء میگردد بطوری که آماده میگردد برای اجتماع جمیع افراد بشر، و شاید اشاره بهمین باشد قوله تعالی یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ سوره ابراهیم (ع) آیه ۴۹. از اینکه آیات و امثال آن معلوم میشود که همین عالم دنیا است که تبدیل میگردد بعالم آخرت همین طوری که بدن دنیوی انسان تبدیل میگردد ببدن اخروی بطوری که لایق بقاء باشد، عالم دنیا نیز وقتی عمرش بپایان رسید از صورت کنونی بدوی تحوّل مینماید بصورت حقیقی اخروی و آنچه در آن بالقوّه موجود بوده بفعلیت میرسد زیرا که در محلّ خودش مبرهن گردیده که هیچ موجودی معدوم صرف نمیگردد، و همین طوری که انسان وقتی مرد و اجزاء وجودش مندک گردید روحانیت و جوهر و لبّ حقیقتش حتّی جوهریت بدنش که در احادیث بطینت که شاید مقصود ماده

اثیریه باشد فانی نمیگردد و نزد مصوّر الصّور محفوظ است تا وقتی که عالم قیامت برپا گردد آن وقت هر فرعی باصل خود برمیگردد، همانا ماه و خورشید با هم جمع میگردند، روح ببدن عود مینماید، اضداد با هم مجتمع میگردند و چون زمین نیز یکی از موجودات بشمار میرود ممکن نیست پس از منحل گردیدن بکلّی معدوم گردد بلکه بدلالت همین آیه که فرموده (قاعاً صَفصَفاً زمین پس از مندک گردیدن صاف و هموار میگردد.

و نیز در سوره زلزال که در وصف زمین است یَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها و از آیات دیگر چنین معلوم میشود که همین زمین معهود ما است که در آن وقت صاحب حیات و سخن گو میگردد.

صفحه : ۲۱۱

و شاید سرّ اینکه موجودات اخروی صاحب حیات میگردند چنانچه یکی از نامهای قیامت را «حیوان» نامیده وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ و نیز سرّ اینکه اجزاء آدمی بسخن میآیند و بر علیه او شهادت میدهند اینکه باشد که چنانچه ثابت گردیده هر موجودی و لو بصورت جمادی باشد نیروی حیاتی در آن موجود است که جامع مشتقّات و حافظ صورت جمعیّه وی است و در هر مرتبه‌ای طوری تظاهر مینماید، در جلد چهارم اینکه تفسیر در سوره زلزال در توضیح آیه وَ أَخرَجَتِ الأَرضُ أَثقالَها تا اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود یَومَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدّاعِیَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الأَصواتُ لِلرَّحمنِ فَلا تَسمَعُ إِلّا هَمساً تنوین (یومئذ) عوض مضاف الیه است و اضافه بوقت نسف است یعنی روزی که زمین پراکنده میگردد مردم پیروی میکنند داعی حق را.

بروایتی چون موقع حشر میرسد حق تعالی باسرافیل امر مینماید که بر صخره بیت المقدس برآید و بآواز بلند مردم را بخواند و هر کس از هر جایی که باشد رو بآن صدا آرد و آن داعی حق را همه افراد بشر متابعت نمایند و احدی نتواند سرپیچی کند و بجانب خواننده نیاید بلکه همه اجابت کنند و بشتاب بمیعادگاه حاضر گردند و در آن وقت صداها از عظمت و بزرگی و مهابت خدای رحمن در گلوها حبس گردد و از آنان صدایی شنیده نشود مگر سخن آهسته.

یَومَئِذٍ لا تَنفَعُ الشَّفاعَةُ إِلّا مَن أَذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَولًا در همان روز قیامت شفاعت کسی نفع نمی‌بخشد مگر شفاعت کسی را که خداوند دستور باو بدهد و سخن او را در شفاعت بپسندد، و آنها کسانی میباشند که مقام و منزلتی نزد حق تعالی دارند از انبیاء و اولیاء و شهداء و مؤمنین با تقوی.

بقولی میشود مقصود مشفوع له باشد یعنی کسی را توانند شافعین شفاعت کنند که مأذون باشد در مورد شفاعت واقع گردد و خدا بخواهد او را شفاعت کنند بنا بر معنی اول (من موصوله) مرفوع المحل است و بدل از شفاعت بتقدیر حذف مضاف یعنی شفاعت کسی نفع نمی‌بخشد مگر کسی را که خدا بآن اذن بدهد

صفحه : ۲۱۲

و بمعنی دوم منصوب المحل است بمفعولیت یعنی کسی را که برای او اذن بدهد و راضی باشد شفاعت بشود.

یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم وَ ما خَلفَهُم وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلماً خدا میداند آنچه بین دستهای مردم از امور دنیا و عمل آنان است و آنچه پشت سر آنها است از امور اخروی، یا آنچه جلو آنها و حاضر نزد آنها است و آنچه پشت سر آنها است از امور آینده که از آن اطلاعی ندارند.

و شاید مقصود چنین باشد که میداند خدا آنچه را که در حال حاضر عمل میکنند و آنچه را که قبلا عمل نموده‌اند که تماما در علم ازلی او محفوظ است لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ و کسی را نه بذات و صفات حقّانی الهی احاطه‌ای است و نه بمقدورات و معلومات ازلی سرمدی او راهی است در کافی احمد بن ادریس از محمّد عبد الجبار از صفوان بن یحیی گفت أبو

قرة محدّث از من سؤال نمود که من او را داخل کنم نزد ابی الحسن الرضا علیه السّلام پس از آنکه از حضرت طلب اذن کردم و اذن دخول داد و أبو قرة از حلال و حرام و احکام سؤال نمود تا اینکه سؤالش بتوحید رسید و گفت همانا ما روایت کرده‌ایم که خدای تعالی رؤیت و کلام را بین دو نبی تقسیم نموده، کلام را قسمت موسی کرده و رؤیت را بمحمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم داده، ابو الحسن علیه السّلام فرموده آیا کی است که ثقلین از جن و انس را تبلیغ نموده و گفته لا تُدرِکُهُ الأَبصارُ وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلماً لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ آیا رساننده اینکه آیات، محمّد (ص) نبود، أبو قرة گفت آری، حضرت فرمود چگونه مردی بسوی تمام خلق میآید و خبر میدهد که من از جانب خدا مبعوث شده‌ام و او مردم را بامر خدا بسوی خدا میخواند و میگوید (لا تُدرِکُهُ الأَبصارُ- وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلماً- لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ) پس از آن میگوید من خدا را بچشم دیده‌ام و احاطه علمی باو پیدا نموده‌ام در حالی که خود او در صورت بشر است، امّا شما تصحیح میکنید آنچه را زندیق‌ها خواستند حضرت را رمی کنند به اینکه از نزد خدا چیزی میآورد پس از آن بوجه دیگر

صفحه : ۲۱۳

خلاف آن را میگوید.

پس از آن ابو قرة گفته خدای تعالی میگوید وَ لَقَد رَآهُ نَزلَةً أُخری ابو الحسن علیه السّلام فرمود بعد از اینکه چیزی است که دلالت دارد بر آنچه دیده آنجا که گفته ما کَذَبَ الفُؤادُ ما رَأی یعنی قلب محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم دروغ نگفت آنچه را که دو چشمش دیده پس از آن خبر میدهد بآنچه دیده و گفت لَقَد رَأی مِن آیاتِ رَبِّهِ الکُبری پس آیات خدا غیر از خدا است (و قد قال اللّه وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلماً) وقتی چشم او را دید باو احاطه علمی نموده و معرفت واقع شده.

پس از آن أبو قره گفته پس ما باید روایات را تکذیب کنیم، ابو الحسن علیه السّلام فرمود وقتی روایات مخالف قرآن است باید آن را تکذیب نمود در حالی که اجماع مسلمین بر اینکه است که (انه لا یحاط به علما- و لا تُدرِکُهُ الأَبصارُ- و لَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ).

وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَیِّ القَیُّومِ وَ قَد خابَ مَن حَمَلَ ظُلماً (العنوة) بمعنی ذلّت است، اشاره به اینکه در قیامت که سلطنت و قهاریت حق تعالی ظهور و بروز تام و تمام پیدا مینماید چنانچه گفته‌اند در وصف آن روز است قوله تعالی لِمَنِ المُلکُ الیَومَ لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ سوره مؤمن آیه ۶، در آن روز ذلیل و خاضع میشود کسی که بار ظلم و تعدّی را بنفس خود و بر دیگران بار نموده چنین کسی بخود ستم کرده که بکفران نعمتهای خدای تعالی و هدایت نیافتن بتعلیم احکام الهی خود را در چاه مذلت سرنگون نموده چنین کسی در آن روز خود را از رحمتهای غیر متناهی که نصیب مؤمنین با تقوی گردیده محروم ساخته.

وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلا یَخافُ ظُلماً وَ لا هَضماً در مقابل مجرمین و کیفیت ورود آنان در محشر و ذلت و خواری و ناامیدی آنها، بیان حال کسانی را مینماید که در دنیا عمل نیکو کردند در حالی که با ایمان بودند، اشاره به اینکه عمل صالح وقتی در آخرت جزاء دارد که عامل آن مؤمن باشد پس اگر کافر عمل صالحی نمود جزاء او در همین دنیا داده میشود

صفحه : ۲۱۴

و در آخرت اجری ندارد.

بنا بر اینکه هر قدر عمل نیکو بنماید کسی که بدون ایمان است در عالم آخرت عملش ذرّه‌ای نتیجه‌بخش نخواهد بود ولی نتیجه دنیوی دارد، و هر قدر ایمان کامل‌تر و شدیدتر باشد بر قیمت عمل و حسن آن افزوده خواهد گردید و چنین کسی که اعمال خوب او با ایمان بخدا و اصول دیانت انجام گرفته در آن روز دیگر نه خوف و ترسی او را فرا میگیرد و نه ثواب و پاداش عمل آن نقصان‌پذیر است بلکه صحیح است در باره او گفته شود فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ.

وَ كَذلِكَ أَنزَلناهُ قُرآناً عَرَبِيًّا يعنى هم چنانى كه خبردار كرديم تو را باخبار قيامت فرو فرستاديم قرآن را بعربى الفاظ عربى از جهاتى بر الفاظ ديگر مزيّت دارد: يكى زبان حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم و قوم او بوده از اهل مكه و ساير اعراب، و نيز قوانين آن روى اصل منظمى قرار گرفته بطورى كه مطالب بزرگى در كلمات كوچك آن جاى ميگيرد و تلفظ بآن را آسان مينمايد و خصوصيات و امتيازات ديگرى در الفاظ عربى است كه در باقى لغات نميباشد.

وَ صَرَّفنا فِيهِ مِنَ الوَعِيدِ لَعَلَّهُم يَتَّقُونَ أَو يُحدِثُ لَهُم ذِكراً در اينجا سه امتياز راجع بقرآن تذكر ميدهد: اول قرآن را بزبان عربى فرود آورديم، دوم- آياتى در آن مندرج نموديم كه مشتمل باشد بر وعيد و تهديد كسانى كه از احكام قرآن اعراض ميكنند يا تكذيب مينمايند و چنين كرديم شايد پرهيزگار گردند. سوم- در قرآن بآيات وعيد و عذاب آنان را ترسانيديم شايد بخود بيايند و متذكر گردند و پند گيرند و در اثر آن علومى بر آنها پديد گردد و بترسند از اينكه نازل شود بر آنها عذاب مثل اينكه در اثر نافرمانى بر امم گذشته نازل گرديد.

فَتَعالَى اللّهُ المَلِكُ الحَقُّ وَ لا تَعجَل بِالقُرآنِ مِن قَبلِ أَن يُقضى إِلَيكَ وَحيُهُ بزرگ و بزرگوار است خدايى كه پادشاه و مالك حقّ است و سلطنت و پادشاهى

صفحه : ۲۱۵

مخصوص باو است و برتر است صفات او از صفات مخلوق.

اى رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم پيش از آنكه وحى بتوسط رسول وحى تمام شود عجله نكن در فرا گرفتن آن.

گويند وقتى جبرئيل امين براى حضرتش وحى ميرسانيد براى اينكه مبادا بعضى از آن را فراموش نمايد با جبرئيل ميخواند اينكه است كه باو خطاب ميرسد در فرا گرفتن آن عجله مكن، و بقولى مقصود اينكه است كه پيش از تمام شدن وحى بر اصحاب خود آيات را مخوان تا وقتى كه وحى تمام گردد و يا اينكه سؤال نكن انزال قرآن را پيش از آنكه بتو بفرستيم.

وَ قُل رَبِّ زِدنِي عِلماً و بخوان پروردگار خود را و از او طلب نما و بگو پروردگار من علم مرا زياد گردان، آرى خداوند بانسان قوّه‌اى كرامت نموده كه هر قدر در علم و دانش و كمال و فضيلت بالا رود باز قابل زيادتى است و حدّ يقف ندارد اينست كه با اينكه آن شخص اوّل عالم امكان بود كه جامع تمام فضائل و كمالات بوده باز بوى خطاب ميرسد كه از پروردگار خود طلب زيادتى علم نما و همين است معنى قوله تعالى وَ فَوقَ كُلِّ ذِي عِلمٍ عَلِيمٌ.

صفحه : ۲۱۶

[سوره طه (۲۰): آيات ۱۱۵ تا ۱۲۷]

اشاره

وَ لَقَد عَهِدنا إِلى آدَمَ مِن قَبلُ فَنَسِيَ وَ لَم نَجِد لَهُ عَزماً (۱۱۵) وَ إِذ قُلنا لِلمَلائِكَةِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبلِيسَ أَبى (۱۱۶) فَقُلنا يا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوجِكَ فَلا يُخرِجَنَّكُما مِنَ الجَنَّةِ فَتَشقى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلاّ تَجُوعَ فِيها وَ لا تَعرى (۱۱۸) وَ أَنَّكَ لا تَظمَؤُا فِيها وَ لا تَضحى (۱۱۹)

فَوَسوَسَ إِلَيهِ الشَّيطانُ قالَ يا آدَمُ هَل أَدُلُّكَ عَلى شَجَرَةِ الخُلدِ وَ مُلكٍ لا يَبلى (۱۲۰) فَأَكَلا مِنها فَبَدَت لَهُما سَوآتُهُما وَ طَفِقا يَخصِفانِ عَلَيهِما مِن وَرَقِ الجَنَّةِ وَ عَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى (۱۲۱) ثُمَّ اجتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيهِ وَ هَدى (۱۲۲) قالَ اهبِطا مِنها جَمِيعاً بَعضُكُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ

فَإِمّا يَأتِيَنَّكُم مِنِّى هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدايَ فَلا يَضِلُّ وَ لا يَشقى (۱۲۳) وَ مَن أَعرَضَ عَن ذِكرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَ نَحشُرُهُ يَومَ القِيامَةِ أَعمى (۱۲۴)

قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرتَنِي أَعمى وَ قَد كُنتُ بَصِيراً (۱۲۵) قالَ كَذلِكَ أَتَتكَ آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كَذلِكَ اليَومَ تُنسى (۱۲۶) وَ كَذلِكَ نَجزِى مَن أَسرَفَ وَ لَم يُؤمِن بِآياتِ رَبِّهِ وَ لَعَذابُ الآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبقى (۱۲۷)

صفحه : ۲۱۷

(ترجمه)

همانا بآدم امر نمودیم که نزدیک شجره منهیه نرود او فراموش کرد و نیافتیم او را که عزم مخالفت داشته باشد (۱۱۵)

ای محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم یاد کن) وقتی را که بملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید پس همه سجده کردند مگر ابلیس که امتناع کرد (۱۱۶)

پس گفتیم ای آدم اینکه شیطان دشمن تو و زن تو است مبادا شما را از بهشت بیرون کند پس تو در رنج و تعب امر معاش بیفتی (۱۱۷)

و بدرستی تو در بهشت نه هرگز گرسنه میگردی و نه برهنه میشوی (۱۱۸)

و نه در آنجا هرگز تشنه میشوی و نه از تابش آفتاب گرما می‌بینی (۱۱۹)

پس شیطان آدم را بوسوسه انداخت و گفت ای آدم میخواهی که بتو نشان دهم درخت ابدیت و ملکی که جاویدان باشد (۱۲۰)

همانا آدم و حوّاء (فریب شیطان را خوردند) و از آن درخت تناول نمودند پس (برهنه شدند) عورت آنها ظاهر گردید و خواستند بساتری از برگ بهشت خود را بپوشانند و آدم نافرمانی پروردگارش را نمود و از ثواب یا از ماندن در بهشت ناامید گردید (۱۲۱)

پس از آن پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را قبول نمود و هدایتش گردانید (۱۲۲)

خطاب شد بآدم و حوّا که (از محل رفعت خود) فرود آئید و بعضی از اولاد شما بر بعضی دشمنید و اگر از جانب من بر شما راهنمایی بیاید کسی که تابع هدایت من گردید هیچ وقت نه گمراه میشود و نه شقی میگردد (۱۲۳)

و کسی که از یاد من اعراض نماید زندگانیش تنگ میگردد و روز قیامت کور محشور میشود (۱۲۴)

و میگوید پروردگار من چرا مرا کور محشور گردانیدی در حالی که من قبلا بینا بودم (۱۲۵)

حق تعالی باو گوید همین طوری که برای تو آیات ما آمد و تو آنها را ندیده گرفتی ما نیز امروز تو را ندیده گرفتیم (۱۲۶)

و چنین پاداش میدهیم کسی را که اسراف کند (در طغیان) و بآیات پروردگارش ایمان نیاورد و هر آینه عذاب آخرت شدیدتر و باقی تر است (۱۲۷).

صفحه : ۲۱۸

توضیح آیات

وَ لَقَد عَهِدنا إِلى آدَمَ مِن قَبلُ فَنَسِيَ وَ لَم نَجِد لَهُ عَزماً (عهد) در اینجا بمعنی امر است، پس از حکایت موسی (ع) و فرعون و بیان بعض آیاتی که دلالت دارد بر سوء حال کفار و معاندین دین در عالم قیامت حکایت آدم و شیطان را تذکر میدهد و اینکه آدم (ع)

بـا اینکه بـا او عهـد کرده بـودیم یعنی قبلاـ همـان اول ورود او در بهشت بـاو امر نمودیم که از آن درخت معهود نخورد عهـد مـا را فراموش نمود و نیافتیم او را که بر آن عهد ثابت باشد یا نیافتیم او را که عمدا مخالفت امر نموده باشد و از آن درخت تناول نمود.

وَ إِذ قُلنا لِلمَلائِکَهِ اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبلِیسَ أَبی پس از خلقت آدم علیه السّلام از طرف حق تعالی بملائکه خطاب میرسد که به آدم سـجده کنید تمام ملائکه بآدم سجده نمودند مگر ابلیس که از سجده اباء نمود، و چنانچه در جای دیگر حکایت شده سجده ننمود و گفت من بهتر از آدم هسـتم زیرا که آدم را از گل آفریـدی و مرا از آتش و نزد رأی پلید خود چنین گمان میکرد که چون آتش أفضـل از خـاک است من افضـل و ارجمنـدتر از آدم هسـتم دیگر آن ملعون نمیـدانست که خداونـد چه گوهر گران‌بهایی در حقیقت آدم علیه السّلام گذارده فقط جسم آدم را میدید نه روح و درون او را.

فَقُلنا یا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوجِکَ فَلا یُخرِجَنَّکُما مِنَ الجَنَّهِ فَتَشقی حق تعالی بآدم تذکر میدهد که ای آدم اینکه شیطان دشمن تو و دشـمن زن تو است خیلی مواظب حال خود باشـید که مبادا فریب شـیطان را بخورید و بوسوسه شـما را اغواء بنماید و از بهشت بیرونتان بکند و تو بسختی و تعب بیفتی برای امر معیشت خودت و عیالت.

إِنَّ لَکَ أَلّا تَجُوعَ فِیها وَ لا تَعری، وَ أَنَّکَ لا تَظمَؤُا فِیها وَ لا تَضحی حق تعالی بآدم (ع) تذکر میدهد که فعلا تو در مکانی میباشی که هیچوقت

صفحه : ۲۱۹

نه گرسـنه میشوی و نه برهنه میگردی و نه تشنـه میشوی و نه از تـابش آفتـاب سـختی میبری زیرا که بقـدری نعمتهـای بهشتی فراوان است که آنچه خواسـته باشـید و محتاج بآن گردیـد بدون زحمت و مشـقّت کسب و عمل در دسترس تو گذارده شده و ظاهرا اینکه دو آیه بیان (تشقی) در آیه بالا است که اگر فریب شیطان را بخوری تو را از اینکه دار کرامت میراند و بایستی در زمین برای کسب معاش چه زحماتی متحمل گردی.

فَوَسوَسَ إِلَیهِ الشَّیطانُ قالَ یا آدَمُ هَل أَدُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الخُلدِ وَ مُلکٍ لا یَبلی شیطان بوسوسه آدم را اغواء نمود و باو گفت ای آدم آیا میخواهی تو را دلالت کنم بر درختی که اگر از آن تناول نمایی همیشه در بهشت جاویدان باشی و دارای ملک و سلطنتی گردی که زوال‌پذیر نخواهد بود.

آری القائات شیطانی چنین است که هر چیزی را بر خلاف آنچه هست نشان میدهد چون خودش شالوده باطل و فساد است و با آن دشمنی و ضدّیتی که با آدم داشته زیرا که در اثر مخالفت امر الهی که امر شد بآدم سجده کند و نکرد از آن مقامی که داشت رانده شد اینکه بود که جدّیت مینمود که آدم را نیز مثل خود فاسد گرداند و از مقامی که داشت تنزّل بدهد و کوشش نمود و قسم خورد که من خیرخـواه شـما هسـتم تـا اینکه آن ملعون نسبت بـآدم و حوّاء مراد خود را در مرتبه عمـل اجراء گردانیـد، و چنین است عمل شیطـان که تمام همّش اینست که اولاد آن آدم را نیز اغواء بنمایـد، بایستی ماها از شـرّ آن لعین بخـدا پناه ببریم و مواظب حال خود باشـیم که فریب شیاطین جنّی و انسی را نخوریم چنانی که خدا دستور داده که یا بَنِی آدَمَ لا یَفتِنَنَّکُمُ الشَّیطانُ کَما أَخرَجَ أَبَوَیکُم مِنَ الجَنَّهِ.

و در اینکه خود را چگونه و بچه تمهیـدی بـآدم رسانیـد در آن چنـد قول است: بعضـی گفته‌انـد بتوسط مـار، دیگری گفته بتوسط طـاووس خـود را بـدر بهشت رسانیـد و حـوّاء را دیـد و اول حـوّاء را فریب داد و خـود را خیرخـواه آنهـا معرفی نمـود و بـآدم گفت میخواهی تو را راهنمایی نمایم بدرختی که اگر از آن

صفحه : ۲۲۰

بخوریـد همیشه در بهشت میمانید آدم گفت آن چه درختی است شیطان همان درختی که از اکل آن نهی شده بود بآدم نشان داد، آدم گفت نهی شـده‌ایم که از آن درخت بخوریم و ما خلاف نهی نمیکنیم، و چنانچه در جای دیگر بیان شده وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحِینَ سوره اعراف آیه ۲۰) شیطان بخدا قسم یاد مینماید که من ناصح و خیرخواه شـما هستم و اینکه درختی است که هر کس از آن بخورد همیشه در بهشت مخلّد خواهد ماند.

فَأَکَلا مِنها فَبَدَت لَهُما سَوآتُهُما وَ طَفِقا یَخصِفانِ عَلَیهِما مِن وَرَقِ الجَنَّةِ وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی شیطان کار خود را کرد و آدم و حوّاء را بقسم خوردن بخدا که هرگز گمان نمیکردند کسی جرأت داشته باشد بدروغ بخدا قسم یاد کند فریب داد و آنان از آن شـجره منهیّه قـدری خوردنـد بمجرد خوردن لباس بهشتی و آن تاج مجللی که بر سـر داشـتند از بـدن آنها ریخته شـد و برهنه گردیدند آن وقت، برای اینکه عورتشـان نمایـان گردیـد از برگهـای بهشت عورتشان را پوشانیدنـد و باین عمل یعنی مخالفت امر و لو اینکه نهی آدم از اکـل آن درخت نهی تنزیهی بوده نه تحریمی، امر پروردگار خود را مخالفت کرد و آدم ناامیـد شـد از ثواب یا از مانـدن در بهشت زیرا چنین عمـل و لو اینکه ترک اولی باشـد برای پیمبری که اینکه انـدازه در باره او تفضل شـده و در منزل رفیع وی را جای داده و او را مسـجود ملائکه گردانیـده سـزاوار نبود با اینکه قبلا دشـمنی شـیطان را بوی تـذکر داده بود مخالفت امر پروردگارش را نماید.

ثُمَّ اجتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیهِ وَ هَدی، قالَ اهبِطا مِنها جَمِیعاً بَعضُکُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ فَإِمّا یَأتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشقی پس از توبه و انـابه و تضـرّع آدم پروردگـارش او را برگزیـد برای پیغمبری و توبه او را قبول نمود، پس از آن خطـاب رسـید که از بهشت هبوط کنید (جمیعا) با اینکه آدم و حوّاء دو نفر بودند، و همچنین از ضـمائر بعد (بعضـکم، یأتینکم) که اشاره بجماعت دارد، معلوم میشود که مقصود آدم و حوّاء و شیطان میباشد،

صفحه : ۲۲۱

و شاید ضـمائر جمع اشاره بآدم و حوّاء و اولادان آنها باشد چنانچه از سیاق کلام چنین متبادر میگردد، و (به فاء تفریع) تذکر میدهد که شـما پس از هبوطتان بعضی دشمن بعضی دیگر میگردید و شما با اینکه از طرف حق تعالی که اسباب هدایت را برای شما آماده نموده هدایت میگردید و براه حق و حقیقت رهسپار میشوید آن وقت هرگز نه گمراه میگردید و نه بمشقّت و رنج میافتید.

وَ مَن أَعرَضَ عَن ذِکرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً آیه اشاره بشق دوم دارد که آن کسـی که بهدایت الهی هدایت نگردید و تابع سـفراء و برگزیدگان الهی نشد و از آنها و ذکر خدا که ظاهرا (قرآن) یا تمام کتابهای آسـمانی مراد باشد اعراض نمود چنین کسـی زندگانی دنیای وی ضـیق و تنگ میگردد اگر چه بظاهر متموّل و ثروت‌منـد و نیرومند باشد و خوش بنظر آید لکن چون فرح و انبساط روحی که در اثر ایمـان و صـفات شایسـته و محبت نسـبت بمقـام الوهیت در قلب و روح وی جـایگزین نگردیـده و قلب و دل وی تـاریک گردیـده از ناله مخفیانه آن لطیفه روحانی که در باطن او پنهان است و در اثر رنجش طبیعت بفغان آمـده و طالب مقام خود میباشـد آزار می‌بینـد و لو اینکه پرده سیاه کفر و دنیاطلبی روی آن را گرفته و نمیگـذارد بفهمد که گرفته‌گی او در اثر چیست، اینکه است که بکـج روی چیز غیر مطلوب را آرزو میکنـد و گمان میکنـد که اگر بآن دست یافت از شـکنجه روح اسیر طبیعت راحت میگردد اینکه است که دنبال آن میرود و هر قدر زیادتر در طلب آن کوشش و پافشاری نماید از مطلوب حقیقی دورتر میگردد و پرده اوهام و خیالات چنان او را در بنـد بسـته که رهایی از آن مشـکل بلکه محال عادی بنظر میآید، و قوله تعالی در باره چنین مردمانی است وَ جَعَلنا مِن بَینِ أَیدِیهِم سَدًّا وَ مِن خَلفِهِم سَدًّا فَأَغشَیناهُم فَهُم لا یُبصِرُونَ سوره یس آیه ۸ و اینکه آیه در باره آنان صادق میآید اینکه است که گاهی مال می‌طلبـد و نمی‌یابـد و اگر یافت عطش او را فرو نمینشانـد، جاه می‌طلبـد از آن خورسـند نمیگردد و هر قـدر در مطلوبات طبیعی بیشتر پافشاری کند می‌بیند

صفحه : ۲۲۲

آرزوی او تمام نشده گشاده‌ای دارد که باو نمیرسد.
وَ نَحشُرُهُ يَومَ القِيامَةِ أَعمى، قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرتَنِي أَعمى وَ قَد كُنتُ بَصِيراً و چون آدمی که از ذکر حق تعالی اعراض نمود چشم دلش کور میشود و زندگانی دنیا بر او ضیق میگردد در قیامت که هر چیزی بحقیقت خود ظاهر میگردد چشم دل و سرش هر دو کور گردیده و در محشر کور وارد میشود آن وقت در مقام اعتراض برمیآید که ای پروردگار من برای چه مرا کور محشور نمودی من که در دنیا بینا بودم.
قالَ كَذلِكَ أَتَتكَ آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كَذلِكَ اليَومَ تُنسى جواب میرسد چون آیات ما از کتابهای آسمانی و ارسال پیمبران آمد تو را و آن را فراموش نمودی و ندیده انگاشتی همین طور ما امروز که روز مجازات است (جَزاءً وِفاقاً) چون جزاء بایستی مطابق عمل انجام گیرد ما نیز امروز با تو معامله فراموشی نمودیم و تو را کور محشور گردانیدیم.
وَ كَذلِكَ نَجزِي مَن أَسرَفَ وَ لَم يُؤمِن بِآياتِ رَبِّهِ وَ لَعَذابُ الآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبقى ظاهرا واو در (و کذلک) استيناف است و اسراف تجاوز نمودن از حدّ اعتدال است و آیه اطلاق دارد و شامل میگردد هر کسی را که از حدّ خود تجاوز نماید و بالاترین و جامع‌ترین چیزی که اسراف بر آن صادق میآید اسراف در کفر و تجاوز نمودن از حدّ خود و ایمان نیاوردن بآیات تکوینی و تشریعی پروردگار است که چنین کسی هم معیشت و زندگانی دنیای وی سخت و ناگوار میگردد و و هم بکوری قیامت مبتلا خواهد گردید و البته عذاب آخرت از کوری و جهنم و آن مجازاتهای سخت که بزبان پیمبرانش خبر داده هم سخت‌تر و ناگوارتر و هم باقی‌تر است زیرا که دنیا دار فناء و آخرت دار بقاء است.

صفحه : ۲۲۳

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۸ تا ۱۳۵]

اشاره

أَ فَلَم يَهدِ لَهُم كَم أَهلَكنا قَبلَهُم مِنَ القُرُونِ يَمشُونَ فِي مَساكِنِهِم إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِأُولِي النُّهى (۱۲۸) وَ لَو لا كَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّكَ لَكانَ لِزاماً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى (۱۲۹) فَاصبِر عَلى ما يَقُولُونَ وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَ قَبلَ غُرُوبِها وَ مِن آناءِ اللَّيلِ فَسَبِّح وَ أَطرافَ النَّهارِ لَعَلَّكَ تَرضى (۱۳۰) وَ لا تَمُدَّنَّ عَينَيكَ إِلى ما مَتَّعنا بِهِ أَزواجاً مِنهُم زَهرَةَ الحَياةِ الدُّنيا لِنَفتِنَهُم فِيهِ وَ رِزقُ رَبِّكَ خَيرٌ وَ أَبقى (۱۳۱) وَ أمُر أَهلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصطَبِر عَلَيها لا نَسئَلُكَ رِزقاً نَحنُ نَرزُقُكَ وَ العاقِبَةُ لِلتَّقوى (۱۳۲)
وَ قالُوا لَو لا يَأتِينا بِآيَةٍ مِن رَبِّهِ أَ وَ لَم تَأتِهِم بَيِّنَةُ ما فِي الصُّحُفِ الأُولى (۱۳۳) وَ لَو أَنّا أَهلَكناهُم بِعَذابٍ مِن قَبلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَو لا أَرسَلتَ إِلَينا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِكَ مِن قَبلِ أَن نَذِلَّ وَ نَخزى (۱۳۴) قُل كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعلَمُونَ مَن أَصحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهتَدى (۱۳۵)

صفحه : ۲۲۴

ترجمه آیات

آيا راه ننمود (كفار قريش) را حال گذشتگان از كفارى كه پيش از اينها بودند در زمانهاى گذشته كه در اثر نافرمانى چه بسيار از آنان را هلاك گردانيديم و اينكه كفار در سفر از منازل آن هلاك شدگان عبور ميكنند همانا در هلاكت آنها نشانه‌هايى است براى عبرت گرفتن يا دليل‌هايى است بر عذاب اهل انكار براى صاحبان عقل (كه تدبر نمايند) (۱۲۸)

اگر پيش نگرفته بود سخن و تقديرى از پروردگار تو در عذاب كافرين در وقت معين هر آينه عذاب ملازم آنها بود تا نابود شوند (۱۲۹)

اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم بر آنچه كافرين گويند بردبارى نما و ستايش و تسبيح كن پروردگار خود را پيش از طلوع شمس و قبل از غروب آن و در ساعات شب و اطراف روز شايد خشنود گردى (۱۳۰)

و چشمهاى خود را ميانداز بآنچه از متاع دنيا باصنافى از كفار داده‌ايم كه آنها را بهره‌مند گردانيم (چنين كرديم) براى اينكه آنها را بيازمائيم و روزى پروردگار تو بهتر و باقى‌تر است (۱۳۱)

و اهل خود را امر نما بنماز و بر اينكه امر مداومت نما ما از تو براى مخلوق و خودت رزقى مطالبه نميكنيم ما تو را روزى ميدهيم و عاقبت خوب مخصوص بپرهيزكاران است (۱۳۲)

كفار گفتند چرا از پروردگار او نشانه‌اى بر ما نميآيد آيا بر آنها نيامد خبر آنچه را كه در صحف پيشينيان است (از عذاب تكذيب كنندگان) (۱۳۳)

و هر گاه ما پيش از بعثت تو آنها را بشكنجه‌اى هلاك ميگردانيديم همانا ميگفتند پروردگار ما چرا بر ما رسولى نفرستادى كه ما تابع آيات تو كرديم پيش از آنكه رسوا شويم و خار گرديم (۱۳۴)

(اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم بگو) ما و شما همه منتظريم و انتظار ببريد بزودى ميفهميد كه ياران راه راست كيانند و چه كس هدايت يافته آيا هدايت يافتگان مائيم يا شما (۱۳۵)

صفحه : ۲۲۵

توضيح آيات

اشاره

أَ فَلَم يَهدِ لَهُم كَم أَهلَكنا قَبلَهُم مِنَ القُرُونِ يَمشُونَ فِي مَساكِنِهِم شايد مقصود از (أَ فَلَم يَهدِ لَهُم) كه جمله استفهاميه است در مقام اعتراض بكفار قريش و اهل مكّه باشد كه شمايى كه براى تجارتتان باطراف گذر ميكنيد آيا برايتان ظاهر نشده كه چه بسيار از قرنهاى گذشته مثل قوم عاد بطرف يمن و مساكن ثمود و اصحاب ايكة بشام و قوم لوط بفلسطين كه ظاهرا اثر خرابى منزلهاى آنها تا آن وقت باقى مانده بوده كه چگونه در اثر مخالفتشان آنان را هلاك گردانيديم إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِأُولِي النُّهى همانا در باقى ماندن آثار عذاب آنها آيات و نشانه‌هائيست براى كسانى كه صاحب عقل و تدبّرند كه كنجكاوى ميكنند كه بچه علّت و سببى اينكه طور منزلها خراب شده و اهل آن هلاك گرديده‌اند و از آن پند گيرند و خود را از مخالفت سفراء حق تعالى باز ميدارند.

وَ لَو لا كَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّكَ لَكانَ لِزاماً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى گفته‌اند (لزام) يا مصدر لازم است كه موصوف بواقع گرديده و يا فعال بمعنى مفعل يعنى ملزم كه گويا آلت لزوم است و براى شدت لزوم لازم بآن مسمّى شده يعنى اگر نبود آن كلمه‌اى كه در ابتداء عالم از طرف پروردگار تو سبقت گرفته كه عذاب منكرين و كافرين را عقب بيندازد تا موقع معيّن مثل عذاب قوم عاد و ثمود،

عـذاب ملازم اینها بود لکن حکمت و نظام جامعه چنین اقتضاء نموده که آنان را مهلت بدهنـد و در مورد آزمایش قرار گیرنـد تا وقت نام برده شده.

فَاصبِر عَلی مـا یَقُولُونَ وَ سَبِّح بِحَمـدِ رَبِّکَ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمسِ وَ قَبلَ غُرُوبِها وَ مِن آناءِ اللَّیلِ فَسَبِّح وَ أَطرافَ النَّهارِ پس از بیان اینکه تقـدیر بر اینکه جاری گردیـده که مجازات کفار و فسّاق را عقب بینـدازیم فرموده ای رسول اکرم (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم) تو بایستی بر جفای معاندین

صفحه : ۲۲۶

و سخنان سخیف آنها از سحر و کذب و باقی نسبتهای ناروای آنان صبر کنی و تسبیح و تمجید نمایی بحمد و ستایش پروردگار خودت.

(بِحَمـدِ رَبِّکَ) در محلّ نصب و بمعنی حال است یعنی تکلیف تو اینکه است که صبر کنی در حالی که حمـد کننده پروردگار خود باشی که تو را موفق گردانیده بر تسبیح نمودن و حمد پروردگار خودت.

مفسرین گفته‌اند مقصود از تسبیح نماز است چنانچه در ظاهر هم همین طور مینماید که مقصود از قبل از طلوع شمس نماز صبح (وَ مِن آناءِ اللَّیلِ) نماز مغرب و عشاء (وَ أَطرافَ النَّهارِ) نماز ظهر (وَ قَبلَ غُرُوبِها) نماز عصر است.

(وَ مِن آنـاءِ اللَّیـلِ) یعنی ساعـات آن، و بروایت إبن عبـاس مقصود کـل نمـاز شب است، و بقولی (قَبـلَ غُرُوبِهـا) نماز عصـر است (وَ أَطرافَ النَّهـارِ) نماز ظهر زیرا که وقت آن زوال است و آن طرف نصـف اول و نصـف ثـانی از روز است، و بقولی مقصود از (آنـاءِ اللَّیـلِ) نمـاز عشـاء (وَ أَطرافَ النَّهـارِ) نماز فجر و مغرب است و تکرار فجر و مغرب اشاره باهمیت آن و اختصاص آن است مثل قوله تعالی حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الوُسطی و کسی که حمل کرده بر مطلق تسبیح علی الظاهر مقصود مداومت بر تسبیح و تحمید است در تمام اوقات.

لَعَلَّکَ تَرضی تو را اعانت نمودیم و موفّقت گردانیدیم بر تسبیح و تمجید پروردگارت که شاید رضا گردی بدرجات بلند و شفاعت امّت. (طبرسی) وَ لا تَمُدَّنَّ عَینَیکَ إِلی ما مَتَّعنا بِهِ أَزواجاً مِنهُم زَهرَةَ الحَیاةِ الدُّنیا لِنَفتِنَهُم فِیهِ وَ رِزقُ رَبِّکَ خَیرٌ وَ أَبقی (ازواجا) اصنافا و اشکالا، (ازواجا) مفعول اول است برای (لا تمدّن) و (به) بجای مفعول دوم آن است مثل اینکه گفته میشود (متعت فلانا بکذا).

در تفسیر کاشـفی از ابو رافع نقل میکنـد که مهمانی در منزل پیمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و در خانه چیزی که برای مهمان آورند حاضر نبود مرا نزد یهودی فرستاد

صفحه : ۲۲۷

و فرمود بـاو بگو محمّـد رسول اللّه (ص) میگویـد مهمانی بمنزل ما آمـده و چیزی که لایق مهمان باشـد نیست اینکه مقـدار آرد بما فروش و معـامله کن تـا اول مـاه رجب که وجه آن را بفرستم، ابـو رافـع گفته چون اینکه پیغـام بیهودی رسانیـدم جواب داد معامله نمیکنم و نمیفرسـتم مگر اینکه چیزی گرو بـدهی من برگشـتم و بحضـرت پیغـام یهودی را دادم فرمود (و اللّه انّی امین فی السـماء و امین فی الارـض) اگر با من معامله کرده بود حق وی را اداء میکردم و زره خود را بمن داد نزد یهودی گرو گذاشـتم آن وقت اینکه آیه فرود آمد وَ لا تَمُدَّنَّ عَینَیکَ الخ.

اگر چه آیه خطاب بپیمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است لکن شاید مراد امّت باشـند زیرا که شأن آن بزرگوار اجلّ از اینکه است که نظر بمتاع دنیا و زرد و سرخ عالم طبیعت داشته باشد تا اینکه نهی بشود.

(مـدّ العین) کنایه از تعلّق و نظر داشـتن بزینت دنیا است که برسولش خطاب مینمایـد که چشـمهای خود را مینـداز و نظر نکن بآنچه

باهل دنیا از مال و منال عطاء کردیم (لنفتنهم) اشاره به اینکه بکفار زینت دنیا عطاء نمودیم که آنان را در آن آزمایش نمائیم و حال اینکه رزق پروردگار و آنچه بتو کرامت مینماید بهتر و باقی‌تر است، بهتر است زیرا که آن رزق روحانی و نعمت حقیقی است و نعمتهای دنیا در واقع دفع الم است. و باقی‌تر است چنانچه معلوم است نعمتهای دنیا در معرض فناء و زود گذر است و نعمتهای اخروی باقی است و فناءپذیر نخواهد بود.

وَ أمُر أَهلَکَ بِالصَّلاهِٔ وَ اصطَبِر عَلَیها لا نَسئَلُکَ رِزقاً نَحنُ نَرزُقُکَ وَ العاقِبَهُٔ لِلتَّقوی آیه مربوط بآیه بالا است و در بیان مقصود از (اهلک) دو قول از مفسرین نقل شده:

اول- مقصود از (اهلک) اهل بیت خود حضرت است، از ابی سعید خدری است وقتی اینکه آیه نازل شد که اهل خود را وادار بنماز یا مطلق ذکر و توجه بخدا گردان حضرت موقع نماز بدر خانه فاطمه سلام اللّه علیها میآمد و بصدای بلند میفرمود

صفحه : ۲۲۸

(الصلاهٔ رحمکم اللّه، انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس الخ)

و بقول دیگر مقصود از اهل تابعین اویند که آنها را امر بنماز کن، و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که ای محمّد (ص) اهل ایمان را امر بنماز کن و بر آن مداومت نما وظیفه تو همین ارشاد نمودن است ما از تو روزی نمی‌طلبیم. شاید اشاره باین باشد که تو بوظیفه خود عمل نما تو مسئول روزی آنها نیستی ما خود تو را و آنها را روزی میدهیم و حسن عاقبت و رستگاری و سعادت‌مندی در تقوی است.

وَ قالُوا لَو لا یَأتِینا بِآیَهٍٔ مِن رَبِّهِ أَ وَ لَم تَأتِهِم بَیِّنَهُٔ ما فِی الصُّحُفِ الأُولی از جمله ایرادات مشرکین اینکه بود که میگفتند پیمبران معجزه داشتند از قبیل معجزات حضرت موسی و عیسی و غیر آنها علیهم السّلام چرا محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم از اینکه قبیل معجزاتی برای ما نمیآورد.

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- آیه در پاسخ آنها است که آیا معجزه‌ای نیامد شما را که اصل معجزه و حقیقت و اجلّ از همه معجزات باشد یعنی قرآن زیرا که بشهادت قرآن صحت باقی کتب سماوی ثابت میگردد و تمام آنها محتاج بقرآنند زیرا که قرآن معجزه است و باقی صحیفه‌ها معجزه نیستند (بیّنهٔ) فاعل (تأت) میباشد و (هم) مفعول آن زیرا بیان آنچه در صحف پیشینیان است و آیاتی که در آنها است از حکایات و بیان قوم آنها و عذابی که بر آنها وارد گردیده در قرآن آمده و آن دلیل و برهان است که قرآن اعظم معجزاتست. (طبرسی) ۲- آیا نیامد آنها را داستان کسانی که طلب معجزه از پیغمبرشان نمودند و چون با معجزه ایمان نیاوردند عذاب آنان را فرا گرفت.

۳- آیا از اهل کتاب نشنیدند اوصاف نبی خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم را که در کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل ثبت گردیده.

وَ لَو أَنّا أَهلَکناهُم بِعَذابٍ مِن قَبلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَو لا أَرسَلتَ إِلَینا رَسُولًا الخ آیه از حال و مقال کفار خبر میدهد که اگر ما میخواستیم آنان را قبل

صفحه : ۲۲۹

از ارسال محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم هلاک گردانیم آنها اعتراض میکردند در قیامت و میگفتند ای پروردگار ما اگر بر ما

رسول فرستاده بودی ما متابعت میکردیم پیش از اینکه ما را گرفتار عذاب گردانی و ما را ذلیل و رسوا کنی، اشاره به اینکه برای اتمام حجت و رفع عذر آنها بود که محمّد (ص) را فرستادیم و گر نه میدانستیم که با ارسال رسول و انزال قرآن آنها ایمان نخواهند آورد.

قُل کُلٌّ مُتَرَبِّص فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعلَمُونَ مَن أَصحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهتَدی خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم باین کفار و معاندین بگو ما و شما هر یک منتظریم، شما منتظرید که ما و اهل اسلام دچار آفت و بلیات شویم و شما مظفر و کامیاب گردید و بآرزوی خود که منحل گردیدن اسلام است برسید، و ما نیز انتظار میبریم عقوبت شما و هلاکت شما را و بزودی خواهید دانست که کدام یک از ما و شما در طریق حق و حقیقت رهسپار گردیده و هدایت یافته‌ایم و کدام از اهل ضلالت و گمراهی هستیم و در چاه ضلالت واقع گردیده‌ایم.

صفحه : ۲۳۰

سورة الانبياء

اشاره

مکیة کلّها و هی مائة و اثنتا عشرة آیة کوفیّ و احدی عشر آیة فی الباقین

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

اقتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم وَ هُم فِی غَفلَةٍ مُعرِضُونَ (۱) ما یَأتِیهِم مِن ذِکرٍ مِن رَبِّهِم مُحدَثٍ إِلاَّ استَمَعُوهُ وَ هُم یَلعَبُونَ (۲) لاهِیَةً قُلُوبُهُم وَ أَسَرُّوا النَّجوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَل هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثلُکُم أَ فَتَأتُونَ السِّحرَ وَ أَنتُم تُبصِرُونَ (۳) قالَ رَبِّی یَعلَمُ القَولَ فِی السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۴)

بَل قالُوا أَضغاثُ أَحلامٍ بَلِ افتَراهُ بَل هُوَ شاعِرٌ فَلیَأتِنا بِآیَةٍ کَما أُرسِلَ الأَوَّلُونَ (۵) ما آمَنَت قَبلَهُم مِن قَریَةٍ أَهلَکناها أَ فَهُم یُؤمِنُونَ (۶) وَ ما أَرسَلنا قَبلَکَ إِلاّ رِجالاً نُوحِی إِلَیهِم فَسئَلُوا أَهلَ الذِّکرِ إِن کُنتُم لا تَعلَمُونَ (۷) وَ ما جَعَلناهُم جَسَداً لا یَأکُلُونَ الطَّعامَ وَ ما کانُوا خالِدِینَ (۸) ثُمَّ صَدَقناهُمُ الوَعدَ فَأَنجَیناهُم وَ مَن نَشاءُ وَ أَهلَکنَا المُسرِفِینَ (۹)

لَقَد أَنزَلنا إِلَیکُم کِتاباً فِیهِ ذِکرُکُم أَ فَلا تَعقِلُونَ (۱۰) وَ کَم قَصَمنا مِن قَریَةٍ کانَت ظالِمَةً وَ أَنشَأنا بَعدَها قَوماً آخَرِینَ (۱۱) فَلَمّا أَحَسُّوا بَأسَنا إِذا هُم مِنها یَرکُضُونَ (۱۲) لا تَرکُضُوا وَ ارجِعُوا إِلی ما أُترِفتُم فِیهِ وَ مَساکِنِکُم لَعَلَّکُم تُسئَلُونَ (۱۳) قالُوا یا وَیلَنا إِنّا کُنّا ظالِمِینَ (۱۴)

فَما زالَت تِلکَ دَعواهُم حَتّی جَعَلناهُم حَصِیداً خامِدِینَ (۱۵)

صفحه : ۲۳۱

ترجمه آيات

سوره انبیاء در مکه نازل گردیده و بعدد کوفیان صد و دوازده آیه است و بعدد بصریان و مدنیان صد و یازده آیه، و هزار و یکصد و شصت و هشت کلمه و چهار هزار و هشتصد و نود حرف است. و اختلاف آنها در یک آیه است و آن ما لا یَنفَعُکُم شَیئاً وَ لا یَضُرُّکُم است که کوفیان یک آیه بحساب میآورند.

ابیّ بن کعب از حضرت رسول (ص) روایت کرده که هر کس سوره انبیاء را بخواند خدای تعالی در روز قیامت حساب او را آسان کند و هر پیمبری که در قرآن ذکر اسم او شده است بر او سلام کند و با او مصافحه نماید.

(ابو الفتوح رازی)

(بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عامّ و خاصّ)

نزدیک شد وقت محاسبه اعمال مردمان (یعنی قیامت) و آنها در بی‌خبری از حساب اعراض کنندگانند (۱)

برای آنان هیچ پند و اندرز تازه‌ای نیامد مگر اینکه استماع نمودند در حالی که بعمل بیهوده مشغول میگردند (۲)

و در آن حال ستمکاران پنهانی با هم نجوی میکنند که آیا هست اینکه (محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مگر بشری مثل شما آیا سحر او را می‌پذیرید و شما می‌بینید (۳)

پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در جواب آنها گفت پروردگار من هر گفتاری که در آسمان و زمین است میداند و او شنوا و دانا است (۴)

بلکه گفتند (اینکه آیات قرآن) از قبیل خوابهای پوچ بی‌معنی است که (بخدا می‌بندد) بلکه او شاعر است (اگر راست میگوید) برای

صفحه : ۲۳۲

ما آیتی مثل آیتهای (معجزه‌های) پیشینیان بیاورد (۵)

پیش از اینکه کافرین آنهایی را که ایمان نیاوردند هلاک گردانیدیم آیا اهل مکه ایمان خواهند آورد (۶)

و پیش از تو نفرستادیم مگر مردان (بزرگی را) که بآنها وحی فرستادیم و اگر شما نمیدانید بروید از دانشمندان اهل کتاب سؤال کنید (۷)

و قرار ندادیم پیغمبران را صاحب جسدی که غذا نخورد و نمیرد (۸)

همانا ما بوعده خود وفاء نمودیم و آنها و هر کس را خواستیم نجات دادیم و مسرفان ستمکار را هلاک گردانیدیم (۹)

هر آینه حقیقةً برای شما امّت کتابی نازل گردانیدیم که در آن شرافت و ذکر شما است آیا چرا در آن تعقّل نمیکنید (۱۰)

و چه بسیار مردم مقتدری که در قریه‌ها و شهرها ظالم بودند (و آنها را هلاک گردانیدیم) و بعد از آنها جماعت دیگری را آفریدیم (۱۱)

و چون آنها احساس عذاب نمودند از آن دیار رو بفرار گذارند (۱۲)

(ای ستمکاران) فرار نکنید برگردید بخانه‌ها و مسکنهای خود (و کار خود را اصلاح نمائید) شاید از شما بازخواست شود (۱۳)

ستمکاران گفتند ای وای بر ما که از ستمکاران بودیم (۱۴)

و همیشه گفتار آنان چنین بود یا گردانیم آنها را مثل گیاه حصاد شده و مرده شده (۱۵).

صفحه : ۲۳۳

توضیح آیات

اشاره

(بنام ایزد هستی‌بخش صاحب رحمت عام و خاص) اقتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم وَ هُم فِی غَفلَهٍ مُعرِضُونَ اقتراب بر وزن افتعال و مأخوذ از قرب است، و اقترب و قرب بیک معنی است مگر اینکه اقترب در نزدیکی بلیغ‌تر است و شدّت نزدیکی را میرساند و قرب و اقتراب (بمن و الی) متعدّی میگردد مثل اینکه گفته میشود (قرب یا اقترب زید من عمرو) یا (قرب یا اقترب زید الی عمرو).

و در اینجا مناسب آیه (الی) است یعنی مردم بسوی حساب نزدیک شدند و او (وهم) حالیه است یعنی نزدیک شدند و حال آنکه غافلند، و معلوم است هر آنی که از عمر بشر میگذرد بهمان مقدار بقیامت و بروز حساب نزدیک‌تر میگردد مثل مسافر که در سیرش بهر قدمی بمکان مقصودش نزدیک‌تر میشود.

مقصود از ناس شاید جنس باشد که شامل تمام افراد بشر بشود، و ممکن است خصوص کفار مراد باشد بقرینه آخر آیه (وَ هُم فِی غَفلَهٍ) زیرا که کفار غافلند نه مؤمنین.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

اقتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم یعنی وقت حساب آنها در قیامت نزدیک شد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است اقتَرَبَتِ السّاعَهُ یعنی وقت حساب و سؤال از آنها نزدیک شد که آیا در مقابل نعم او شکرگزاری نمودند و آیا اوامر او را امتثال نمودند و از نواهی او اجتناب کردند یا نه، و وصف قیامت بقرب و نزدیکی برای اینکه است که قیامت آمدنی است و هر چه آمدنی است نزدیک است، و برای اینکه یکی از شرائط ساعت قیامت مبعوث شدن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم است چنانچه فرموده

(انا و الساعهٔ کهاتین)

و اشاره بانگشت ابهام و وسطی نمود و نیز زمان بسبب آنچه گذشته، نزدیک میگردد و آنچه مانده کم میشود پس باقی مانده نسبت

صفحه : ۲۳۴

بگذشته کم میگردد وَ هُم فِی غَفلَهٍ یعنی آنها در غفلتند (معرضون) از تفکّر در آن اعراض میکنند. (خلاصه از مجمع البیان) ۲- بقول بلیغ‌تر (کلّ هو آت آت) هر چه آمدنی است خواهد آمد، از قیس بن ساعده که سالها پیش از ولادت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بوده چنین نقل میکنند که در بازار عکاظ بر شتری نشسته بود و مردم را موعظه مینمود و میگفت ای مردم کسی که زندگی کند میمیرد و کسی که مرد فوت میگردد و هر چه آمدنی است خواهد آمد.

۳- مقصود از (حسابهم) محاسبه اعمال آنها است که خدای تعالی در قیامت بحساب اعمال مردم میرسد نه اینکه روز قیامت بنحو مجاز یا بتقدیر زمان باشد چنانچه بعضی توجیه کرده‌اند و گفته‌اند که زمان در قرب و بعد اصل است و قرب و بعد نسبت بحوادثی است که واقع در زمان است زیرا که غرض در اینکه مقام تذکر بنفس حساب است که متعلّق باعمال مردم است زیرا که مردم مسئول از اعمالشان میباشند پس در حکمت الهی واجب است که مردم را متذکر گردانند بر آنچه از آنها سؤال میشود و بر مردم واجب است که جدا استماع نمایند و عمل کنند نه بلهو و لعب مشغول گردند، آری اگر موضوع کلام بیان اهوال قیامت و آنچه برای مجرمین آماده شده است میباشد مناسب چنین بود که تعبیر شود بروز حساب یا زمان در تقدیر گرفت. (تفسیر المیزان) ۴- توجیه دیگر که بنظر صحیح‌تر مینماید اینکه است که گفته شود اگر چه قرب و اقتراب بمعنی قلّت زمان یا قلّت مسافت است لکن چون (اقترب) مخصوصا وقتی که به (لام) متعدّی گردید دلالت بر منتهای نزدیکی دارد و منتهای نزدیکی شیئی بشیئی دیگر وقتی

است که با هم در زمان مرتبط باشند مثل علّت تامّه با معلول که معلول و لو رتبهٔ متأخر از علت است لکن فاصله زمانی بین آنها نیست اینکه است که در اینجا ممکن است گفته شود که چون حساب متفرع بر عمل است و نیز علم خدا محیط بزمان و زمانیات است اینکه آیه میخواهد افراد

صفحه : ۲۳۵

بشر را متذکر گرداند که گمان نکنید حساب شما در زمان طولانی بعدا کشیده میشود و بدانید که حساب شما با عملتان توأم انجام میگیرد و شما خبر ندارید و در لعب و بازیچه روزگار خود را میگذرانید و اینکه منتهی درجه تهدید بشر است که بوی تذکر میدهد وقتی که حساب کشیده شد پاداش آن نیز تعیین میگردد و آیه نظیر قوله تعالی است إِنَّهُم یَرَونَهُ بَعِیداً وَ نَراهُ قَرِیباً و نیز جای دیگر یَستَعجِلُونَکَ بِالعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ

آری چنانچه در جای خود مبرهن گردید، زمان و مکان امر اعتباری است و نسبت بحادثات زمانی و متجدّدات مثل ماضی و استقبال و حال اعتبار میگردد نه نسبت بآنکسی که ساحت قدسش منزّه از تغیر و تبدیل است پس گذشته و حال و آینده در احاطه علم حضوری او آنی مینماید و همان طوری که خود را معرّفی نموده (بسریع الحساب) خودش حساب بندگان را باسرع وقت خواهد کشید و چون محاسب خدا است و علم او محیط بزمان و زمانیات است حساب مردم متفرع بر عمل آنان است و قیامت جای پاداش و جزای عمل است نه حساب آن.

ما یَأتِیهِم مِن ذِکرٍ مِن رَبِّهِم مُحدَثٍ إِلَّا استَمَعُوهُ وَ هُم یَلعَبُونَ ظاهرا مقصود از ذکر قرآن است (محدث) صفت ذکر است و اشاره است به اینکه آیات قرآن بتدریج و تازه بتازه بر نبیّ اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردیده و شاید مقصود از (محدث) تمام قرآن باشد و قرآن چون در زمان واقع گردیده اینکه است که از حیث حروف و کلماتش زمانی و حادث است نه قدیم.

و ممکن است گفته شود نزاعی که بین معتزله و اشاعره دائر است در حدوث و قدم قرآن که اشاعره قرآن را قدیم میدانند و معتزله قرآن را حادث میشمارند، نزاعشان لفظی است نه معنوی، چگونه ممکن است گفته شود حروف و ترکیب کلمات که امر وضعی اعتباری است قدیم باشد، و شاید مقصود اشاعره از قدم قرآن حقیقت قرآن و معنویت آن و آن جهتی است که بآن جهت آن را کلام اللّه نامند و حروف و کلمات دلالت وضعی دارد بر حقیقت قرآن که

صفحه : ۲۳۶

نسبت بخدا میدهیم اینکه است که بحث در قدم و حدوث قرآن از جهت اینکه کلام اللّه است بی‌معنی است زیرا که از جهت حروف و کلماتش شکّی نیست که حادث است و در زمان واقع شده لکن از حیث اینکه کلام اللّه است و یکی از اوصاف جلال بشمار میرود قدیم است.

فخر رازی در تفسیر کبیر بعد از بیان آیه چنین گفته معتزله بر حدوث قرآن باین آیه تمسّک نموده‌اند و گفته‌اند چون قرآن ذکر است و ذکر محدث است پس قرآن حادث است، و در بیان اینکه قرآن ذکر است آیاتی میآورند مثل قوله تعالی در وصف قرآن إِن هُوَ إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِینَ و قوله تعالی إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ و بیان اینکه ذکر حادث است قوله تعالی است در همین آیه ما یَأتِیهِم مِن ذِکرٍ مِن رَبِّهِم مُحدَثٍ و از اینکه دو مقدمه که نصّ در حدوث قرآن است نتیجه گرفته‌اند که قرآن محدث است یعنی حادث است نه قدیم.

پس از آن دو وجه در جواب معتزله گفته: اول- قوله هذا ذِکرٌ مُبارَکٌ مقصود از ذکر ترکیب شده از حروف و اصوات است و راجع بحروف و اصوات در حدوث آن نزاعی نیست بلکه حدوث آن بدیهی است و محل نزاع قدیم بودن کلام اللّه است بمعنی دیگر.

دوم- قوله تعالی ما یَأْتِیهِم مِن ذِکرٍ مِن رَبِّهِم مُحدَثٍ دلالت نـدارد بر حـدوث هر چیزی که ذکر باشد بلکه دلالت دارد بر ذکری که حادث باشد نظیر قول قائل که گوید (در اینکه شهر داخل نمیشود مردی که فاضل باشد مگر اینکه آن را دشمن میدارند) اینکه بیان ایجاب نمیکنـد که هر مردی بایـد فاضل باشـد، بلکه دلالت دارد بر اینکه در بین مردها مردی هست که فاضل باشد وقتی اینکه طور است آیه دلالت ندارد مگر بر اینکه بعضی از ذکر حادث است و نظم کلام چنین میشود که قرآن ذکر است و بعضی از ذکر محدث است. (پایان)

صفحه : ۲۳۷

لاهِیَهً قُلُوبُهُم وَ أَسَرُّوا النَّجوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَل هـذا إِلّا بَشَرٌ مِثلُکُم أ فَتَأتُونَ السِّحرَ وَ أَنتُم تُبصِرُونَ سرّ و خفیّ مقابل اعلان و اظهار است، و نجوی مبالغه در کتمـان گفتـار است و آیه مقول قول کـافرین و آنهـایی است که بنفس خود سـتم نمودهانـد، و او (اسرّوا) علامـت جمع است یعنی کفار غیظ و حسـد باطنی خود را پوشـیده داشـتند و دنیا و امور طبیعی غریزه انسانیت آنان را گرفته و آیات قرآن را میشنوند و دلشان مشغول چیز دیگری است، و بنجوی و مخفیانه با هم سخن میگفتند که آیا اینکه شخص که ادعای پیمبری میکنـد بشـری نیست مثـل شـما، مقصودشان چنین بوده که وقتی می‌بینیم که در تمام لوازم بشـریت مثل ما است چگونه او را بر خود امتیاز دهیم و مطیع فرمان او گردیم، لکن آن جهّال بیخرد جسم او را نگریستند و از آن گوهر گرانبها و آن روح قدسی الهی که در باطن او مخفی بود اطّلاعی نداشـتند اینکه بود که معجزات پیمبران را حمل بر سحر میکردند، و چون میدیدند آیات قرآنی از درجه فهم آنهـا خارج است با هم میگفتنـد آیا محمّـد صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم سـحر کرده که اینکه آیات را اینکه طور بنظر میآورد و نسبت بخدا میدهد.

قـالَ رَبِّی یَعلَمُ القَولَ فِی السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (قال) مقول قول رسول (ص) است که در ردّ سـخن آنان علم بصـدق و کذب خود را نسبت بخدا میدهد که خدا میداند سـخن هر گویندهای که در آسـمان و زمین است زیرا که او سمیع است هر صدا و صوتی و هر گفتار و کلامی را چه ظاهر و جلیّ باشد و چه مخفی و پنهان او میشـنود و علم ازلی او بتمام موجودات احاطه دارد شما سخنهای ناروای خود را چه ظاهر گردانید و چه مخفی گردانید او مطّلع بر آن است.

بَل قالُوا أَضـغاثُ أَحلامٍ بَلِ افتَراهُ بَل هُوَ شاعِرٌ فَلیَأتِنا بِآیَهٍ کَما أُرسِلَ الأَوَّلُونَ (بل) در هر سه جمله اضـراب است، اول گفتند سخنان او سحر است بعد از آن اعراض نموده و گفتند که سحر نیست بلکه کلمات پریشان بی‌معنی مثل خوابهای

صفحه : ۲۳۸

پراکنده است که حقیقت ندارد.

(اضـغاث) جمع ضـغث است و آن دسـته حشیشـی از گیاه تر و خشـکی را گویند که بهم بسـته باشـند و استعاره از خوابهای مختلف کـاذبه است، باز ثانیا کفار از اینکه نسبت نیز اعراض کردنـد و گفتنـد خودش اینکه آیات را بهم بافته و بخـدا نسبت میدهـد باز از اینکه نسبت هم اعراض کردنـد و گفتند نه اینطور نیست نه سـحر است و نه اضـغاث احلام بلکه اینکه آدمی است شاعر اگر راسـت میگوید و رسول خدا است معجزه و آیتی برای ما بیاورد همان طوری که پیمبران پیشـینیان آوردند مثل معجزات حضرت موسی (ع) از ید بیضاء و عصا و غیر آن، و عیسی (ع) از مرده زنده کردن و کور و علیل را شفاء دادن و امثال آن معجزات را ظاهر گرداند تا ما ایمان آوریم.

ما آمَنَت قَبلَهُم مِن قَریَهٍ أَهلَکناها أ فَهُم یُؤمِنُونَ آیه پاسـخ اعتراض کفار است که میگفتنـد چرا مثل پیمبران پیشـینیان معجزه نمیآورد (أفهم) همزه اسـتفهام انکـاری است و در مقـام ردّ آنهـا است که آیـا اگر معجزهای مثـل معجزات پیمبران میآورد اهـل مکه ایمـان

میآوردند یعنی اینها ایمان نمیآورند همین طوری که پیشینیان با آیات مقترحه از پیمبران ایمان نیاوردند و عذاب برای آنها نازل گردید و همه هلاک گردیدند بلکه چون مشرکین اهل مکه کبر و نخوت آنان زیادتر از مردمان پیش است بمعجزات مقترحه ایمان نخواهند آورد و آن معجزات هلاکت آنها را ایجاب میکند و فعلا اراده حق تعالی بهلاکت آنان تعلّق نگرفته و شاهد اینکه آیه آیاتی است که در سوره (مائده) آنجا که حواریین از حضرت عیسی (ع) مائده و طعام آسمانی درخواست نمودند و گفتند مقصود ما اینکه است که بخوریم و قلبمان مطمئن بایمان گردد، وقتی عیسی (ع) طلب مائده میکند و گوید رَبَّنا أَنزِل عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا الخ قالَ اللّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیکُم فَمَن یَکفُر بَعدُ مِنکُم فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ سوره مائده آیه ۱۱۵ و ۱۱۶. خلاصه وقتی حواریین که از خواص عیسی بودند طلب معجزه نمودند خطاب رسید که اگر چنین معجزه‌ای برای آنها ظاهر گردیده و آنان کافر گردیدند عذابی بآنها

صفحه : ۲۳۹

میکنیم که باحدی نکرده باشیم، از اینجا معلوم میشود عذابی که در امت پیمبران پیش وارد میگشته پس از اظهار معجزات و اتمام حجت مستحق میگردیدند و چون نبی خاتم (ص) (رحمة للعالمین) بود نباید در زمان او عذاب استیصالی بر امتش وارد گردد اینکه بود که چنین معجزاتی بدست مبارکش جاری نگردانید.

وَ ما أَرسَلنا قَبلَکَ إِلّا رِجالًا نُوحِی إِلَیهِم فَسئَلُوا أَهلَ الذِّکرِ إِن کُنتُم لا تَعلَمُونَ حفص که یکی از قراء است (نوحی) بصیغه متکلم قرائت نموده یعنی وحی فرستادیم و باقی قرّاء (یوحی) بصیغه مجهول خوانده‌اند، ظاهرا آیه پاسخ اعتراضات کفار است که گفتند هَل هذا إِلّا بَشَرٌ مِثلُکُم چرا حق تعالی برای ارشاد مردم ملکی نفرستاده، در ردّ آنها فرموده ما قبلا برای هدایت خلق نفرستادیم مگر مردانی را که بآنها وحی فرستادیم شما اگر نمیدانید سؤال کنید از اهل ذکر.

(سخنان مفسرین در اینکه مقصود از اهل ذکر کیانند)

۱- از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود مائیم اهل ذکر. و از ابی جعفر امام محمّد باقر (ع) نیز همین طور نقل کرده‌اند. و مؤیّد اینکه توجیه اینکه است که خدای تعالی پیمبرش را (بذکرا رسولا) نامیده. و بقولی اهل ذکر اهل تورات و انجیل میباشند. (حسن و قتاده) و بقول دیگر مقصود اهل علمند آنهایی که از امم گذشته خبر میدهند.

و بقول دیگر اهل ذکر اهل قرآنند زیرا که قرآن را ذکر نامیده.

إبن زید (مجمع البیان) آری ظاهرا مقصود از ذکر قرآن است و اهل ذکر اهل قرآنند و اهل قرآن کسانی میباشند که عارف بقرآنند و آیه اطلاق دارد مخصوص بزمان خود رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیست زمانهای بعد را نیز شامل میگردد و ما حصل آیه چنین میشود که به (فاسئلوا) امر فرموده که آنچه را نمیدانند رجوع کنند بعارفین بقرآن و آنها نیستند مگر ائمه طاهرین علیهم السّلام که اهل قرآن و مفسّر

صفحه : ۲۴۰

و مبیّن آن میباشند.

وَ ما جَعَلناهُم جَسَداً لا یَأکُلُونَ الطَّعامَ وَ ما کانُوا خالِدِینَ میگفتند اینکه رسول مثل ما غذا میخورد، خواب میرود و در تمام شئونات بشری مثل ما است بر ما چه امتیازی دارد، آیه در پاسخ آنها است و گویا فرموده چون بایستی رسول از جنس بشر باشد که بشود با

شما آميزش نمايد اينكه است كه بايد جسم باشد و هر جسم متحركى محتاج بغذاء است و نيز هيچ جسمى پايدار نماند و البته ميميرد، پس رسول هم غذا ميخورد و هم خواهد مرد.

ثُمَّ صَدَقناهُمُ الوَعدَ فَأَنجَيناهُم وَ مَن نَشاءُ وَ أَهلَكنَا المُسرِفِينَ (صدق) دو مفعول ميگيرد مثل (صدقته الحديث) و شايد آيه اشاره باين باشد كه همين طورى كه پيغمبران پيش از اينكه زمان را مظفر نموديم و آنها را با مؤمنين بآنها نجات داديم و تكذيب كنندگان بآنها را هلاك كرديم، با مشركين مكه نيز چنين خواهيم نمود و اينكه آيه تخويف است براى كفار مكه يا اينكه مقصود اينكه باشد كه ما مشركين اهل مكه را از عذاب آسمانى نگاه داشتيم و آن وعده‌اى كه بظفر و فتح مؤمنين و نجات آنان از دشمن و هلاكت كافرين داده‌ايم واقع ميگردانيم و آنان كه در خطاء و فساد اسراف نمودند هلاك گردانيديم.

لَقَد أَنزَلنا إِلَيكُم كِتاباً فِيهِ ذِكرُكُم أَ فَلا تَعقِلُونَ

سخنان مفسرين در توجيه آيه

۱- حق تعالى در مقام امتنان بر اينكه امت مرحومه آنان را گرامى داشته و براى آنها كتابى (قرآن) را فرستاده كه در آن ذكر شما يعنى شرف شما است و در مواردى ذكر بمعنى شرف آمده قوله تعالى وَ إِنَّهُ لَذِكرٌ لَكَ وَ لِقَومِكَ.

۲- (فيه ذكركم) يعنى در اينكه كتاب آنچه را كه بآن محتاجيد از كارهاى دينى بيان نموده. (حسن) ۳- (فيه ذكركم) يعنى تذكر ميدهد آنچه را براى شما فائده مى‌بخشد از محاسن اخلاق و خوبى اعمال.

صفحه : ۲۴۱

(أَ فَلا تَعقِلُونَ) همزه استفهام در مقام سرزنش است كه چرا در اينكه كتاب مقدّس كه شرافت و فضيلت و دستور العمل زندگانى شما در آن است فكر نميكنيد و تعقل و تدبر در آيات معجزنماى آن نداريد.

وَ كَم قَصَمنا مِن قَريَةٍ كانَت ظالِمَةً وَ أَنشَأنا بَعدَها قَوماً آخَرِينَ (تا قوله) خامِدِينَ (كم) عبارت از عدد است و دلالت بر كثرت دارد و استعمال ميشود در استفهام و نيز در خبر دادن از چيزى و اگر استعمال در خبر شد گاهى (من) داخل اسم بعد از آن ميشود مثل همين آيه. (قاله الراغب) اينكه آيه بيان ميكند نكبت حال كفار و عذابهايى كه در اثر كفر و جحود و مخالفت پيمبران دامن‌گير آنان شده يعنى چه بسيار از قريه‌ها و ده‌ها كه اهل آن را هلاك گردانيديم و پس از آنها جماعت ديگرى را ايجاد نموديم و وقتى اهل آن قريه حسّ عذاب نمودند.

إِذا هُم مِنها يَركُضُونَ (اذا) مفاجات است وقتى آنان از آن عذاب ناگهانى گريختند بطور توبيخ و سرزنش گويا بآنان گفته ميشود نگريزيد و فرار نكنيد برگرديد بخانه‌ها و مسكنهايى كه در آن متنعم بوديد (لَعَلَّكُم تُسئَلُونَ) شايد مورد سؤال واقع گرديد مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند اينكه آيات در باره اهل حصور وارد گرديده و آن دهى است در يمن و اهل آن عرب بودند خداى تعالى پيمبرى براى آنها فرستاد او را تكذيب نمودند و كشتند حق تعالى بخت نصر را بر آنان گماشت و آنها را كشت و خانه‌هاى آنان را خراب كرد و مالشان را بغارت برد و زن و فرزندانشان را اسير گردانيد وقتى چنين ديدند پشيمان گشته و پشيمانى ديگر سودى نداشت رو بفرار گذاردند وقتى گريختند فرشتگان بطور استهزاء بآنان گفتند:

لا تَركُضُوا وَ ارجِعُوا إِلى ما أُترِفتُم فِيهِ

صفحه : ۲۴۲

آن وقت بگناه خود معترف گردیدند و گفتند یا وَیلَنا إِنّا کُنّا ظالِمِینَ ما ستمکار بودیم و بر خود و بر خلق ستم نمودیم.
فَما زالَت تِلکَ دَعواهُم حَتّی جَعَلناهُم حَصِیداً خامِدِینَ و همیشه گفتار آنها چنین بود تا آنها را از دم شمشیر هلاک گردانیدیم و آنان چون گیاه درو گردیده هلاک شدند و عذاب آنها را تشبیه نمود بحصاد زرع و خمود آتش یعنی مثل زرع تر و تازه ایستاده بودند تیغ عذاب ما آنان را درو نمود فروزنده و سوزنده بودند چون آتش خشم ما آنها را فرو گرفت خاموش شدند. (تفسیر ابو الفتوح رازی)

صفحه : ۲۴۳

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۱۶ تا ۳۰]

اشاره

وَ ما خَلَقنَا السَّماءَ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما لاعِبِینَ (۱۶) لَو أَرَدنا أَن نَتَّخِذَ لَهواً لَاتَّخَذناهُ مِن لَدُنّا إِن کُنّا فاعِلِینَ (۱۷) بَل نَقذِفُ بِالحَقِّ عَلَی الباطِلِ فَیَدمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَکُمُ الوَیلُ مِمّا تَصِفُونَ (۱۸) وَ لَهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ مَن عِندَهُ لا یَستَکبِرُونَ عَن عِبادَتِهِ وَ لا یَستَحسِرُونَ (۱۹) یُسَبِّحُونَ اللَّیلَ وَ النَّهارَ لا یَفتُرُونَ (۲۰)
أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الأَرضِ هُم یُنشِرُونَ (۲۱) لَو کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّهُ لَفَسَدَتا فَسُبحانَ اللّهِ رَبِّ العَرشِ عَمّا یَصِفُونَ (۲۲) لا یُسئَلُ عَمّا یَفعَلُ وَ هُم یُسئَلُونَ (۲۳) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُل هاتُوا بُرهانَکُم هذا ذِکرُ مَن مَعِیَ وَ ذِکرُ مَن قَبلِی بَل أَکثَرُهُم لا یَعلَمُونَ الحَقَّ فَهُم مُعرِضُونَ (۲۴) وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ مِن رَسُولٍ إِلّا نُوحِی إِلَیهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا أَنَا فَاعبُدُونِ (۲۵)
وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحمنُ وَلَداً سُبحانَهُ بَل عِبادٌ مُکرَمُونَ (۲۶) لا یَسبِقُونَهُ بِالقَولِ وَ هُم بِأَمرِهِ یَعمَلُونَ (۲۷) یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم وَ ما خَلفَهُم وَ لا یَشفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارتَضی وَ هُم مِن خَشیَتِهِ مُشفِقُونَ (۲۸) وَ مَن یَقُل مِنهُم إِنِّی إِلهٌ مِن دُونِهِ فَذلِکَ نَجزِیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجزِی الظّالِمِینَ (۲۹) أَ وَ لَم یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الأَرضَ کانَتا رَتقاً فَفَتَقناهُما وَ جَعَلنا مِنَ الماءِ کُلَّ شَیءٍ حَیٍّ أَ فَلا یُؤمِنُونَ (۳۰)

صفحه : ۲۴۴

(ترجمه)

ما آسمان و زمین و آنچه بین آنها است ببازیچه نیافریدیم (۱۶)
و اگر میخواستیم عالم را ببازیچه و لهو بگیریم هر آینه از نزد خودمان میگرفتیم و خودمان چنین میکردیم (۱۷)
بلکه حق را (غالب) میگردانیم بر باطل (و حق) باطل را میکشند و ناچیز میگرداند و وای بر شما از آنچه وصف میکنید (و نسبت میدهید (۱۸)
و برای خدا (و ملک او است) آنچه در آسمانها و در زمین است و کسانی که نزد اویند از عبادت و بندگی تکبر نمیکنند و وامانده نشوند (۱۹)
شب و روز تسبیح گویند و سست نشوند (۲۰)
آیا از زمین خدایانی گرفتند که آنان زنده کننده مردگانند (۲۱)
اگر در (آسمان و زمین) جز خدا خدایانی بود آسمان و زمین فاسد و تباه میگردید همانا منزه است خدا که پروردگار عرش است از

آنچه آنها وصف میکنند (۲۲)

از او از آنچه میکند بازخواست نمیشود و از آنها بازخواست میشود (۲۳)

آیا اینها غیر از خدا خدایانی گرفتند ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بایشان بگو برهان خود را بیاورید اینکه قرآن ذکر من و کسی است که با من است و ذکر کسانی است که پیش از من بودند بلکه بیشتر (اینکه کفار) عالم بحق نیستند اینکه است که آنها از حق اعراض میکنند (۲۴)

و ما پیش از تو رسولی نفرستادیم مگر اینکه بسوی او وحی نمودیم به اینکه الهی نیست مگر من پس مرا عبادت کنید (۲۵)

و کافرین گفتند خدای رحمن دارای فرزند است خدا منزه است و چنین نیست بلکه (آنهایی را که مشرکین) فرزند مینامند بندگان گرامی میباشند (۲۶)

که بگفتار بر او سبقت نمیگیرند و بفرمان او عمل میکنند (۲۷)

میداند خدا آنچه را که پیش کرده‌اند و آنچه را که بعد از اینکه میکنند و آنها شفاعت نمیکنند برای کسی مگر آن کسی که خدا بپسندد و آنها از خوف

صفحه : ۲۴۵

قهر خدا هراسانند (۲۸)

و کسی که از آنها بگوید که بحقیقت منم خدای عالم غیر از خدای بحق ما او را بآتش جهنم مجازات خواهیم نمود اینکه چنین ستمکاران را پاداش خواهیم نمود (۲۹)

آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمانها و زمین بسته بودند ما آنها را از هم شکافتیم و از آب هر چیزی را زنده قرار دادیم آیا چرا ایمان نمیآورند (۳۰).

توضیح آیات

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبِینَ ظاهرا آیه مربوط بآیات اول سوره است و شاید اشاره باشد به اینکه آفرینش آسمان و زمین و آنچه بین آنها است بیهوده و بازیچه تنظیم نشده است بلکه مقصد بزرگی در نظر است و آن وجود انسان است و تعدیل و توازن اعمال او و تعیین آن موقوف بحساب است و اعمال بشر بطور شایستگی که مثمر ثمر نیکو باشد منظم نمیگردد مگر بتبلیغ رسول و احکام و دستورات الهی بلکه غایت وجود انسان چنین است که از اینکه عالم فانی رجوع کند بعالم باقی و بسوی پروردگار خود و پس از حساب عادلانه بپاداش اعمالش برسد (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا).

لَو أَرَدنا أَن نَتَّخِذَ لَهواً لَاتَّخَذناهُ مِن لَدُنّا إِن کُنّا فاعِلِینَ در معنی لهو و لعب گویند آن عمل خیالی و موهومی نامنظمی است که غایت و فائده صحیحی بر آن مترتب نگردد مثل بازی کودکان که اثری بر آن مترتب نمیگردد مگر مفهوم خیالی.

شاید مقصود چنین باشد که چون عمل و فعل در عالم بدون اراده و خواست الهی واقع نخواهد گردید اگر اراده میکردیم عمل لهو و بی‌فائده‌ای در عالم واقع گردد آنهم بدست قدرت ما انجام میگرفت و ما کننده آن بودیم.

صفحه : ۲۴۶

بعضی از مفسرین گویند مقصود از لهو زن و فرزند است و آن ردّ است بر قول کسانی که برای خدا زن و اولاد قائل شده‌اند، و بقولی دیگر (من لدنّا) یعنی از ملائکه نه از بشر چنانچه مسیحیان عیسی (ع) را پسر خدا نامند.

بَل نَقذِفُ بِالحَقِّ عَلَى الباطِلِ فَيَدمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ (بل) اضراب است یعنی چنین نیست که مشرکین گمان کرده‌اند که آفرینش آسمان و زمین بیهوده و بطور لهب و لعب انجام گرفته باشد بلکه حکمت الهی قاهر و غالب بر باطل گردیده و باطل را نابود میگرداند.

(القذف) انداختن چیزی است از دور بصلابت، و (دمغ) شکستن مغز کله است بطوری که دماغ شکافته و پرده آن پاره شود و منجر بفناء روح گردد و استعاره و مبالغه در اینکه است که حق را بر باطل غالب گردانیم جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ إِنَّ الباطِلَ كانَ زَهُوقاً حق باطل را فانی و مضمحل میگرداند.

حق و باطل مقابل و نقیض یکدیگرند حق امر ثابت و باطل مقابل حق غیر ثابت را گویند که پایدار نباشد مثل آب و (سراب) که تشنه آن را آب پندارد و بسوی آن روان گردد حَتّى إِذا جاءَهُ لَم يَجِدهُ شَيئاً.

خلاصه اینکه سه آیه مترتب بر هم است، آیه اول ببشر تذکر میدهد که خدای جلیل آسمان و زمین و آنچه در آنها است بیهوده و بطور لهو و بازیچه خلقت ننموده بلکه غایت و فائده بزرگی در آفرینش آنها میباشد.

آیه دوم اشاره به اینکه بایست بدانید که آفریننده و خالقی جز ذات احدیت نیست اگر بفرض محال عمل لهو و بازیچه‌ای در تمام عالم واقع گردد آن نیز از طرف حق تعالی واقع گردیده.

و بآیه سوم اعراض نموده که چنین نیست که کار لغو و بیهوده‌ای در عالم واقع گردد زیرا که علم بصلاح و حکمت ازلی و نیز قهر الهی چنان غالب و قاهر بر باطل است که باطل را یکسره مضمحل و نابود میگرداند و عمل لغو و بیهوده‌کاری در ساحت قدس مربّی عالم عرض اندام ندارد.

صفحه : ۲۴۷

وَ لَكُمُ الوَيلُ مِمّا تَصِفُونَ (ما) در (ممّا) یا مصدریه یا موصوفه یا موصوله است و جمله در موضع حال است، گویند (ویل) کلمه حسرت و ندامت است وقتی که کفار عذاب را معاینه مینمایند متأسف و حسرت‌زده میگردند. و بقولی (ویل) چاهی است در ته جهنم و جای کفار و مشرکین است که نسبت ناروا بخدا و رسولش میدهند.

وَ لَهُ مَن فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ مَن عِندَهُ لا يَستَكبِرُونَ عَن عِبادَتِهِ وَ لا يَستَحسِرُونَ، يُسَبِّحُونَ اللَّيلَ وَ النَّهارَ لا يَفتُرُونَ پس از اظهار عظمت خلقت و الوهیت خود و ردّ قول منکرین معاد در مقام اظهار حکمت آفرینش آسمان و زمین برآمده و چنین اظهار مینماید که خلقت آسمان و زمین برای عبادت و عبودیت است چنانچه در سوره الذاریات آیه ۵۶، فرموده وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلّا لِيَعبُدُونِ وقتی که اینکه آیه و آیه بعد را با آیه اول وَ ما خَلَقنَا السَّماءَ وَ الأَرضَ وَ ما بَينَهُما لاعِبِينَ جمع نمودیم دو مطلب بزرگ میتوان از آن استفاده نمود.

اول- اینکه آسمان و زمین و تمام موجودات ملک حق تعالی و در تحت تصرف و استیلای او میباشند جز ذات متعال حقیقة احدی مالک چیزی نیست.

دوم- اینکه خلقت آسمان و زمین غایت و فائده بزرگی در بردارد و آن شناختن او است بالوهیت و معبودیت و عبادت نمودن او است.

سوم- اینکه در آیه تذکر میدهد که موجودات آسمانی و کسانی که مقام عندیت دارند همیشه در شب و روز مشغول تسبیح و عبادتند و از عبادت و بندگی ملول و خسته نمیگردند.

أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الأَرضِ هُم يُنشِرُونَ (ام) منقطعه متضمن استفهام و اضراب از کلام اول است و ظاهرا مرجع ضمیر جمع (اتّخذوا) مشرکین و بت‌پرستانند یعنی آیا مشرکین از زمین خدایان باطل را فرا گرفتند و آنها زنده کننده مردگانند اگر چه بت‌پرستان

صفحه : 248

چنين معتقد نبودند كه بتها مرده‌ها را ميتوانند زنده كنند لكن لازمه الوهيت چنين است زيرا كسى لايق پرستش است كه مقتدر باشد، هم حيات ببخشد و هم بميراند و هم زنده كند.

لَو كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّهُ لَفَسَدَتا به (لو) امتناعى تعدّد اله را ممتنع ميگرداند زيرا كه تعدّد (اله) ملازم با فساد آسمان و زمين است و چون مى‌بينيم كه آسمان و زمين تباه و فاسد نشده معلوم ميشود كه (اله) آن يكى است.

و وجه ملازمه كه چگونه تعدّد (اله) موجب فساد عالم ميگردد ظاهرا در اينجا آيه بوضوح آن باقى گذاشته زيرا كه اگر فرض كنيم در عالم خدايانى باشند البته تعدّد آنها ايجاب ميكند تباين حقيقت آنها را ذاتا و صفتا و اختلاف حقيقت آنها سبب آراء و تدبير آنان در نظام عالم ميگردد و چون مى‌بينيم كه عالم مرتّب و منظّم است و هر چيزى بجاى خود قرار گرفته علم يقينى پديد ميگردد كه (اله) و ناظم و مدبّر عالم يكى است اينست كه در اينجا دليل تمانع ميآيد و بناى متكلمين در اثبات وحدت و بطلان تعدد (اله) بر آن است و بيان آن چنين است.

كه اگر فرض كنيم دو خدا در امر عالم دخالت داشته باشند چنانچه ظاهرا مشركين تعدد اله را راجع به تدبير امور عالم ميگفتند نه اينكه مبدء و واجب الوجود را متعدد بدانند بدليل اينكه ميگفتند هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ اينها را واسطه ميدانستند و سياق آيه بر ردّ مشركين است، و بنا بر تعدد (اله) و مدبّر عالم گوئيم اينكه دو خدا يا هر دو قادر و عالم و قوى مى‌باشند يا يكى قوى و ديگرى ضعيف يا هر دو ضعيفند، بنا بر اينكه هر دو ضعيف باشند و هيچ يك بتنهايى قدرت بر ايجاد و اعدام نداشته باشد هيچكدام لائق الوهيت و خدايى نمى‌باشند. و اگر يكى ضعيف و ديگرى قوى، البته ضعيف تحت استيلاء و اراده قوى قرار گرفته و لايق پرستش نيست، و اگر هر دو قوى و نيرومند باشند باراده يكى از آنها

صفحه : 249

عالم موجود و منظّم ميگردد و اراده ديگرى لغو و بى‌ثمر ميشود مگر اينكه ضدّ آن را اراده نمايد مثل اينكه اگر يكى اراده كند حيات چيزى را و ديگرى موت آن را بخواهد اجتماع ضدّين يا نقيضين را ايجاب مينمايد و اجتماع ضدّين و نقيضين از محالات عقليه بشمار ميرود، و اگر اراده هيچكدام حاصل نگردد ارتفاع نقيضين لازم آيد كه آن نيز محال است، اينكه است معنى (لفسدتا) كه اگر (اله) زيادتر از يكى بود عالم تباه ميگرديد، و نيز اگر بفرض خدايان در اراده موافق باشند چندين قدرت بيك مقدور تعلّق ميگيرد و تعدد علت بر معلول واحد از محالات عقليه بشمار ميرود و اگر مخالفت نمايند عالم فاسد ميگردد.

فَسُبحانَ اللّهِ رَبِّ العَرشِ عَمّا يَصِفُونَ ذات متعال اول خود را تبرئه و تنزيه مينمايد از آنچه مشركين از شريك و نظير و معاون باو نسبت ميدهند و در ثانى خود را ببزرگترين اوصاف جمال ربوبيت معرّفى مى‌نمايد و ستايش مى‌نمايد كه پروردگار و مربّى عرش عظيم است.

در اينكه آيه هم تنزيه است و هم تحميد، اول تنزيه و تخليه از آن چيزى است كه باو نسبت ميدهند از شريك و نظير، دوم تحليه و محلّى بودن ذات اقدس است بصفت ربوبيت، و شايد اختصاص بعرش كه احاطه را مى‌رساند اشاره بفيض منبسط و رحمت رحمانى او باشد كه بهمه موجودات احاطه نموده.

لا يُسئَلُ عَمّا يَفعَلُ وَ هُم يُسئَلُونَ مرجع ضمير (هم) شايد آلهه باشد و ممكن است افراد بشر باشند و ميشود بشر و آلهه همه باشند.

عظمت و بزرگى خداوندى مانع از اينكه است كه مورد سؤال مخلوق ضعيف واقع گردد، و نيز چون معلوم و معين است كه افعال او تعالى معلل باغراض زائد بر ذاتش نيست اينكه است كه در مورد سؤال واقع نميگردد، لكن چون ممكن و مخلوق چنين نيست و

افعالش زائد بر ذات وی است بایستی در مورد سؤال واقع گردد و گفته شود (لم فعلت) برای چه کردی و نیز چون حق تعالی حکیم است

صفحه : ۲۵۰

و افعال حکیم مطابق حکمت و نظام عالم واقع است دیگر جای سؤال نیست.

أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَهً قُل هاتُوا بُرهانَکُم اینکه دلیل دیگری است بر اثبات منفرد بودن ذات الهی در الوهیت و تدبیر امر عالم، و چون تعدّد اله و مبدء از بدیهات و ضروریات نیست اینکه است که اثبات آن محتاج بدلیل است و دلیل بر وجود صانع که آثار شاهد بر آنست فقط ثابت میگرداند که عالم را خدایی است عالم و قادر و حکیم و مشرکین که تعدّد آلهه میگویند بایستی دلیل دیگری بر اثبات مدّعای خود بیاورند و چون دلیلی بر اثبات مدّعای خود ندارند مدّعای آنها باطل است.

(در دو جهان قادر و یکتا تویی

چون قدمت بانگ بر ابلق زند

ز تو که یا رداء که انا الحق زند).

هـذا ذِکرُ مَن مَعِیَ وَ ذِکرُ مَن قَبلِی بَل أَکثَرُهُم لا یَعلَمُونَ الحَقَّ فَهُم مُعرِضُونَ (هـذا) شاید اشاره باشد بکتابهای آسمانی و مقصود از آنچه با من است قرآن باشد (وَ ذِکرُ مَن قَبلِی) باقی کتب آسمانی مثل تورات و انجیل و زبور و غیر آنها که در تمام کتابهای منزل خدای تعالی را بوحدت و یگانگی و بتمام اوصاف جلال و جمال و عظمت و کبریایی ستوده و یادآوری نموده لکن چون اکثر مشرکین و کافرین در اثر فرو رفتن در جهل و نادانی حق و باطل را از هم تمیز نمیدهند اینکه است که از حق و حقیقت اعراض میکنند.

وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ مِن رَسُولٍ إِلّا نُوحِی إِلَیهِ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا أَنَا فَاعبُدُونِ اینکه آیه بیان آیه بالا است و حق تعالی به پیمبرش خبر میدهد که پیمبر و رسولی ما نفرستادیم مگر اینکه باو دو چیز وحی نمودیم و بوی آزمودیم اول اله و آفریننده‌ای نیست مگر همان خدای واحد یکتا، دوم بایستی عبادت و عبودیت را مخصوص باو گردانید و ظاهرا اینکه همان ذکری است که در آیه بالا رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم اشاره بآن نموده و فرموده اینکه ذکر یعنی کلمه توحید آن طوری که خدای تعالی بمن و پیمبران پیش آموخته چون کفار بحقیقت آن طوری

صفحه : ۲۵۱

که باید آگاه باشند نیستند اینست که از آن اعراض مینمایند.

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحمنُ وَلَداً سُبحانَهُ بَل عِبادٌ مُکرَمُونَ اینکه آیه مقول قول مشرکین است که ملائکه را بنات اللّه میگفتند یا عیسویان و یهودیان عیسی و عزیر را پسر خدا می‌نامیدند و اولاد خدا میدانستند، حق تعالی منزّه و مبرّا از آنست که اولاد بگیرد بلکه ملائکه و آنچه را که نسبت بخدا میدهند مثل حضرت عیسی (ع) آنان بندگانی میباشند که از طریق عبادت و بندگی نزد خدا گرامی و ارجمند گردیده‌اند و چون مشرکین بگمان اینکه اینها مقرّب عند اللّه میباشند آنان را شفیع خود میدانستند آیه عقیده سخیف آنها را ردّ میکند که آنها بدلخواه خود چیزی نمیگویند و بآنچه مأمورند عمل میکنند، مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند که آیه در ردّ عقیده سخیف خزاعه و جماعتی از مشرکین وارد شده که آنان ملائکه را بنات اللّه دختران خدا میگفتند لکن آیه اطلاق دارد و

مورد مخصص نمیشود.

لا یَسبِقُونَهُ بِالقَولِ وَ هُم بِأَمرِهِ یَعمَلُونَ گمان نکنید که آن بزرگواران بر خدا پیشی گیرند و پیش از آنکه فرمان الهی جاری گردد بدلخواه خود سخنی یا درخواستی نمایند چنانچه در باره بنده خاص و رسول خود محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی چنیننـد پیمبران و ملائکه مقرّبین که مطیع امر الهند و خودشان و اراده آنها فانی در وجود و اراده حق تعالی است.

یَعلَمُ ما بَینَ أَیدِیهِم وَ ما خَلفَهُم وَ لا یَشفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارتَضی وَ هُم مِن خَشیَتِهِ مُشفِقُونَ و بعض دیگر از اوصاف (عباد مکرمون) اینکه است که خدا عمل و رویّه آنان را میداند و علم او بتمام حالات آنها از آنچه جلو آنها یا عقب آنها است احاطه دارد و میداند که آنان شفاعت نمیکنند مگر کسی را که خدا راضی باشد بشفاعتشان و آنها از عظمت و هیبت الهی لرزان و ترسناکند، و اینکه آیه دوم مربوط بهمان آیه بالا است که باید مشرکین که اینها را پرستش میکنند بامید اینکه شفیع

صفحه : ۲۵۲

آنها گردند بدانند که آن بندگان مقرّب بدون اذن شفاعت نخواهند نمود قوله تعالی مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ إِلّا بِإِذنِهِ.

وَ مَن یَقُل مِنهُم إِنِّی إِلهٌ مِن دُونِهِ فَذلِکَ نَجزِیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجزِی الظّالِمِینَ و چون ظاهرا مرجع ضمیر (منهم) همان عباد مکرمون میباشند که در آیه بالا نام برده شد خواه ملائکه باشند چنانچه بعضی گفته‌اند یا مطلق باشد نظر باطلاق آیه و لو آنکه مسلّما خدا میداند که ملائکه یا پیمبرانی را که پسر خدا نامیده‌اند اینها معصومند و هیچوقت چنین ادّعای بزرگی که بگوید من خدا میباشم نخواهند نمود و ظاهرا غرض از اینکه تعبیر نظر باهمیّت مطلب است که بفرض محال اگر ملکی یا انسانی مدّعی الوهیت گردد پاداش او جهنّم است زیرا که چنین کسی از ستمکاران محسوب گردیده و جزای ظالمین دار عذاب خواهد بود أَ وَ لَم یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الأَرضَ کانَتا رَتقاً فَفَتَقناهُما رتق مصدر بمعنی مرتوق است یعنی ملتحم و بهم پیچیده، آیا کفار ندیدند و ندانستند که آسمانها و زمین شیئی واحد و بهم پیچیده و یکی بودند و ما آنها را از هم باز نمودیم.

طنطاوی راجع بآیه در جواهر التفسیر بیان مفصلی دارد، در اینجا برای ایضاح مختصری از آن را ترجمه مینمائیم:

چنین گوید أَنَّ السَّماواتِ وَ الأَرضَ کانَتا رَتقاً یعنی آسمانها و زمین ملتحم و متصل بهم بودند (ففتقناهما) و ما آنها را از هم جدا نمودیم و اتّحاد آنها را زائل گردانیدیم، و اینکه مطلب مطابق است با کشفیات اهل اروپای اینکه زمان که آنان گفته‌اند ابتداء خورشید کره‌ای بود شبیه بآتش و با زمین و سیّارات و توابع آنها ملیونها سال بدور خود میچرخید پس از آن زمین از خورشید جدا گردید و همچنین سیّارات از خط استواء شمسی از خورشید جدا گردیدند و جدا شدن آنها از جهت سرعت سیر شمس و جریان او دور خود بود و زمین ما و زمینهای دیگر که سیّاراتند همه آنها از خورشید دور شدند زیرا که شمس ما و سیّارات دیگر

صفحه : ۲۵۳

تمام آنها سیّاراتند و تمام آنها دارای زمینند و هر شمسی که ما می‌بینیم گویا یک ستاره‌ای می‌نماید، تا آنجا که گفته:

پس ثابت شد که زمین ما مشتق از خورشید و خورشید از خورشید بزرگتر از خود و آن نیز از خورشید بزرگتر و همین طور هر شمسی از شمس بزرگتر از خود و بهمین ترتیب بالا میرود و حدّ یقف ندارد و فکر بشر متحیّر میگردد و انتهای آن را نمی‌فهمد، اینست حکایت عالمی که ما در آن سکونت داریم و اینکه است قول بین اروپایی‌ها که کافر بسیّدنا محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم میباشند و هیچ خبر از قرآن ندارند و اینکه رأی در اینکه زمان مشهور است.

و قوله تعالی پس از استفهام تقریعی أَ وَ لَم یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا الخ از معجزات قرآن بشمار میرود زیرا که اینکه علم در آن زمان نه نزد

عرب بوده و نه نزد معاصرین آنها و اینکه علم در اینکه زمان ما پدید گردیده و سزاوار است که ما بر تمام خلق اعلان کنیم که اینکه معجزه پیمبر ما است که در قرآن خبر داده و اینکه خدای تعالی خبر داده بحسن صنعتش و اتقان حکمتش و اینکه او متفرد بحکمت و قدرت است زیرا که حرارت را سبب حرکات اینکه عوالم که نار محترقه بود قرار داده و بواسطه اینکه دوران که در زمان متمادی ادامه داشت ذرّه‌ای از آن منفصل گردید و سرد شد و از آن زمین و سیّارات پدید گردید و زمین بعضی از آنها است و حساب چگونگی سیر آنها عقل را بدهشت می‌اندازد و خلقت بدیع بر پشت زمین پدید گردید و همین است معنی قوله تعالی (و اتقن کل شیئی خلقه) اینکه طور در قرآن یادآوری نموده و مسلمانها و غیر آنان از فرس و روم و امم از اینکه نظریّه بی‌خبرند تا آنجا که گفته وَ جَعَلنا مِنَ الماءِ کُلَّ شَیءٍ حَیٍّ یعنی و ما از آب هر حیوانی را آفریدیم چنانچه گفته وَ اللّه خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِن ماءٍ و چنین است هر بنائی که حیات آن از آب است، و علمای عصر حاضر گویند هر حیوانی ابتداء در دریا آفریده شده و اصل تمام پرندگان و حیوانات

صفحه : ۲۵۴

برّی از دریا تکوّن گردیده و بعد بکثرت زمان با حیوانات برّی منطبع گردیدند و در اینجا سخنها بسیار است اینکه نیز معجزه دیگری است از اعجاز قرآن که در آن وقت کسی مطلع بر آن نبوده. (پایان) أَ فَلا یُؤمِنُونَ بهمزه استفهام در مقام تعجّب گویا فرموده با اینکه آثار قدرت و اتقان صنعت آیا چرا و چگونه کافرین ایمان نمیآورند.

صفحه : ۲۵۵

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۱ تا ۴۵]

اشاره

وَ جَعَلنا فِی الأَرضِ رَواسِیَ أَن تَمِیدَ بِهِم وَ جَعَلنا فِیها فِجاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُم یَهتَدُونَ (۳۱) وَ جَعَلنَا السَّماءَ سَقفاً مَحفُوظاً وَ هُم عَن آیاتِها مُعرِضُونَ (۳۲) وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسبَحُونَ (۳۳) وَ ما جَعَلنا لِبَشَرٍ مِن قَبلِکَ الخُلدَ أَ فَإِن مِتَّ فَهُمُ الخالِدُونَ (۳۴) کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ وَ نَبلُوکُم بِالشَّرِّ وَ الخَیرِ فِتنَةً وَ إِلَینا تُرجَعُونَ (۳۵)
وَ إِذا رَآکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلاّ هُزُواً أَ هذَا الَّذِی یَذکُرُ آلِهَتَکُم وَ هُم بِذِکرِ الرَّحمنِ هُم کافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الإِنسانُ مِن عَجَلٍ سَأُرِیکُم آیاتِی فَلا تَستَعجِلُونِ (۳۷) وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الوَعدُ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۳۸) لَو یَعلَمُ الَّذِینَ کَفَرُوا حِینَ لا یَکُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النّارَ وَ لا عَن ظُهُورِهِم وَ لا هُم یُنصَرُونَ (۳۹) بَل تَأتِیهِم بَغتَةً فَتَبهَتُهُم فَلا یَستَطِیعُونَ رَدَّها وَ لا هُم یُنظَرُونَ (۴۰)
وَ لَقَدِ استُهزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبلِکَ فَحاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنهُم ما کانُوا بِهِ یَستَهزِؤُنَ (۴۱) قُل مَن یَکلَؤُکُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحمنِ بَل هُم عَن ذِکرِ رَبِّهِم مُعرِضُونَ (۴۲) أَم لَهُم آلِهَةٌ تَمنَعُهُم مِن دُونِنا لا یَستَطِیعُونَ نَصرَ أَنفُسِهِم وَ لا هُم مِنّا یُصحَبُونَ (۴۳) بَل مَتَّعنا هؤُلاءِ وَ آباءَهُم حَتّی طالَ عَلَیهِمُ العُمُرُ أَ فَلا یَرَونَ أَنّا نَأتِی الأَرضَ نَنقُصُها مِن أَطرافِها أَ فَهُمُ الغالِبُونَ (۴۴) قُل إِنَّما أُنذِرُکُم بِالوَحیِ وَ لا یَسمَعُ الصُّمُّ الدُّعاءَ إِذا ما یُنذَرُونَ (۴۵)

صفحه : ۲۵۶

ترجمه آیات

در زمين كوه‌ها برافراشتيم كه آنها را باضطراب نياورد و در آن راهها پديد آورديم شايد آنان راه بيابند (۳۱)

و آسمان را سقفى محفوظ و طاق محكم گردانيديم و آنها از آيات آن اعراض مينمايند (۳۲)

و خدا آن كسى است كه شب و روز و شمس و قمر را آفريده و تمام آنها در فلك خود شناورند (۳۳)

و پيش از تو (اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم) براى هيچ بشرى عمر دائمى قرار نداديم آيا اگر تو بميرى آنها جاويدانند (۳۴)

هر نفسى چشنده مرگ است و شما را آزمايش و امتحان ميكنيم (بآنچه) از بدى و خوبى يعنى بلاء و نعمت بشما اصابت مينمايد و بسوى ما بازگشت خواهيد نمود (۳۵)

و چون ببينند تو را كافرها نميگيرند تو را مگر بسخريه و گويند آيا اينكه آن كسى است كه خدايان ما را ببدى ياد ميكند در حالى كه آنان بذكر خداى رحمان كافرند (۳۶)

خلقت شده است انسان از عجله يعنى طبع او عجله كننده است زود باشد كه بنمايانيم بشما آيات خود را پس عجله نكنيد (۳۷)

كافرين گويند وعده عذاب يا قيامت چه وقت است اگر شما راست مى‌گوييد (۳۸)

اگر كافرين ميدانستند وقتى را كه نتوانند نگاه دارند روهاى خود و نه پشتشان را از آتش و ياورى براى آنان نميباشد تعجيل نميكردند (۳۹)

بلكه قيامت ناگهان ميآيد و آنها را مبهوت گرداند و بر ردّ آن توانا نيستند و مهلت داده نميشوند

و حقيقة برسولانى كه پيش از تو بودند استهزاء نمودند و جزاى سخريّه آنها بازگشت بخودشان نمود و آنها را گرفت آنچه را كه باو استهزاء مينمودند (۴۱)

اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم بگو كى است شما را از خداى رحمن در شب و روز نگاه دارد

صفحه : ۲۵۷

بلكه كافرين از ياد پروردگارشان اعراض ميكنند (۴۲)

آيا براى آنان خدايانى هست غير از ما كه باز ميدارد آنها را و خدايان آنها قدرت ندارند خود را يارى كنند و كافرين از ما پناه داده نشوند (۴۳)

بلكه آنها و پدران آنان را متمتع گردانيديم تا عمر زياد نمودند آيا آنها نمى‌بينند كه ما زمين و اطراف آن را بمرگ ميكاهيم آيا آنها غالبند (يا ما) (۴۴)

اى محمّد (ص) بگو من بوحى شما را آگاه ميگردانم و از عذاب او ميترسانم لكن گوش كر وعظ و سخن را نميشنود وقتى كه او را از عذاب بترسانيم (۴۵).

صفحه : ۲۵۸

توضيح آيات

وَ جَعَلنا فِي الأَرضِ رَواسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِم وَ جَعَلنا فِيها فِجاجاً سُبُلًا بزرگ و بزرگوار است خدايى كه از آثار صنع و اتقان حكمت ازلى او برافراشتن كوه‌ها است، و در اينكه آيه تذكر ميدهد كه پس از گسترانيدن زمين و حركت دائمى آن و آن حرارتى كه در جوف زمين است كوه‌هايى برافراشته كه اگر كوه‌ها نبود كه زمين را نگاه دارد و آن حرارت شديد آن را تكان ندهد و اهلش را مضطرب

نگرداند و بآرامش بادوار خود ادامه دهد بطوری که اهل زمین حسّ حرکت آن را نکنند و اعمال روزانه خود را بخوبی انجام دهند، اهل زمین مضطرب میگردیدند اینکه بود که کوههایی در زمین قرار داده که مانند میخی که کوبیده شود زمین را از تکان دادن محفوظ گردانیده و در آن کوهها درّه‌ها و راههایی قرار داده که بآسانی بهر جا که بخواهند روان گردند.

لَعَلَّهُم یَهتَدُونَ شاید اشاره باین باشد که در کوهها راهی برای عبور و مرور قرار دادیم که شاید در اثر مسافرتها و تماس با دانشمندان و نیز در اثر مشاهده آثار صنع بسوی حق و حقیقت راه یابند و رستگار گردند.

وَ جَعَلنَا السَّماءَ سَقفاً مَحفُوظاً وَ هُم عَن آیاتِها مُعرِضُونَ و نیز از آثار قدرت و حسن تدبیر مدبّر و مربّی عالم چنین است که آسمان را سقف زمین قرار داده و آن را از افتادن بزمین نگاه داشته قوله تعالی در سوره فاطر آیه ۳۹ إِنَّ اللّهَ یُمسِکُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ أَن تَزُولا و شاید مقصود از (محفوظا) نگاهداری او است از ورود شیاطین و راندن آنها (بشهاب ثاقب) یا افراشتن آن است بدون ستون در جوّ.

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسبَحُونَ از جمله آثار صنع و اتقان خلقت که دلیل بارز و ظاهری است بر مدبّر

صفحه : ۲۵۹

حکیم آفرینش شب و روز و خورشید و ماه است (خلق) بمعنی اندازه‌گیری است شب مقابل روز قرار گرفته قوله تعالی وَ جَعَلنَا اللَّیلَ لِباساً وَ جَعَلنَا النَّهارَ مَعاشاً اگر شب نبود روزی هم تعیین نمیگردید زیرا که روز بشب تعیین میگردد (کلّ شیئی یعرف باضدادها) شب ضدّ روز و مقابل آنست، بقدرت کامله الهی و حسن تدبیر شب را برای استراحت از عمل روزانه و روز را برای کسب و عمل بشر مقرر گردانیده و برای هر یک از شمس و قمر که اصول عالم طبیعیّاتند فلکی و کره‌ای قرار داده که علی الدوام مثل ماهی که در آب شناور است در مدار و کره خود میچرخند و از حرکت آنها و حرکت زمین بدور خود شب و روز پدید میگردد و بهمین گردش آنها است که عالم طبیعیات منظّم و مطابق حکمت جریان دارد و بر پا مانده تا وقتی که حکم بر اندکاک و فنای آنان صادر گردد و نظام عالم مختلّ و رو بانحلال نماید و آن آن وقتی خواهد بود که عالم دنیا پس از اندکاک تبدیل گردد بعالم قیامت قوله تعالی در وصف قیامت یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ.

وَ ما جَعَلنا لِبَشَرٍ مِن قَبلِکَ الخُلدَ گویا کفار و مشرکین منتظر مرگ رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم بودند، آیه خبر میدهد که ما برای هیچ بشری زندگانی جاویدانی مقرّر ننمودیم هر ذی روحی که در اینکه عالم قدم گذارد مرگ دنبال وی خواهد رسید.

أَ فَإِن مِتَّ فَهُمُ الخالِدُونَ شرط است و جزاء و داخل شده است (فا) بر سر شرط و بر سر جزاء و متعلق بما قبل است، و همزه استفهام انکاری است یعنی کسانی که منتظر مرگ تو میباشند آیا اگر تو مردی آنان نمیمیرند و در دنیا جاویدانند چنین نیست که گمان کرده‌اند.

کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ وَ نَبلُوکُم بِالشَّرِّ وَ الخَیرِ فِتنَةً هر نفسی طعم مرارت مرگ را خواهد چشید و مادامی که در دنیا حیات دارد

صفحه : ۲۶۰

وی را امتحان و آزمایش میکنیم (بالشرّ) از مرض و اتلاف مال و مصیبات گوناگون که هر بشری که قدم در اینکه عالم گذارد در مورد بلیّات و آفات واقع میگردد، (و الخیر) از نعمتهای فراوان. شرّ تفسیر بمرض شده و خیر بصحّت و وسعت و مال و باقی نعمتها که هر یک از اقسام خیر بشمار میرود. و شرّ و خیر چنانچه آیه خبر میدهد هر دو نسبت ببشر برای آزمایش است که آیا در مورد بلاء صابر و در مورد نعمت شاکر است یا در همه حال چنانچه اکثر مردم چنینند غافل است.

وَ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ بـازگشت و مـآل هر بشـری بسوی حق تعالی است همان طوری که او مبـدء و پدیـد آورنـده موجودات است معاد و بـازگشت همه بسوی او است زیرا که (کل شیئی یرجع الی اصله) آری بازگشت همه بسوی او است لکن مؤمنین و صالحین بسوی رحمت و مغفرت او تمکن مینماینـد و در بهشت رضوان و دار کرامت متنعّم خواهند بود و کافرین و ملحدین بسوی شدید العقاب و سجن غضب او که جهنم است اقامت مینماینـد وَ إِذا رَآکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُواً أَ هذَا الَّذِی یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ وَ هُمْ بِذِکْرِ الرَّحْمنِ هُمْ کافِرُونَ (ان) نافیه است و (الّا) استثنائیه برسولش خبر میدهد که حال کفار چنین است که تو را نمی‌بینند مگر اینکه تو را بهزو و مسخره میگیرند و با هم گویند آیا اینکه آن کسـی است که خدایان شما را ببدی یاد میکند (واو) حالیه است یعنی در حالی که بـذکر پروردگار رحمن آنها کافرنـد، تکرار ضـمیر (هم) برای تأکیـد و اهمیت مطلب است. و شایـد اشاره باین باشد که سزاوار چنین است که هر وقت تو را ببیننـد چون رسول پروردگار رحمانی بیاد سعه رحمت الهی افتنـد لکن پرده کفر و جهل عقل و دانش آنان را پوشانیده و غافل گردیده‌اند و گویا آن سعه رحمت رحمانی حق که بتمام موجودات احاطه دارد نمی‌بینند.

صفحه : ۲۶۱

خُلِقَ الْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِیکُمْ آیاتِی فَلا تَسْتَعْجِلُونِ طینت انسان و خلقت وی بر شـتاب‌زدگی قرار گرفته، کنایه از شـدّت اینکه صفت است در آدمی که گویـا ماده وجود وی از اینکه صـفت تعبیه شـده بطوری که در وقوع عـذاب نیز عجله میکنـد، بقرینه آیات بعـد مشـرکین از روی تمسـخر برسول اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سلّم میگفتنـد اینکه قیـامت و آن عـذابهایی که ما را بآن تهـدید می‌نمایی اگر راست می‌گویی کی خواهد بود، در پاسخ آنها است که عجله نکنید بزودی بشما آیات خود را نشان خواهیم داد.

شیـخ طبرسـی در مجمع البیـان در اینکه مقصود از انسـان در آیه چیست دو وجه از مفسـرین نقل نموده: یکی آنکه مقصود از انسان آدم ابو البشـر است، و دوم مراد بانسان تمام افراد بشـر است، و نسبت بهر یک احتمالاتی داده (چون بیانش مفصّل است و غرض ما اختصار است از بیان آن خودداری مینمائیم.

وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ از جمله عجله انسان تعجیل در وقوع قیامت است پیش از موعد خود که گویا منتظر بودند که در همین حالی که متلبّس بلباس دنیوی طبیعی میباشـند قیامت را بچشم سـر ببیننـد و پس از مشاهـده کردن ایمان بیاورنـد، و آیه بعد جواب آنان است لَوْ یَعْلَمُ الَّذِینَ کَفَرُوا حِینَ لا یَکُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النّارَ وَ لا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ جواب (لو) محذوف است در معنی اگر کافرین بدانند چنین عذابی را منتهی میشدند و آن آتشی است که باز ندارند از رویهای خود و نه از پشتهای آنها یعنی آتش بآنان احاطه نموده و یاری کننده‌ای ندارند که آنان را از عذاب نجات دهد.

بَلْ تَأْتِیهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلا یَسْتَطِیعُونَ رَدَّها وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ (بل) اضـراب است یعنی چنین نیست که آنها گمان برده‌انـد که وعـده قیامت و وقوع عذاب دروغ باشد یا بشود در اینکه عالم بچشم معاینه نمایند بلکه

صفحه : ۲۶۲

عـذاب بغتةً و یک دفعه بر آنان وارد میگردد و آنان را مبهوت و متحیر میگرداند و در آن وقت آتش چنان بر آنها مستولی گردیده که نه قدرت دارند آن را از خود دور گردانند و نه یاوری دارند که آنان را از عذاب برهاند.

وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ فَحاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ برای تسلّی خاطر رسول گرامیش صلی اللّه علیه و آله و سلّم باو خبر میدهد که محزون مباش اگر اینکه کفار بتو استـهزاء و سـخریه مینمایند مردمان پیشـین نیز چنین بودند که هر پیمبری که برای آنان مبعوث میگردید و از واقعه قیامت و حساب و کتاب بآنها خبر میداد عوض آنکه سخن او را بپذیرند و از عذاب نجات یابند بسخنان آنها تمسخر مینمودند، اینکه بود که استهزای آنها بازگشت بخودشان کرد و بآنها عذاب احاطه نمود.

قُل مَن یَکلَؤُکُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحمنِ (من) استفهام انکاری خطاب برسولش نموده که باین کفار و مشرکین بگو کیست که شما را در آنات شب و ساعات روز از عذاب و بلیّات و آفات نگاه دارد اگر در مورد غضب پروردگار رحمان واقع گردید آیا جز رحمت و کرم پروردگار مانعی هست که جلوگیر آفات و بلیّات دنیا و عذاب آخرت گردد هرگز چنین نیست فقط رحمت رحمانی او است که جلوگیر غضب و سرعت انتقام گردیده و شما را مهلت داده.

بَل هُم عَن ذِکرِ رَبِّهِم مُعرِضُونَ (بل) اضراب است یعنی اینکه کفار از یاد پروردگارشان که حافظ و مراقب آنان است و از بلیات و آفاتی که در هر آنی متوجه بآنها است آنها را نگاه میدارد اعراض مینمایند.

چون تمام موجودات قشون حق و دوست با دوستان خدا و با دشمنان خدا دشمنند اینکه است که اگر آن صفت رحمانیت حق تعالی نبود که جلو غضب او را گرفته و کافرین را مهلت داده تا وقت معلوم هر شیئی در هر آنی دمار از روزگار

صفحه : ۲۶۳

کفار و دشمنان خدا و سفرایش برمیآوردند لکن کفار از روی جهالت و بی‌خردی از پروردگار رحمان خود رو میگردانند.

أَم لَهُم آلِهَةٌ تَمنَعُهُم مِن دُونِنا لا یَستَطِیعُونَ نَصرَ أَنفُسِهِم وَ لا هُم مِنّا یُصحَبُونَ (ام) منقطعه و استفهام انکاری و جمله بعد صفت آلهة، یعنی آیا در قدرت آلهه خود مشرکین چنین قدرتی هست که غیر از خدا توانا میباشند که از عبادت کنندگان خود رفع ضرر نمایند یا وقتی که آفت و بلیه‌ای رو بآنان آورد دفع آفات از خود نمایند در صورتی که بتها قادر بر دفع ضرر از خودشان نمیباشند چگونه میتوانند رفع ضرر از غیر خود بنمایند و از جانب ما نیز همچه قدرتی بآنها داده نشده که بیاری خود و عبید خود توانا باشند.

بَل مَتَّعنا هؤُلاءِ وَ آباءَهُم حَتّی طالَ عَلَیهِمُ العُمُرُ (بل) اضراب است و ظاهرا (هؤلاء) اشاره بمشرکین اهل مکه است که آنان و پدرانشان را عمر دراز دادیم که از دنیا متمتّع گردند و اسباب زندگانی آنها را با حسن وجه برای آنان فراهم و روزگاری میگذرانیدند و در منزل امن حرم از هر آفتی در امان بودند.

أَ فَلا یَرَونَ أَنّا نَأتِی الأَرضَ نَنقُصُها مِن أَطرافِها أَ فَهُمُ الغالِبُونَ همزه (أ فلا) استفهام تقریری است یعنی آیا ندیدند اهل مکه یعنی البته می‌بینند که ما زمین را از اطرافش کم میکنیم، مفسرین گویند اینکه بیان برای تنبّه آنها است که بدانند همیشه عیش گوارا برای آنها باقی نمی‌ماند بلکه ما زمین را از اطراف آنان میکاهیم و کوتاه میکنیم یعنی اهل اسلام را بر آنها مسلط میگردانیم و زمین را در تصرّف مسلمین در میآوریم (أ فَهُمُ الغالِبُونَ) استفهام انکاری است یعنی چنین نیست که همیشه مشرکین غالب باشند وقتی میرسد که مغلوب گردند.

قُل إِنَّما أُنذِرُکُم بِالوَحیِ وَ لا یَسمَعُ الصُّمُّ الدُّعاءَ إِذا ما یُنذَرُونَ خطاب برسولش نموده که باین جماعت مشرکین و کافرین بگو من شما را

صفحه : ۲۶۴

از طرف وحی الهی تهدید میکنم و از عذابی که در دنیا و آخرت دامن‌گیر شما خواهد گردید میترسانم لکن چون پرده غفلت و جهالت گوش دل شما را کر کرده متأثّر نمیشوید مثل اینکه آدم کر نمیشنود صدای آن کسی را که او را از خطر تخویف میکند.

قسمتی از آیات سورة الانبياء

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۴۶ تا ۶۱]

اشاره

وَ لَئِن مَسَّتهُم نَفحَةٌ مِن عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيلَنا إِنّا كُنّا ظالِمِينَ (۴۶) وَ نَضَعُ المَوازِينَ القِسطَ لِيَومِ القِيامَةِ فَلا تُظلَمُ نَفسٌ شَيئاً وَ إِن كانَ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردَلٍ أَتَينا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ (۴۷) وَ لَقَد آتَينا مُوسى وَ هارُونَ الفُرقانَ وَ ضِياءً وَ ذِكراً لِلمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخشَونَ رَبَّهُم بِالغَيبِ وَ هُم مِنَ السّاعَةِ مُشفِقُونَ (۴۹) وَ هذا ذِكرٌ مُبارَكٌ أَنزَلناهُ أَ فَأَنتُم لَهُ مُنكِرُونَ (۵۰)

وَ لَقَد آتَينا إِبراهِيمَ رُشدَهُ مِن قَبلُ وَ كُنّا بِهِ عالِمِينَ (۵۱) إِذ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَومِهِ ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِي أَنتُم لَها عاكِفُونَ (۵۲) قالُوا وَجَدنا آباءَنا لَها عابِدِينَ (۵۳) قالَ لَقَد كُنتُم أَنتُم وَ آباؤُكُم فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۵۴) قالُوا أَ جِئتَنا بِالحَقِّ أَم أَنتَ مِنَ اللّاعِبِينَ (۵۵)

قالَ بَل رَبُّكُم رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلى ذلِكُم مِنَ الشّاهِدِينَ (۵۶) وَ تَاللّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصنامَكُم بَعدَ أَن تُوَلُّوا مُدبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُم جُذاذاً إِلاّ كَبِيراً لَهُم لَعَلَّهُم إِلَيهِ يَرجِعُونَ (۵۸) قالُوا مَن فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمِينَ (۵۹) قالُوا سَمِعنا فَتًى يَذكُرُهُم يُقالُ لَهُ إِبراهِيمُ (۶۰)

قالُوا فَأتُوا بِهِ عَلى أَعيُنِ النّاسِ لَعَلَّهُم يَشهَدُونَ (۶۱)

صفحه : ۲۶۵

ترجمه آیات

و هر گاه (بکافرین) اندک چیزی از عذاب پروردگار تو برسد هر آینه البته گویند ای وای بر ما حقیقهٔ ما از ستمکاران بخود بودیم (۴۶)

و ما در قیامت میزان عدل را میگذاریم و باحدی در آن وقت ظلمی وارد نمیآید اگر چه بقدر مثقال دانه خردلی باشد آن را میآوریم و ما برای محاسبه نمودن کافی میباشیم (۴۷)

و بموسی و هارون فرقان و روشنایی عطاء نمودیم و آن تذکری است برای پرهیزکاران (۴۸)

آن کسانی که از پروردگارشان بپنهانی میترسند و نیز از ساعت قیامت ترسناکند (۴۹)

و اینکه (قرآن) ذکر مبارکی است که ما او را فرود آوردیم آیا شما (حقانیّت) آن را انکار میکنید (۵۰)

و حقیقهٔ وقتی ابراهیم را قبلا بکمال رشد رسانیدیم و بشایستگی او برای اینکه مقام عالم بودیم (۵۱)

یاد بیاور وقتی را که بپدر (عمویش) و قومش گفت چیست اینکه مجسمه‌هایی که شما می‌پرستید و بر آنها مجاور میباشید (۵۲)

گفتند ما پدران خود را بر عبادت آنها یافتیم (۵۳)

ابراهیم گفت شما و پدرانتان در گمراهی هویدا میباشید (۵۴)

بابراهیم (ع) گفتند آیا تو بر ما بحق و درستی آمده‌ای یا بلعب و بازیچه می گویی (۵۵)

ابراهیم گفت بلکه حقیقت میگویم پروردگار شما پروردگار آسمانها و

صفحه : ۲۶۶

زمین است آن کسی که شما را آفریده و من بر اینکه مطلب از گواهانم (۵۶)

و قسم بخدا که هر آینه در شکستن بتهای شما تدبیر میکنم پس از آنکه شما از (بتخانه) روی گردانیدید (۵۷)

(ابراهیم داخل بتخانه شد) و بتها را در هم شکست مگر بزرگ آنها را برای اینکه شاید بسوی او برگردند (۵۸)

قوم گفتند هر کس با بتهای ما چنین کرده حقیقهٔ او از ستمکاران است (۵۹)

(بعضی) گفتند ما شنیده‌ایم جوانی که او را ابراهیم گویند (شاید او چنین کرده) (۶۰)
گفتند او را بیاورید در حضور جماعت مردم شاید آنان گواهی دهند (۶۱)

توضیح آیات

اشاره

وَ لَئِن مَسَّتهُم نَفحَةٌ مِن عَذابِ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ یا وَیلَنا إِنّا کُنّا ظالِمِینَ برای تهدید کفار و مشرکین گوش‌زد آنان مینماید و اشاره بعظمت عذاب قیامت دارد که عذاب آن بقدری سخت و ناملائم است که اگر فرضا (نفحهٔ) وزیدن اندکی از آن عذاب بمشام جان آنها برسد بلام و نون تأکید ثقیله (لیقولن) که برای مؤکد و مقرر گردانیدن آمده کلام آنها را مؤکد میگرداند که آنان البته میگویند که ای وای بر ما و عمل ما که ما از جمله ستمکاران بنفس خود بودیم وَ نَضَعُ المَوازِینَ القِسطَ لِیَومِ القِیامَهِٔ فَلا تُظلَمُ نَفسٌ شَیئاً (قسط) صفت موازین است بتقدیر مضاف یعنی موازینی که دارای قسط و عدل است.
و در اینکه مقصود از موازین چیست از مفسرین دو وجه نقل شده: اکثر مفسرین حمل بر معنی ظاهر نموده‌اند و گفته‌اند که مقصود میزانی است مثل میزان معهود که برای آن عمودی و دو کفّه باشد، و از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین نقل شده که فرمود در شب معراج ترازویی آویخته دیدم که سعه هر کفّه آن

صفحه : ۲۶۷
مانند سعه مشرق تا مغرب بود گفتم خدایا اینکه ترازو بچه پر میشود خطاب آمد بعزّت و جلال خودم اگر بنده با اخلاص حسنه بیاورد که مقدار نیم خرما باشد پر شود.
و بعضی از مفسرین بر آنند که مقصود از میزان عدل است و وضع میزان از باب تمثیل است و اشاره دارد بمواظبت حساب که بدرستی و حقیقت حساب مردم از روی عدل کشیده خواهد شد و اینکه معنی بحقیقت ظاهرتر مینماید.

(اعتراض)

اعمال بشر از قبیل اعراضند و عرض بوزن و کیل در نمیآید، مفسرین از اینکه اشکال چند جواب داده‌اند که هیچکدام وافی بمطلب نیست.
بهتر اینکه است که گفته شود چون عالم آخرت عالمی است که هر چیزی بحقیقت در او بروز و ظهور مینماید و قوله تعالی یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ شاهد بر اینکه است زیرا که ظاهر شدن باطنها نیست مگر به اینکه صورت خارجی پیدا مینماید و شاهد بر اینکه توجیه آن اخباریست که راجع بتجسّم اعمال از معصومین علیهم السّلام رسیده است که عوارض دنیا مثل اعمال بشر در نتیجه بصورت جواهر در عالم آخرت خودآرایی مینماید و بقرینه قوله تعالی در سوره نبأ (جَزاءً وِفاقاً) اعمال سعداء و نیکوکاران موافق نیکی رفتارشان بصورت حور و غلمان و نعمتهای بهشتی که از طرف حاکم جزاء موافق اعمالشان برای آنان مهیّا گردیده که پاداش اعمال نیک آنها است جلوه گری میکند.
و همچنین است اعمال بد کفار و فسّاق که آن نیز موافق سریره و اعمال بدشان صورت میگیرد و بآتش جحیم تحوّل مینماید، و

چنین است عذاب قبر که از طرف معصومین علیهم السّلام رسیده که آن همان اخلاق و اعمال بد انسان است که در قبر بصورت مار و کژدم و غیره درآمده و صاحبش را اذیت مینماید (أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ).

صفحه : ۲۶۸

وَ إِن کانَ مِثقالَ حَبَّهٍ مِن خَردَلٍ أَتَینا بِها ضمیر (بها) راجع بمثقال است، و تأنیث آن برای مضاف الیه آن است که (حبّهٔ) میباشد، و خردل دانه اسفند را گویند و اشاره بشمول و تحقیق در حساب است.

وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ از اینکه جمله معلوم میشود که ذات اقدس الهی بنفسه حساب بنده‌گان را میرسد و واگذار بملائکه یا غیر نمیکند و اینکه نیز شرافت انسان را میرساند که با آن عظمت الهیّتش خودش متکفل امور بشر میگردد که بین ملائکه حاملین امور رسوا نگردد و کسی بر حال وی مطلع نشود.

وَ لَقَد آتَینا مُوسی وَ هارُونَ الفُرقانَ وَ ضِیاءً وَ ذِکراً لِلمُتَّقِینَ پس از بیان حال مشرکین و کافرین راجع بمعاد در اینکه مبارک سوره هفده نفر از پیمبران گرامی را با شرح حالشان و جفاهایی که کفار بآن بزرگواران وارد نمودند تذکر میدهد: اول- در مقام شرح حال موسی و کتاب او تورات برآمده سه منقبت راجع بکتاب موسی (ع) یادآوری نموده:

اول- آن را فرقان نامیده باعتبار اینکه جدا کننده بین حق و باطل و حلال و حرام است.

دوم- ضیاء و روشنی، یعنی کتابی است روشن و روشنایی‌بخش که تابعین وی از ظلمت جهالت و حیرت و سرگردانی بشاه راه هدایت رهسپار و بمنزل امن فیروز خواهند گردید.

سوم- (وَ ذِکراً لِلمُتَّقِینَ) و تذکر و موعظه و اندرزی است برای پرهیزکاران و شاید مقصود از (آتینا) تمام عطاها و معجزاتی باشد که بحضرت موسی علیه السّلام عطا نموده نه فقط تورات.

الَّذِینَ یَخشَونَ رَبَّهُم بِالغَیبِ وَ هُم مِنَ السّاعَهِ مُشفِقُونَ از جمله صفات اهل تقوی چنین است که اینها از عظمت پروردگارشان

صفحه : ۲۶۹

در حالی که از نظر آنان پنهان است میترسند، و شاید (بالغیب) حال باشد از فاعل یا مفعول (یخشون) یعنی میترسند در حالی که از مردم پنهانست یا در حالی که از نظر آنها پنهانست.

خلاصه آنکه متّقی کسی است که نه در حضور مردم و نه در پنهانی مرتکب معاصی نشود و نیز ترس خود را بکسی اظهار نمیکند و نیز اهل تقوی از قیامت و واقعه محشر ترسناکند.

وَ هذا ذِکرٌ مُبارَکٌ أَنزَلناهُ أَ فَأَنتُم لَهُ مُنکِرُونَ (هذا) اشاره بقرآن مجید است یعنی اینکه قرآن بلند مرتبه تذکری است که فرو فرستادیم برای هدایت و راهنمایی مردم، همزه استفهام در مقام توبیخ و سرزنش ملحدین و منکرین حقانیت قرآن است که آیا شمایی که متّصف باین صفات الحاد و انکارید حقانیت قرآن را انکار مینمائید.

وَ لَقَد آتَینا إِبراهِیمَ رُشدَهُ مِن قَبلُ وَ کُنّا بِهِ عالِمِینَ دوم از انبیاء گرامی که در اینکه مبارک سوره نام برده شده ابراهیم خلیل علیه السّلام است.

(و لقد) عطف بآیه بالا است که همین طوری که بموسی (ع) تورات عطاء نمودیم و بمحمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم قرآن مبارک دادیم، بابراهیم (ع) رشد و عقل و ذکاوت عنایت کردیم. و شاید مقصود برشد نبوّت است که او را پیش از موسی و پیش از تورات بپیمبری و رسالت برگزیدیم و عالم بودیم باستحقاق او بچنین مقامی.

إِذ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَومِهِ ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنتُم لَها عاکِفُونَ الی قوله تعالی أَنتُم وَ آباؤُکُم فِی ضَلالٍ مُبِینٍ ابراهیم (ع) پس از رشد و

اتّصاف او بمقام نبوت در مقام ارشاد قومش برآمد و بپدرش آذر، مفسرین امامیه گویند که چون نمیشود پیمبران از نسل مشرک و کافر بوجود آینـد در اینجا مقصود از (ابیه) عمویش بوده و چون متکفل تربیت و پرورش او بود بوی پدر خطاب مینمود، بنا بر اینکه ابراهیم (ع) به عمو و قومش

صفحه : ۲۷۰

در مقام اعتراض برمیآید که اینکه مجسّمه‌ها و مثال‌ها چیست که شما نزد آنها معتکفید و آنان را پرستش مینمائید.

گوینـد آن (تماثیل) هفتاد و در صورت بودنـد و از تیسیر نقل شده که آنها نود بت بودند و بزرگتر از همه بتی بود که از زر ساخته شـده بود و دو گوهر شاهوار در چشـمهای وی نصب نموده و ترکیب کرده بودنـد، و در تبیان گفته صورتهایی نقش نموده بودنـد و اجسامی بهیئت سباع و طیور و بهائم و انسان و بقول بعضی بر صور هیاکل کواکب و ستارگان، ابراهیم خلیل فرموده اینکه چه صورتهایی است که پرستید. (کاشفی) آنان حجتی و دلیلی نداشتند مگر اینکه گفتند چون آباء و اجداد و پدران خود را چنین یافتیم ما نیز پیرو آنان گردیده و تابع آنهائیم، ابراهیم در پاسخ بآنها گوید شـما و پدران شـما در گمراهی ظاهر و هویدا میباشـید، جماعت مشـرکین از سـخنان ابراهیم (ع) مبهوت میگردنـد و بطور اعجاب گفتند آیا تو ای ابراهیم بحق و درستی بر ما آمده‌ای یا میخواهی با ما ملاعبه و شوخی کنی ابراهیم (ع) گفت من سخن لغو نمیگویم بلکه بطور جدّ میگویم و بحقیقت آمده‌ام.

قالَ بَل رَبُّکُم رَبـهُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ الَّذِی فَطَرَهُنَ(بل) اضـراب است، ابراهیم (ع) از سخن آنها اعراض میکند و بآنها تذکر میدهد که چنین نیست که شـما گمان کرده‌اید که اینکه بتها و مجسـمه‌هایی را که پرسـتش مینمائید اینها مربّی آسـمانها و زمین باشند بلکه پروردگار شما همان پروردگار آسمان و زمین است و آن همان کسی است که شما را آفریده و از نیستی بهستی آورده.

از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که بت‌پرستان بت‌ها را در اصل آفرینش آسمانها و زمین و موجودات دیگر شریك خدا نمیدانستند لکن چنین گمان میکردنـد که تربیت و پرورش موجودات پس از آفرینش محوّل بآنها است و بتها را واسـطه در فیوضات میدانسـتند اینکه بود که میگفتند ما بتها را عبادت میکنیم

صفحه : ۲۷۱

که شـفیع ما گردنـد و ابراهیم علیه السّـلام گوشـزد آنها می‌نمایـد که چنین نیست که گمان کرده‌ایـد بلکه همان که شـما را آفریـده همان مربّی و پرورش دهنده عالم است یا همان پرورش دهنده تماثیل است.

وَ أَنَا عَلی ذلِکُم مِنَ الشّاهِدِینَ ارشاد باین است که من اینکه مطلب را از روی شـهود میـدانم نه اینکه مثل شـما از روی تقلیـد غیر و نفهمیده و ندانسـته سـخن بگویم، شما مشرکین نیز اگر عقل و فکر خود را بکار اندازید بدلالت عقلتان خواهید فهمید که پروردگار و مربّی آسـمانها و زمین همان کسی است که آنها را آفریده و از نیستی بهستی آورده وَ تَاللّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصنامَکُم بَعدَ أَن تُوَلُّوا مُدبِرِینَ (تـاللّه) عطف بآیه بالا است (بَل رَبُّکُم) و کیـد بمعنی تـدبیر بـد نمودن و ضـرر رسانـدن بر چیزی را گوینـد، و در اینجا ابراهیم علیه السّلام بخدا قسم یاد میکند که پس از آنکه جماعت از شهر بیرون رفتند راجع ببتهای آنان تدبیر سویی مینمایم مفسرین گویند چون ابراهیم (ع) در باره تماثیل و بتها بحث نموده و آنها را در پرستش بتها سرزنش میکرد باو گفتند فردا روز عید است با ما بیرون بیا تا ببینی دین و آئین ما چه زیبا است و یقین داریم اگر زینت و تجمّل بتها و بتخانه‌ها را مشاهده نمایی در دین ما درآیی و سرزنش بتان ما را ننمایی ابراهیم علیه السّـلام جوابی نداد، روز دیگر موقع رفتن خواسـتند او را ببرند ببهانه بیماری که (إِنِّی سَقِیمٌ) چنانچه تفصیل آن در سوره و الصافات گذشته وقتی گفت من مریضم دست از او برداشتند و رفتند.

وقتی که آن جماعت رفتند حضرت خلیل الرحمن (ع) ببتخانه آمد و تبری برداشت و بر سر بتها کوبید.

فَجَعَلَهُم جُذاذاً إِلّا کَبِیراً لَهُم لَعَلَّهُم إِلَیهِ یَرجِعُونَ و بتها را قطعه قطعه و پاره پاره گردانید مگر بت بزرگشان را که باقی گذاشت که شاید بسوی او بازگردند و از وی پرسش نمایند یا شاید بسوی ابراهیم (ع)

صفحه : ۲۷۲

باز آیند و از او سؤال کنند که چرا چنین کردی و حضرتش آنها را مجاب گرداند قالُوا مَن فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ الظّالِمِینَ وقتی که آن جماعت از تفریحشان برگشتند و در بتخانه وارد شدند و بتها را بچنین حال دیدند از روی تعجّب گفتند هر کس نسبت بخدایان ما چنین عملی نموده از ستمکاران بشمار میرود.

قالُوا سَمِعنا فَتًی یَذکُرُهُم یُقالُ لَهُ إِبراهِیمُ قالُوا فَأتُوا بِهِ عَلی أَعیُنِ النّاسِ لَعَلَّهُم یَشهَدُونَ جماعتی گفتند که شنیده‌ایم جوانی است بنام ابراهیم (ع) که همیشه ببتهای ما بد میگفت و ما را در پرستش آنان مذمّت مینمود، از مجاهد و قتاده نقل میکنند که ابراهیم (ع) اینکه سخن را در میان جماعت گفته بود و آنان بنمرود رسانیدند اینکه بود که نمرود که سلطان وقت و مشرک بود و باقی رؤساء گفتند که او را در برابر مردم حاضر نمائید که آنان در باره او شهادت دهند که اینکه همان است که نسبت به الهان ما ناسزا میگوید.

صفحه : ۲۷۳

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۶۲ تا ۷۷]

اشاره

قالُوا أَ أَنتَ فَعَلتَ هذا بِآلِهَتِنا یا إِبراهِیمُ (۶۲) قالَ بَل فَعَلَهُ کَبِیرُهُم هذا فَسئَلُوهُم إِن کانُوا یَنطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلی أَنفُسِهِم فَقالُوا إِنَّکُم أَنتُمُ الظّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُکِسُوا عَلی رُؤُسِهِم لَقَد عَلِمتَ ما هؤُلاءِ یَنطِقُونَ (۶۵) قالَ أَ فَتَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَنفَعُکُم شَیئاً وَ لا یَضُرُّکُم (۶۶)

أُفٍّ لَکُم وَ لِما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ أَ فَلا تَعقِلُونَ (۶۷) قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَکُم إِن کُنتُم فاعِلِینَ (۶۸) قُلنا یا نارُ کُونِی بَرداً وَ سَلاماً عَلی إِبراهِیمَ (۶۹) وَ أَرادُوا بِهِ کَیداً فَجَعَلناهُمُ الأَخسَرِینَ (۷۰) وَ نَجَّیناهُ وَ لُوطاً إِلَی الأَرضِ الَّتِی بارَکنا فِیها لِلعالَمِینَ (۷۱)

وَ وَهَبنا لَهُ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ نافِلَةً وَ کُلاًّ جَعَلنا صالِحِینَ (۷۲) وَ جَعَلناهُم أَئِمَّةً یَهدُونَ بِأَمرِنا وَ أَوحَینا إِلَیهِم فِعلَ الخَیراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ (۷۳) وَ لُوطاً آتَیناهُ حُکماً وَ عِلماً وَ نَجَّیناهُ مِنَ القَریَةِ الَّتِی کانَت تَعمَلُ الخَبائِثَ إِنَّهُم کانُوا قَومَ سَوءٍ فاسِقِینَ (۷۴) وَ أَدخَلناهُ فِی رَحمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصّالِحِینَ (۷۵) وَ نُوحاً إِذ نادی مِن قَبلُ فَاستَجَبنا لَهُ فَنَجَّیناهُ وَ أَهلَهُ مِنَ الکَربِ العَظِیمِ (۷۶) وَ نَصَرناهُ مِنَ القَومِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا إِنَّهُم کانُوا قَومَ سَوءٍ فَأَغرَقناهُم أَجمَعِینَ (۷۷)

صفحه : ۲۷۴

(ترجمه)

بابراهیم گفتند ای ابراهیم آیا تو بتهای ما را (اینکه طور شکسته‌ای) (۶۲)

ابراهیم گفت بلکه اینکه کار را بزرگ آنها کرده شما از اینکه بتها سؤال کنید اگر سخن میگویند (۶۳)

قوم رجوع بنفس خود نمودند و (با هم) گفتند حقیقهً شما از ستمکارانید (۶۳)

پس در مقابل حجّت حضرت ابراهيم (ع) همه سر بزير شدند و گفتند حقيقة تو ميدانى كه اينها سخن نميگويند (۶۵)

ابراهيم گفت آيا شما بغير خدا پرستش ميكنيد چيزى را كه نه بشما نفع مى‌بخشد و نه ضرر ميرساند (۶۶)

اف بر شما و آنچه را كه بغير از خدا عبادت ميكنيد آيا شما تعقّل (و فكر) نميكنيد (۶۷)

گفتند ابراهيم را بسوزانيد و خدايان خود را يارى كنيد اگر خواهيد براى خدايان كارى كنيد (۶۸)

ما بآتش گفتيم اى آتش بر ابراهيم سرد و سلامت باش (۶۹)

و خواستند بابراهيم مكر كنند (و او را بسوزانند) و آنها را از زيان‌كارترين گردانيديم (۷۰)

و ابراهيم را با لوط نجات داديم و فرستاديم آنها را بسوى زمينى كه آن را براى جهانيان بركت داديم (۷۱)

و عطاء نموديم بابراهيم اسحاق و يعقوب (نوه او) و تمام آنها را قرار داديم از شايستگان (۷۲)

و آنها را پيشوا گردانيديم كه بامر ما مردم را هدايت نمايند و بسوى آنها وحى كرديم بكارهاى خوب و بپاى داشتن نماز و عطاء كردن زكاةْ و آنان از عبادت كنندگان بودند (۷۳)

و بلوط حكمت و علم عطاء نموديم و او را نجات داديم از قريه‌اى كه اهلش عمل خبيث انجام ميدادند و آنها جماعت بد عمل و از فاسقين بودند (۷۴)

و لوط را داخل گردانيديم در رحمت خودمان زيرا كه او از شايستگان بود (۷۵)

و ياد كن نوح را كه پيش از آن پيمبران وقتى خدا را خواند ما او را اجابت كرديم پس او و اهلش را از بلاى سخت (طوفان) نجات داديم (۷۶)

و او را يارى كرديم (بر دفع) جماعت آن چنانى كه بآيات ما تكذيب نمودند همانا كه آنان جماعت بدى بودند پس تمام آنها را غرق نموديم (۷۷).

صفحه : ۲۷۵

توضيح آيات

اشاره

قالُوا أَ أَنتَ فَعَلتَ هذا بِآلِهَتِنا يا إِبراهِيمُ (أ أنت) استفهام تقريرى است كه در مورد تعجب مى‌آورند و در اينجا براى اقرار كردن فاعل آمده.

پس از آنكه حضرت ابراهيم عليه السّلام در بتخانه وارد گرديد و بتها را شكست و چنانچه گفته‌اند تبر را روى شانه بت بزرگ گذارد و از بتخانه بيرون رفت وقتى كه بت‌پرستان بازآمدند و چنين حالتى در بتهايشان و معبودانشان يافتند در مقام تحقيق برآمدند كه چه كس نسبت ببتهاى ما چنين ستمى نموده پس از جستجو كسى گفت جوانى است بنام ابراهيم گفتند بايستى او را در جماعت مردم حاضر گردانيد تا او را بشناسند پس از آنكه حضرت ابراهيم (ع) را در حضور مردم حاضر نمودند گفتند اى ابراهيم آيا تو نسبت ببتهاى ما چنين عملى نموده‌اى.

قالَ بَل فَعَلَهُ كَبِيرُهُم هذا فَسئَلُوهُم إِن كانُوا يَنطِقُونَ ابراهيم (ع) در پاسخ به (بل) كه براى اضراب و اعراض مى‌آورند چنين وانمود ميكند كه من نكردم بلكه بت بزرگ چنين كرده از آنها سؤال كنيد اگر آنان سخنگو ميباشند.

(اعتراض)

پیمبران بـایستی معصوم باشـند و از دروغ گفتن مبرّا، اگر دروغ‌گویی بر آنان جایز باشـد دیگر بگفته‌های آنها اعتمادی نخواهـد بود چطور پیمبر اولو العزم مثل حضرت ابراهیم (ع) در چند موقع بسخن دروغ تلفّظ نموده: یکی همین جا که شکستن بتها را نسبت بت بزرگ آنها میدهد و خود را تبرئه مینماید و اینکه دروغی بود واضح.

دوم- قوله تعالی حکایهٔ از او که (إِنِّی سَقِیمٌ) من مریضم در صورتی که در آن وقت مرضی نداشت.

صفحه : ۲۷۶

سوم- وقتی که جبابره خواستند ساره زن او را بگیرند گفت (انها اختی) اینکه خواهر من است در صورتی که زن او بود.

مرحوم طبرسی (ره) در تفسیر مجمع البیان پس از بیان اینکه اعتراضات در مقام جواب برآمده که برای ایضاح مختصری از آن را در اینجا ترجمه مینمایم چنین گفته مفسرین در معنی قوله تعالی (بَل فَعَلَه کَبِیرُهُم) اختلاف نموده‌اند و چند وجه بیان میکند:

۱- (فَعَلَه کَبِیرُهُم) را مقیّد نموده بقوله (إِن کانُوا یَنطِقُونَ) و باین اعتبار کلام مقیّد بشرطی است که موجود نیست و در معنی چنین میشود که بزرگ آنان کرده اگر آنها سخن‌گو میباشند بپرسید، و بنا بر اینکه دروغ نیست و اینکه مثل قول کسی مانـد که بگوید فلانی راست میگوید اگر بالای سر ما آسمان نباشد.

۲- جمله (بَل فَعَلَه کَبِیرُهُم) اگر چه در مورد خبر واقع گردیـده لکن خبر نیست بلکه الزام است بـدلیل حال و ملزم گردانیـدن طرف است و الزام گاهی بلفظ سؤال آیـد و گاهی بلفظ امر و گاهی بلفظ خبر، و وجه لزوم اینکه اگر اینکه بتها آلهه باشـند چنانچه گمان شما چنین است باید اینکه عمل بزرگ آنان باشد زیرا که غیر از اله کسی قدرت بر شکستن آلهه ندارد، تا آنجا که گفته:

اما قوله تعالی (إِنِّی سَقِیمٌ) بقولی بمعنی (سأسقم) است بعلت اینکه وقتی در ستارگان نظر کرد فهمید که نوبت تب او نزدیک است اینکه بود که گفت إِنِّی سَقِیمٌ و بقول دیگر (إِنِّی سَقِیمٌ) یعنی بنظر شماها من مریض هستم که شما را دعوت بتوحید میکنم.

و اما قول او در باره ساره که گفته باشد (انها اختی) مقصود از خواهر خواهر دینی بوده، قال اللّه تعالی إِنَّمَا المُؤمِنُونَ إِخوَةٌ. (پایان) و ممکن است در پاسخ اشکال اول گفته شود که کلام را بظاهر خود میگذاریم و گوئیم مقصود او از بزرگ آنها اللّه تعالی و خدای عالمیان است و حقیقهٔ تمام امور بدست ازلی او جاری است و پیمبران باراده و دلخواه خود کاری

صفحه : ۲۷۷

نمیکننـد وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی شاهـد بر اینکه است، بنا بر اینکه معنی ابراهیم (ع) دروغ نگفته در اینکه نسبت شکستن بتهای کوچک را ببزرگ آنها داده زیرا که مشرکین بتها را آلهه یعنی خـدایان مینامیدند، ابراهیم (ع) شاید خواسته باشـد آنان را متـذکّر گردانـد که بقدرت خدای بزرگ بتهای کوچک شکسته شدند نه بقدرت من، لکن امام علیه السّلام فرموده که در اینکه کلام تقدیم و تأخیر است و چنین میشود که (ان کانوا ینطقون فعله کبیرهم).

فَرَجَعُوا إِلی أَنفُسِهِم فَقالُوا إِنَّکُم أَنتُمُ الظّالِمُونَ وقتی ابراهیم علیه السّلام نمرودیان را ملزم گردانید و چون میدانستند که بتها جمادند و قوّه ناطقه ندارند بعضی ببعض دیگر رو کردند و با هم گفتند که حقیقهٔ شما بر خود ستم نموده‌اید که از ابراهیم (ع) چنین سؤالی نمودید که شما را مجاب گرداند.

و بقول دیگر آنـان رجوع بنفس خـود نموده و پس از تأمّل بطلان مـذهب خود را یافتنـد و بـا هم گفتنـد شـما بر نفس خود ستم نموده‌اید که پرستش مینمائید چیزی را که نه می‌بیند و نه میشنود و نه سخن میگوید.

ثُمَّ نُكِسُوا عَلى رُؤُسِهِم لَقَد عَلِمتَ ما هؤُلاءِ يَنطِقُونَ پس از حجت ابراهيم (ع) جماعت نمروديان از خجالت بطورى سر بزير انداختند كه اسفل آنها بر بالاى آنها استيلاء نمود، و ميشود آيه استعاره و كنايه باشد بعود آنها بسوى باطل يعنى آنان در مجادله مغلوب گرديدند و ببطلان طريقه و مذهب خود واقف شدند و بعجز آلهه خود اعتراف نمودند.

و در اينجا كلامى در تقدير است و در معنى چنين ميشود (فقالوا لقد علمت) پس گفتند اى ابراهيم تو ميدانى كه اينها سخنگو نميباشند پس چگونه از آنها سؤال بنمائيم.

قالَ أَ فَتَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا يَنفَعُكُم شَيئاً وَ لا يَضُرُّكُم پس از آنكه نمروديان خجلت زده ملزم گرديدند و بعجز آلهه خود اعتراف

صفحه : ۲۷۸

نمودند، ابراهيم (ع) در مقام برآمده كه آنان را بحكم عقلشان ارشاد نمايد اينكه بود كه بهمزه استفهام آيه را متفرّع گردانيده بفهم خودشان كه وقتى شما دانستيد كه اينها جمادند و قوّه نطق و دفاع از خود ندارند چگونه تن ميدهيد كه خود را در مقابل آنها بنده گردانيد و پرستش نمائيد بغير خدا چيزى را كه نه از پرستش آنها نفعى بريد و نه بر ترك آن ضررى عايد شما گردد.

أُفٍّ لَكُم وَ لِما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ أَ فَلا تَعقِلُونَ (اف) كلمه‌اى است در لغت عرب كه در موقع كراهت و نفرت آرند يعنى پستى و رذالت است بر شما عمل شما و آنچه را كه بغير خداى واحد احد پرستش مينمائيد آيا چرا فكر نميكنيد و در عملتان تعقّل نداريد.

قالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُم إِن كُنتُم فاعِلِينَ (قالوا) مقول قول نمروديان است كه وقتى درماندند و نتوانستند حجت ابراهيم (ع) جواب گويند و مجاب گرديدند گفتند اگر خواهيد از شكننده بتها انتقام بكشيد و كارى در مقابل عمل ظالمانه‌اى كه نسبت ببتهايتان شده انجام دهيد ابراهيم (ع) را بسوزانيد و الهان خود را يارى نمائيد.

قُلنا يا نارُ كُونِي بَرداً وَ سَلاماً عَلى إِبراهِيمَ مفسرين گفته‌اند كه پس از اينكه داستان نمرود امر كرد ابراهيم (ع) را در غل و زنجير بستند و براى سوزانيدن ابراهيم (ع) خطيره‌اى مهيّا نمودند و هيزمهاى بسيارى در آنجا ريختند و تا يك ماه مردم براى قضاء حاجات هر كسى دسته هيزمى در آنجا ميريخت و بقدرى هيزم جمع گرديد كه مانند كوهى از بالاى آن محل نمايان بود پس از آن آتش در او انداختند و باندازه‌اى آتش شعله‌ور گرديد كه اگر كبوترى از نزديك آن مى‌پريد بريان ميگرديد و ابراهيم (ع) را دست و پا بسته در منجنيق نهادند و در آن آتش پرت نمودند، از بعض اخبار نقل ميكنند كه در آن هنگام ملائكه آسمان بفغان آمدند و عرض كردند خدايا در تمام روى زمين فقط يك موحّد بود روا مدار كه او را بآتش بسوزانند و براى

صفحه : ۲۷۹

يارى او اذن گرفتند، ملك باد آمد كه اذن بده باد را چنان شديد گردانم كه آتش بخانه نمروديان پراكنده شود ابراهيم (ع) اذن نداد، و همچنين ملك موكّل بر آب و ملك موكل باران هر يك خواستند او را يارى كنند و از هيچ يك كمك نخواست و گفت (حسبى اللّه)

خدا مرا كافيست، و نيز ميگفت

(اللهمّ انت الواحد فى السماء و انا الواحد ليس فى الارض احد يعبدك غيرى)

تا وقتى كه آن خليل الرحمن مشرف بر آتش گرديد جبرئيل خود را باو رسانيد و گفت اى ابراهيم آيا حاجتى دارى فرمود اما بتو حاجت ندارم جبرئيل گفت از خدا بخواه ابراهيم عليه السّلام گفت

(علمه بحالى حسبى عن سؤالى)

او خود حال من را ميداند حاجت بسئوال نيست.

وقتى ابراهيم (ع) يكباره تسليم رضاى حق تعالى گرديد بآتش وحى شد آى آتش براى ابراهيم سرد و سلامت باش.

و گوينـد در آيه كلامى در تقـدير است و چنين ميشود (فلما القوه فى النار قلنا يا نار كونى الخ) از إبن عباس نقل شده كه اگر نگفته بود (و سلاما) ابراهيم (ع) از سرما هلاك ميگرديد.

پس از آنكه آتش نمرودى بشـدّت افروخته شـد و ابراهيم (ع) را بتوسط منجنيق در آتش پرت نمودنـد آتش بـامر حق تعـالى تغيير ماهيت داد و گرمى و سوزندگى آن تبديل بسردى متوسط گرديد كه آسيبى بحضرتش وارد نگردد.

در اينجا ممكن است سؤالى پيش آيد و گفته شود چنانچه در جاى خود مبرهن گرديده قلب ماهيت محال است چگونه ممكن است آتش با آتش بودنش كه حرارت از صفات ذاتى وى است تغيير ماهيت دهد و گرمى وى تبديل بسردى گردد

سخنان مفسرين در توجيه آيه و پاسخ از اشكال

۱- گوئيم محـال دو قسم است محـال عقلى و محـال عـادى، محـال عقلى چيزى را گوينـد كه تصوّر آن در عقل محال مينمايـد مثل اجتماع نقيضين يا ضدّين كه اصلا تصوّر آن نزد عقل محال است چه جاى وقوع آن، لكن محال

صفحه : ۲۸۰

عادى چنين نيست و تمام معجزات انبياء و خوارق العادات كه از انبياء ظهور و بروز مينمود از همين قبيل بوده و سر شدن آتش براى خليـل الرحمن محال عادى است اگر چه صـفت و لازمه آتش حرارت است لكن اينكه لازم لا ينفك نيست كه عقل انفكاك آن را محال داند و چون از قبيل معجزه و ارتباط نبىّ بعالم ما فوق الطبيعة واقع گرديده اينكه است كه براى ما اطّلاع بر حقيقت و سبب آن ميسِّر نيست زيرا كه علم ما بروابط عليّت و معلوليت در غير عاديات متكرره از حوادث كونيه كه بتجربه و رؤيت مطّلع نگرديده‌ايم و راهش بسوى مـا بسته است مـا را نميرسـد كه در آن تصـرف نمـائيم مگر اينكه چون مخبر صـادق خبر داده از روى ايمـان بـايستى تصديق نمائيم و علم بحقيقت و اسرارش را محوّل براسخين در علم گردانيم.

۲- خداى تعالى بين ابراهيم و آتش حائلى قرار داده كه آتش تماس با بدن مباركش نكند.

۳- برودت مفرطى آفريـد كه غالب بر حرارت آتش گردد و بـدن او را نسوزانـد لكن حقيقـهٔ جواب همان جواب اول است و آيه از اينكه دو وجه ديگر عارى است زيرا كه ظاهر آيه چنين مينمايـد كه خطاب و لو خطاب تكوينى باشـد بخود آتش شده كه اى آتش سرد و سـلامت باش بر ابراهيم اگر غير از اينكه باشـد لازم آيـد آيه را بغير معنى حقيقى آن حمل نمائيم و صـرف كلام بـدون قرينه جايز نيست، و اللّه العالم باسرار كلامه.

وَ أَرادُوا بِهِ كَيداً فَجَعَلناهُمُ الأَخسَرِينَ چون نمروديان خواستند بكيد و مكر خود نور خدا را خاموش گردانند و حجت ابراهيم (ع) را باطـل گردانند اينكه بود كه كيـد آنـان بخودشـان بـاز گشت نمود و در عملشـان و يارى كردن و انتقام كشـيدن از دشـمن بتهايشان عوض مظفريت رسوا گرديدنـد و بطلان عملشان بر جهانيان واضح گرديد و نمرود بى‌اختيار گفت هر كس خدايى ميگيرد بايد مثل خداى ابراهيم بگيرد.

صفحه : ۲۸۱

وَ نَجَّيناهُ وَ لُوطاً إِلَى الأَرضِ الَّتِي بارَكنا فِيها لِلعالَمِينَ ابراهيم (ع) پس از نجات يافتن از شـرّ نمروديان با لوط كه پسر برادر او ناخور

نام بود و او اول کسی است که بابراهیم ایمان آورد با برادر دیگر لوط و ساره دختر عموی ابراهیم او نیز با آنان همراه بود و اینکه چهار نفر با هم بشام رفتند، و مقصود از (الأَرضِ الَّتِی بارَکنا) همان زمین شام است که آن را برکت دادیم بآب خوش گوار و میوه‌های بسیار، و مفسّرین جهات دیگری نیز در وجه برکت آن گفته‌اند و ما برای اختصار از بیان آن خودداری مینمائیم.

وَ وَهَبنا لَهُ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلنا صالِحِینَ اسحق پسر ابراهیم علیه السّلام بود و یعقوب نبیره او و پسر اسحق (نافلة) یعنی چون ابراهیم از ما اولاد خواست چنانچه در سوره (صافّات) ذکر شد یعقوب را بر مسئول ابراهیم زیاد کردیم و تمام آنها را از صلحاء و شایستگان مقام نبوت و ولایت گردانیدیم.

وَ جَعَلناهُم أَئِمَّةً یَهدُونَ بِأَمرِنا وَ أَوحَینا إِلَیهِم فِعلَ الخَیراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ امام بر وزن فعال بمعنی مفعول مثل فراش بمعنی مفروش یعنی ما اینها را قرار دادیم امام و پیشوای مردم که بامر ما خلق را هدایت نمایند و آنها را براه حق و حقیقت رهسپار گردانند و دین حق را بر پا دارند و بطریق وحی بآنان آزمودیم که چگونه عمل بخیرات و کارهای نیکو نمایند از بپا داشتن نماز و اعطاء نمودن زکاة و اینها از عبادت کنندگان بودند که پرستش آنها مخصوص بحق تعالی بود و در مقام عبادت خالص بودند و آنان را پیشوا و رهنمای خلق گردانیدیم که طریق بندگی و عبودیت را بآنها بیازمایند و از کجروی بطریق سعادت رهسپار گردند.

صفحه : ۲۸۲

وَ لُوطاً آتَیناهُ حُکماً وَ عِلماً وَ نَجَّیناهُ مِنَ القَریَةِ الَّتِی کانَت تَعمَلُ الخَبائِثَ إِنَّهُم کانُوا قَومَ سَوءٍ فاسِقِینَ، وَ أَدخَلناهُ فِی رَحمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصّالِحِینَ سوم از جمله پیمبران نام برده شده در اینکه سوره مبارکه لوط است که گویند پسر برادر ابراهیم بوده و در اینکه آیه او را بچند فضیلت معرفی گردانیده ۱- باو علم لدنّی عنایت گردیده و آن علمی است که اختصاص بانبیاء و رسولان حق تعالی دارد و بآن طریق رسالت مینمایند.

۲- (حکما) یعنی حکمت باو بخشیده شده، و شاید مقصود از حکمت نبوت و طریق قضاوت و فصل بین خصومات یا علم بحقیقت اشیاء آن طوری که هستند باشد ۳- نجات دادن او را از قریه مؤتفکه و اهل سدوم که مردم آن بدو فاسق و عمل خبیث آنها لواط بود که اختصاص بآنها داشت و اینکه عمل رکیک آنان ایجاب نمود که از فاسقین گردیدند.

۴- از فضیلت لوط (ع) دخول او است در رحمت الهی و اینکه از بالاترین فضیلتها بشمار میرود و همین طوری که اعمال اهل سدوم آنان را از فاسقین گردانید نیکی اعمال لوط ایجاب گردید که او را از صالحین و نیکوکاران گرداند.

وَ نُوحاً إِذ نادی مِن قَبلُ چهارم از انبیاء که تذکر داده شد در اینکه سوره نوح علیه السّلام است که یکی از انبیاء اولو العزم بشمار میرود و اوّلین آنان است در زمان و پیغمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم پنجمین آنها و آخرین آنها است در شرف و فضیلت.

گویند در اینجا کلامی در تقدیر است یعنی ای محمّد (ص) یاد کن داستان نوح را که پیش از ابراهیم بود وقتی از هدایت یافتن مأیوس گردید و جفاها و اذیّتهای بی‌اندازه از آنها باو وارد گردید چنانچه در جاهای دیگر شرح داده شده با خدای خود مناجات میکند و میگوید (ربّ انّی مغلوب فانتصر).

فَاستَجَبنا لَهُ فَنَجَّیناهُ وَ أَهلَهُ مِنَ الکَربِ العَظِیمِ دعاء او را اجابت نمودیم و او و اهلش را از بلای بزرگ طوفان نجات دادیم

صفحه : ۲۸۳

و همه آنها نجات یافتند مگر زن و پسرش که چون آنان بحضرت نوح ایمان نیاوردند و شاید در مقام اذیت او نیز خودداری نمی‌نمودند اینکه بود که بعذاب هلاک گردیدند.

وَ نَصَرناهُ مِنَ القَومِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا إِنَّهُم کانُوا قَومَ سَوءٍ فَأَغرَقناهُم أَجمَعِینَ خدای منّان پس از حکایت نوح (ع) و استجابت دعای او و دفع دشمنانش بغرق شدن و هلاکت آنها برسولش خبر میدهد که ما نوح را یاری نمودیم و از آن جماعت بد عمل او را نجات دادیم و تمام آنان را بطوفان غرق گردانیدیم همین طوری که در داستانها نوشته و ثبت گردیده طوفان نوح یکی از عجیب‌ترین واقعه‌ای بوده که در روی زمین واقع گردیده که روزگار مثل آن را ندیده و احدی نتوانسته در اعجاز بودنش تردید داشته باشد.

صفحه : ۲۸۴

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۷۸ تا ۹۰]

اشاره

وَ داوُدَ وَ سُلَیمانَ إِذ یَحکُمانِ فِی الحَرثِ إِذ نَفَشَت فِیهِ غَنَمُ القَومِ وَ کُنّا لِحُکمِهِم شاهِدِینَ (۷۸) فَفَهَّمناها سُلَیمانَ وَ کُلاًّ آتَینا حُکماً وَ عِلماً وَ سَخَّرنا مَعَ داوُدَ الجِبالَ یُسَبِّحنَ وَ الطَّیرَ وَ کُنّا فاعِلِینَ (۷۹) وَ عَلَّمناهُ صَنعَةَ لَبُوسٍ لَکُم لِتُحصِنَکُم مِن بَأسِکُم فَهَل أَنتُم شاکِرُونَ (۸۰) وَ لِسُلَیمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجرِی بِأَمرِهِ إِلَی الأَرضِ الَّتِی بارَکنا فِیها وَ کُنّا بِکُلِّ شَیءٍ عالِمِینَ (۸۱) وَ مِنَ الشَّیاطِینِ مَن یَغُوصُونَ لَهُ وَ یَعمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِکَ وَ کُنّا لَهُم حافِظِینَ (۸۲)
وَ أَیُّوبَ إِذ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ (۸۳) فَاستَجَبنا لَهُ فَکَشَفنا ما بِهِ مِن ضُرٍّ وَ آتَیناهُ أَهلَهُ وَ مِثلَهُم مَعَهُم رَحمَةً مِن عِندِنا وَ ذِکری لِلعابِدِینَ (۸۴) وَ إِسماعِیلَ وَ إِدرِیسَ وَ ذَا الکِفلِ کُلٌّ مِنَ الصّابِرِینَ (۸۵) وَ أَدخَلناهُم فِی رَحمَتِنا إِنَّهُم مِنَ الصّالِحِینَ (۸۶) وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَقدِرَ عَلَیهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَن لا إِلهَ إِلاّ أَنتَ سُبحانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظّالِمِینَ (۸۷) فَاستَجَبنا لَهُ وَ نَجَّیناهُ مِنَ الغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنجِی المُؤمِنِینَ (۸۸) وَ زَکَرِیّا إِذ نادی رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرنِی فَرداً وَ أَنتَ خَیرُ الوارِثِینَ (۸۹) فَاستَجَبنا لَهُ وَ وَهَبنا لَهُ یَحیی وَ أَصلَحنا لَهُ زَوجَهُ إِنَّهُم کانُوا یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ وَ یَدعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ (۹۰)

صفحه : ۲۸۵

ترجمه آیات

یاد کن (حکایت) داود (ع) و پسر او سلیمان را وقتی در کشت‌زار یا در باغ قوم حکم کردند و ما بر حکم آنها حاضر بودیم (یعنی دانستیم) (۷۸)

و ما آن قضاوت را بسلیمان (بوحی) آموختیم و هر دو را حکمت و علم دادیم و کوه‌ها و مرغان را برای داود مسخر گردانیدیم که با او تسبیح میکردند و ما (خدا) چنین میکردیم (۷۹)

و بداود زره ساختن را آموختیم تا شما را در جنگ از زخم خوردن نگاه دارد (با اینحال) آیا شما شکرگزار نمیباشید (۸۰)

و برای سلیمان باد تند زننده را مسخر نمودیم که بامر او بسوی زمینی (شامات) که در آن برکت داده بودیم روان بود و ما بهر چیزی دانا میباشیم (۸۱)

و کسانی از دیوان را مسخر گردانیدیم که (بامر سلیمان) بدریا فرو میرفتند و مروارید و غیر آن را بیرون می‌آوردند و غیر آن عمل دیگری (بفرمان او) نیز انجام میدادند و ما نگاه‌دارندگان آنها بودیم (۸۲)

و یاد کن ایّوب (ع) را چون پروردگار خود را خواند و گفت ای پروردگار من سختی بمن اصابت نموده و تویی ارحم الراحمین

(۸۳)

و ما دعای او را اجابت نمودیم و سختی را از او برداشتیم و اهل او و مانند او را بوی دادیم و آن رحمتی بود از جانب ما و تذکر و یادآوری است برای عبادت کنندگان (۸۴)

و یاد کن اسماعیل (ع) و ادریس (ع) و ذا الکفل (ع) را که تمامشان از صبر کنندگان بودند (۸۵)

و جمیع آنها را داخل رحمت خود گردانیدیم زیرا که آنها از شایستگان بودند (۸۶)

و یاد کن صاحب ماهی (یونس ع) را وقتی که رفت در حالی که خشمناك بود و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمیگیریم و در تاریکی (شب) و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی خدا را

صفحه : ۲۸۶

خواند و گفت الهی نیست الهی مگر تو و تو منزهی و من از ستمکارانم (۸۷)

پس دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم نجات دادیم و همین طوری که او را نجات دادیم مؤمنین را نجات میدهیم (۸۸)

و یاد کن زکریّا را چون پروردگار خود را خواند و گفت پروردگارا مرا تنها مگذار و تو بهترین میراث برندگانی (۸۹)

دعای او را اجابت نمودیم و باو یحیی را عطاء کردیم و زنش را شایسته همسری و قابل ولادت گردانیدیم همانا اینکه پیمبران که ذکر شد چنین بودند که در نیکوئیها میشتافتند و ما را از روی رغبت بثواب و ترس از عقاب میخواندند و برای ما فروتنی مینمودند (۹۰).

توضیح آیات

اشاره

وَ داوُدَ وَ سُلَیمانَ إِذ یَحکُمانِ فِی الحَرثِ إِذ نَفَشَت فِیهِ غَنَمُ القَومِ وَ کُنّا لِحُکمِهِم شاهِدِینَ (النفش) بفتح فاء و سکون آن بمعنی رها نمودن شتر و گوسفند است در شب که بدون راعی چرا کنند.

پنجم و ششم از پیمبران نام برده شده در اینکه سوره مبارکه داود و سلیمانند در معنی یاد کن ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم وقتی را که داود و سلیمان راجع بزراعتی که قوم در شب گوسفندان خود را رها نمودند و داود و سلیمان در باره آن حکم نمودند و ما (خدای تعالی) بحکم آنها عالم و شاهد بودیم.

(سخنان مفسرین در بیان حکمی که داود و سلیمان نمودند)

۱- بقولی آن زراعت بود، و بقول دیگر انگورستانی بود که خوشه‌های انگور از آن آویزان بزمین نزدیک گردیده، و اینکه قول از ابی عبد اللّه و ابی جعفر علیهما السّلام روایت شده و إبن مسعود نیز چنین گفته.

و حقیقت اینکه داستان آن طوری که نقل شده اینکه است: روزی دو نفر برای

صفحه : ۲۸۷

محاکمه بمحکمه قضاوت داود (ع) آمدند یکی دهقان بنام ایلیا و دیگری گوسفنددار بنام یوحنّا، ایلیا گفت یا خلیفة اللّه همسایه من یوحنّا شب گوسفندان خود را بکشت‌زار من رها کرده و تمام حاصل مرا خورده‌اند، و بروایت إبن عباس گوسفندان ببوستان من رفته‌اند و خوشه‌های انگور مرا خورده‌اند، داود علیه السّلام از یوحنّا سؤال نمود تو چه می گویی گفت راست میگوید من خواب بودم و چنین واقع شد، داود فرمود حساب کنید قیمت زرع و گوسفندان چه قدر میشود وقتی حساب کردند دیدند با قیمت گوسفندان مطابق میگردد، داود (ع) حکم کرد که یوحنّا گوسفندان خود را بایلیا بدهد.

پس از اینکه حکم سلیمان (ع) در سن یازده سالگی بود بپدرش گفت اگر حکم دیگری کرده بودی اصلح و بهتر بود، داود گفت چه حکمی بهتر بود سلیمان گفت باید گوسفندان را تسلیم بایلیا نمود تا از شیر و روغن و پشم آنان بهره ببرد و باغ را بیوحنّا وا گذاشت تا بمرتبه اول رساند وقتی کشت یا انگور بدرجه اول رسید تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود را بستاند که هیچکدام بی‌بهره نمانند و اینکه طور مناسب‌تر است که هر کسی بصنعت خود مشغول باشد حضرت داود (ع) بر همین رأی حکم فرمود و حق تعالی رسولش را از اینکه قضیه خبر میدهد بقوله فَفَهَّمناها سُلَیمانَ وَ کُلًّا آتَینا حُکماً وَ عِلماً از ابی جعفر و ابی عبد اللّه (ع) چنین نقل شده که آیه خبر میدهد ما اینکه حکم عادلانه را بطریق وحی بسلیمان فهمانیدیم تا مال هر یک بدست صاحبش برسد (إبن مسعود) شیخ طبرسی در مجمع البیان از جبائی چنین نقل میکند که خدا بسلیمان علیه السّلام بآنچه از او حکایت شده وحی نموده پس از آن حکم داود را نسخ گردانید و اینکه حکم از اجتهاد داود نبود زیرا که برای انبیاء جایز نیست که باجتهاد حکم نمایند و اینکه مطلب نزد ما امامیه صحیح و معتبر است، و علی إبن عیسی و بلخی گفته‌اند که جایز است اینکه حکم از روی اجتهاد باشد زیرا که رأی نبی افضل از رأی غیر او است وقتی ما قبول نمودیم که حکم غیر نبیّ از طریق اجتهاد

صفحه : ۲۸۸

جائز باشد چگونه حکم نبی را از اینکه طریق منع کنیم.

و آنچه دلالت دارد بر صحت قول اول اینکه است که وقتی نبی از طریق وحی راهی داشته باشد بر علم بحکم چگونه جائز است عمل نماید بظنّ و قیاس الخ.

وَ سَخَّرنا مَعَ داوُدَ الجِبالَ یُسَبِّحنَ وَ الطَّیرَ وَ کُنّا فاعِلِینَ، وَ عَلَّمناهُ صَنعَةَ لَبُوسٍ لَکُم لِتُحصِنَکُم مِن بَأسِکُم فَهَل أَنتُم شاکِرُونَ بقولی (لبوس) نزد عرب اسم است برای تمام لباس جنگی، و بقول دیگر (لبوس) اسم زره است که در جنگ مجاهد را نگاه دارد (یسبّحن) حال است از جبال.

آیه در مقام بیان فضیلت دیگری است که بداود (ع) عطاء گردیده: یکی علم و حکمت، شاید مقصود از حکمت در اینجا نبوّت باشد و از علم، علم بفصل خصومات و قضاوت عادلانه. دوم- تسخیر کوهها و طیور که در موقعی که داود علیه السّلام زبور را که کتاب آسمانی او بود قرائت مینمود کوهها با او همصدا میشدند و چنان که گفته‌اند مرغان بالهای خود را باز گردانیده و بالای سر داود جمع میشدند و با او تسبیح میکردند، و در تسبیح کوهها چنین گویند که هر وقت داود تسبیح و تقدیس مینمود کوهها با هم تسبیح میگفتند و اینکه معجزه داود (ع) بوده، معجزه را امر خارق العاده گویند نظر به اینکه از امور عادی خارج است، و قول کسانی که تسبیح کوهها و طیور را حمل بلسان حال نموده‌اند نه قال بی محل است زیرا تسبیح حالی بدلیل قوله تعالی وَ إِن مِن شَیءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم در تمام اشیاء هست، و اینکه تسبیح کوهها و مرغان را اختصاص بداود (ع) داده و بدلیل آخر آیه (وَ کُنّا فاعِلِینَ) دلالت ظاهر دارد که مقصود از تسبیح کوهها و مرغان با داود علیه السّلام تسبیح بلسان قال بوده نه حال و استبعاد ندارد و جای تعجب نیست زیرا که قدرت الهی عموم دارد و در مقابل اقتدار الهی محالی بنظر نمیآید، و چنانچه در جای خود مبرهن گردیده یکی از شئون پیمبری اینست که باذن خدا متصرّف در مواد گردند زیرا که انبیاء مظهر

صفحه : ۲۸۹

اوصاف جلال و جمال الهی میباشند و تا دارای چنین رتبه‌ای نباشند هرگز لایق مقام ولایت و رسالت نخواهند بود.

سوم از معجزه‌های داود (ع) زره ساختن بود که آهن را بـدست خود نرم مینمود و زره میساخت و ظاهرا زره‌سازی از مخترعات داود (ع) بشمار میرود که بتعلیم حق تعالی عالم گردیده بود.

وَ لِسُلَیمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجرِی بِأَمرِهِ إِلَی الأَرضِ الَّتِی بارَکنا فِیها (و لسلیمان) عطف بـداود است یعنی باد را برای سـلیمان مسخر گردانیدیم (عاصـفة) حال است یعنی در حالی که تند بود و جاری میشد بامر سـلیمان و بشدت میوزید بطوری که در یک روز بقدر دو مـاه بساط سـلیمان را می‌برد، و اشاره بهمین دارد قوله تعالی غُدُوُّها شَهرٌ وَ رَواحُها شَهرٌ در هر روز و شبی بقـدر دو ماه راه طیّ مینمود.

خلاصه بـاد مسخّر سلیمان بـود و مطابق فرمان او حرکت مینمود هر جـا که امر می‌نمود تنـد می‌وزیـد و هر جـا میخواست ملایـم میگردید و گویند مقصود از زمینی که در آن برکت دادیم شامات است.

از تلخیص نقل شـده که در شام شـهری بود بنام تـدمر که دیوان برای سـلیمان ساخته بودند صبح از آنجا بیرون می‌آمد و برای نماز شـام بـاز در آنجـا نمـاز میخوانـد و نیز در کتاب مختار القصـص چنین دارد که سـلیمان صـبح از تـدمر بیرون می‌آمـد و قیلوله را در اصطخر فارس میگذرانید و شب بکابل میرفت.

و در بعضـی از تفاسیر دارد که سـلیمان بساطی داشت که طول و عرض آن چهار فرسـخ در چهار فرسـخ بود وقتی بسـفر یا بجنگ میرفت مهمّات سـفر و اسـلحه جنگی در آن میگـذارد و لشـکر جن و انس را در آن جای میداد و مرغان بر بالای آن صف میزدند و بـباد عـاصف امر مینمود که بساط را از زمین بلنـد کنـد و بآن جا که خواهـد ببرد و در یک روز دو ماه راه میرفت چنانچه قرآن خبر میدهد (رخاء حیث اصاب) و نیز روایت شده که سلیمان در بعلبک متوطن بود و بدیوان

صفحه : ۲۹۰

امر کرده بود که بیت المقـدس را میساختند و باد هر روز بساط او را از بعلبک برمیداشت و بارض مقدسه میبرد و بنا را بدیوان تعلیم مینمود و باز بمکان خود مراجعت مینمود. (منهج الصادقین) وَ کُنّا بِکُلِّ شَیءٍ عالِمِینَ اشاره بشـمول علم ازلی و حسن تدبیر است که آنچه بسـلیمان عطاء نمودیم از سـلطنتی که نظیر آن در عالم دیـده نشـده از روی علم بصـلاح دید و ارائه قدرت و اقتدار مربّی عالم ظهور و بروز نموده.

وَ مِنَ الشَّیاطِینِ مَن یَغُوصُونَ لَهُ وَ یَعمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذلِکَ وَ کُنّا لَهُم حـافِظِینَ (من) مبتـداء مؤخّر و نکره موصوفه و (من الشـیاطین) متعلق بکان مقدّر مبتداء مؤخر.

از جمله اعمالی که شیاطین بامر سلیمان (ع) مینمودند غوّاصی و جواهرات و اشیاء نفیس از دریا بیرون میآوردند و کارهای دیگر نیز میکردند و بحفظ و حمایت حق تعالی بوده که از شیاطین جلوگیری کرده که بفسادی که جبلی آنان بوده در زمین فساد نکنند.

وَ أَیُّوبَ إِذ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ نهم از پیمبران که در اینجا نام برده شده ایوب (ع) است.

قال الراغب (الضرّ سوء الحال امّا فی نفسه لقلة العلم و الفضل و العفه، و امّا فی بدنه لعدم جارحة و نقص، و امّا فی حالة ظاهرة من قلّة مال و جاه، و قوله تعالی فَکَشَفنا ما بِهِ مِن ضُرٍّ فهو محتمل لثلاثتها الخ).

مفسرین گفته‌اند ایّوب (ع) مال و اولاد بسیار داشت در مورد امتحان واقع گردید مال و اولادش از دستش رفت و مبتلا بمرض بدنی گردید و مدّتهایی طول کشید و زن او بنام رحمة دختر ابراهیم إبن یوسف پرستار او بود.

در تفسیر کاشفی گفته در تفاسیر است که ابلیس لعین از حق تعالی درخواست نمود که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر

صفحه : ۲۹۱

گردد خدای تعالی او را بر ظاهر او تسلط داد شیطان دیوان را برگماشت تا بر هلاکت مال و اولاد او اشتغال نمودند.

در حقایق گفته بر اینکه سخن در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار بیهوده‌ایست که کعب و وهب نقل کرده‌اند، حقیقت مطلب اینکه است که خداوند اقسام محنت و بلاها بر وی گماشت و افواج بلاء متواتر شد و امواج دریای محن متراکم گردید، شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندانش بسیل در آب فناء افتادند و زراعتش بباد عاصفه متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر زیر دیوار مردند و مؤمنین مرتد شدند و وی را از منزل و دهی که رفت و آمد میکرد بیرون کردند، و بر بدن مبارکش قروح ظاهر گردید و متعفن گشت و کرم و دیدان در آن قروح پدید گردیدند و زن او رحیمه دختر فرائیم بن یوسف یا دختر منشا بن یوسف در پرستاری او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت باین محنت مبتلا بود و سیزده سال هم گفته‌اند و حق تعالی برای تسلّی دل مبارک حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم و تعلیم ثبات و شکیبایی حالت او را بیان فرمود. (پایان)

وقتی بلای ایّوب علیه السّلام بمنتهی رسید با خدا از حال خود مناجات نمود و گفت أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ دعای او بهدف اجابت رسید و او از مرض و بلا نجات یافت.

فَاستَجَبنا لَهُ فَکَشَفنا ما بِهِ مِن ضُرٍّ وَ آتَیناهُ أَهلَهُ وَ مِثلَهُم مَعَهُم رَحمَةً مِن عِندِنا وَ ذِکری لِلعابِدِینَ بپیمبرش خبر میدهد که وقتی ایّوب مناجات نمود و از حال خود شکایت کرد که من مبتلا شده‌ام و تو بهترین رحم‌کنندگانی ما دعای او را اجابت نمودیم و از مرض و سوء حال او را نجات دادیم و اولادان او و مثل آنها را باو دادیم، و نیز مال او را که تلف شده باو برگردانیدیم و اینکه رحمتی بود از طرف ما و تذکر و پندی است برای عبادت کنندگان که در بلاء صبر کنند و بدانند (که صبر

صفحه : ۲۹۲

تلخ است ولی میوه شیرین دارد) فَإِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً و نیز بدانند که ما در مورد رحمت بهترین رحم‌کنندگانیم و در مورد غضب (شدید العقاب و شدید الانتقامیم) اگر گفته شود با اینکه حق سبحانه و تعالی در سوره (ص) آیه ۴۳ و ۴۴ در وصف ایّوب فرموده إِنّا وَجَدناهُ صابِراً نِعمَ العَبدُ إِنَّهُ أَوّابٌ چنین فضیلتی با قول او در مقام شکایت از مرض و سوء حال أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ منافات دارد زیرا شکایت از سوء حال کاشف از بی‌صبری است.

مفسرین از اینکه اعتراف پیش‌بینی نموده و جوابهایی داده‌اند از آن جمله گفته‌اند که از شیطان و شماتت او بی‌اندازه رنج میکشید مثل اینکه نزد او و بقولی نزد زنش رحیمه آمده بود و میگفت مرا سجده کن تا تو را از اینکه رنج شفا بخشم اینکه بود که ایّوب از ضرر او بخدا شکایت کرد.

و بقول دیگر جمعی که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر ایّوب بر حق بود باین بلاء مبتلا نمیگردید اینکه شماتت دل مبارکش را مجروح گردانید و اینکه سخن بزبان راند یا چنان ضعیف گردیده بود که نماز و عرض حاجت نمیتوانست نمود، یا سپاه کرمها روی دل و زبان او را آزار دادند، و اینکه دو عضو محل تمجید و توحید بود برای اینکه دل و زبان او گرفته نشود چنین دعائی نمود، یا زنش از بیچارگی گیسوانش را فروخت و برای ایوب قوتی فراهم نمود وقتی او مطلع گردید اینکه کلمه أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ بزبان جاری گردانید.

در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السّلام نقل میکند که چهل روز وحی به ایوب (ع) نرسید دل‌تنگ گردید و شکایت کرد،

و گویند چون یکی از آن کرمها از وی میافتاد برمیداشت و بجای خود میگذاشت روزی کرمی افتاد آن کرم افتاده را برداشت و بدن خود گذاشت چنان او را گزید که طاقت نیاورد اینکه بود که اینکه مناجات بزبانش جاری گردید، و گویند سحری بی‌واسطه ملکی یا بشری از بارگاه کبریایی خطاب به ایوب رسید که ای بیمار ما چگونه‌ای ایوب بذوق و شوق اینکه نداء و پرسش کوه بلا را میکشید و بآن بیماری خوش بود.

صفحه : ۲۹۳

گر بر سر بیمار خود آیی بعیادت صد سال بامید تو بیمار توان بود

گویند در سحر آن روز که مرحمت راحت رسید بتحفه اینکه خطاب سر افراز شد و فریاد کشید (أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ) دانشمندان گفته‌اند شکایت باو بود نه از او.

از بحر الحقایق نقل میکنند که گفته ایوب به بشریت از ضرر جسمانی مینالید امّا روحانیتش ناظر جمال بود و کمال عنایت در بلاء میدید و بآن وجهه بشریتش (أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ) گفت و بلسان روحانیتش ندای (وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ) بزبان جاری نمود.

و از لطائف قشری است که اینکه سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است.

بروایتی جبرئیل نزد ایوب آمد و گفت خاموش نشسته‌ای گفت چکنم مگر صبر جبرئیل فرمود در خزائن حق تعالی بلاها بسیار است تو طاقت نداری (کاشفی) و غیر اینها از مفسرین توجیهاتی نقل شده.

لکن بهتر اینکه است که گفته شود بحکم اینکه

(حسنات الأبرار سیّئات المقربین)

و لو اینکه دعاء و طلب حاجت از خدا کردن اصولاً منافی با صبر نیست بلکه چون بامر حق تعالی که فرموده (ادعونی) امر بدعاء نموده و دعاء و عرض حاجت نمودن خود عبادت است لکن چون مقام پیمبران فوق مقام باقی افراد بشر است که بدون اذن و رضای الهی همین طوری که در باره دیگران بدون اذن خدای تعالی حق شفاعت ندارند در باره خودشان بطریق اولی بدون اذن جرئت بر طلب نفعی یا دفع ضرری نتوانند نمود و بنا بر اینکه صحیح است که گفته شود وقتی مرض و بلای ایوب بمنتها رسید و بدرستی از بوته امتحان بیرون آمد رحمت الهی شامل حال وی گردید و مأمور شد در باره خود دعاء کند اینکه بود که دعا کرد و دعایش بهدف اجابت رسید و داخل صابرین گردید و چون مطابق مشیت و اذن خدای تعالی بود نه از مقامش چیزی کاسته گردید و نه خلافی از وی صادر شد.

صفحه : ۲۹۴

وَ إِسماعِیلَ وَ إِدرِیسَ وَ ذَا الکِفلِ و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل، دهم و یازدهم و دوازدهم از پیمبران که در اینکه آیه نام برده شده اسماعیل پسر ابراهیم و ادریس و ذا الکفل است.

و بعضی گفته‌اند (کفل) بمعنی دو برابر است یعنی عمل او دو برابر انبیاء زمان او بوده، و کفل بمعنی ضمانت نیز آمده، و در کتاب مختار القصص گفته الیسع از الیاس متکفل شد که پس از رفتن او بامر دین قیام نماید باین جهت او را ذو الکفل لقب دادند، و امام محیی السنه و صاحب تبیان گفته‌اند که بیکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی رسید که میخواهم روح تو را قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرضه نما که هر کس تعهد کند که شب نماز کند و روز را روزه دارد و افطار نکند و تعدی نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو پادشاهی خود را باو تسلیم کن وقتی آن پیمبر اینکه سخن را بین بنی اسرائیل اعلام نمود جوانی برخواست

و گفت (انا اتكفل لك بهذا) من بآنچه گفتی متكفل میگردم پیمبر ملك را بوی تسلیم نمود. (كاشفی) طبرسی فرموده بقولی ذا الكفل الیاس است و بقولی الیسع است و بقولی او پیمبری بود كه بعد از سلیمان بین مردم حكم میكرد مثل حكم كردن داود علیه السّلام و هرگز غضب نمی‌نمود مگر برای خدای تعالی، و بقول دیگر ذا الكفل بمعنی ضمانت آمده یعنی او ضامن امت خود شد كه اگر براه حق تعالی سلوك نمایند ببهشت اعلا- و مرتبه عظمی رسند، و از بعض روایات نقل میكنند كه الیسع ضامن شد برای پادشاه جباری كه اگر منقاد امر الهی گردد او را ببهشت برد و نام آن پادشاه جبّار كنعان بود و بهمین مضمون خطی نوشت و باو داد.

كُلٌّ مِنَ الصّابِرِینَ خلاصه خدای سبحان برسولش خبر میدهد كه اینكه پیمبران و آنچه را كه از نعمتها بآنها عطاء نمودیم و تمام اینها از صابرین بودند كه بر بلاهای گوناگون و بر مشقتهای طاعات و عبادات و اذیتهایی كه دشمنان دین بآنها مینمودند صبر و

صفحه : ۲۹۵

استقامت مینمودند چنانچه اسماعیل در بیابانی كه نه آب داشته و نه گیاه و زراعت صبر نمود و در آنجا خانه كعبه را بنا كرد و آن طوری كه گفته‌اند ادریس اول كسی بود كه بر قومش بپیمبری مبعوث گردید و آنان را بدین تبلیغ نمود از وی نپذیرفتند و خداوند آنها را هلاك گردانید و ادریس را بآسمان ششم برد.

و مفسرین در ذو الكفل اختلاف كرده‌اند، بقولی او مرد صالحی بود پیغمبر نبود و لكن بنماز و روزه قیام مینمود و عمل بحق میكرد و هیچوقت غضب نمینمود و بقولی آن همان الیاس است.

در كتاب نبوت از عبد العظیم بن عبد اللّه الحسنی چنین روایت میكند كه گفته بابی جعفر نوشتم و از ذو الكفل سؤال نمودم كه آیا از رسولان بوده حضرت در پاسخ نوشت خدای تعالی یكصد و بیست و چهار هزار پیمبر فرستاد و مرسلین از آنها سیصد و سیزده نفر بودند و همانا ذا الكفل از جمله مرسلین بود و او بعد از سلیمان بن داود رسول بود و بین مردم مثل داود حكم مینمود و هیچوقت غضب نمی‌نمود مگر برای خدا و نام او عدویا بن ادارین بوده. (مجمع البیان) وَ أَدخَلناهُم فِی رَحمَتِنا إِنَّهُم مِنَ الصّالِحِینَ شاید مرجع ضمیر (هم) اینكه سه نفر از انبیاء باشند و شاید تمام پیمبران نام برده در اینكه آیات مراد باشد زیرا كه تماما داخل در رحمت بی‌پایان الهی و مشمول فیض سبحانی میباشند و تمام پیمبران عظام از صلحاء و نیكوكاران و برگزیدگان از بندگان خاص پروردگارند كه از طرف حضرت عزّت برای ارشاد بسوی مردم فرستاده شده‌اند.

وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَقدِرَ عَلَیهِ الخ سیزدهم از پیمبران نام برده شده در اینكه سوره مباركه یونس علیه السّلام است، و مقصود از ذا النون یونس بن متی است، و (نون) اسم ماهی است، او بسوی اهل نینوی برسالت مبعوث گردید و اهل نینوی را دعوت نمود از وی نپذیرفتند تا وقتی كه مستحق عذاب گردیدند، و بنا بروایت إبن عباس یونس (ع)

صفحه : ۲۹۶

بآنها وعده عذاب داد كه تا سه روز دیگر اگر ایمان نیاوردید بشما عذاب خواهد رسید اینكه را گفت و در حال غضب بطوری كه بر آنان خشمناك بود از میان مردم بیرون رفت چون روز سوم رسید و اهل نینوا آثار عذاب را دیدند همه با هم جمع شدند و بنای گریه و توبه و استغاثه بقاضی الحاجات نمودند خداوند توبه آنان را قبول نمود و عذاب را از آنها برگردانید.

مغاضبه از باب مفاعله است و برای مبالغه میآورند و البته نمیشود گفت غضب یونس از برداشتن و رفع عذاب قوم بوده زیرا كه پیمبران معصومند و مقامشان بالاتر از اینكه است كه چنین نسبتی بآن بزرگواران داده شود آنها در مقام تسلیم و رضاء بمقدرات الهی از خود نه در ظاهر و نه در باطن هیچگونه خلافی یا كراهتی اظهار نمی‌نمودند، اینكه است كه مفسرین در توجیه آیه گفته‌اند

یونس (ع) بر خود خشمناک بود زیرا که بامر حق تعالی از میان قوم بیرون نرفته و برای همین ترک اولی مبتلا گردیده و مدّتی در شکم ماهی محبوس و مجازات شد، و در سوره و الصافات تا اندازه‌ای در توجیه آیه بحث نمودیم بآن جا رجوع شود.

فَنادی فِی الظُّلُماتِ أن لا إلهَ إلّا أنتَ سُبحانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظّالِمِینَ پس از آنکه در حال غضب از قوم خود گریخت آمد لب دریا و در کشتی سوار شد آن طوری که مفسرین گفته‌اند ماهی آمد جلو کشتی گفتند هر وقت بنده گریخته‌ای در کشتی باشد ماهی کشتی را می‌بلعد، یونس (ع) گفت منم آن بنده گریخته مرا در دهن ماهی اندازید پس از آنکه یونس (ع) در شکم ماهی در (ظلمات سه‌گانه) ظلمت شب، ظلمت دریا، ظلمت شکم ماهی. بقول بعضی از مفسرین یونس چهل شبانه‌روز در شکم ماهی بود و بقول دیگر هفت شبانه‌روز و بقولی سه روز در شکم ماهی بهمین ذکر (لا إلهَ إلّا أنت) تا آخر مشغول بود و خدا را بوحدت و یگانگی تنزیه و ستایش مینمود و باسم سبحان او را بصفات جلال و مبراء بودن او از نقائص ممکنات توصیف میکرد و اظهار میکرد که تو مبرایی از ظلم و تعدّی و من بر خود ظلم نمودم و گویا میخواسته بگوید چون تو خیر محض و از

صفحه : ۲۹۷

هر عمل نقصی مبرّایی هر نقص و عیبی هر جا پدید گردد ناشی از نقائص ممکنات است و بر خلاف عادت باراده ایزد متعال در اینکه مدّت حیاتش باقی بود و بذکر مداومت می‌نمود تا وقتی که از دریا و شکم ماهی نجات یافت.

مفسرین گفته‌اند خداوند شکم ماهی را مثال آبگینه بلور گردانید و یونس (ع) را در هفت دریا سیر داد و موجودات عجیب دریاها برای وی پدیدار گردید فَاستَجَبنا لَهُ وَ نَجَّیناهُ مِنَ الغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنجِی المُؤمِنِینَ آیه راه امیدی برای مؤمنین باز مینماید و تذکر میدهد که همین طوری که یونس (ع) را ببرکت ذکری که گفته بود از شکم ماهی نجات دادیم همین طور اگر مؤمن خطاکاری از کرده خود پشیمان گردد و بتوبه و انابه بمبدء و اله خود بازگشت نماید و او را بصفات جلال و کرم و بخشش ستایش کند و بگناه خود اقرار نماید وی را بکرمش می‌پذیرد و عفوش میکند و همان طوری که وعده فرموده فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ سوره فرقان آیه ۷۰. گناهان وی را تبدیل بحسنات مینماید.

وَ زَکَرِیّا إِذ نادی رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرنِی فَرداً وَ أَنتَ خَیرُ الوارِثِینَ در آیه کلامی در تقدیر است یعنی ای محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یاد کن زکریّا (ع) را و او و پسرش یحیی (ع) چهاردهمین و پانزدهمین انبیایی است که در اینکه سوره مبارکه نام برده شده، وقتی با پروردگار خود مناجات نمود و گفت مرا تنها نگذار و مقصودش اولاد بود و چون میخواست بعد از خودش اولادی داشته باشد که دارای مقام ولایت و نبوّت به پیشوایی خلق مفتخر گردد اینکه بود که بمناسبت درخواست خود خدای را ستایش مینماید که تو بهترین وارثانی اگر چه تمام عوالم مال خدا و در تصرف و اقتدار او میباشد لکن ظاهرا چون اولاد میخواست که وارث ملک او باشد نوع تنزیه خود در اینکه طور قرار داد.

فَاستَجَبنا لَهُ وَ وَهَبنا لَهُ یَحیی وَ أَصلَحنا لَهُ زَوجَهُ دعای زکریا بهدف اجابت رسید و یحیی را بوی عطاء فرمود و چون زنش

صفحه : ۲۹۸

نازا و عقیم بود برای حمل و زایش بوی صلاحیت دادیم که بیحیی حامله گردد إِنَّهُم کانُوا یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ وَ یَدعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ شاید مرجع ضمیر جمع (انّهم) زکریا و یحیی و زوجه زکریا باشد و ممکن است تمام پیمبران نام برده شده در اینکه سوره مبارکه مراد باشد چنانچه ظاهرتر بنظر می‌آید.

خلاصه آیه ارشاد باین است که بایستی تمام امم و مؤمنین بپیمبران تأسی نمایند و صفات و اعمال آنها را سر مشق خود گردانند و ببینند که آنان متصف بچه صفات و اخلاق و اعمال بودند پیرو آنها گردند تا با آن بزرگواران محشور شوند اینکه آیه سه عمل و

صفت نيك آنها را تذكر ميدهد: ۱- إِنَّهُم كانُوا يُسارِعُونَ فِي الخَيراتِ آنها در هر عمل خير خداپسندى مسارعت مينمودند و پيش‌قدم بودند. ۲- وَ يَدعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً الرغب و الرهب هر دو مصدرند بمعنى اميد و ترس و هر دو حال ميباشند يعنى خدا را از سر حضور ميخواندند در حالى كه در مقام عظمت الهى چنان خاشع و متواضع و ترسناك بودند زيرا كه معرفت بمقام ربوبيت و عظمت الهى چنان بر قلبشان غالب گرديده بود كه ببدن خاشع و بقلب خاضع بودند. ۳- وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ نتيجه و ما حصل آن دو صفت باطنى است چون در حال اميد و ترس خدا را ميخواندند بظاهر نيز خاشع و در مقابل حق تعالى سر تعظيم فرود آورده و در حال خشوع و افتادگى قيام مينمودند.

صفحه : ۲۹۹

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۹۱ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ الَّتِي أَحصَنَت فَرجَها فَنَفَخنا فِيها مِن رُوحِنا وَ جَعَلناها وَ ابنَها آيَةً لِلعالَمِينَ (۹۱) إِنَّ هـذِهِ أُمَّتُكُم أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُم فَاعبُدُونِ (۹۲) وَ تَقَطَّعُوا أَمرَهُم بَينَهُم كُلٌّ إِلَينا راجِعُونَ (۹۳) فَمَن يَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلا كُفرانَ لِسَعيِهِ وَ إِنّا لَهُ كاتِبُونَ (۹۴) وَ حَرامٌ عَلى قَريَةٍ أَهلَكناها أَنَّهُم لا يَرجِعُونَ (۹۵)

حَتّى إِذا فُتِحَت يَأجُوجُ وَ مَأجُوجُ وَ هُم مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ (۹۶) وَ اقتَرَبَ الوَعدُ الحَقُّ فَإِذا هِيَ شاخِصَةٌ أَبصارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يا وَيلَنا قَد كُنّا فِي غَفلَةٍ مِن هذا بَل كُنّا ظالِمِينَ (۹۷) إِنَّكُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُم لَها وارِدُونَ (۹۸) لَو كانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ كُلٌّ فِيها خالِدُونَ (۹۹) لَهُم فِيها زَفِيرٌ وَ هُم فِيها لا يَسمَعُونَ (۱۰۰)

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَت لَهُم مِنّا الحُسنى أُولئِكَ عَنها مُبعَدُونَ (۱۰۱) لا يَسمَعُونَ حَسِيسَها وَ هُم فِي مَا اشتَهَت أَنفُسُهُم خالِدُونَ (۱۰۲) لا يَحزُنُهُمُ الفَزَعُ الأَكبَرُ وَ تَتَلَقّاهُمُ المَلائِكَةُ هذا يَومُكُمُ الَّذِي كُنتُم تُوعَدُونَ (۱۰۳)

صفحه : ۳۰۰

(ترجمه)

و ياد كن مريم را كه رحم خود را نگاه داشت و ما از روح خود در آن دميديم و او و پسرش را معجز و آية قرار داديم براى جهانيان (۹۱)

حقيقة اينكه امّت شما ملت يگانه است و منم پروردگار شما مرا پرستش نمائيد (۹۲)

و امت امر خود را متفرق گردانيدند و تمام آنها بسوى ما بازگشت كنندگان خواهند بود (۹۳)

پس كسى كه عمل شايسته‌اى نمود در حالى كه مؤمن است سعى و كوشش او پوشيده نميشود و همانا ما براى او نويسندگانيم (اعمال او را مى‌نويسيم (۹۴)

و حرام است بر اهل دهى كه ما آنان را هلاك كرده‌ايم (اينكه باز آيند) زيرا كه آنان برنميگردند (۹۵)

تا وقتى كه سدّ يأجوج و مأجوج گشوده شود و آنها از هر بلندى مى‌شتابند (۹۶)

وعده حق نزديك شد در آن هنگام چشمهاى آنهايى كه كافر شدند راست مى‌ايستد و گويند اى واى بر ما كه قبلا از اينكه واقعه

غافل بودیم بلکه ما از ستمکاران بشمار می‌آئیم (۹۷)

همانا شما و آنچه را که غیر از خدا میپرستید هیزم جهنم خواهید بود و شما در آن وارد میشوید (۹۸)

اگر اینکه بتها خدایان بودند در جهنم وارد نمیشدند و همه آنها در جحیم جاویدانند (۹۹)

و کافرین را در آن ناله و زفیری است و در آنجا هیچ سخنی که (در آن امیدواری باشد) نخواهند شنید (۱۰۰)

حقیقهٔ آنهایی که از طرف ما سعادت و نیکی را سبقت گرفته‌اند آن گروه از دوزخ دور شدگانند (۱۰۱)

آنان آواز آتش را نمیشنوند و آنها (در محلّی میباشند) که نفسهای آنها هر چه بخواهد (حاضر است) و در آنجا جاویدانند (۱۰۲)

فزع بزرگ قیامت آنها را محزون نمیگردانـد و ملائکه آنها را ملاقات میکننـد و میگوینـد همین است روز شـما آن روزی که بشـما وعده داده شده بود (۱۰۳).

صفحه : ۳۰۱

توضیح آیات

اشاره

وَ الَّتِی أَحصَنَت فَرجَها فَنَفَخنا فِیها مِن رُوحِنا ای رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم یاد کن آن زن یعنی مریم علیها السّلام دختر عمران که خود را حفـظ نمود و دست احـدی بـدامن عصـمت و عفت او نرسـید نه از حلال و نه از حرام و خود را محفوظ گردانید چنـانچه در جـای دیگر حکایـهٔ از او و مقول قول او است قـوله تعـالی وَ لَم یَمسَسـنِی بَشَرٌ وَ لَم أَکُ بَغِیًّا و همیشه در بیت المقـدس مشـغول عبادت و خـدمتگزاری بود تا وقتی که از روح خودمان در وی نفخه‌ای دمیدیم و روح مسیح را در وی اجراء گردانیدیم، و بقولی امر نمودیم که جبرئیل در یقه پیراهنش نفخه‌ای دمید (طبرسـی) و بعیسـی (ع) حامله گردید و نسبت دادن روح مسیح را بخود اضافه تشریفی است زیرا که خدا منزّه از روح است.

وَ جَعَلناها وَ ابنَها آیَةً لِلعالَمِینَ آیه بمعنی نشانه و علامت است یعنی مریم و پسـرش آن دو را علامت و از نشانه‌های قدرت خود قرار دادیم که مریم (ع) بدون شوهر حامله گردید و عیسـی علیه السّلام بدون پدر بدنیا آمد و چنانچه در سوره آل عمران آیه ۵۲ فرموده (إِنَّ مَثَلَ عِیسـی عِنـدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ) و نیز قـوله تعـالی که پس از بیـان خلقت انسـان فرموده وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی ظاهرا غرض از اینکه آیات ارشاد بدو چیز است یکی عموم قدرت الهی که بدون وسائل خارجی تواند انسان را بوجود آورد.

و دیگر شـرافت و فضـیلت حضرت مریم (ع) آن صدیقه و بتول عذراء که خلق عالم بدانند دست احدی بناموس عفّت و عصمت آن بر گزیـده عالم انسانیت دراز نشـده و او پاك و طاهر بـدنیا آمـد و پاك و پاکیزه با مقام عصـمتی که داشت از دنیا رحلت نمود و در جوار قـدس الهی ساکن گردید اینکه است که نام نامی او را در ردیف پیمبران مرسل قرار داده و در آیت و نشانه بودن قدرت او را اصل و پسرش

صفحه : ۳۰۲

عیسـی رسول اولو العزم را بوی معرّفی نموده و اینکه طور بیان جلالت قـدرش را میرساند إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُم أُمَّةً واحِدَةً امّت جماعتی را گویند که بر یك مقصد سـلوك نمایند، شاید مقصود از (امّهٔ واحدهٔ) در اینجا ملت اسـلام باشد یعنی ملت اسلام ملّتی است یگانه و

اختلافى در آن نيست تمامى افراد بشر بايد آن را بپذيرند و بر طبق آن عمل نمايند يا اينكه تمام انبياء در اصل توحيد و اوصاف جلال و صفات جمال متفق الكلمه بودند و احدى از آنها بر خلاف ديگرى در اوصاف ربوبيت و تنزيه آن فرد متعال چيزى نگفته شما تابع پيمبران باشيد، اينكه معنى با آيات بالا كه راجع بحكايت پيمبران بود مناسب‌تر مينمايد.

وَ أَنَا رَبُّكُم فَاعبُدُونِ شايد اشاره باين باشد كه چون تمام انبياء در امر توحيد متفق الكلمه بودند و شما جماعت بشر نيز از جهات بشريت بر يك مقصد سلوك مينمائيد بايد همگى شما بسوى پروردگار خود رو آوريد و او را فقط پرستش نمائيد و براى او در عبادت شريكى قرار ندهيد.

وَ تَقَطَّعُوا أَمرَهُم بَينَهُم كُلٌّ إِلَينا راجِعُونَ پس از حكايت انبياء عظام و امر بعبادت پروردگار اشاره باختلاف بين امّتها نموده مثل ملت يهود و نصارى و باقى ملل كه آنان وحدت خود و مليت خود را متشتت و قطعه قطعه گردانيدند و هر يك ديگرى را تخطئه مينمايد قوله تعالى قالَتِ اليَهُودُ لَيسَتِ النَّصارى عَلى شَيءٍ وَ قالَتِ النَّصارى لَيسَتِ اليَهُودُ عَلى شَيءٍ و هر جماعتى براى خود مذهب و رويّه‌اى انتخاب نمودند و بازگشت تمام بسوى خدا است كه در دادگاه الهى هر يك در خور عمل خود مجازات خواهند گرديد.

فَمَن يَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلا كُفرانَ لِسَعيِهِ وَ إِنّا لَهُ كاتِبُونَ آيه در مقام بيان حال كسانى است كه در مليت متفرق گرديدند و هر جماعتى براى خود مذهبى انتخاب نمودند از آنها كسانى كه اعمال نيكو نمودند، و او

صفحه : ۳۰۳

(و هو) حال است يعنى عمل نيك نمودند در حالى كه ايمانشان بتوحيد ثابت بود زيرا كه بدون ايمان بخدا هيچ عمل نيكى بدرجه قبول نخواهد رسيد، و لازمه ايمان بخدا ايمان بمعاد و انبياء ميباشد، و اشاره بهمين دارد قوله تعالى در سوره نساء آيه ۱۵۱ إِنَّ الَّذِينَ يَكفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَينَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَكفُرُ بِبَعضٍ الى قوله تعالى أُولئِكَ هُمُ الكافِرُونَ حَقًّا كسانى كه بين خدا و رسولان او جدايى مى‌اندازند آنها محققا كافرند و كافر عملش باطل و بى‌ثمر است و لو آنكه بنظر نيكو نمايد لكن مؤمنى كه عمل نيك نمايد مثل انفاق فى سبيل اللّه و صله رحم و دست‌گيرى بضعفاء و غير اينها عمل چنين كسى لايق ستايش و پاداش نيكو خواهد بود و ما عمل وى را مينويسيم و ثبت و ضبط مى‌نمائيم، اشاره به اينكه گمان نشود عمل شخص با ايمان فانى و بى‌اثر گردد هرگز چنين نخواهد بود كرام الكاتبين اعمال نيك مؤمنين را در دفتر اعمالشان ثبت نموده و پاداش نيك آن را خواهند ديد.

وَ حَرامٌ عَلى قَريَةٍ أَهلَكناها أَنَّهُم لا يَرجِعُونَ

(سخنان مفسرين در توجيه آيه مأخوذ از مجمع البيان)

۱- (لا) در (لا يرجعون) زائده است و معنى اينكه ميشود كه حرام است بر اهل قريه هلاك شدگان بعقوبت اينكه بدنيا برگردند. (جبائى) ۲- حرام بمعنى واجب است يعنى واجب است بر هلاك شدگان كه بدنيا برنگردند. (قتاده و عكرمه و كلبى) ۳- خداى تعالى نوشته و بر خود حتم گردانيده بقضاء حتمى كسى كه هلاك گرديد بدنيا برنگردد، و مقصود تهديد كفار مكه است به اينكه اگر آنان معذب و هلاك گرديدند بدنيا باز نگردند مثل غير آنها از امّتهايى كه بعذاب هلاك گرديدند. (عطاء) معنى چهارم- حرام است بر قريه‌اى كه آنان را بسبب گناه از هلاك شدگان يافتيم اينكه از آنها عملى قبول نمائيم زيرا كه آنان بتوبه بازگشت نميكنند.

صفحه : ۳۰۴

معنی پنجم- حرام است بر هلاک شدگان که پس از هلاکتشان برنگردند بلکه برای حساب و مجازات زنده گردیده و بر میگردند. (ابی مسلم) و محمّد بن مسلم از ابی جعفر (ع) چنین روایت میکند که فرموده اهل هر قریه‌ای که خدا آنها را بعذاب هلاک گردانید آنهـا دیگر برنمیگردنـد. (پایـان) حَتّی إِذا فُتِحَت یَأجُوجُ وَ مَأجُوجُ وَ هُم مِن کُلِّ حَدَبٍ یَنسِلُونَ (حتّی) برای غایت است یعنی محال است رجوع هلاکشده‌گان تا وقتی که سدّ یأجوج و مأجوج باز گردد و آنان از هر تلّی و بلندی (ینسلون) بشتابند و در تمام اطراف بدوند تا همه جاها را فرا گیرند.

از حذیفهٔ بن الیمـان چنین نقـل شـده که گفته رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم فرمود اول نشـانه و علامت آخر الزمان خروج دجّال است پس از آن خروج دابهٔ الارض بعد از آن خروج یأجوج و مأجوج آن گاه عیسـی (ع) از آسـمان فرود آید، و فرود عیسی (ع) وقت ظهور مهـدی (عجل اللّه تعالی فرجه) است پس از آن آتشـی از قعر عـدن پدیـدار گردد و مردم را بحشـر کشانـد، و اینکه یأجوج و مأجوج چگونه موجودی میباشند علم آن نزد خدا است.

وَ اقتَرَبَ الوَعدُ الحَقُّ فَإِذا هِیَ شاخِصَهٌ أَبصارُ الَّذِینَ کَفَرُوا الخ (اقترب) کمـال نزدیکی را میرسانـد و بـا اینکه در اول همین سوره فرموده اقتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم باز در اینجا که اواخر سوره است مردم را متنبّه میگردانـد و تذکر میدهد که وعده قیامت خیلی نزدیک است قوله تعالی إِنَّهُم یَرَونَهُ بَعِیداً وَ نَراهُ قَرِیباً مردم قیامت را دور می‌بینند و ما آن را نزدیک بینیم.

آری دور و نزدیکی اشیاء در نظر ما کوته‌بینان است که آنچه را با ما در زمان حاضـر است می‌بینیم و آنچه در زمان از نظر ما غائب است معـدوم پنـداریم لکن آن کسـی که علم او باشـیاء احاطه دارد گذشـته و آینـده در احاطه علمیه او یکسان است اینکه است که تمـام ازمنـه نسـبت بعلم ازلی آن فرد متعـال آنی مینمایـد و چنین است علم او بمکانهـا که تمـام امکنه نقطه‌ای میمانـد وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الأَرضَ کرسی

صفحه : ۳۰۵

عظمت او بهمه جا احاطه دارد.

خلاصه گویا تـذکر میدهـد که پس از باز شـدن سـدّ یأجوج و مأجوج دفعهٔ قیامت برپا میگردد و در مقام بیان حال کفار فرموده که هنگام ورودشان در قیامت عظمی وقتی واقعه قیامت را مینگرنـد از شدّت هول و اضـطراب چشـمهای آنان راست می‌ایستد و گویند ای وای بر ما و بر غفلت ما که از اینکه روز غافل بودیم بلکه ما بر خود سـتم نمودیم و پیمبران که مصلح و خیرخواه ما بودند آنها را تکذیب نمودیم و نسبت سحر و دروغ بآن بزرگواران دادیم و امروز بچنین روز سیاهی گرفتار گردیدیم.

إِنَّکُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُم لَها وارِدُونَ، لَو کانَ هؤُلاءِ آلِهَهً ما وَرَدُوها وَ کُلٌّ فِیها خالِدُونَ، لَهُم فِیها زَفِیرٌ وَ هُم فِیها لا یَسمَعُونَ (حصب) بسکون صاد مصدر و بمعنی رمی و انداختن ریگ است، گویا بکفار از روی قهر و غضب خطاب میرسـد که شما مشرکین با معبودان خود سنگ و ریگ جهنّمید و جایگاه همیشگی شما جهنّم است و در آن جاویدانید (زفیر) ناله از شدّت عظیمی است که بزرگتر از آن تصور نداشـته باشـد اینکه است که (زفیر) را تشبیه بصورت حمـار نموده‌انـد و گویـا از نـاله جهنمیان گوشهای آنها کر میگردد و آنها در جهنّم چیزی که سبب امیدواری آنها باشد نمی‌شنوند.

و بقول بعضـی از مفسرین (حصب و حضب) بصاد و ضاد آن چیزی را گویند که برای افروختن آتش مهیّا گردیده است اینکه است که إبن عباس حصب را تفسیر بوقود یعنی آتش‌گیرانه کرده.

خلاصه آیه مشعر بر اینکه است که کفار و مشـرکین بهمان کفر و شـرکشان جز کوره جهنم که منزلگاه همیشگی آنان است لایق مقامی نمیباشند.

إِنَّ‌الَّذِينَ‌ سَبَقَت لَهُم مِنّا الحُسنى أُولئِكَ‌ عَنها مُبعَدُونَ‌ پس از آن تهديد و انذار كافرين و مشركين چنانچه عادت قرآن بر اينكه است

صفحه : ۳۰۶

كه هر جا كافرين و مشركين و منافقين را تهديد بعذاب مينمايد در مقابل آن نعمتها و بخششهاى بى‌اندازه و آن مقامات عالى بهشتى كه براى مؤمنين و متقين و نيكوكاران مهيّا نموده تذكر ميدهد و بعكس نيز همين طور است زيرا كه يكى از خصوصيات پيمبر اسلام اينكه است كه او را ستوده و حضرتش را به بَشِيراً وَ نَذِيراً معرفى نموده.

و در شأن نزول اينكه آيه گفته‌اند روزى رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم ديد صناديد قريش (يعنى بزرگان آنها) در مقابل سيصد و شصت بت سجده ميكنند بآنها نزديك گرديد و مجادله و مناظره با آنان آغاز نمود، نضر بن حارث با او مجادله نمود بالاخره حضرت آنان را مجاب نموده و آنها را ملزم گردانيد چون هيچ جوابى نداشتند عناد ورزيدند و گفتند ما بر دين پدران خود ثابت و راسخيم و هرگز برنميگرديم حضرت آيه إِنَّكُم وَ ما تَعبُدُونَ‌ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ‌ جَهَنَّمَ‌ را بر آنها قرائت نمود آتش غضب در سينه آنها مشتعل گرديد برخواستند و از مسجد بيرون رفتند در راه عبد اللّه بن زبعرى بر آنها برخورد نموديد آنان بسيار پريشانند و در مهمى با هم مشورت مينمايند سؤال كرد كه چه مطلبى ايجاب نموده كه شما پريشان گرديده‌ايد وقتى حكايت را باو گفتند گفت من ميروم و با محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم مباحثه مينمايم و او را ملزم ميگردانم آمد نزد حضرت و گفت اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم بپروردگار كعبه قسم كه آمده‌ام با تو بحث نموده و تو را ملزم گردانم تو مى‌گويى هر چه غير از خدا ميپرستيد حصب جهنم خواهد بود در صورتى كه عيسى و عزير و ملائكه معبود نصارى و يهود و بنو مليحند و كلام تو چنين ايجاب ميكند كه اينكه معبودان همه در جهنم باشند اگر چنين است معبودان ما نيز در جهنم باشند باكى نيست، حضرت فرمود معبودان اينها شياطينند كه اينان را باين امر قبيح وادار نموده نه عزير (ع) و عيسى (ع) و ملائكه (ع) كه از پرستش كنندگان خود بيزارند.

خلاصه آيه تذكر ميدهد كه آنهايى كه از طرف ما نيكى را پيشى گرفته‌اند براى آنها وعده ببهشت و سعادت است و از فزع اكبر قيامت و از آن عذابهايى كه براى اهلش

صفحه : ۳۰۷

مهيّا گرديده ايمن ميباشند و بسيار دورند از جهنم.

لا- يَسمَعُونَ‌ حَسِيسَها وَ هُم فِي مَا اشتَهَت أَنفُسُهُم خالِدُونَ‌ آنهايى كه پيشى گرفته است از ما براى آنها نيكى و سعادت و وعده ببهشت نميشنوند صداى آتش را كه از صداى آن نگران گردند (حسيس) صوتى را گويند كه احساس ميشود، و جمله فعليه لا يَسمَعُونَ‌ حَسِيسَها بدل است از (مبعدون) يا حال است از ضمير آن.

و نيز آنهايى كه سبقت گرفته از ما براى آنها سبقت نيكى و سعادت يا وعده ببهشت در آن جايگاه مجلّل هر چه بخواهند براى آنان مهيّا و آماده است و در منزلگاه خود جاويدانند.

لا يَحزُنُهُمُ‌ الفَزَعُ‌ الأَكبَرُ وَ تَتَلَقّاهُمُ‌ المَلائِكَةُ هذا يَومُكُمُ‌ الَّذِي كُنتُم تُوعَدُونَ‌ و نيز آنها در جاى امن و امان (عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِرٍ) جاى گرفته و آنان چنانند كه آن واقعه بزرگ قيامت آنها را بفزع و جزع نمياورد و ملائكه رحمت بر آنها وارد ميگردند و آنها را تبريك ميگويند كه اينكه همان روزى است كه قبلا بشما وعده داده شده بود.

صفحه : ۳۰۸

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۱۰۴ تا ۱۱۲]

اشاره

يَوم‌َ نَطوِي السَّماءَ كَطَي‌ِّ السِّجِل‌ِّ لِلكُتُب‌ِ كَما بَدَأنا أَوَّل‌َ خَلق‌ٍ نُعِيدُه‌ُ وَعداً عَلَينا إِنّا كُنّا فاعِلِين‌َ (۱۰۴) وَ لَقَد كَتَبنا فِي الزَّبُورِ مِن بَعدِ الذِّكرِ أَن‌َّ الأَرض‌َ يَرِثُها عِبادِي‌َ الصّالِحُون‌َ (۱۰۵) إِن‌َّ فِي هذا لَبَلاغاً لِقَوم‌ٍ عابِدِين‌َ (۱۰۶) وَ ما أَرسَلناك‌َ إِلّا رَحمَةً لِلعالَمِين‌َ (۱۰۷) قُل إِنَّما يُوحي إِلَي‌َّ أَنَّما إِلهُكُم إِله‌ٌ واحِدٌ فَهَل أَنتُم مُسلِمُون‌َ (۱۰۸)
فَإِن تَوَلَّوا فَقُل آذَنتُكُم عَلي سَواءٍ وَ إِن أَدرِي أَ قَرِيب‌ٌ أَم بَعِيدٌ ما تُوعَدُون‌َ (۱۰۹) إِنَّه‌ُ يَعلَم‌ُ الجَهرَ مِن‌َ القَول‌ِ وَ يَعلَم‌ُ ما تَكتُمُون‌َ (۱۱۰) وَ إِن أَدرِي لَعَلَّه‌ُ فِتنَةٌ لَكُم وَ مَتاع‌ٌ إِلي حِين‌ٍ (۱۱۱) قال‌َ رَب‌ِّ احكُم بِالحَق‌ِّ وَ رَبُّنَا الرَّحمن‌ُ المُستَعان‌ُ عَلي ما تَصِفُون‌َ (۱۱۲)

صفحه : ۳۰۹

(ترجمه)

ياد كن روزى كه آسمان را مثل طومار بهم مى‌پيچيم و بحال اول كه آفريديم برميگردانيم و اينكه وعده‌ايست بر ما همانا ما كننده آن خواهيم بود بى‌شبهه (۱۰۴)
و حقيقةً ما در زبور داود پس از تذكر (بانبياء) گفتيم كه بندگان شايسته من زمين را بارث ميبرند (۱۰۵)
و همانا در اينكه كه ياد كرديم كفايت است براى جماعت عبادت كنندگان (۱۰۶)
و ما تو را نفرستاديم مگر رحمت بر جهانيان (۱۰۷)
اى محمّد (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) بگو جز اينكه نيست كه بمن وحى شده كه اله شما خداى يكتا است آيا شما تسليم (امر او) ميگرديد (۱۰۸)
و اگر كفار رو گردانيدند بگو من بتمام شما اعلام نمودم و نميدانم آن وعده‌اى كه بشما داده شده نزديك است يا دور (۱۰۹)
خدا بتمام سخنان آشكار و پنهان شما آگاهست و ميداند آنچه را كه ظاهر ميگردانيد و آنچه را كه پنهان ميداريد (۱۱۰)
و نميدانم شايد (تأخير عذاب شما) براى آزمايش باشد و تمتّعى (از دنيا ببريد) تا هنگام مرگ (۱۱۱)
(رسول) گفت پروردگار من (تو بين ما) بحق حكم كن و پروردگار ما مهربانست (و از او يارى مى‌طلبم) كه در هر كارى از او يارى بايد خواست بر آنچه شما وصف ميكنيد (۱۱۲).

صفحه : ۳۱۰

توضيح آيات

اشاره

يَوم‌َ نَطوِي السَّماءَ كَطَي‌ِّ السِّجِل‌ِّ لِلكُتُب‌ِ كَما بَدَأنا أَوَّل‌َ خَلق‌ٍ نُعِيدُه‌ُ وَعداً عَلَينا إِنّا كُنّا فاعِلِين‌َ راغب گفته كه (السجل) سنگ است كه در آن چيز مى‌نوشتند پس از آن سجل نام مكتوبات گرديده قوله تعالى كَطَي‌ِّ السِّجِل‌ِّ لِلكُتُب‌ِ يعنى نوشته‌هاى در آن محفوظ ماند. (پايان) گويند يَوم‌َ نَطوِي السَّماءَ يا متعلق است به (اذكر) مقدّر يعنى اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم ياد كن روزى را كه

آسمان را در هم پیچیم، یا ظرف است برای (لاـ یحزنهم) یا (تتلقّاهم) در آیه بالاـ یا حال و یا بدل از عامل مقدّر بنا بر اینکه (توعدون) در آیه بالا در تقدیر (توعدونه) باشد.

بنا بر اینکه (یوم) بدل باشد معنی چنین میشود روزی که ملائکه مؤمنین را ملاقات میکنند روزی است که آسمان را در هم پیچیم مانند طوماری برای کتابت یا کتاب که در آن چیزی نوشته میشود.

و گویند حفص که یکی از قراء است (للکتب) را بصیغه جمع قرائت نموده یعنی چون پیچیدن طومار برای نوشتن و جار و مجرور در محل نصب است و در معنی (نطوی السماء طیا مثل طی السجل).

خلاصه معنی آیه آنکه (ما آسمان را درهم پیچیم پس از آنکه گشوده‌ایم و همان طوری که در اول آن را آفریدیم همین طور آن را باول عود میدهیم و اینکه وعده‌ایست که ما داده‌ایم و خود را ملزم نموده‌ایم و البته ما چنین کننده‌ایم.

خلاصه وقتی آیات را مثل همین آیه که منحل گردیدن آسمان را تشبیه مینماید بپیچیدن طومار برای کتاب، و نیز در سوره (کوّرت) تشبیه مینماید بعمامه پیچیده شده و در آخر آیه فرموده کَما بَدَأنا أَوَّلَ خَلقٍ نُعِیدُهُ همان طوری که اول آن را ابداء نمودیم همین طور آن را باصل خود برمیگردانیم و با

صفحه : ۳۱۱

توجه به اینکه در همین سوره انبیاء آیه ۳۱ گفته أَنَ‌السَّماواتِ وَ الأَرضَ کانَتا رَتقاً فَفَتَقناهُما آسمانها و زمین پیچیده بهم بود از هم باز نمودیم، از جمع بین اینکه آیات میتوان استفاده نمود که موقعی که عمر اینکه عالم دنیا بپایان رسید قادر متعال صورت اینکه عالم را با آنچه در آن پدید گردیده و مانند معانی در کتاب مخفی گردانیده و آن را در خزینه قدرت خود محفوظ داشته قوله تعالی وَ إِن مِن شَیءٍ إِلّا عِندَنا خَزائِنُهُ‌وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلّا بِقَدَرٍ مَعلُومٍ سوره حجر آیه ۲۱، تبدیل مینماید بصورت اخروی و آن ماده اولیه آن را خواه جواهر فرده‌اش نامیم یا مادهٔ المواد یا اثیر آن را بصورت اخروی ظاهر میگرداند، چنانچه در سوره ابراهیم آیه ۴۹ فرموده یَومَ تُبَدَّلُ‌الأَرضُ‌غَیرَ الأَرضِ وَ السَّماواتُ‌و در کتاب معاد و آخرین سیر بشر راجع بمعاد جسمانی و بیان اخباری که در جواب سائل که آیا بدن میّت در قبر می‌پوسد معصوم (ع) در پاسخ فرموده آری چیزی نه از گوشت و نه از استخوان باقی نمیماند مگر طینتی که از آن آفریده شده که او باقی است و دور میزند تا آنکه دو مرتبه از آن خلق شود، و در بعض احادیث از آن باقیمانده تعبیر (بعجز ذنب) شده.

و از مجموع آیات و اخبار معلوم میشود که ماده اخروی همان ماده دنیوی است صورت دنیوی آن تبدیل میشود بصورتی که در خور آن نشئه باشد، و همچنین حقیقت و ماده بدن انسانی نیز باقی است و بمردن و اضمحلال صورت عرضی بدن فانی گردیده و بدن وی در روز موعود بمناسبت اعمال و اخلاقش صورت خواهد گرفت و او همان فردی است که در دنیا زندگانی مینموده و بنتیجه اعمالش خواهد رسید.

برای ایضاح آیه اجمالی از تفسیر جواهر القرآن شیخ طنطاوی را در اینجا ترجمه مینمایم.

پس از بیان قوله تعالی یَومَ نَطوِی السَّماءَ الخ چنین گفته که کاش میدانستم چگونه از اینکه تشبیه تعبیر نمایم آری اینکه طور اختیار میکنم که

صفحه : ۳۱۲

آن اعجاز عجیبی است که مشتمل بر معنی بزرگی است آیا ندیدی آنچه تو را متذکر گردانیدم از اینکه آسمانها و زمین برمیگردند بحالی که لطیف است جدا و دقیق است بر چشمها و داخل میگردد در کمون طبیعت و در آن فرو میرود و داخل میشود بین اجزاء

آن در وسط عالم لطيف كه باثير ناميده شده و آن مادّه‌ايست لطيف‌تر از نور در حالى كه تمام عالم فرو رفته شده‌اند در درياى لجىّ و وقتى اينكه عالم بآن عالم برگردد صور آنها پيچيده ميگردد و رسوم آن مخفى ميگردد و از جمال و كمال و عمل و صور و عجائب چيزى ظاهر نميگردد بلكه در آن ماده اثيرى فرو ميرود مثل فرو رفتن آتش در سنگ و كهرباء در موادّ محسوسه.

پس نظر كن كه چگونه عناصر زمين و شمس و كواكب در كمون ماده اثيرى فرو ميروند و چگونه استعدادى كه منطوى بر صور متثاليه ادوارا و ادوارا و اجيالا و اجيالا و دهورا و دهورا تمام اينها منطوى و مخفى گرديده در اينكه ماده‌اى كه از عالم ما منحلّ شده و در اثير فرو رفته براى ظاهر گرديدن كره ديگر آيا ميدانى تمام اينكه معانى در كجا است تمام آنها و كلّ آنها جمع گرديده و پيچيده شده است تحت قوله تعالى كطى السجل للكتاب يا للكتب يعنى همان طورى كه پيچيده ميشود طومار يا قرطاس على المعانى پس تعجب كن آيا طبيعت كتابى نيست كه در آن صورى نوشته كه مردم آن را قرائت نمايند آيا نيست اينكه صور بديع پيچيده شده در عوالم ما بعد از فناء آنها شبيه‌تر بآنچه حروف كوچكى در كتاب مينويسند و از آن اعمال و آراء بسيار بيرون آورند چقدر بزرگ است علم و بزرگ است دين و بزرگ است مبدء كون بمثل اينكه بشناس بلاغهٔ قرآن را اينكه طور بايد مسلمانان كتاب حكيم را بشناسند تا آنكه صحيفه‌هاى آسمانها و زمين را قرائت نمايند خدا ميگويد بدرستى كه در روز قيامت آن كتابى است پيچيده شده در طرف راست من و آن همين كتابى است كه الآن باز شده كه فردا پيچيده ميگردد و ميگويد زمين و آسمانها صحيفه‌هايى است باز شده و آن كتاب من است آن را قرائت كنيد و بفهميد تا اينكه نظام

صفحه : ۳۱۳

خلقت مرا بشناسيد و مقام بزرگى مرا بدانيد. (پايان) وَ لَقَد كَتَبنا فِي الزَّبُورِ مِن بَعدِ الذِّكرِ در اينكه مقصود از (زبور) چيست چند قول از مفسرين نقل شده است:

بقولى آن كتاب داود (ع) است چنانچه در سوره نساء آيه ۱۲۶ ميفرمايد وَ آتَينا داوُدَ زَبُوراً و نيز در سوره اسرى آيه ۵۵. و بقولى مقصود قرآن است. و بقول ديگر زبور شامل تمام كتابهاى آسمانى يا كتابهايى است كه بعد از موسى عليه السّلام بر پيمبران فرود آمده.

و نيز در اينكه مقصود از ذكر چيست بعضى گفته‌اند تورات است زيرا كه در چند موضع تورات را ذكر ناميده مثل آنجا كه فرموده فَسئَلُوا أَهلَ الذِّكرِ إِن كُنتُم لا تَعلَمُونَ و بقولى مقصود قرآن است چنانچه در جاهاى بسيارى قرآن را ذكر معرفى نموده و بنا بر اينكه معنى اخير بعديّت زبور بعديت رتبى است نه زمانى، و بقولى مقصود از ذكر لوح محفوظ است.

أَنَّ الأَرضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ

سخنان مفسرين در توجيه آيه

۱- مقصود از (ارض) زمين بهشت است كه بندگان صالح خدا بميراث ميبرند و ميراث برندگان بهشت مؤمنين با تقوى و صالح ميباشند بدليل قوله تعالى كه در وصف مؤمنين فرموده أُولئِكَ هُمُ الوارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الفِردَوسَ سوره المؤمنون آيه ۱۱، و نيز مقول قول آنها است قوله تعالى الحَمدُ لِلّهِ الَّذِى صَدَقَنا وَعدَهُ وَ أَورَثَنَا الأَرضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الجَنَّةِ حَيثُ نَشاءُ سوره الزمر آيه ۷۴.

۲- مقصود از ارض زمين مقدّسه است كه امّت پيغمبر آن را بميراث ميبرند ۳- ارض اسم جنس است و مقصود عامّه اهل ايمانند بدليل قوله تعالى وَ أَورَثَنَا القَومَ الَّذِينَ كانُوا يُستَضعَفُونَ مَشارِقَ الأَرضِ وَ مَغارِبَهَا.

۴- مقصود صلحاء امّت مرحومه‌اند كه امّت پيمبر آخر الزمان زمين را بفتح و غلبه از كفار ميگيرند، و از امام محمّد باقر عليه السّلام

روایت شده که آنها

صفحه : ۳۱۴

اصحاب مهدی (عجل اللّه تعالی فرجه) میباشند که در آخر الزمانند مشارق و مغارب زمین را تحت تصرّف خود در می آورند و دلیل بر اینکه توجیه حدیثی است که عامّه و خاصّه از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده‌اند که

(لو لم یبق من الدنیا الّا یوم واحد لطوّل اللّه تعالی ذلک الیوم حتّی یبعث رجلا من اهل بیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا).

یعنی اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز خداوند آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیخته شود مردی از اهل بیت من که زمین را پر از عدل و قسط نماید پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، و اخبار و احادیثی که دلالت دارنده بر ظهور مهدی (عج) و اینکه او از ذریّه فاطمه سلام اللّه علیها است از طرف سنّی و شیعه بسیار است.

إِنَّ فِی هذا لَبَلاغاً لِقَوْمٍ عابِدِینَ در آنچه بشما خبر داده‌ایم از وعد و وعید، از پاداش اعمال مؤمنین، و از آن مقامات عالی بهشتی و خلود در آن و مجازات کافرین و مشرکین با آن عذابهای کذایی جهنمی و خلود در آن اینکه تبلیغات کافی است برای جماعت عبادت‌کنندگان و بقولی قرآن و دلائل آن کفایت کننده عابدین است.

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ خدای رحمن رسول رحمت خود را برحمة للعالمین ستوده و باو خطاب نموده که وجود تو رحمتی است برای تمام جهانیان و اشاره است به اینکه گمان نشود که رسالت تو اختصاص بجماعتی یا بزمانی دون زمانی داشته باشد رسالت تو عام است و تو برای کافّه افراد بشر بلکه بر جنّ و انس تا صبح قیامت رسالت داری و اینکه لطفی است از طرف حق تعالی که باید همیشه آیات قرآنی و سنت نبوی صلی اللّه علیه و آله و سلّم در زمین اهل جهان فعالیت نماید و دستور العمل تمام افراد بشر باشد و حجت بر خلق تمام شود.

صفحه : ۳۱۵

قُلْ إِنَّما یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ آیه نظیر آنجا است که فرموده قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ.

(انّما) مفید حصر است یعنی ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم باین مردم بگو بطور وحی بر من معلوم شده که اله و خدای شما یعنی آنکه آفریننده شما و مدبّر و مربی نظام عالم است یک و یگانه است، و اینکه مطلب را از روی هوای نفسانی و سلیقه خود نمیگویم بلکه مأمور گردیده‌ام که بشما بفهمانم و ارشادتان نمایم تا براه حقیقت که سر انجام آن قرب جوار رحمت اله جهانیان است سلوک نمائید تا اینکه سعادتمند شوید و بفیوضات رحمانیه ارجمند گردید.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ آیا شما باین وحی که موافق فترت توحید است و همه شما بفترت توحید آفریده شده‌اید اسلام میآورید یعنی تسلیم گفتار من میگردید یا انکار نموده و تکذیب مینمائید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُکُمْ عَلی سَواءٍ وَ إِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ أَمْ بَعِیدٌ ما تُوعَدُونَ ایزد متعال بپیمبرش دستور فرموده که تبلیغ رسالت خود را بکن زیرا که وظیفه تو ارشاد بسوی حقّ تعالی است و پس از انجام وظیفه خود اگر اینکه کفار و مشرکین از گفتار تو اعراض نمودند بایشان بگو من تمام شما را بطور تساوی اعلام نمودم و کلمه حق را بهمه شما بیک نحو رسانیدم و در اعلان کلمه حق بعضی را بر بعضی دیگر اختصاص نداده‌ام تا اینکه همه در توحید اله عالم متفق الکلمه باشید و همه بیک طریق سلوک نمائید و همه دست بدست هم داده و دین حق را بلند گردانید.

و ظاهرا چون مشرکین از روی استهزاء و سخریه یا واقعا بعضی میخواستند بفهمند قیامت که پیمبران وعده داده‌اند کی خواهد رسید

اینکه بود که سؤال میکردند که قیامت کی خواهد بود، امر میشود که بآنها بگو من نمیدانم وقوع

صفحه : ۳۱۶

آن کی خواهد بود و اینکه آیه با آیه اول سوره اقتَرَبَتِ السّاعَةُ و آیه دیگر که اقتَرَبَ الوَعدُ الحَقُّ است یعنی ساعت قیامت خیلی نزدیک است منافات ندارد زیرا که مقصود از (اقترب) در آنجا بطور اجمال است که بطریق وحی میدانم که وعده قیامت نزدیک است و در اینجا از ساعت وقوعش و مدّت بقاء دنیا نفی علم مینماید زیرا که چنانچه در اینکه آیه و یک آیه آن آخر سوره لقمان است و نیز در اخبار بسیار است یکی از چیزهایی که خداوند علم آن را اختصاص بخود داده ساعت وقوع قیامت است.

إِنَّهُ یَعلَمُ الجَهرَ مِنَ القَولِ وَ یَعلَمُ ما تَکتُمُونَ ظاهرا اینکه آیه مربوط بآیه بالا است و از اینکه دو آیه چنین استفاده میشود که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم علم بساعت وقوع قیامت را از خود نفی نموده و نسبت بخدای تعالی میدهد که او است عالم بآنچه ظاهر است از سخنان شما و اعتراضاتتان و آنچه را از حقد و حسد در دل مخفی گردانیده‌اید.

وَ إِن أَدرِی لَعَلَّهُ فِتنَةٌ لَکُم وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ بنا بر آنچه مفسرین در توجیه آیه گفته‌اند و از آیه بالا- میتوان استفاده نمود در اینجا کلامی در تقدیر است که نظر بآنچه شما از ضدیّت و دشمنی با رسول و مؤمنین در دل پنهان دارید و آنچه را که ظاهر میگردانید و از هیچگونه عمل ناروایی نسبت بآنها خودداری نمینمائید نمیدانم حکمت در تأخیر عذاب شما چیست شاید آزمایش باشد که شما را مهلت داده که از زندگانی دنیا تمتّع ببرید تا موقعی که عذاب برسد.

قالَ رَبِّ احکُم بِالحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحمنُ المُستَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ در اینکه آیه از قرّاء سه وجه حکایت شده: حفص گفته (قال ربّ) که مقول قول رسول باشد یعنی رسول چنین گفت و بقرائت بعضی (قل ربّ) بصیغه امر آمده یعنی بگو پروردگار من و ابو جعفر (ربّ احکم) بضمّ باء قرائت نموده و گویا پس از آنکه تبلیغ رسول در گوش سنگین آنان تأثیر ننمود بلکه

صفحه : ۳۱۷

هر چه حضرتش بیشتر در نصیحت آنها اصرار و جدیت مینمود بر انکار آنها و دشمنی و لجاجت آنان افزوده میگردید، اینکه بود که شاید گفته باشد یا مأمور گردیده چنین بگوید که ای پروردگار من بین من و اینکه ملحدین بحق حکم فرما و از پروردگار خود طلب یاری میکنم و از او استعانت میجویم بر آنچه شما نسبت بمن وصف میکنید، شاید مقصود آن نسبتهای ناروایی از کذب و سحر و غیر اینها باشد که بحضرتش میدادند.

صفحه : ۳۱۸

سورة الحج

اشاره

مکیة و قیل مدنیة غیر ستة آیات ثمان و سبعون آیة

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
يا أَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم إِنَّ زَلزَلَةَ السّاعَةِ شَيءٌ عَظِيمٌ (۱) يَومَ تَرَونَها تَذهَلُ كُلُّ مُرضِعَةٍ عَمّا أَرضَعَت وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَملٍ حَملَها وَ تَرَى النّاسَ سُكارى وَ ما هُم بِسُكارى وَ لكِنَّ عَذابَ اللّهِ شَدِيدٌ (۲) وَ مِنَ النّاسِ مَن يُجادِلُ فِي اللّهِ بِغَيرِ عِلمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيطانٍ مَرِيدٍ (۳) كُتِبَ عَلَيهِ أَنَّهُ مَن تَوَلّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهدِيهِ إِلى عَذابِ السَّعِيرِ (۴)
يا أَيُّهَا النّاسُ إِن كُنتُم فِي رَيبٍ مِنَ البَعثِ فَإِنّا خَلَقناكُم مِن تُرابٍ ثُمَّ مِن نُطفَةٍ ثُمَّ مِن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُضغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُم وَ نُقِرُّ فِي الأَرحامِ ما نَشاءُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخرِجُكُم طِفلاً ثُمَّ لِتَبلُغُوا أَشُدَّكُم وَ مِنكُم مَن يُتَوَفّى وَ مِنكُم مَن يُرَدُّ إِلى أَرذَلِ العُمُرِ لِكَيلا يَعلَمَ مِن بَعدِ عِلمٍ شَيئاً وَ تَرَى الأَرضَ هامِدَةً فَإِذا أَنزَلنا عَلَيهَا الماءَ اهتَزَّت وَ رَبَت وَ أَنبَتَت مِن كُلِّ زَوجٍ بَهِيجٍ (۵) ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحيِ المَوتى وَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۶) وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيبَ فِيها وَ أَنَّ اللّهَ يَبعَثُ مَن فِي القُبُورِ (۷) وَ مِنَ النّاسِ مَن يُجادِلُ فِي اللّهِ بِغَيرِ عِلمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ (۸)

صفحه : ۳۱۹

سورة الحجّ بروايت إبن عباس و عطاء در مكه فرود آمده مگر چند آيه، و بروايت حسن در مدينه نازل شده مگر آياتى كه در سفر فرود آمده و بقولى غير از شش آيه، و بقول ديگر غير از چهار آيه و عدد آيات آن ۷۸ آيه است بعدد كوفى و هفتاد و هفت بعدد مكّى و هفتاد و پنج بعدد بصرى و هفتاد و چهار نزد شامى‌ها و اختلاف آنها در پنج آيه است (الحميم) و (الجلود) هر دو كوفى است (و عاد و ثمود) غير شامى و (قوم لوط) حجازى و كوفى (سمّيكم المسلمين) مكى راجع بفضيلت قرائت سوره، رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم چنين فرموده: هر كس سوره حج را بخواند خداوند باو ثواب تمام كسانى را دهد كه حج و عمره نموده‌اند و آنهايى كه بعدا حج و عمره خواهند نمود. و از ابى عبد اللّه عليه السّلام روايت شده كسى كه در هر سه روزى يك دفعه بخواند آن سال تمام نميشود مگر اينكه بزيارت بيت اللّه مشرّف گردد و اگر در سفر فوت گردد داخل بهشت ميشود.
(مجمع البيان)

ترجمه آيات

بنام ايزد هستى‌بخش صاحب رحمت عام و خاص
اى مردم (متّقى و پرهيزكار) و خدا ترس باشيد زيرا كه زلزله روز قيامت حادثه بسيار عظيم و واقعه سختى خواهد بود (۱)
وقتى هنگام آن روز بزرگ رسد مشاهده ميكنيد كه هر زن شيردهى از هول طفل خود را فراموش ميكند و هر صاحب حملى بار خود را فرو مينهد و مردم را از وحشت آن روز مست و بيخود مينگرى در صورتى كه مست نيستند و لكن عذاب خدا شديد است (۲)
برخى از مردم از جهل و نادانى در كار خدا جدل ميكنند و از پى هر شيطان فريبنده‌اى ميروند (۳)
در كتاب آفرينش چنين مقرر شده كه هر كس شيطان را دوست و پيشواى خود گرفت وى او را گمراه گرداند و بسوى عذاب جهنم او را رهبرى خواهد نمود (۴)
اى مردم اگر شما از مبعوث شدن (در قيامت) در شك و ريب هستيد (بدانيد) بحقيقت ما شما را نخست از خاك آفريديم پس از آن نطفه (گردانيديم) پس علقه (خون

صفحه : ۳۲۰

بسته) و پس از علقه مضغه (پاره گوشت کوبیده شده) تمام (خلقت) یا ناتمام تا آنکه آیات (و تحوّلات قدرت) خود را برای شما ظاهر گردانیم و در رحمها ثابت میگردانیم آنچه را بخواهیم تا وقت معیّن و پس از آن شما را طفلی از رحم بیرون آوریم پس از آن شما را (ترقّی) میدهیم تا بمنتهای رشد رسیده و پاره‌ای از شما در بین بمیرند و بعضی بسنّ پیری و ضعف و ناتوانی رسند تا آنکه پس از دانش و هوش (خرفت گردند) و چیزی ندانند و نیز از جمله قدرتهای الهی اینکه است که تو می‌بینی زمین را وقتی که خشك و بی گیاه باشد آن گاه که بر آن باران فرود آریم بجنبش آید و سبز و خرّم گردد و از هر نوع گیاه زیبا بروید (۵)

(و اینها دلیل بر اینکه است) که حقیقهٔ خدا است و او بر حق است و اینکه او است که مرده‌ها را زنده میگرداند و او بر هر چیزی توانا است (۶)

و برای اینکه (بدانید) که در ساعت قیامت شکّی نیست و همانا خدا برمی‌انگیزاند کسانی را که در قبرهایند (۷)

و برخی از مردم بدون علم و بی‌هیچ کتاب و (حجهٔ روشن) در خدا مجادله میکند (۸).

صفحه : ۳۲۱

توضیح آیات

یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُم خطاب (یا أَیُّهَا النّاسُ) شامل میگردد تمام مکلّفین را از زن و مرد و سفید و سیاه و مؤمن و کافر و عبد و آزاد که همه مشمول اینکه خطابند غیر از کودك و دیوانه که از تحت اینکه خطاب خارجند، ای افراد بشر (اتّقوا ربّکم) از سخط پروردگار خود بترسید و حذر کنید.

إِنَّ زَلزَلَةَ السّاعَةِ شَیءٌ عَظِیمٌ زلزله و زلزال شدّت حرکت را گویند که اشیاء را از مرکز و قرارگاه خود خارج گرداند میشود (زلزلهٔ) اضافه بفاعل باشد از قبیل اضافه مصدر بظرف بتقدیر (انّ الساعهٔ تزلزل الاشیاء) یا اضافه بمفعول فیه باشد بتقدیر (فی) باعتبار اتّساع در ظرف و جاری گردیدن آن مجرای مفعول به مثل قوله تعالی بَل مَکرُ اللَّیلِ وَ النَّهارِ.

خدای متعال تقوی و پرهیزکاری را مترتب نموده بهول بزرگ زلزله ساعت اشاره به اینکه از سختی آن روز بترسید و تقوی و پرهیزکاری را شعار خود گردانید شاید مقصود از ساعت قیامت باشد که در سوره واقعه آیه سوّم در بیان بروز قیامت فرموده إِذا رُجَّتِ الأَرضُ رَجًّا وَ بُسَّتِ الجِبالُ بَسًّا زیرا که زلزله عظیم بوصف عظمت دلالت دارد بر شدّت و حرکت و آن وقتی خواهد بود که زمین باراده خالقش مندك و پراکنده میگردد و اثر و فائده حقیقی تقوی در آن وقت ظهور و بروز مینماید، و از إبن عباس و جماعتی نقل شده که اینکه زلزله مقارن روز قیامت واقع میگردد.

یَومَ تَرَونَها تَذهَلُ کُلُّ مُرضِعَةٍ عَمّا أَرضَعَت مرجع ضمیر (ترونها) میشود زلزله باشد و میشود ساعت باشد و (یوم) منصوب است به (تذهل) و مقصود از (مرضعهٔ) طفل شیرخوار است، آیه

صفحه : ۳۲۲

در مقام بیان عظمت آن روز است که از شدّت هول آن روز بقول إبن عباس مشغول گرداند، ضحاك گفته دل خوش گرداند، مقاتل گفته فراموش کند هر زن شیر دهنده را از آن طفلی که شیر میدهد یعنی هول اینکه زلزله ناگهانی طوری است که زن شیرده با آن علقه و محبتی که بطفلش دارد بچه را رها میکند و بچه شیرخوار پستان را از دهن می‌افکند.

وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَملٍ حَملَها وَ تَرَی النّاسَ سُکاری وَ ما هُم بِسُکاری وَ لکِنَّ عَذابَ اللّهِ شَدِیدٌ و هر زن آبستنی از هول بچه را سقط میکند، بعضی سکاری و بسکاری مثل (کسالی) قرائت نموده‌اند، و بعضی سکری و بسکری مثل (عطشان) خوانده‌اند مردمان را در

آن وقت تشبيه نموده بآدم مست كه حالت جنون بوى دست ميدهد، آرى مستى آنان از شرب خمر نيست بلكه از شدّت سختى عذاب آن روز است كه از هول از خود بى‌خود ميگردند.

بروايت عمران بن حصين و ابو سعيد خدرى در شبى اينكه آيات فرود آمد كه حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم در جهاد با بنى المصطلق بود و آنها قبيله‌اى بودند از بنى خزاعه و مردم در راه بودند، رسول (ص) امر فرمود صدا زند و مردم ايستادند حضرت اينكه آيات را براى آنها خواند همه گريان گرديدند چون روز شد لشكر خيمه نزدند و زين از اسبها برنداشتند بعضى مشغول گريه و جماعتى بحال دلتنگى بنشستند حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود آن روزى است كه خداى تعالى بآدم گويد برخيز و از فرزندانت گروه دوزخى آنان را بجهنم بفرست او برخيزد و از هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را بدوزخ فرستد و يكى را ببهشت، اينكه سخن بر مسلمانها ناگوار آمد بگريه آمدند و گفتند يا رسول اللّه ناجى كه خواهد بود فرمود (ابشروا فان معكم خليقتين) مژده باد شما را همانا با شما دو خلقند (بنام) يأجوج و مأجوج و عدد آنها بقدرى است كه شما نسبت بآنها مانند موى سفيدى مانيد در گاو سياه، پس از آن فرمود اميدوارم شما ربع اهل بهشت باشيد اصحاب

صفحه : ٣٢٣

تكبير گفتند بعد گفت اميدوارم شما ثلث اهل بهشت باشيد باز فرمود اميدوارم شما دو ثلث اهل بهشت باشيد، اهل بهشت يكصد و بيست صفند هشتاد صف آنها امّت منند و از امّت من هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل بهشت ميگردند، و در بعضى روايات است كه عمر بن خطاب گفت يا رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم هفتاد هزار فرمود آرى و با هر يك هفتاد هزارند عكاشه برخواست و گفت يا رسول اللّه (ص) دعاء كن كه من يكى از آنان باشم حضرت گفت (اللهمّ اجعله منهم) بعد مردى از انصار گفت از خدا بخواه كه مرا از آنها قرار دهد فرمود عكاشه بر تو سبقت گرفت إبن عباس گفته كه آن انصارى منافق بود اينكه بود كه حضرت در باره او دعا ننمود (خلاصه از مجمع البيان) وَ مِنَ النّاسِ مَن يُجادِلُ فِى اللّهِ بِغَيرِ عِلمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيطانٍ مَرِيدٍ (من) اول تبعيضى و (من) دوم نكره موصوف است، مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند شخصى بنام نضر بن حارث زنده شدن در قيامت را انكار مينمود و ميگفت قرآن اساطير پيشينيان است و ملائكه را دخترهاى خدا ميدانست اينكه بود كه اينكه آيه در ردّ او نازل گرديد، و بقولى آيه عموم دارد و اعتراض بهر كسى است كه در اوصاف الوهيت و آنچه سزاوار مقام احديت نيست و بر آنچه از صفات و افعال نسبت بمقام قدس او روا است يا روا نيست بدون دليل و برهان و علم و دانش بحث و جدال ميكند و در اينكه عمل تابع گرديده هر شيطان مريد را.

(مريد) در لغت بمعنى متجرّد از خيرات است و شامل ميگردد هر كسى كه بر فساد مهيّا گرديده و براى اغواء گردانيدن مردم از طريق راستى و درستى آماده باشد و وى بدون اينكه مدركى از برهان و دليلى در دست داشته باشد مجادله مينمايد.

كُتِبَ عَلَيهِ أَنَّهُ مَن تَوَلّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهدِيهِ إِلى عَذابِ السَّعِيرِ بعض مفسرين گويند مرجع ضمير (عليه) شيطان است و مرجع ضمير (تولّاه) كسى است كه تابع شيطان گردد، و بقول بعضى ديگر مرجع ضمير

صفحه : ٣٢۴

(عليه) مجادله كننده است كه آن نيز شامل شالوده فساد است هر كدام باشد، (كتب عليه) نوشته شده و در لوح محفوظ ضبط گرديده كه كسى كه شيطان را دوست دارد و پيرو وى گردد شيطان يا شيطان‌صفتان وى را از طريق حق گمراه گردانند و او را بسوى آتش سوزان سعير رهبرى خواهند نمود.

آرى چون حقيقت شيطان و فلزّ او فساد است و دوزخ جايگاه هر فساد كننده‌اى خواهد بود البته هر كس وى را دوست داشت و تابع

وى گرديد سر انجام و جايگاه وى و مآلش بجهنم خواهد كشيد بحكم اينكه در قيامت هر دوستى با دوست خود قرين ميگردد اينكه است كه شيطان با تابعين خود بآتش سعير سوخته خواهند گرديد.

يا أَيُّهَا النّاسُ إِن كُنتُم فِي رَيبٍ مِنَ البَعثِ فَإِنّا خَلَقناكُم مِن تُرابٍ الخ بطور عموم خطاب بتمام افراد بشر است و بخصوص اعتراض به آنهايى كه منكر خلقت جديد پس از مرگ و زنده شدن در قيامتند كه چگونه شما در مبعوث شدن شك ميكنيد در صورتى كه ما بقدرت ازلى خود آن وقتى كه شما هيچ نبوديد پدر شما آدم عليه السّلام را از خاك آفريديم و عنصر غالب شما نيز از پست‌ترين اشياء كه خاك است تهيه شده پس از آن از نطفه يعنى منى شما را خلقت نموديم و پس از استحاله و گذشتن چهل روز آن قطره منى خون بسته شده گردانيديم و پس از گذشتن چهل روز آن را مضغه يعنى مثل پارچه گوشت جويده گردانيديم.

مُخَلَّقَةٍ وَ غَيرِ مُخَلَّقَةٍ و پس از گذشتن چهل روز و استحالات و تغييراتى كه در مضغه بعمل ميآيد بقدرت مبدء متعال و مصوّر عالم صورت‌بندى ميشود (مخلّقه) خلقت تمام بدن بدون نقص يا ناتمام كه بعلّتى بعضى از اجزاء ناقص ماند يا خلقت تمام ميگردد و طفل سالم متولّد ميگردد يا سقط ميشود.

لِنُبَيِّنَ لَكُم وَ نُقِرُّ فِي الأَرحامِ ما نَشاءُ در حذف مفعول (لنبيّن) ايماء و اشاره بقدرت تامّه و علم ازلى و حكمت

صفحه : ۳۲۵

الهى است كه اطوار خلقت را چنين ترتيب داديم تا براى شما ظاهر گردانيديم كه همان طورى كه ما قدرت داريم كه در رحم تنگ تاريك از قطره آب منى بى‌مقدار آنچه بخواهيم از صورتهاى زيبا و تعادل اعضاء و قوى و مشاعر بمجرد اراده بدون مئونه و كمك انشاء و تصوير مينمائيم البته قدرت داريم كه انسان آفريده شده را به ابقاى حقيقت انسانيت او كه در محل لايق بخود محفوظ است در سراى ديگر پس از تحوّلاتى با جسم و بدن وى حيات نوينى كه بمراتب كامل‌تر و قوى‌تر از اينكه بدن ضعيف ناتوان است كه هميشه در معرض فناء و اضمحلال قوى و مشاعر مدت زندگانى حيات دنيوى خود را گذرانيده بخشوده گردانيم.

إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى مضغه پس از آنكه جنين گرديد و در رحم صورت‌بندى شد بحكمتى بايستى مدّتى در رحم بماند تا قواى وى محكم گردد و براى تحوّل از نشئه رحم بنشأه دنيا صلاحيت پيدا نمايد اينكه است كه پس از چهار ماه كه خلقتش تمام ميگردد و نفخه روح باو دميده ميشود شايد براى استحكام قوى و طبيعت وى است كه بايد پنج ماه ديگر در فضاء تاريك رحم بماند و خون بخورد و پس از نه ماه يا شش ماه كه اقلّ ايّام حمل بسر رسيد و خلقت او كامل گرديده راه بيرون آمدن بوى بنمايد ثُمَّ نُخرِجُكُم طِفلًا ثُمَّ لِتَبلُغُوا أَشُدَّكُم پس از آنكه اينكه مرحله از كمال انسانى بپايان رسيد تحوّل ديگرى برايش پديدار ميگردد و باين عالم خارج قدم ميگذارد بحالت طفلى كه ابتداء نه مى‌بيند و نه ميشنود و نه فكر و انديشه دارد حتى مادر خود را هم نميشناسد ظاهر ميشود پس از آن بتدريج بدست مربّى ازل بحدّ رشد و بلوغ ميرسد و قواى عقلى او از پس قواى طبيعى ظاهر ميگردد و آغاز كش مكش زندگانى فرا ميرسد، دانشمندان گفته‌اند كه حدّ رشد و كمال عقل بين سى و پنج و چهل سالگى است، وَ مِنكُم مَن يُتَوَفّى وَ مِنكُم مَن يُرَدُّ إِلى أَرذَلِ العُمُرِ لِكَيلا يَعلَمَ مِن بَعدِ عِلمٍ شَيئاً بعضى از شما افراد بشر بزودى و در جوانى حيات دنيا را بدرود گفته ميميرد

صفحه : ۳۲۶

و پاره ديگر به (ارذل العمر) عمر دراز مى‌يابيد و بپيرى ميرسيد و بپائين درجه كمال و خرافت نازل ميگرديد بحدى كه ضعيف البنيه، سخيف العقل، قليل الفهم ميشويد كه آنچه ميدانسته فراموش ميكنيد.

شايد علت جمله اخير كه كسى كه به (ارذل العمر) رسيد آنچه ميدانسته فراموش ميكند، اينكه باشد كه چون در سنّ پيرى قواى

ظاهری وی از بینایی و شنوایی و قوای حسّاسه او ضعیف گردیده اینکه است علومی که از قبل مسموعات و محسوسات فرا گرفته بود چون قوای محسوساش ضعیف گردیده دیگر آنها را نمیتواند حفظ کند و در دل نگاه دارد و تجدید نظر کند لکن علوم موهبتی که از طریق عقل و قوای روحانی و القائات رحمانی کسی را میسّر گردیده باشد چنین نیست زیرا که هر قدر از قوای طبیعی کاسته گردد بر قوای روحانی وی افزوده خواهد گردید.

آری علومی که از دهنها گرفته شده یا از دفاتر و گفته‌های دانشمندان اخذ گردیده چنین علومی بعوارض ماند و گویند (العرض لا یبقی زمانین) پس البته آنها در انحطاط و پیری و اشتغال ببدن درش بسوی وی بسته خواهد گردید یعنی آنچه بتوسط گوش و چشم از دیگران آموخته و صور ذهنی گردیده وقتی در اثر پیری چشم و گوش آدمی ضعیف گردید راه ورود اینکه علوم بسته میگردد اینکه است که کم‌کم و بتدریج صور ذهنیه چون عرضی است محو میشود لکن معقولاتی که بعقل ادراک شده یا علوم و معارفی که از مبدء روحانی بقلب القاء گردیده چنین علومی از عوارض نیست که زائل گردد بلکه جوهری ماند و (باتّحاد عاقل و معقول) با نفس ناطقه بشری یکی میگردد و فناءپذیر نخواهد شد بلکه بضعف بدن و قوای حسّی بر قوّت او افزوده خواهد گردید قوله تعالی در آیهٔ الکرسی وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها آیه ارشاد باین است کسی که بریسمان محکم توحید چنگ زد دیگر گسیختگی ندارد، و اینکه می‌بینیم بعضی از اینکه اشخاص در پیری در ظاهر خرفت مینمایند برای اینست که

صفحه : ۳۲۷

بضعف قوی و مشاعر حسّی اندازه‌ای از ظاهر انصراف نموده و در باطن خود فرو رفته‌اند آن وقت وجود رابطی‌اش بدیگران ضعیف گردیده نه وجود نفسی او یعنی راه ظاهرش بسته میگردد و هر قدر ضعف بدن چنین مردمانی زیادتر گردد بر قوّت روحانیشان افزوده خواهد گردید نمی‌بینی چگونه مرتاضین بدن و قوای طبیعی را ضعیف میگردانند تا اینکه قوای روحانیشان قوی گردد و در حدیث دارد

(موتوا قبل ان تموتوا).

و ظاهرا آیه منصرف باکثر مردم است که علومشان همان جزئیّاتی است که از قبل محسوساتشان بدست آورده‌اند بلکه اکثر علماء سطحی که مأخذ علومشان گفته‌های دیگران است چنین مردمانی وقتی بپیری میرسند و ضعیف البنیه و علیل المزاج میشوند و مشغول بخود میگردند و در اثر ضعف قوای حسّی محسوسات و علومی که از قبل محسوسات و مفاهیم الفاظ یافته‌اند زبون میگردد آن وقت است که (لا یعلم شیئا) نه علمای حقیقی که پس از مجاهده با نفس قلب و روحشان مهیّا گردیده برای اشراق نور علمی که

(یقذفه اللّه فی قلب من یشاء من عباده)

که آنها بمقام نفس مطمئنّه رسیده‌اند و در جایگاه صدق قرار گرفته‌اند چگونه ممکن است انسانی که در نردبان ترقّی و تعالی صعود نموده و در طریق استکمال قدم میزند از مقام شامخ علم حقیقی پرت گردد و راه فناء را بگیرد هرگز چنین نخواهد بود.

و نیز بلام (لکیلا) که برای غایت آرند ارشاد بمنکرین معاد مینماید که نظر کنید بآفرینش خود و تغییرات و تحوّلات خود را از اول آفرینش تا آخر حیات دنیویشان را در نظر گیرند و ببینند چگونه وقتی بپیری رسیدند عود میکنند باول و همان طوری که در کودکی چیزی نمیدانستند در پیری نیز خرفت و کم فهم و زبون میگردند، و از اینجا بفهمند آن کسی که قدرت دارد چنین تغییراتی در آنان بدهد البته قدرت دارد پس از مردن در سرای دیگری بآنها حیات نوینی ببخشد.

صفحه : ۳۲۸

وَ تَرَی الأَرضَ هامِدَةً فَإِذا أَنزَلنا عَلَیهَا الماءَ اهتَزَّت وَ رَبَت وَ أَنبَتَت مِن کُلِّ زَوجٍ بَهِیجٍ راغب گفته (یقال همدت النار طفئت و منه

ارض هامدهٔ لا نبات فیها و نبات هامـد یابس، قال تعالی وَ تَرَی الْأَرضَ هامِدَةً. (پایان) آیه خطاب است یعنی ای خواننده تو زمین را خشک و پژمرده می‌بینی که اثری از آن نمایان نیست وقتی آب باران بر آن ریخته گردید بجنبش و حرکت و نشاط میآید، و (ربت) تشبیه بخمیر مـایه نموده که قابـل هر صـنفی از نبـات و گیـاه میگردد که از آن روئیـده شود. اشـاره به اینکه انسـان نیز پس از مردن حقیقت انسانیتش قابل میگردد که پس از تحوّلاتی حیات نوینی بوی بخشوده گردد.

و نیز در مقام اظهار قدرت و امکان زنده شدن مردگان تذکر میدهد و مردگان را تشبیه مینماید بزمین مرده خشک فصل زمستان که بفرود آمدن باران (اهتَزَّت وَ رَبَت) بحرکت میآید و تر میگردد و سبز و خرّم میشود و حبوبات و اشجار از آن میروید.

در آیات بسیار زنده شدن مردگان را در روز معاد تشبیه مینماید بزنده شدن زمین در فصل بهار پس از خشک گردیدن آن در فصل زمستان، و وجه تشبیه چنـانچه در جـای دیگر گفته شـده شایـد چنین باشـد که همـان طوری که عین زمین در زمسـتان باقی است و آثارش از سبزی و خرّمی و روئیـدن نباتات از آن مفقود گردیـده و در تابسـتان بنزول باران و تابش آفتاب از خمودی بیرون میآید و حیـات نبـاتی دیگری در آن پدیـد میگردد، انسـان هم نیز بمردن حقیقت انسانیش مفقود نگردیـده آثار حیات و اعمال از وی سـلب گردیده در بهار قیامت بآب رحمت الهی زنده میگردد و آثار حیاتی از وی بروز و ظهور مینماید.

و نیز از جهـت دیگر همـانطوری کـه بـذر در پـائیز در زمیـن ریخته میشـود در قعر زمین فرو می‌رود و در آنجـا پس از اسـتحالاتی و پوسیدگی از مغز او دانه

صفحه : ۳۲۹

میروید چنین است اعمال و افعال انسان که پس از مردن و پوسیدگی بدن در حقیقت انسانیّتش مرتکز گردیده و نمو میکند و بنتیجه میرسد و در بهار قیامت که هر چیزی بحقیقت خود ظهور و بروز مینماید با آثار و لوازمش تظاهر مینماید.

ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحیِ المَوتی وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (ذلک) از اسـماء اشاره است و اشاره بآیات بالا دارد از خلقت انسـان و مراتب آفرینش وی از آن وقتی که نطفه و در پشت پـدر بوده و پس از آن در رحم مـادر و از آنجـا نقل مکان کرده تا آن وقتی که بپیری و هرم برسـد و خرافت و ضـعف بنیه وی را عـارض گردد، و نیز زمین و حبوبـاتی که از آن روئیـده میشود تمام اینها دلالت واضـح دارد بر حقانیّت مبـدء متعال که او حق و محقّق الحقایق و مـذوّت الـذوات است مبـدء کائنات او است و رجوع اشیاء بسوی او است (هو المبـدء و المعیـد) همین طوری که می‌آفریند و حیات و ممات میدهد همین طور بقدرت ازلی خود مرده‌ها را در سرای دیگر زنده میکند زیرا که او بر هر چیزی توانا است.

وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیبَ فِیها وَ أَنَّ اللّهَ یَبعَثُ مَن فِی القُبُورِ ثابت و محقق است و شـکّی نیست که ساعت قیامت آمـدنی است (من) موصوله عموم دارد اشـاره به اینکه گمـان نشود بعضـی از افراد مبعوث میگردنـد و بعضـی مبعوث نمیگردنـد چنین نیست بلکه تمـام مرده‌ها زنده خواهند گردید.

وَ مِنَ النّاسِ مَن یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیرِ عِلمٍ وَ لا هُدیً وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ تکرار همـان آیه بالا است و بازگشت اینکه آیه بهمان آیه بالا است با اینکه تفاوت که در آنجا جدال کننده را بعضی از مردم مثل نظر بن حارث باشد یا هر کس که در امر اله جدال و بحث کند از تابعین شـیطان مفسـد مریـد معرّفی نموده که همان طوری که خودش بکیـد شـیطانی اغواء گردیـده میخواهـد دیگران را نیز اغواء گردانـد و در اینجـا وی را چنین معرفی نموده که گفتار چنین کسـی نه مسـتند بعلم و دانشـی است و نه او را سـند و کتابی است که سخن لغو خود را مستند بآن گرداند بلکه سخن لغو بیهوده‌ای است که قابل اعتناء نیست.

صفحه : ۳۳۰

[سوره الحج (۲۲): آیات ۹ تا ۱۸]

اشاره

ثانِیَ عِطفِهِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللّهِ لَهُ فِی الدُّنیا خِزیٌ وَ نُذِیقُهُ یَومَ القِیامَهِٔ عَذابَ الحَرِیقِ (۹) ذلِکَ بِما قَدَّمَت یَداکَ وَ أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ (۱۰) وَ مِنَ النّاسِ مَن یَعبُدُ اللّهَ عَلی حَرفٍ فَإِن أَصابَهُ خَیرٌ اطمَأَنَّ بِهِ وَ إِن أَصابَتهُ فِتنَهٌٔ انقَلَبَ عَلی وَجهِهِ خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخِرَهَٔ ذلِکَ هُوَ الخُسرانُ المُبِینُ (۱۱) یَدعُوا مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُ وَ ما لا یَنفَعُهُ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ البَعِیدُ (۱۲) یَدعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقرَبُ مِن نَفعِهِ لَبِئسَ المَولی وَ لَبِئسَ العَشِیرُ (۱۳)
إِنَّ اللّهَ یُدخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ إِنَّ اللّهَ یَفعَلُ ما یُرِیدُ (۱۴) مَن کانَ یَظُنُّ أَن لَن یَنصُرَهُ اللّهُ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِٔ فَلیَمدُد بِسَبَبٍ إِلَی السَّماءِ ثُمَّ لِیَقطَع فَلیَنظُر هَل یُذهِبَنَّ کَیدُهُ ما یَغِیظُ (۱۵) وَ کَذلِکَ أَنزَلناهُ آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ أَنَّ اللّهَ یَهدِی مَن یُرِیدُ (۱۶) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصّابِئِینَ وَ النَّصاری وَ المَجُوسَ وَ الَّذِینَ أَشرَکُوا إِنَّ اللّهَ یَفصِلُ بَینَهُم یَومَ القِیامَهِٔ إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ (۱۷) أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یَسجُدُ لَهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ وَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوابُّ وَ کَثِیرٌ مِنَ النّاسِ وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیهِ العَذابُ وَ مَن یُهِنِ اللّهُ فَما لَهُ مِن مُکرِمٍ إِنَّ اللّهَ یَفعَلُ ما یَشاءُ (۱۸)

صفحه : ۳۳۱

(ترجمه)

با تکبر و نخوت از حق اعراض نموده تا خلق را از راه خدا گمراه گرداند چنین کسی را در دنیا ذلّت و خواری است و در قیامت بوی میچشانیم عذاب آتش سوزان جهنم را (۹)

(باو گفته میشود که) اینکه آتش (نتیجه) همان اعمال زشتی است که بدست خود پیش فرستاده‌ای و بسبب آنست که خداوند ستم ببندگان نخواهد نمود (۱۰)

و بعضی از مردم کسی است که خدا را بحرف و زبان می‌پرستد (نه بحقیقت) و هر گاه خیری و نعمتی بآن برسد بایمان اطمینان پیدا میکند و هر گاه فتنه و آزمایشی (مثل فقر و آفتی) باو اصابت نماید از دین خدا رو برمیگرداند (چنین کسی) در دنیا و آخرت از زیان‌کاران است و آن زیانی است آشکارا (۱۱)

بغیر خدا چیزی را میخواند که نه تواند باو ضرر رساند و نه نفعی عاید گرداند و اینکه گمراهی است بسیار دور از حقیقت (۱۲)

بغیر خدا میخواند کسی را که ضررش نزدیک‌تر از نفع وی است و او بد یاری گرفته و بد مصاحبی اختیار نموده (۱۳)

حقیقهٔ خدا داخل میگرداند کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند در بهشتهایی که از زیر اشجار آنها آبهایی جریان دارد بحقیقت خدا آنچه خواهد میکند (۱۴)

کسی که چنین گمان میکند که هرگز خداوند نه در دنیا و نه در آخرت وی را (رسولش را) یاری نخواهد نمود پس طنابی بسقف خانه‌اش درآویزد و بگردن افکند و سپس طناب را قطع کند آن گاه بنگرد آیا باین حیله کید و غیظ او از بین میرود (۱۵)

اینکه طور ما آیات روشن خود را فرود آوردیم و محققا خدا هدایت میکند هر کس را که بخواهد (۱۶)

و بدرستی و حقیقت که خداوند در روز قیامت جدا میکند بین کسانی که ایمان آورده‌اند و یهودیان و ستاره‌پرستان و نصرانیان و مجوس و مشرکین زیرا که او بر هر چیزی گواهست (۱۷)

آیا (بچشم دل) مشاهده ننمودی که سجده میکنند خدا را کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و اشجار و چهارپایان و بسیاری از مردم (که بعبادت خدا مشغولند) و بسیاری از مردم برای آنان عذاب محقق و ثابت گردیده و هر کسی را که خدا

صفحه : ۳۳۲

خوار و ذلیل گرداند دیگر کسی او را عزیز و گرامی نتواند نمود و خدای (حکیم) بآنچه اراده‌اش تعلّق گیرد عمل خواهد نمود (۱۸).

توضیح آیات

اشاره

ثانِیَ عِطفِهِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللّهِ (ثانی عطفه) یعنی پهلو برگردانیده و اینکه جمله عبارت از دو چیز است یکی تکبر، عرب گوید (جاء مستکبرا متجبرا) یعنی فلانی متکبرانه و متجبرانه آمد، و دیگر عبارت است از عدول و اعراض و آیه محتمل هر دو معنی است و (ثانی) منصوب و حال است از ضمیر (یجادل) در آیه بالا و نظیر آن قوله تعالی است وَ إِذا تُتلی عَلَیهِ آیاتُنا وَلّی مُستَکبِراً و نیز قوله تعالی لَوَّوا رُؤُسَهُم وَ رَأَیتَهُم یَصُدُّونَ وَ هُم مُستَکبِرُونَ (ابو الفتوح رازی) (لام لیضلّ) بیان علّت و سبب عمل است کفار و مشرکین چنین کنند برای اینکه راه دین حق یا راه توحید را ببندند.
لَهُ فِی الدُّنیا خِزیٌ وَ نُذِیقُهُ یَومَ القِیامَةِ عَذابَ الحَرِیقِ برای عامل چنین عملی در دنیا ذلّت و خواری و رسوایی است، شاید مقصود هلاک گردیدن چنین کسی که اینکه طور کرده در جنگ بدر باشد و در قیامت بوی آتش سوزان جحیم را بچشانیم.
ذلِکَ بِما قَدَّمَت یَداکَ وَ أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ (ذلک) مبتداء و (بما) جار و مجرور و بجای خبر مبتداء است، و میشود (ذلک) خبر مبتداء محذوف باشد، و بنا بر اینکه در معنی چنین میشود (الامر ذلک). (طبرسی) و (قدّمت) خطاب بحاضر است و اینکه از ضمیر غائب در آیه بالا بضمیر حاضر عدول نموده شاید برای تهدید باشد نه اینکه در اینجا کلامی محذوف است

صفحه : ۳۳۳

چنانچه بعضی گفته‌اند، و اشاره بعلّت خذلان دنیوی و عذاب اخروی است تا اینکه دانسته شود که آنچه خواری و عذاب را ایجاب مینماید عمل شوم رکیک خود آدمی است.
شکی نیست که هر چیزی را سببی و اثری است و کبر و نخوت که از صفات نکوهیده کفار است سبب اعراض نمودن و پهلو تهی کردن از آیات الهی است و چنین عمل خذلان دنیا و عذاب جهنم را ایجاب مینماید اینکه است که ذات متعال خود را از ظلم و تعدّی نسبت ببندگان خود تبرئه می‌نماید و بصیغه مبالغه (ظلّام) از خود نفی ظلم میکند که بهیچ وجه نسبت ظلم و ستم بمقام کبریایی روا نیست.
آری یکی از صفات حقیقی او عدل است خدا غنیّ بالذّات و بی‌نیاز از غیر است و نسبت ظلم و ستم نمودن بر کسی رواست که محتاج باشد و از راه تعدّی بر دیگران بخواهد رفع احتیاج خود را بنماید تمام تفضلات و نعمتها از خوان نعمت او ظهور نموده و رحمت رحمانی او است که بر تمام ممکنات احاطه کرده و خود را بکرم و فضل و احسان معرفی کرده چگونه با اینکه سعه رحمت

نسبت ببنده ضعیف ناتوان که بدست کرم خود وی را از ظلمت عدم و نیستی بفضاء وجود آورده و تمام ما یحتاج وی را با حسن وجه در دسترس وی گذارده و در کلام مجیدش در موارد بسیاری او را امیدوار بکرم و بخشش و فضل و احسان خود نموده حتی بنده گنهکار خود را از در خانه خود نرانده و ببندگی خود با اینکه طغیان نموده او را ستوده و بقوله تعالی یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسرَفُوا عَلی أَنفُسِهِم لا تَقنَطُوا مِن رَحمَةِ اللّهِ تا آخر وی را امیدوار گردانیده با اینکه حال چگونه ممکن است بر او ستم نماید هرگز چنین نخواهد بود.

و باین آیه و امثال آن بخوبی ظاهر میگردد بطلان مذهب اشاعره که بنده را بکلی در عمل مجبور میدانند زیرا چه ظلمی است بالاتر از اینکه مسلوب الاختیار را عذاب کنند بر عمل غیر اختیار وی بهیچ ظالمی نمیشود چنین نسبتی دارد چه جای خدای مهربان بخدای رءوف مهربان، و شاید مقصود آنها چیزی باشد غیر از

صفحه : ۳۳۴

آنچه از ظاهر کلمات آنان معلوم میگردد زیرا ظاهر کلام آنها عقلایی نیست و باین میماند که مولایی دست و پای بنده ناتوان خود را محکم ببندد و با اینکه حال بوی امر کند برخیز و چنین عملی را انجام بده و اگر نکرد وی را اذیت نماید و مجازات کند.

وَ مِنَ النّاسِ مَن یَعبُدُ اللّهَ عَلی حَرفٍ فَإِن أَصابَهُ خَیرٌ اطمَأَنَّ بِهِ (حرف) در لغت بمعنی طرف و جانب آمده و (اطمأن) بمعنی تمکّن و اطمینان است، در شأن نزول آیه گویند جماعتی وارد مدینه شدند و ایمان آوردند و آنان چنین بودند که هر گاه سالم و خوش و مال زیاد و اولاد پسری نصیب آنان میگردید قلبشان بایمان مطمئن میگردید و هر گاه بر خلاف میلشان از مرض یا ضرر یا اولاد دختری پیدا میکردند فال بد میزدند و میگفتند اینکه اثر اینکه است که ما بمحمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آوردیم و عبادت آنها را طرف نامیده نه در وسط که ثابت باشد، تشبیه بکسی که در جبهه جنگ در طرفی پشت قشون میایستد که اگر نشانه فتح و ظفر پدید گردید خود را داخل گرداند و غنیمت ببرد و اگر علامت شکست ظاهر گردید فورا فرار کند و از جنگ بگریزد.

اینکه است که آیه خبر میدهد که بعضی از مردم از روی دانستگی و حقیقت ایمان نیاورده‌اند بلکه ایمان و عبادت آنان مجازی است نه حقیقی و بزبان ایمان آورده‌اند و در دل بکفر باقی مانده‌اند و علامتش اینکه است که اگر فیضی و منفعتی بطور دلخواهشان نصیبشان گردید مطمئن بایمان میگردند و گویند اینکه مبارک دینی است که ما اختیار نموده‌ایم و دل بآن می‌بندند و ثابت میمانید.

وَ إِن أَصابَتهُ فِتنَةٌ انقَلَبَ عَلی وَجهِهِ و اگر فتنه و بلیّه‌ای باو اصابت نمود از اسلام رو بر میگرداند و فال بد میزند و مرتد میگردد بگمان اینکه اسلام شوم است و در اثر شومی آن مبتلا گردیده است.

صفحه : ۳۳۵

خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخِرَةَ چنین کسی هم در دنیا زیان و خسران برده زیرا که گمان میکند بلیّاتی که در اثر ایمان گرفتار گردیده بکفر و ارتداد رفع میگردد وقتی مرادش بکفر حاصل نگردید سرمایه دین و دنیای خود را از دست داده و هم در دنیا بمراد خود نرسیده و هم در آخرت زیان و خسران برده که عمر خود را در کفر و ارتداد گذرانیده و عذاب سخت برای خود آماده گردانیده.

ذلِکَ هُوَ الخُسرانُ المُبِینُ (ذلک) اشاره بهمان کسانی است که ایمانشان بحرف است نه قلب مطمئن دارند نه رأی ثابت که در امری پای‌بند باشند (مُذَبذَبِینَ بَینَ ذلِکَ) نه بر کفر ثابتند و نه بایمان پای‌بندند و اینان مصداق (همج رعاع) میباشند که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در روایتی مردم را سه قسمت نموده

۱» (عالم ربّانی، و متعلّم علی سبیل نجاة و همج رعاع» اتباع کلّ ناعق یمیلون مع کلّ ریح الخ)

زیرا که چنین مردمانی بر امری ثابت نیستند.

یَدعُوا مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُ وَ ما لا یَنفَعُهُ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ البَعِیدُ آیه مربوط بآیه بالا است و معرّفی مینماید خاسرین و زیان‌بردگان دنیا و آخرت را که آنان عمل و رویّه ایشان چنین است که میخوانند و عبادت میکنند چیزی را که نه در ترک عبادت ضرری بآنها اصابت مینماید نه عبادت آنها بحال اینها

---

(۱) الهمج جمع همجة مگسهای کوچکی را گویند که بر روی حیوانات می‌نشینند و (همج رعاع) مردم فرومایه و عوام و سفله و امثال آنها میباشند. خلاصه در اینکه روایت علی (ع) مردم را سه قسمت نموده (عالم ربّانی) آنهایی که علومشان را از طرف حق تعالی اخذ نموده‌اند. و متعلّم بر راه نجات، کسانی میباشند که تابع چنین علمایی شده‌اند. و غیر از اینکه دو دسته باقی مردم را تشبیه میفرماید بمگس‌هایی که بر روی حیوانات می‌نشینند و آنان چنینند که از هر راهی که باد بوزد بآنطرف میروند.

صفحه : ۳۳۶

نفع می‌بخشد و اینکه گمراهی بسیار دور از حقیقت است.

آری آدمی که راه مطلوب خود را گم کرده اگر توقّف کند و راه خطاء را نگیرد ممکن است بارشاد راهنمایی راه مستقیم را پیدا نماید و پس از سلوک در آن بمطلوب و مقصود خود برسد لکن کسی که راه را گم کرده و بدون راهنما راه خطایی را گرفت البته هر چه پیش رود از مطلوب و مقصود خود دورتر خواهد گردید چنین است حال مشرکین که راه بسوی حقیقت را گم کرده‌اند و براهنمایی سفراء و اولیاء الهی در طریق مستقیم قدم نگذارده و بفهم ناقص خود آلهه‌ای برای جود انتخاب نموده‌اند بگمان اینکه بعبادت اینها بمقصود خواهند رسید دیگر ندانسته‌اند که آنچه بیشتر در عبادت معبودان خود پافشاری کنند از مطلوب دورتر میگردند همین است (ضلال بعید).

یَدعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقرَبُ مِن نَفعِهِ لَبِئسَ المَولی وَ لَبِئسَ العَشِیرُ آری مشرکین و کسانی که غیر خدا را میخوانند و از آن خیر و نفع میطلبند گمان میکنند اینکه عمل بنفع آنها تمام میشود دیگر نمیدانند که روی نیاز و طلب بغیر خدا و معبود بحق آوردن ضررش زیادتر از نفع او است.

(سؤال)

در عبادت و خواندن غیر خدا اصلا نفی تصوّر ندارد تا اینکه بصیغه (افعل التفضیل) گفته شود ضررش زیادتر از نفع وی است با اینکه در آیه بالا بکلّی در عبادت غیر خدا ضرر و نفع را نفی نموده و اظهار مینماید که در عبادت بتها نه نفعی است و نه ضرری و در اینکه آیه گویا اثبات مینماید که در عبادت غیر خدا نفع دارد لکن ضررش زیادتر از نفع وی است.

(پاسخ)

ظاهرا آیه بالا (لا یضرّه) در مقام نفی ضرر است که اگر عبادت غیر خدا را نکنید ضرری و منقصتی برای شما نخواهد داشت و در اینکه آیه اخیر در عبادت غیر خدا اثبات ضرر و نفی نفع مینماید یعنی بگمان نفع عبادت بتها میکنید

صفحه : ۳۳۷

در صورتی که ضررش زیادتر از نفع موهومی شما است و دو آیه منافی با هم نیست خلاصه جمع بین آیات چنین میشود که برای تنبّه مشرکین گوشزد آنان مینماید که اگر عبادت غیر خدا را نکنید ضرری عاید شما نخواهد گردید و اگر بکنید برای شما مضرّ است و در گمراهی بسیار دور از حقیقت واقع میگردید و در اثر گمراهی خسران و زیان دنیا بخزی و خواری و قتل و زیان و خسران آخرت و عذاب الیم واقع خواهید گردید.

إِنَّ اللّه يُدخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ پس از بیان سوء اعمال کفّار و خزی و ذلّت و بی‌مقداری آنان هم در دنیا بگمراهی و سرگردانی و هم رسوایی آنها در آخرت و ابتلای آنان بعذاب در مقابل همان طوری که دأب قرآن بر اینکه است که هر جا ذکری از کفار و مشرکین و خسران و زیان‌کاری آنها بشود در مقابل یادی از مؤمنین و حسن حال آنها و سعادت و فضیلتی که نصیب آنها گردیده و درجات ارجمندی که در آخرت بر ایشان مهیّا گردیده میشود و بعکس هم چنین است که غالبا هر جا تعریفی و حسن حال مؤمنین بشود در مقابل ذکری از سوء حال کافرین و مشرکین را نیز تذکر میدهد زیرا که چنانچه دانشمندان گفته‌اند قرآن خلق محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم است و یکی از اوصاف نبیّ اکرم (ص) آن طوری که قرآن او را ستوده اینکه است که او را به (بشیرا و نذیرا) معرّفی نموده که مؤمنین را برحمت و درجات بهشتی بشارت دهد و کفّار و ملحدین را بعذابهای کذایی تهدید نماید.

إِنَّ اللّه يَفعَلُ ما يُرِيدُ آیه اشاره است به اینکه دخول مؤمنین در بهشتهای کذایی و جایگاه کفار در دار عذاب بخواست و اراده حق تعالی انجام میگیرد جزافی و اتّفاقی نیست و آن آثاری خواهد بود که مترتب بر عمل آنان است و جزای اعمال آنها خواهد بود.

صفحه : ۳۳۸

مَن كانَ يَظُنُّ أَن لَن يَنصُرَهُ اللّهُ فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ فَليَمدُد بِسَبَبٍ إِلَى السَّماءِ ثُمَّ لِيَقطَع فَليَنظُر هَل يُذهِبَنَّ كَيدُهُ ما يَغِيظُ (ما) در (ما يغيظ) میشود موصوله باشد و میشود مصدریّه باشد، و در اینکه مرجع ضمیر غائب در (ینصره اللّه) کیست بین مفسرین دو قول است: بقول اکثر مفسرین رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است، و بقول بعض دیگر که نسبت به إبن عباس میدهند کسی است که گمان میکند خدا روزی او را نمیدهد.

و بنا بر اینکه مرجع ضمیر رسول باشد چنین میشود: آن کسی که گمان میکند خداوند هرگز رسول خود را نه در دنیا و نه در آخرت یاری نمیکند که او را بر اعداء غالب گرداند و دین او را شوکت دهد و بلند کند و اینکه آرزو در دلش جایگزین گردیده چیزی غیظ و حقد و حسد او را فرو نمی‌نشاند مگر اینکه ریسمان و طنابی بگردن خود ببندد و بکشد ببالا و آن را قطع کند تا خفه شود آیا بچنین عملی که منجرّ بهلاکت او گردیده غیظ و سخط وی زائل میگردد هرگز چنین نیست، و اینکه مثل عرفی است که گویند تو اگر خود را بکشی آرزوی تو برآورده نخواهد شد.

و اگر مقصود اینکه باشد که کسی که گمان میکند خدا روزی او را نمیدهد و امورات وی را اصلاح نمیگرداند بسببی خود را هلاک گرداند آیا در اینکه عمل چیزی هست که غیظ او را ببرد و بنا بر اینکه (ما) موصوله باشد یا بنا بر اینکه (ما) مصدریه باشد آیا هلاکتش غیظش را میبرد.

وَ كَذلِكَ أَنزَلناهُ آياتٍ بَيِّناتٍ وَ أَنَّ اللّهَ يَهدِي مَن يُرِيدُ اینکه چنین ما فرود آوردیم آیات ظاهر روشن خود را از حال متکبّرین و متجبّرین و خذلان و سوء عاقبت آنان و ذکر مقامات و درجات مؤمنین و سعادت و فضیلت آنها و اشاره به اینکه خدای تعالی (فعّال ما یشاء) است آنچه بخواهد از درجات بهشتی بمؤمنین تفضّلا عطاء مینماید و آنچه بخواهد از مجازات دوزخی‌ها از نیران و عذابهای کذایی بکافرین بپاداش اعمال و حرکات آنها

صفحه : ۳۳۹

مهیّا میگرداند.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصّابِئِینَ وَ النَّصاری وَ المَجُوسَ الخ تابعین موسی را یهود نامند، ستاره‌پرستان را صائبین گویند و نصاری را عیسویان نامند و مجوس مشهور بتابعین زردشتند و گویند کتابی داشتند بنام کتاب المقدس لکن نه تاریخ حیات زردشت معلوم است و نه کتاب او و نه مذهب معیّنی دارد و اینان دو مبدء قائلند مبدء خیر و شرّ بنام یزدان که آن را مبدء خیر نامند و اهریمن که مبدء شرّ نامند و بسائط عنصریه را مخصوصا آتش را محترم میشمارند و در ایران و هند آتشکده‌هایی دارند و گویند آنان سه مذهب دارند الصابئه و الرهبانیه و البوزیه.

آیه تذکر میدهد که عالم آخرت غیر از عالم دنیا است که یهودی و نصرانی و مجوسی و ستاره‌پرست همه مخلوط بهم میباشند و در صورت انسانیّت همه شبیه بیکدیگرند و در بعض اوقات بین آنها تمیزی نیست، عالم قیامت چنین نیست همه از هم جدا میگردند و هر یک را بپاداش ایمان یا کفر و اعمال و رویه‌شان محل معینی و مقامی و منزلی برای آنان آماده شده و حقیقهٔ خداوند بر هر چیزی و بر هر یک آنها گواهست فعل و عمل و رویّه هر کسی در احاطه علم ازلی او موجود است و هر کسی را بنتیجه کارش میرساند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا).

أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یَسجُدُ لَهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ رؤیت بمعنی علم است و (بهمزه انکاری) خطاب برسولش نموده که آیا تو نمی‌بینی یعنی البته می‌بینی و خطاب اگر چه ظاهرا بنبی اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است لکن شامل تمام امت میشود.

مفسرین گویند (أَ لَم تَرَ) مقصود از رؤیت وضوح دلالت موجودات است بر مدبر حکیم و مقصود از سجده آنان مسخر و مطیع و منقاد بودنشان است بامر تکوینی و شاید مقصود از (من) موصوله که برای ذوی العقول میآورند اهل آسمانها

صفحه : ۳۴۰

و اهل زمین از عقلای آنها و ملائکه و جنّ و افراد بشر مراد باشد که آنها از روی عقل و دانش و اختیار و فهم و عبادت خدا را سجده مینمایند نه از روی غریزه.

وَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ کَثِیرٌ مِنَ النّاسِ و چون سیاق آیه اینکه طور مینماید که سجده تمام موجودات بیک و تیره و بیک معنی در اینجا مراد است باین لحاظ ممکن است گفته شود که مقصود از سجده یک معنی عام‌تری مراد است که تمام موجودات از ذوی العقول و غیر ذوی العقول را شامل میگردد و آن مطیع و مسخر بودن تحت اراده و خواست مبدء حکیم و خاضع و منقاد بودن تحت مشیت ازلی او می‌باشد و باین معنی شامل ذوی العقول و غیر آنها تمام موجودات میگردد که همه مطیع و فرمان بردارند بامر تکوینی ازلی نه سجده اصطلاحی.

آیات راجع بسجده کردن و مطیع و منقاد بودن تمام انواع ممکنات از صاحبان عقل و دانش و غیر آنها و نیز تسبیح و تمجید نمودن تمام ذرّات دانسته و ندانسته باکراه و اجبار بسیار است قوله تعالی وَ إِن مِن شَیءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم اینکه آیه چنین ارائه میدهد که هر موجودی را ذکری و تسبیحی است مخصوص بخود که شاید دانسته و از روی اختیاری که در جبلّه وی مأخوذ است مبدء خود را تسبیح و تمجید مینماید و از او روزی و بقاء خود را می‌طلبد و لو آنکه علم بعلم خود ندارد چنانچه بسیاری از افراد بشر نیز همین طورند بفطرت خدای خود را می‌شناسند و رو باو دارند لکن از دانش خود غافلند وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیهِ العَذابُ وَ مَن یُهِنِ اللّهُ فَما لَهُ مِن مُکرِمٍ إِنَّ اللّهَ یَفعَلُ ما یَشاءُ در اینکه آیه تذکر میدهد که بسیاری از مردم خدا را سجده میکنند و بسیار دیگر و لو آنکه فطرتشان بر توحید است که در حال اضطرار بدون اختیار رو باو میآورند و حاجت می‌طلبند لکن جحود میکنند و دعوت پیمبران را نمی‌پذیرند بلکه انکار مینمایند برای چنین مردمانی عذاب محقق و ثابت گردیده و کسی را که خدا

خوار کند دیگر هیچ عزّت و کرامتی برای وی نخواهد بود و خدا بخواست و مشیّت خود هر چه میکند کسی را بر او بحثی نیست.

صفحه : ۳۴۱

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۹ تا ۳۰]

اشاره

هذانِ خَصمانِ اختَصَمُوا فِی رَبِّهِم فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَت لَهُم ثِیابٌ مِن نارٍ یُصَبُّ مِن فَوقِ رُؤُسِهِمُ الحَمِیمُ (۱۹) یُصهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِم وَ الجُلُودُ (۲۰) وَ لَهُم مَقامِعُ مِن حَدِیدٍ (۲۱) کُلَّما أَرادُوا أَن یَخرُجُوا مِنها مِن غَمٍّ أُعِیدُوا فِیها وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ (۲۲) إِنَّ اللّهَ یُدخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ یُحَلَّونَ فِیها مِن أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤلُؤاً وَ لِباسُهُم فِیها حَرِیرٌ (۲۳)
وَ هُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ القَولِ وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الحَمِیدِ (۲۴) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ المَسجِدِ الحَرامِ الَّذِی جَعَلناهُ لِلنّاسِ سَواءً العاکِفُ فِیهِ وَ البادِ وَ مَن یُرِد فِیهِ بِإِلحادٍ بِظُلمٍ نُذِقهُ مِن عَذابٍ أَلِیمٍ (۲۵) وَ إِذ بَوَّأنا لِإِبراهِیمَ مَکانَ البَیتِ أَن لا تُشرِک بِی شَیئاً وَ طَهِّر بَیتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ القائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَ أَذِّن فِی النّاسِ بِالحَجِّ یَأتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتِینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (۲۷) لِیَشهَدُوا مَنافِعَ لَهُم وَ یَذکُرُوا اسمَ اللّهِ فِی أَیّامٍ مَعلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُم مِن بَهِیمَةِ الأَنعامِ فَکُلُوا مِنها وَ أَطعِمُوا البائِسَ الفَقِیرَ (۲۸)
ثُمَّ لیَقضُوا تَفَثَهُم وَ لیُوفُوا نُذُورَهُم وَ لیَطَّوَّفُوا بِالبَیتِ العَتِیقِ (۲۹) ذلِکَ وَ مَن یُعَظِّم حُرُماتِ اللّهِ فَهُوَ خَیرٌ لَهُ عِندَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّت لَکُمُ الأَنعامُ إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ (۳۰)

صفحه : ۳۴۲

ترجمه آیات

اینکه دو گروه مؤمن و کافر که در دین خدا با هم جدال نمودند مخالف و دشمن یکدیگرند و برای کافرین لباسی از آتش بقامت آنان بریده‌اند و بر سر آنها آب سوزان جهنم ریزند (۱۹)
گداخته میشود بآن آب جوشان آنچه در شکم آنها است و پوست بدن آنها یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن آنها میرسد (تا پوست و آنچه در شکم آنها است بآب جوشان گداخته گردد) (۲۰)
و گرز آهنین برای آنها مهیّا باشد (۲۱)
هر وقت اراده کنند از جهنم بیرون آیند و از غم برهند (ملائکه عذاب) آنان را برمیگردانند و گویند بچشید عذاب آتش سوزان را (۲۲)
آنان که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند محققا خداوند آنها را داخل میگرداند در بهشتهایی که از زیر درختهای آنها نهرها جریان دارد و آنان بدست‌بندهای طلا و مروارید زینت شده‌اند و بلباس حریر آراسته گردیده‌اند (۲۳)
و بگفتار پاکیزه هدایت شده‌اند و بسوی راه راست رهبری گردیده‌اند (۲۴)
حقیقهً کسانی که کافر شدند و راه خدا را بستند و مسجد الحرامی که برای اهل شهر و بادیه‌نشینان حرمت (و احکام) آن را مساوی قرار دادیم مانع گردیدند و کسی که در آنجا الحاد و تعدّی نماید بوی عذاب دردناک را می‌چشانیم (۲۵)

(ای رسول اکرم) یاد آور وقتی را که معیّن نمودیم برای ابراهیم جای ساختن خانه کعبه را و وحی نمودیم باو که با من هیچ شریک و انبازی نگیرد و باو امر نمودیم که خانه مرا برای طواف کننده‌گان و نمازگذاران و رکوع و سجده کنندگان طاهر گرداند (۲۶)
و نداء کن و بخوان مردم را بحج تا

صفحه : ۳۴۳

مردم پیاده و بر شتر لاغری سوار شوند و از هر راه دوری بیایند
تا حاضر شوند منافعی را که برای آنها مهیّا شده است و یاد کنند نام خدا را در روزهای معیّن بر آنچه روزی کرده آنها را از بهائم (شتر و گاو و گوسفند) پس خودتان از آنها بخورید و بفقیران و مستمندان نیز اطعام کنید (۲۸)
پس از آن مناسک حج را بجای آورند و بنذر خود وفا نمایند (و خانه عتیق) بیت اللّه الحرام را طواف کنند (۲۹)
اینکه است (مناسک حج) کسی که احکام خدا را حرمت گذارد نزد پروردگارش خیر و خوبی یابد و حلال شده است برای شما چهارپایان مگر آنچه خوانده میشود بر شما که حرام است مثل میته و خوک پس از پلیدی که بت‌ها می‌باشند دوری نمائید و اجتناب کنید از سخن دروغ (۳۰).

صفحه : ۳۴۴

توضیح آیات

اشاره

هذانِ خَصمانِ اختَصَمُوا فِی رَبِّهِم (خصمان) یعنی جمعان (خصم) اسم جنس است و صفت فوج میباشد بر مفرد و جمع و مذکر و مؤنث اطلاق میشود مثل اینکه گفته میشود (رجل خصم و رجلان خصم و رجال خصم و نساء خصم).
اینکه آیه خبر میدهد که اینکه دو گروه که دشمنان یکدیگرند در دین پروردگارشان با هم جنگ و جدال میکنند، و تثنیه (خصمان) باعتبار لفظ است نه معنی.

سخنان مفسرین راجع بشأن نزول آیه

۱- از صحیح بخاری نقل شده که آیه در شش نفر از مؤمنین و کافرین نازل گردیده که در روز بدر با کفار مجاهده نمودند، حمزهٔ بن عبد المطلب عتبهٔ بن ربیعه را کشت، علی بن ابی طالب علیه السّلام ولید بن عتبه را بقتل رسانید و عبید بن حرث بن عبد المطلب شیبهٔ بن ربیعه را بدرک رسانید، و از ابی ذر غفاری و عطاء نیز همین طور نقل شده ابی ذر بخدا قسم یاد نموده که آیه در باره اینها فرود آمد ۲- اینکه آیه در اهل قرآن و اهل کتاب نازل گردیده. (إبن عباس) ۳- راجع بمؤمنین و کافرین است و اینکه قول از حسن و مجاهد و کلبی است لکن آنها نگفته‌اند در روز بدر یا غیر آن. (مجمع البیان) ۴- پس از آنکه حق تعالی قبلا آنچه را که برای کلّ از اینکه دو فرقه از مؤمنین و کافرین بیان نمود بعد از آن فرمود (هذانِ خَصمانِ) یعنی جمعان و فرق پنجگانه (در آیه بالا) یعنی با مؤمنین خصم یکدیگرند و اینکه دو فرقه از مؤمنین و یهود و صابئین الخ با هم راجع بدین پروردگارشان جدال نمودند یهود و

نصاری بمؤمنین گفتند ما اولی میباشیم از شما زیرا که پیمبر ما پیش از پیمبر شما بوده و دین ما قبل از دین شما است، و مسلمانها گفتند ما در حقانیت

صفحه : ۳۴۵

اولی هستیم از شما زیرا که شما کافر شدید بدین ما و کتاب ما و ما تصدیق نمودیم پیمبر شما و کتاب شما را و اینکه بود جدال آنها، و بقولی آنهایی که (اختصموا) با مؤمنین جدال کردند در روز بدر کشته شدند.

و بقولی (هذان) اشاره بدو قبیله‌ای است که در آیه پیش دلالت دارد بر آن قوله تعالی إِنَّ اللّهَ یَفصِلُ بَینَهُم یَومَ القِیامَهِ و آیه بعد وَ کَثِیرٌ مِنَ النّاسِ وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیهِ العَذابُ لکن اینکه توجیه بعید است کما لا یخفی.

فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَت لَهُم ثِیابٌ مِن نارٍ یُصَبُّ مِن فَوقِ رُؤُسِهِمُ الحَمِیمُ الی قوله تعالی: ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ آیه در مقام بیان سختی عذاب کفار و کیفیت لباس آنها در جهنم برآمده و چهار نوع عذاب را در آیه یادآوری مینماید و تذکر میدهد که اول برای آنان لباسی از آتش بقد و قامتشان بریده شده چون لباس هر کسی بقدر قامتش اندازه‌گیری میشود شاید اشاره باین باشد که لباس جهنمی هر کافری بقدر جحودش و آن صفات خبیثه باطنی و اعمال رکیک ظاهری وی بقامتش آراسته میگردد نه کم و نه زیاد قوله تعالی أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ اینکه لباسی است که کافر بدست خود تهیه نموده نه اینکه باو ستم شده باشد.

دوم- از بالای سر آنها آب جوشان ریخته میگردد (یُصهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِم وَ الجُلُودُ) که از شدّت حرارت آب آنچه در شکم آنها است و پوستشان گداخته میگردد، شاید ریخته شدن آب جوشان بر سر آنان بمناسبت آن کبر و نخوتی است که در کلّه آنها جایگزین گردیده بود، از إبن عباس نقل شده که اگر قطره‌ای از آن آب بر کوه‌های دنیا ریخته شود همه گداخته میگردد.

سوم- وَ لَهُم مَقامِعُ مِن حَدِیدٍ گرزهای آهنین بدست ملائکه غلاظ و شداد نهاده که بشدت بر سر آنها میکوبند که بآن کلّه آنان خالی گردد.

چهارم- کُلَّما أَرادُوا أَن یَخرُجُوا مِنها مِن غَمٍّ أُعِیدُوا فِیها وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ عذاب چهارمی کفار که شاید از همه سخت‌تر و ناگوارتر

صفحه : ۳۴۶

باشد اینکه است که هر وقت اراده میکنند که از جهنم خارج گردند و از غم برهند باز ملائکه غضب آنها را برمیگردانند، و شاید برگردانیدن آنها بجهنم نتیجه همان کفری باشد که در باطن آنان رسوخ نموده زیرا که خود آن کفر و جحود آنها ایجاب آتش نموده و آن در باطن آنها نهفته و صفت آنان گردیده و بجهنمشان میکشاند همان طوری که در دنیا چنین بودند که اگر وقتی اراده بازگشت میکردند صفت نفسانیشان که ملکه آنها بوده و رسوخ در قلبشان نموده آنان را بکفر میکشانید اینکه است که همان ملکه در قیامت صورت گرفته و نمیگذارد از دار عذاب خارج گردند (اعوذ باللّه من النار و من غضب الجبار).

إِنَّ اللّهَ یُدخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ الخ پس از آنکه آیه در مقام عذاب شدید کفار مخصوصا آن جماعتی که راجع بمقام کبریایی الهی با مؤمنین مخاصمه و مجادله مینمودند توصیف نموده در مقابل نعمتها و کرامتهایی که بمؤمنین و آنهایی که در راه خدا جهاد نمودند کرامت نموده تذکر میدهد.

و همان طوری که در بالا اشاره نمودیم چهار نوع عذاب برای معاندین و کفار مهیّا نموده: اول- لباسی از آتش مطابق قامتشان. دوم ریختن آب جوشان از بالای سرشان. سوم گرزهای آهنین که بسر آنان میکوبند. چهارم در جهنم جاویدانند. در مقابل هر یک از اینکه عذابها تفضّلاتی برای مؤمنین آماده کرده چنانچه مقابل لباس آتشین لباس حریر و دست‌بندهای طلا و لؤلؤ برای قامت رسای

آنها مهیّا گردیده و در مقابل آب حمیم جهنمی که مغز کفار را کباب میگرداند اهل ایمان هدایت و راهنمایی میگردند بگفتار پاکیزه و کلام طیّب که شاید مقصود کلمه طیّبه (لا اله الّا اللّه) باشد که اصل آن در قلب و روح مؤمن تمرکز نموده و ثابت است و فرع آن عمل صالح آنها (فی السماء) در عالم طنین‌انداز گردیده که دل و روح و قلب آنها را شاداب میگرداند و جلاء میدهد و آنان را مفتخر میگرداند، و در مقابل اراده نمودن آنان که از عذاب جهنم

صفحه : ۳۴۷

برهند زبانه آتش آنها را بخود میکشاند زیرا اهل آنند در مقابل مؤمنین هر قدر در مقام بلندشان بالا میروند فیض و رحمت الهی آنها را بالاتر میکشاند تا بمقام لائق بخود نائل گردند و در مقام امین (فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ) تمکّن نمایند.

(نکته جالب توجّه)

ای مؤمن موحّد متّقی نظر کن و شیرینی و ملاحت کلمات معجزنمای آیات قرآنی را بچشم دل بنگر و ببین آنجا که در سوره نبأ آیه ۲۶ فرموده جَزاءً وِفاقاً چگونه پاداش نیک و بد و آثار هر یک را مطابق هم قرار داده کافر چون ما دام حیات دنیوی بآن عادات و ملکات رذیله کفر و ارتداد بدست خود و عمل خود جهنم و دار عذاب را در خود تعبیه نموده قوله تعالی وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ در همین دنیا جهنم بآنان احاطه نموده اینکه است که در قیامت که هر چیزی بحقیقت ظاهر میگردد چنین کسی چون جهنم در خور او است اینکه است که هر وقت بخواهد خارج گردد آتش و نفس خبیثش او را بخود میکشاند زیرا که منزلگاه حقیقی وی (اسفل سافلین) است بایستی در مقام خود تمرکز نماید و در مقابل مؤمن موحد چون مرام و سجیه او چنین بوده که همیشه در مقام ترقی و تعالی رو بحق و حقیقت صعود مینموده و همیشه طالب علوّ و عروج بدار کرامت یزدانی بوده اینکه است که در باره او فرموده وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الحَمِیدِ علی الدوام بسوی رحمت خدا و راه هدایت بسوی مقام حمد و شکر پروردگار رهسپار گردیده و هر چه پیش برود بر قرب وی افزوده خواهد گردید، اللهمّ ارزقنا بحقّ محمّد و آله (ع).

در تفسیر قمّی است که وَ هُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ القَولِ التوحید و الاخلاص وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الحَمِیدِ قال الولایه.

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ المَسجِدِ الحَرامِ الخ در شأن نزول آیه گویند در سال حدیبیه که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحاب

صفحه : ۳۴۸

بعزم زیارت مسجد الحرام در حدیبیه فرود آمدند و مشرکین مکّه مانع ورود حضرتش گردیدند و نگذاشتند وارد مکه گردند اینکه بود که اعتراضا بآنان اینکه آیه فرود آمد لکن آیه اطلاق دارد و شامل میشود تمام کفاری که راه مسلمانان را از مسجد الحرام بستند.

و در وصف آنها است که آن کفار راه عبادت خدا و مسجد الحرام را که ما برای تمام مردم قبله قرار دادیم و محل عبادتگاه عموم است سد نموده‌اند.

سَواءً العاکِفُ فِیهِ وَ البادِ (سواء) مصدر است که بمعنی فاعل است، و عکوف در مکان اقامت در آن است، و البادی مأخوذ از بدو است یعنی آنهایی که وارد میگردند.

و گویند حفص از عاصم و روح و زید از یعقوب (سواء) بنصب قرائت نموده بنا بر اینکه مفعول ثانی باشد برای (جعلناه) و بنا بر

اينكه معنى آيه چنين ميشود كه (جعلنا المسجد الحرام مستويا فيه العاكف و الباد) عاكف كسى است كه در مسجد الحرام اقامت دارد، و بادى آنهايى ميباشند كه از باديه‌ها و اطراف براى زيارت ميآيند، و باقى قرّاء (سواء) برفع خوانده‌اند بنا بر اينكه خبر مبتداء مقدّم باشد و كسى كه تعدّى و الحاد نمود نُذِقهُ مِن عَذابٍ أَلِيمٍ بوى عذاب دردناك قيامت ميچشانيم.

وَ إِذ بَوَّأنا لِإِبراهِيمَ مَكانَ البَيتِ أَن لا تُشرِك بِي شَيئاً وَ طَهِّر بَيتِيَ لِلطّائِفِينَ وَ القائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (وَ إِذ بَوَّأنا) قال الراغب (اصل البواء مساواة الاجزاء فى المكان خلاف النبوة الذى هو منافاة الاجزاء يقال مكان بواء اذا لم يكن نابيا بنازله و بوّأت له مكانا سوّيته فتبوّأ).

يعنى ياد كن اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم وقتى را كه شناسانيديم بابراهيم (ع) خانه كعبه را كه ديوار در اطراف آن بناء بنمايد و نيز وحى نموديم بابراهيم (ع) كه براى ما شريكى قرار مده و نيز بابراهيم امر نموديم كه خانه كعبه را از اصنام

صفحه : ۳۴۹

و قذارات پاك بگردان براى طواف كنندگان و ايستادگان بقيام و ركوع و سجود يعنى خانه مرا براى عبادت كنندگان پاكيزه و مهيّا گردان.

وَ أَذِّن فِي النّاسِ بِالحَجِّ يَأتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ابراهيم (ع) مأمور گرديد كه مردم را اعلام كند كه پياده و سواره بر هر شتر لاغرى و از هر راه دورى كه باشد بيايند بسوى حج و بصداى بلند نداء كند و بگويد (عليكم بالحج) حج خانه كعبه بر شما واجب گرديده.

بروايتى رفت بالاى كوه ابو قبيس و گفت اى مردم خانه پروردگار خود را حج كنيد و خداى تعالى صداى او را شنوانيد بهر كسى كه در علم ازلى او گذشته بود كه تا روز قيامت بحج خواهد رفت و بتلبيه (لبّيك) او را در صلبهاى پدران اجابت نمودند.

و از حسن روايت شده كه خطاب (اذّن) برسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم است در حجة الوداع كه امر نمود براى حج پياده و سواره بيايند (رجالا) جمع راجل است مثل اينكه جمع قائم قيام است، و راجل يعنى پياده (و على كل ضامر) حال و عطف است به (رجالا) گويا گفته رجالا و ركبانا سواره و پياده بيائيد، و (يأتين) صفت است براى هر ضامرى زيرا كه در معنى جمع است و حضرت صادق عليه السّلام بضمّ را مشدّده قرائت نموده و گفته (هم الرّجّالة) (فجّ عميق) يعنى از راه دور.

لِيَشهَدُوا مَنافِعَ لَهُم وَ يَذكُرُوا اسمَ اللّهِ فِي أَيّامٍ مَعلُوماتٍ الخ (منافع) را نكره آورده يعنى منافعى كه مخصوص باين عبادت است از دينيه و دنيويه و بقولى منافع اخرويه است از عفو و مغفرت.

و در اينكه مقصود از ايّام معلومات در آيه چيست چند قول است از حضرت باقر عليه السّلام روايت شده كه آن روز نحر و سه روز بعد از آن است يعنى ايّام تشريق، و بقول إبن عباس ايّام معلومات دهم ذى الحجّة است و گفته ذكر دلالت دارد بر تسميه موقع ذبح و نحر، و از حضرت صادق عليه السّلام است كه مقصود از ذكر

صفحه : ۳۵۰

تكبير است، در (منى) در عقب پانزده نماز كه اول آن نماز ظهر روز قربان است كه بايد بگويد

(اللّه اكبر اللّه اكبر لا اله الّا اللّه و اللّه اكبر اللّه اكبر و للّه الحمد اللّه اكبر على ما هدانا و الحمد للّه على ابلانا و اللّه اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام).

(طبرسى) ثُمَّ لْيَقضُوا تَفَثَهُم وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُم وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالبَيتِ العَتِيقِ بقولى مقصود از اينكه طواف طواف زيارت است و بمذهب اماميه آن طواف نساء است كه بآن مقاربت با زنهايشان مباح ميگردد و اينكه طواف بعد از طواف زيارت است (و عتيق) يعنى خانه

قدیم زیرا که آن اول محلی بود که برای عبادت مردم وضع گردید و معانی دیگر هم برای (عتیق) ذکر شده و در تفاسیر مشروح است ذلِکَ وَ مَن یُعَظِّم حُرُماتِ اللّهِ فَهُوَ خَیرٌ لَه عِندَ رَبِّهِ (ذلک) خبر مبتداء محذوف یعنی امر و شأن چنین است و اشاره بعظمت و جلالت قدر خانه کعبه دارد که آنچه را خداوند راجع بمناسک حج و غیره تکلیف نموده بایستی مراعات عظمت آن را بنمایند و هتک احترام آن را ننمایند و چنین عملی برای مؤمنین نزد پروردگارشان خیر و خوبی است و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند آیه عام باشد نسبت بتمام تکالیف شرعیه که بایستی هر یک را در محل خود بزرگ بشمارند و محترم دارند.

وَ أُحِلَّت لَکُمُ الأَنعامُ إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم و برای شما مؤمنین تمام چهارپایان حلال گردیده مگر آنهایی که در آیات دیگر استثناء گردیده در سوره مائده حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ وَ الدَّمُ الخ.

فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ پس از آنکه حق تعالی مردم را تحریص و ترغیب نموده که حرمات خدا را بزرگ شمارند و تعظیم و تکریم نمایند در عقب امر فرموده که از عبادت بتها و اوثان اجتناب نمایند و عبادت و بندگی را منحصرا بذات او سبحانه گردانند و ذات واحد احد را ستایش نمایند.

صفحه : ۳۵۱

و گویند مقصود از (قول زور) گفتار اهل زمان جاهلیهٔ است، و بقول دیگر مراد دروغ گفتن است، و شاید قول زور یک معنی عام‌تری در بر دارد که شامل میگردد تمام کلمات و گفتار رکیک و آنچه را که از طرف شارع از گفتار و کردار منع در آن رسیده است. (و اللّه العالم)

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۱ تا ۴۰]

اشاره

حُنَفاءَ لِلّهِ غَیرَ مُشرِکِینَ بِهِ وَ مَن یُشرِک بِاللّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخطَفُهُ الطَّیرُ أَو تَهوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ (۳۱) ذلِکَ وَ مَن یُعَظِّم شَعائِرَ اللّهِ فَإِنَّها مِن تَقوَی القُلُوبِ (۳۲) لَکُم فِیها مَنافِعُ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ مَحِلُّها إِلَی البَیتِ العَتِیقِ (۳۳) وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلنا مَنسَکاً لِیَذکُرُوا اسمَ اللّهِ عَلی ما رَزَقَهُم مِن بَهِیمَةِ الأَنعامِ فَإِلهُکُم إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسلِمُوا وَ بَشِّرِ المُخبِتِینَ (۳۴) الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَ الصّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُم وَ المُقِیمِی الصَّلاةِ وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ (۳۵)

وَ البُدنَ جَعَلناها لَکُم مِن شَعائِرِ اللّهِ لَکُم فِیها خَیرٌ فَاذکُرُوا اسمَ اللّهِ عَلَیها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَت جُنُوبُها فَکُلُوا مِنها وَ أَطعِمُوا القانِعَ وَ المُعتَرَّ کَذلِکَ سَخَّرناها لَکُم لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۳۶) لَن یَنالَ اللّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِن یَنالُهُ التَّقوی مِنکُم کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُم لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُم وَ بَشِّرِ المُحسِنِینَ (۳۷) إِنَّ اللّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ خَوّانٍ کَفُورٍ (۳۸) أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُم ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّهَ عَلی نَصرِهِم لَقَدِیرٌ (۳۹) الَّذِینَ أُخرِجُوا مِن دِیارِهِم بِغَیرِ حَقٍّ إِلّا أَن یَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ وَ لَو لا دَفعُ اللّهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَهُدِّمَت صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ یُذکَرُ فِیهَا اسمُ اللّهِ کَثِیراً وَ لَیَنصُرَنَّ اللّهُ مَن یَنصُرُهُ إِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ (۴۰)

صفحه : ۳۵۲

ترجمه آیات

امر فرموده که از پرستش بتها و از کلام باطل اجتناب نمائید و خالص و بدون شائبه شرک خدا را بپرستید و کسی که برای خدا

شريك قرار دهد بكسى ماند كه از آسمان بيفتد و مرغان هوا (با منقار) وى را بربايند يا بادى تند او را بمكانى دور پرتاب گرداند (۳۱)

اينكه است (سخن حق) و كسى كه شعائر دين خدا را بزرگ شمارد اينكه صفت دلهاى با تقوى است (۳۲)

و در اينكه شعائر براى شما منافعى است تا وقت معيّن پس محل ذبح شعائر و حرم كعبه است (۳۳)

و براى هر امّتى مناسكى قرار داديم و خداى شما اله يكتا است باوامر او تسليم گرديد (اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم) بخاضعين و خاشعين بشارت بده (۳۴)

آن كسانى را كه وقتى ذكر خدا برده شود قلبهاى آنها لرزان ميگردد و آنهايى كه بر آنچه بآنها (از مصيبات برسد صبر مينمايند و بپادارندگان نمازند و از آنچه ما بآنان روزى داده‌ايم انفاق ميكنند (۳۵)

(و قربانى كردن) شتران و گاوان از شعائر (دين) خدا است و براى شما در آن خير و خوبى است و مادامى كه شتران صف‌زده و

صفحه : ۳۵۳

ايستاده‌اند اسم خدا را ياد كنيد و وقتى بپهلو بزمين افتاد (و كشته شد) از گوشت آن بخوريد و بفقير و سائل نيز بخورانيد اينكه چنين ما اينكه (حيوانات را) براى شما مسخر نموديم شايد شما شكرگزار باشيد (۳۶)

گوشت و خون آن بخدا نخواهد رسيد لكن باين كار تقوى نصيب شما ميگردد اينكه چنين اينها را براى شما مسخّر نموده تا اينكه خدا را بر آنچه شما را هدايت نموده بزرگ شماريد و اى رسول نيكوكاران را بشارت بده (۳۷)

كه حقيقهٔ خداوند از مؤمنين هر شرّى را دفع ميكند بدرستى كه خدا دوست نميدارد هر خيانت كننده ناسپاسى را (۳۸)

بمؤمنين اذن داده شده كه با كفار جنگ كنند زيرا بمؤمنين ستم وارد شده بود همانا خداوند بر يارى كردن مؤمنين قادر و توانا است (۳۹)

كسانى را كه بغير حق از وطنشان بيرون كردند جز اينكه نبود كه ميگفتند پروردگار ما خدا است و اگر نبود دفع كردن خدا بعضى را ببعض ديگر هر آينه صومعه‌ها و ديرها و كنشت‌هاى يهوديها و مسجدها كه در آن ياد خدا بسيار مى‌شود خراب ميگرديد و خدا يارى ميكند كسى را كه او را يارى نمايد حقيقهٔ خداوند قوىّ و غالب و ارجمند است (۴۰).

صفحه : ۳۵۴

توضيح آيات

حُنَفاءَ لِلّهِ غَيرَ مُشرِكِينَ بِهِ وَ مَن يُشرِك بِاللّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخطَفُهُ الطَّيرُ أَو تَهوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ اينكه آيه مربوط بآيه بالا است وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ، (حنفاء) جمع حنيف و بمعنى مايل گرديدن از اطراف است بحاق وسط يعنى ميل كردن از ضلالت باستقامت، راغب گفته (حنفاء: هو ميل عن الضلال الى الاستقامهٔ) يعنى بر طريق امر خدا استقامت نمائيد و از دين حق مائل باطراف نگرديد.

و (حنفاء للّه) و (غير مشركين) هر دو حال است از فاعل (فاجتنبوا) يعنى از عبادت بتها اجتناب كنيد در حالى كه مائل بحق تعالى باشيد.

وَ مَن يُشرِك بِاللّهِ الخ حال مشركين را تشبيه نموده بكسى كه از آسمان بيفتد و پرندگان بسرعت وى را بربايند و اجزاء وى را متفرّق گردانند يا مثل كسى ماند كه باد تندى بوزد و اجزاء او را متفرّق گرداند و هر جزئى از وى را در مكان دورى افكند.

چه تشبیه خوبی است در کلام اللّه زیرا که محل نور ایمان بخدا قلب مؤمن است که از سماء عظمت قدرت الهی در قلب مؤمن طلوع نموده و کسی که اینکه موهبت الهی را نگاه ندارد و پرورش ندهد از محل رفعت باسفل سافلین طبیعت نزول خواهد نمود و در حین نزول افکار متفرّق و موهومات و آرزوهای مالا مال که تشبیه بپرندگان نموده هر یک بمنقار خود وی را بخود میکشانند و خوردش میگردانند و هواهای متضادّ وی را ببیابان دور و دراز آمال پرتاب میگردانند چنانچه می‌بینیم کسی که در قلبش ایمان واقعی متمرکز نگردیده و ارتباط بعالم اله پیدا ننموده اسیر جنود وهم و غضب میگردد و مغلوب افکار دور از حقیقت گردیده و هموم و غموم بر وی مستولی میگردد هر گوشه خاطرش را تشویشی فرا گرفته گاهی در کشاکش هواهای مختلف گاهی در خوف تلف مال

صفحه : ۳۵۵

گاهی جاه میخواهد و نمیرسد و گاهی منصب میخواهد و دسترس بآن ندارد خار حسد و کبر و غضب هر آنی وی را بدرّه‌ای پرت مینماید و خانه دلش از ظلمات وهم و طبع تیره گردیده از هر طرف رو بگرداند سیل روزگار خوردش میکند و بهر جا پای نهد خاری بپایش فرو رود چنین است حال آدمی که از مبدء خود اعراض نموده و رو بغیر او آورده مگر وقتی که رو بحق آرد و ایمان در قلبش نفوذ نماید و هدف او یکی و وجهه دلش بسوی او نگران باشد چنین کسی از تضادّ خاطرات و موهومات بقدر درجه ایمان و تقوایش باندازه‌ای راحت میگردد که بوصف نیاید زیرا که هدف او یکی است و آن قرب بجوار احدی است و همه امور را بدست قدرت ازلی و فیض سرمدی میداند و بدل و جان تسلیم مقدّرات میگردد آن وقت است که دارای مقام رضا و تسلیم که بالاترین مقام مقرّبین الی اللّه میباشد فائز میگردد.

ذلِكَ وَ مَن يُعَظِّم شَعائِرَ اللّهِ فَإِنَّها مِن تَقوَى القُلُوبِ (ذلک) خبر مبتداء محذوف است و اشاره بآیه بالا دارد یعنی حال مشرکین چنین است که گفته شد اینان در اثر شرک و گفتار رکیک خود را بهلاکت انداخته‌اند، و (شعائر) جمع شعیره است و بمعنی علامت است یعنی معالم دین خدا، و ظاهرا مقصود در اینجا اعلامی است از احکام حج که خدای تعالی برای اطاعت خود نصب نموده قوله تعالی إِنَّ الصَّفا وَ المَروَةَ مِن شَعائِرِ اللّهِ و بزرگ شمردن و مراعات نمودن شعائر را علامت تقوای قلب بشمار آورده زیرا که حقیقت تقوی آن حالت و ملکه‌ای است در قلب که او را از هر خطایی باز میدارد.

لَكُم فِيها مَنافِعُ إِلي أَجَلٍ مُسَمًّي بقولی مقصود از شعائر هدی است یعنی شتر قربانی و منافع آن سوار شدن بر پشت او و آشامیدن شیر آن تا موقع ذبح میباشد، و از ابی جعفر (ع) همین طور روایت شده و عطاء که یکی از مفسرین است او نیز چنین گفته.

صفحه : ۳۵۶

ثُمَّ مَحِلُّها إِلَي البَيتِ العَتِيقِ بقول کسی که گفته مقصود از شعائر اللّه (بدن) یعنی شتر قربانی است گفته محل هدی و بدن کعبه است و بقولی تمام حرم مکّه است و اصحاب ما امامیّه گفته‌اند اگر هدی برای حج باشد محل قربانی آن منی است و اگر برای عمره مفرده باشد محل آن مکّه مقابل کعبه است، و بقول کسی که گفته مقصود از (شعائر اللّه) در آیه بالا مناسک حج باشد معنی آیه چنین میشود که منتهای محل حج و عمره و طواف بیت عتیق است زیرا محل شدن (از احرام) منوط بطواف است و طواف مختص ببیت یعنی بکعبه است.

و کسی که گفته است مقصود از (شعائر اللّه) تمام دین است شاید چنین باشد که مقصود از بیت عتیق عباداتی است از حج و عمره و نماز و توجّه و طواف و شاید مقصود اینکه باشد که اجر اعمال بر پروردگار بیت عتیق است.

(مجمع البیان) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلنا مَنسَكاً لِيَذكُرُوا اسمَ اللّهِ عَلي ما رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الأَنعامِ الخ (منسک) محل عبادت را گویند یعنی

برای هر امّت و قومی محلّی برای عبادت و ذکر خدا قرار دادیم و بقرینه (عَلی ما رَزَقَهُم) تا آخر آیه مقصود قربانی حج است و محلّ عبادت مناسک حج و عمره و باقی وظائف آنست.

(بَهِیمَةِ الْأَنعامِ) چهارپایانند، از آیه معلوم میشود که برای هر امّتی یک نحو قربانی از جنس انعام مقرر گردیده تا موقع ذبح آن خدا را یاد کنند و اینکه یک نوع عبادت و طاعتی است که متذکر خدا باشند.

فَإِلهُکُم إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسلِمُوا وَ بَشِّرِ المُخبِتِینَ پس ای افراد بشر بدانید که اله و خدای همگی شما یک و یگانه است تسلیم اوامر حق تعالی گردید و ای رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم مژده و بشارت بده بسعادت و فضیلت و نجات از عذاب و عیش گوارا بکسانی که متواضع و مطیع امر الهی گردیده‌اند.

صفحه : ۳۵۷

الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَ الصّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُم وَ المُقِیمِی الصَّلاةِ وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ در اینکه آیه چهار صفت حمیده از صفات (مخبتین) را تذکر میدهد که بآن صفات آنها شناخته میشوند:

اول- از اوصاف نیکوی مخبتین چنین است که وقتی اسم خدا برده میشود از هیبت اشراق نور معرفت و اشعّه جلال ربّانی و انوار عظمت الهی قلبهای آنها لرزان میشود و از ترس سخط ایزدی دلهای آنان ترسان میگردد.

دوم- از صفت نیک آنها چنین است که بر آنچه از مکروهات و ناملائمات طبیعی و نفسانی و ناگواریها که بآنها اصابت مینماید صابر و بردبارند و خودداری می‌نمایند.

سوم- از اوصاف مخبتین آنست که آنان در نمازها ایستادگی مینمایند و نماز را اهمیت میدهند و هر نمازی را با مراعات اجزاء و شرائط آن در وقتش که برای آن مقرر گردیده بجا میآورند.

چهارم از صفات برجسته (مخبتین) چنین است که از آنچه بآنها روزی داده‌ایم در راه خدا انفاق مینمایند (انفاق) در آیه اطلاق دارد واجب و مستحب هر دو را شامل میگردد.

وَ البُدنَ جَعَلناها لَکُم مِن شَعائِرِ اللّهِ الخ (بدن) جمع (بدنه) است مثل خشب و خشبه، و شتر نر ضخیم را (بدنه) نامند، و (من) برای تبعیض است یعنی انتخاب نمودن قوی را برای قربانی بعضی از (شعائر اللّه) قرار دادیم و برای شما در اینکه عمل خیر و خوبی است. خلاصه اینکه آیه اشاره باین است که چون در شتر چاق محبت زیادتر است زیرا که نفع آن بسیار است اینکه است کسی که چنین شتری را در راه خدا قربانی کند آن دلیل بر قوّت دین و تعظیم (شعائر اللّه) و اطاعت امر میباشد.

پس چون شتر ایستاده است و میخواهید آن را نحر بنمائید یعنی نیزه

صفحه : ۳۵۸

بگلویش بزنید بسم اللّه بگوئید پس چون افتاد و روح از بدنش رفت از گوشت آن بخورید و بفقیر بدهید و بدانید که خدای تعالی اینکه حیوانات را اینکه طور مسخر شما گردانیده که شاید شما متذکر گردید و شکرگزار باشید.

لَن یَنالَ اللّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِن یَنالُهُ التَّقوی مِنکُم کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُم لِتُکَبِّرُوا اللّهَ عَلی ما هَداکُم وَ بَشِّرِ المُحسِنِینَ اشاره به اینکه خدا مستغنی و بی‌نیاز است محتاج بعمل و قربانی شما نیست و لکن از راه لطف قوانین و دستوراتی امر نموده و باعمالی شما را موظّف گردانیده که شاید دارای مرتبه ارجمند تقوی گردید و نیز اینکه حیوانات را مسخّر شما گردانیده تا اینکه خدا را تکبیر و ستایش نمائید بر اینکه شما را براه سعادت و فضیلت رهسپار گردانیده و ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بنیکوکاران مژده و بشارت بده.

إِنَّ‌اللّهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ‌اللّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ خَوّانٍ كَفُورٍ (يدافع) از باب مفاعله و مبالغه است در دفع دشمن و (خوّان) اسم مبالغه و مأخوذ از خيانت است و چنين است (كفور) از كفر.

و مقصود از مؤمنين در اينكه آيه مؤمنين صدر اسلامند كه از دست كفار مكه جفاها و آزارهاى فراوان كشيدند و چون حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم تا زمانى كه در مكه تشريف داشت مأذون بجهاد با كفار نگرديده بود و هر قدر مؤمنين از جور كفار بحضرتش شكايت مينمودند بآنان امر بصبر مينمود و ميفرمود من مأمور بجهاد نيستم تا وقتى كه بمدينه هجرت نمود آن وقت مأذون بجهاد گرديد با كفارى كه بسيار در كفر و خيانت مبالغه نموده‌اند.

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُم ظُلِمُوا وَ إِنَّ‌اللّهَ عَلى نَصرِهِم لَقَدِيرٌ از قوله تعالى (اذن) چنين برميآيد كه اول مرتبه بوده كه بمؤمنين اذن بجهاد با كفار داده شده، و حفص كه يكى از قراء است بفتح (تاء) بصيغه مجهول قرائت نموده يعنى بآن كسانى كه كفار با آنها جنگ ميكنند دستور داديم كه با آنها بجنگند و خدا بر يارى كردن و غلبه دادن آنها بر كافرين توانا است.

صفحه : ۳۵۹

الَّذِينَ أُخرِجُوا مِن دِيارِهِم بِغَيرِ حَقٍّ إِلّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ مؤمنين مأذون گرديدند كه با كسانى كه آنان را از شهر و وطنشان آواره نمودند بجنگند (بغير حقّ) حال است يعنى در حالى كه چنين حقّى نداشتند و مؤمنين را تقصيرى نبود مگر اينكه ميگفتند پروردگار ما خدا است و موحّد بودند و به بت سجده نميكردند و قربانى را براى خدا و بنام او ميكردند نه براى بت و باسم بتها و سزاوار چنين بود كه همه تمكين نمايند و باين كلمه تصديق كنند نه اينكه در مقام ضدّيت و اذيت برآيند.

وَ لَو لا دَفعُ‌اللّهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَهُدِّمَت صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذكَرُ فِيهَا اسمُ‌اللّهِ كَثِيراً ظاهرا اينكه آيه اشاره بعلّت و حكمت مجاهده و جهاد با كفار دارد كه اگر چنين مقرر نگرديده بود كه بعضى از مردم مسلّط بر بعضى ديگر گردند و از خود دفع ضرر نمايند مشركين بر اهل ملل غالب ميگرديدند و عبادت‌گاه آنان را خراب مينمودند و ديگر نه براى نصارى كليسا باقى ميماند و نه بر رهبانان صومعه و نه بر يهوديان محل عبادت و نه مسجدها كه در آن ذكر خدا بسيار ميشود وَ لَيَنصُرَنَّ‌اللّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ‌اللّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (و لينصرنّ) را مؤكّد بنون تأكيد ثقيله و لام تأكيد گردانيده يعنى كسى كه دين خدا را يارى كند البته خدا او را يارى ميكند.

معلوم و مسلّم است كه حق تعالى منزّه و مبراء از احتياج بيارى كردن ميباشد و مقصود از يارى خدا يارى دين خدا و يارى رسول او و مؤمنين است و او قوى و غالب و مستولى بر همه اشياء است هر كس دين خدا را بهر نحوى كه ممكنش باشد يارى كند حق تعالى بوعده خودش وى را يارى خواهد نمود چنانچه مؤمنين صدر اسلام با آن قلّت عدد و فقر ظاهرى بر اكثر بلاد عرب و عجم فاتح گرديدند و بمؤمنين وعده داده كه وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ روى اينكه وعده بايستى مؤمنين بدين اسلام در هر زمانى بر اهل عالم علو و برترى داشته باشند آيا چه شده كه

صفحه : ۳۶۰

در زمان ما بعضى از ملل كفار بر بلاد مؤمنين استيلاء پيدا نموده‌اند معلوم ميشود آن شرطى كه در آيه نموده إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ در اكثر اهل ملّت اسلامى مفقود است زيرا كه فرموده شما علوّ و برترى داريد اگر مؤمن باشيد چون ايمان و حقيقت اسلام در بسيارى از مؤمنين مرده و حيات ايمانى بدرود گفته عوض اينكه ما مسلمانها بر كفار علوّ و برترى داشته باشيم آنان بر ما سيادت و آقايى مينمايند و ما تحت فشار آنان ميباشيم (فانّا للّه و انّا اليه راجعون)

صفحه : ۳۶۱

[سوره الحج (۲۲): آيات ۴۱ تا ۵۱]

اشاره

الَّذِينَ إِن مَكَّنّاهُم فِي الأَرضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالمَعرُوفِ وَ نَهَوا عَنِ المُنكَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَةُ الأُمُورِ (۴۱) وَ إِن يُكَذِّبُوكَ فَقَد كَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ ثَمُودُ (۴۲) وَ قَومُ إِبراهِيمَ وَ قَومُ لُوطٍ (۴۳) وَ أَصحابُ مَديَنَ وَ كُذِّبَ مُوسى فَأَملَيتُ لِلكافِرِينَ ثُمَّ أَخَذتُهُم فَكَيفَ كانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّن مِن قَريَةٍ أَهلَكناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصرٍ مَشِيدٍ (۴۵)
أَ فَلَم يَسِيرُوا فِي الأَرضِ فَتَكُونَ لَهُم قُلُوبٌ يَعقِلُونَ بِها أَو آذانٌ يَسمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعمَى الأَبصارُ وَ لكِن تَعمَى القُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶) وَ يَستَعجِلُونَكَ بِالعَذابِ وَ لَن يُخلِفَ اللّهُ وَعدَهُ وَ إِنَّ يَوماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَ كَأَيِّن مِن قَريَةٍ أَملَيتُ لَها وَ هِيَ ظالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذتُها وَ إِلَيَّ المَصِيرُ (۴۸) قُل يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّما أَنَا لَكُم نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ رِزقٌ كَرِيمٌ (۵۰)
وَ الَّذِينَ سَعَوا فِي آياتِنا مُعاجِزِينَ أُولئِكَ أَصحابُ الجَحِيمِ (۵۱)

صفحه : ۳۶۲

(ترجمه)

ياران خدا (دين خدا) كسانى ميباشند كه آنها را در زمين تمكّن داديم و نماز را برپا ميدارند و امر بمعروف و نهى از منكر ميكنند و انجام تمام كارها بدست خدا است (۴۱)

اى محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم اگر اينكه كفار تو را تكذيب ميكنند همانا مردمان پيش از آنها از قوم نوح و ثمود پيمبران را تكذيب نمودند (۴۲)

و قوم ابراهيم و قوم لوط (۴۳)

و اصحاب مدين نيز پيمبران خود را تكذيب نمودند و نيز موسى تكذيب شد پس از اينكه كافرين را مهلت داديم سپس آنان را بعذاب گرفتيم و چگونه بود (پاداش) انكار آنها (۴۴)

و چه بسيار از قريه‌اى كه اهلش را هلاك گردانيديم در حالى كه آنان ستمكار بودند و اينك آن شهرها از بنياد ويران گرديده و چه قدر چاها بى كار افتاده و قصرهاى عالى آراسته كه (اهلش را هلاك گردانيديم) (۴۵)

آيا اينكه كفار مكه در زمين سير نمى‌نمايند و آثار عذاب پيشينيان را بنگرند تا اينكه بينش يابند و براى آنان قلبهايى باشد كه بآن تعقل كنند و گوشهايى كه بآن بشنوند و چشم سر اينكه كافرين كور نيست (مى‌بينند) لكن چشم دل آنها كه در سينه‌هايشانست كور است (۴۶)

اى محمّد (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) اينها در عذاب عجله ميكنند و خداوند هرگز خلف وعده نميكند و همانا يك روز از روزهاى شما نزد پروردگار چون هزار سال بحساب شما است (۴۷)

و چه بسيار از دهى و شهرى كه اهلش را مهلت داديم در حالى كه ستمكار بودند پس از آن آنها را بعقوبت گرفتيم و بازگشت امور بدست ما است (۴۸)

ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بگو ای مردم من برای شما تهدید کننده ظاهری می‌باشم (۴۹)
همانا آن کسانی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند برای آنها مغفرت و روزی با کرامتی مهیّا گردیده (۵۰)
و آنهایی که در ردّ آیات ما کوشش نمودند که عاجز کنندگان باشند آنان ملازمان جهنم میباشند (۵۱).

صفحه : ۳۶۳

توضیح آیات

اشاره

الَّذِینَ إِن مَکَّنّاهُم فِی الأَرضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالمَعرُوفِ وَ نَهَوا عَنِ المُنکَرِ (ان مکنّاهم) در محل نصب است و صفت (من) است فی قوله (من ینصره) در آیات پیش یا خبر است برای مبتداء محذوف یعنی (هم الّذین).

(سخنان مفسرین در توجیه آیه)

۱- آیه در مقام تعریف مؤمنین و معرّفی آنان است و خبر میدهد بآنچه در پرده غیب است و بزودی ظاهر میگردد که از جمله اوصاف آن مؤمنین چنین خواهد بود که هر گاه در زمین تمکّن و بسط پیدا نمودند در قیام نمودن بامر دین کوشش میکنند.
و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که فرموده
(نحن هم و اللّه)
یعنی آن مؤمنین که دارای چنین اوصافی میباشند مائیم قسم بخدا. (طبرسی) ۲- مقصود از آن کسان مهاجرین و اذن داده شدگان در جهادند که اگر در زمین تمکّن پیدا نمودند بامر دین قیام مینمایند و نماز را بپای میدارند و زکاهٔ میدهند و امر بمعروف و نهی از منکر را در بین مردم فاش میگردانند (منهج) و بقول دیگر ضمیر (هم) در (مکنّاهم) راجع بتمام مؤمنین میباشد که در اول آیات بعض اوصاف آنها بیان شده لکن اینکه قول بنظر درست نمیآید زیرا که روی قاعده بایستی ضمیر نزدیک بمرجع باشد و بنا بر اینکه توجیه ضمیر از مرجع دور می‌افتد.
۳- اکثر مفسرین آیه را حمل بمهاجرین و امّت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و یاری کنندگان دین نموده‌اند که آنان چنینند اگر بر کفار و مشرکین غالب گردند بامر دین قیام مینمایند و قوانین را اجراء میگردانند.

صفحه : ۳۶۴

وَ لِلّهِ عاقِبَهُ الأُمُورِ مرجع و بازگشت تمام امور بسوی خدا است هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ اشاره به اینکه پس از فنای عالم کسی نیست که مدعی مالکیت باشد قوله تعالی لِمَنِ المُلکُ الیَومَ لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ اگر بدیده تحقیق بنگری امروز هم چنین است عالم ملک و ملکوت و آنچه هست ملک خدا و تحت اراده و تصرف او است.
وَ إِن یُکَذِّبُوکَ فَقَد کَذَّبَت قَبلَهُم قَومُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ ثَمُودُ، الی قوله ثُمَّ أَخَذتُهُم فَکَیفَ کانَ نَکِیرِ نظیر اینکه آیات در کلام اللّه بسیار آمده که برای تسلّی دل رسولش صلی اللّه علیه و آله و سلّم باو خبر میدهد که گمان مکن فقط اینکه جماعت زمان تو چنینند اینکه

طور نیست عصر پیشین مثل قوم نوح (ع) و عادیان قوم هود (ع) و ثمودیان قوم صالح (ع) و نیز گروه نمرودیان و گروه لوط (ع) و (اصحاب مدین) اصحاب شعیب (ع) و فرعونیان گروه قبطیان چنین بودند و ما بکافرین مهلت دادیم و عجله در عذاب آنان نکردیم تا وقتی که در قضاء الهی تعیین شده بود ثُمَّ أَخَذتُهُم فَكَيفَ كانَ نَكِيرِ وقتی بر آنان اتمام حجت شد آن وقت آثار عصیان که ناپسند بود ظاهر گردید و نعمت آنها تبدیل بعذاب گردید.

فَكَأَيِّن مِن قَريَةٍ أَهلَكناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصرٍ مَشِيدٍ پس چه بسیار از دهها یا شهرها که در اثر تکذیب نمودن آنان پیمبران را در حالی که ظالم بودند بر نفس خود که خانه‌های آنها را خراب کردیم بطوری که دیوار آنها بر سقفهای آن افتاده یعنی اول سقف آن خراب شده و بعد دیوار آن افتاده و آن ده خراب گردیده و دیوارهای آن بر سقف آن افتاد و چه بسیار از چاهها که بی‌ثمر گردیده و کسی از آن آب‌کشی نمیکند و چه بسیار از قصرهای مجلّل که سکنه آن هلاک گردیدند و شبح و نمونه‌ای از آن ظاهر نیست و صدایی از آن شنیده نمیشود.

صفحه : ۳۶۵

اینکه آیه مربوط بآیه بالا است وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصرٍ مَشِيدٍ عطف است بر قریه و در تفسیر اهل بیت (ع) است که (بئر معطّلة) عالمی است که مردم باو مراجعه نمیکنند و از علم او منتفع نمیگردند، و گفته‌اند آن قصری است که پسر عاد ثانی که او را منذر گویند بنا کرده و در روایات شهرت زیادی دارد که وقتی قوم ثمود هلاک گردیدند صالح با چهار هزار نفر از مؤمنین بشهر یمن رفتند در بین راه صالح فوت گردید اینکه بود که آن مکان را (حضرموت) نامیدند و بر سر آن چاه که (بئر معطّلة) اشاره بآن است قصرهای عالی ساختند و پس از مدّتی بت‌پرستی بین آنان آغاز گردید و از دین حق برگشتند و حنظلة بن صفوان که مردی شتربان بود به پیمبری بر آنها مبعوث گردید او را بخواری در بازار کشتند اینکه بود که خدای تعالی آنان را مستأصل گردانید و قصر آنها خراب و چاه آنان معطّل و بی‌فائده گردید. (منهج) آری ظاهر مثال باطن است وقتی نفس بهیمی بر حکم عقل غالب گردید و طبیعت بر عرش روح غلبه نمود آن وقت است که قلب که آن را (عرش الرحمن) نامیده‌اند از مقام خود تنزّل مینماید و خراب میشود و قلبی که بایستی محل ورود و مرور ملائکه رحمت باشد در اثر صفات و اخلاق نکوهیده‌ای که در آن نفوذ نموده جایگاه شیاطین و محل جولانگاه اهریمن میگردد آن وقت است که در اثر خبائث نفس روح انسانی و قلب ملکوتی نیز بطریق مستقیم دین حق پایدار نمیماند و منحرف میگردد و خراب میشود و دیگر از آب خوشگوار علم ربّانی که بایستی از ته چاه قلب مصفّی گردیده بعلم و عمل تراوش نماید محروم میماند.

أَ فَلَم يَسِيرُوا فِي الأَرضِ فَتَكُونَ لَهُم قُلُوبٌ يَعقِلُونَ بِها أَو آذانٌ يَسمَعُونَ بِها الخ بهمزه استفهامی (أ فلم) حث و ترغیب میکند که بایستی مشرکین و مؤمنین در اینکه دیارها و زمینها سیر نمایند و بدیده عبرت بنگرند و از سرگذشت و داستانهای اهل آن مطلع گردند تا اینکه در اثر تدبّر و فکر عقلشان قوی گردد

صفحه : ۳۶۶

و در اثر قوّت و جلاء قلب دارای گوش شنوا و عقل درّاک گردند و چشم دلشان باز شود و در اثر باز شدن گوش و دل آنها حقایق بر ایشان آشکار گردد زیرا که اینان گوش و چشم ظاهرشان کر و کور نیست لکن چشم دلشان کور است که آیات خدا را نمینگرند و نیز گوش دلشان کر است که کلمات حقّانی در گوش سنگین آنها تأثیر نمینماید.

وَ يَستَعجِلُونَكَ بِالعَذابِ وَ لَن يُخلِفَ اللّهُ وَعدَهُ وَ إِنَّ يَوماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ كفار و مشركين از روى استهزاء ميگفتند اینکه وعده‌های عذاب که ما را بآن تهدید میکنی کی خواهد رسید، در اینکه آیه حکایهٔ از قول آنان فرموده که ای محمّد صلی اللّه

عليه و آله و سلّم اينها در ورود عذاب عجله ميكنند باينان بگو هرگز خداى تعالى خلف وعده نميكند و وعده عذاب شما روزى فرا ميرسد كه آن روز نزد پروردگار شما مثل هزار سال از آن ايّامى است كه شماره ميكنيد.

اينكه آيه بما ميفهماند كه علم خداى تعالى علم حضورى است و گذشته و آينده نسبت بعلم او يكسانست و تمام زمانها در احاطه علميّه او آنى مينمايد لكن چون سنّت او بر اينكه جارى شده كه براى هر چيزى وقتى تعيين نموده اينكه است كه موقع عذاب شما كه در قيد زمان ميباشيد روزى ميرسد كه بحساب شما آن يك روز مثل هزار سال بشمار ميرود و او تعالى (حليم است) در عذاب عجله نميكند.

و براى جلوگيرى عجله آنها و تسلى دل رسولش فرموده وَ لَن يُخلِفَ اللّهُ وَعدَهُ و مفسرين (يَوماً عِندَ رَبِّكَ) در آيه را دو طور توجيه نموده‌اند:

بقولى مقصود از (يوم) روز آخرت است كه يك روز آن مطابق هزار سال دنيا است.

و بقول ديگر چگونه شما در عذاب عجله ميكنيد در صورتى كه عذاب آن يك روز مطابق با هزار سال بحساب شما است زيرا كه روزهاى سختى دراز مينمايد و معنى اول بحقيقت نزديك‌تر مينمايد.

صفحه : ۳۶۷

وَ كَأَيِّن مِن قَريَةٍ أَملَيتُ لَها وَ هِيَ ظالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذتُها چه بسيار از اهل ده‌ها و شهرها كه آنان را مهلت داديم و عذاب آنها را عقب انداختيم در حالى كه ستمكار بودند پس از آنكه ظلم و تعدّى و مخالفت را بمنتها رسانيدند آنان را بعذاب گرفتيم.

وَ إِلَيَّ المَصِيرُ اشاره است به اينكه چون بازگشت تمام امور بدست قدرت ايزدى جارى ميگردد و از روى علم بصلاح و عموم قدرت براى هر چيزى موقعى و وقتى در ازل براى آن تعيين گرديده اينكه است كه در گرفتن كافرين را بعذاب عجله نميكند بلكه بموقع و وقت موقّت آنها را ميگيرد لا يَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقدِمُونَ قُل يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّما أَنَا لَكُم نَذِيرٌ مُبِينٌ الى قوله أَصحابُ الجَحِيمِ خطاب برسولش نموده كه بمردم بگو من از جانب خداى تعالى فرستاده شدم كه شما را اعلام كنم بر آنچه سبب خذلان و باعث فرو رفتن و هلاكت شما در دركه جهنم ميگردد و بشما تذكر دهم كه آنچه سعادت و فضيلت و برترى شما را ايجاب مينمايد آن ايمان و عمل نيكو است و آنهايى كه ايمان آورده و عمل شايسته نموده‌اند براى آنان آمرزش و رزق كريم در بهشت موعود مهيّا گرديده.

وَ الَّذِينَ سَعَوا فِي آياتِنا مُعاجِزِينَ أُولئِكَ أَصحابُ الجَحِيمِ (سعى) سرعت در حركت است، در اينجا كنايه از كوشش و جديّت نمودن مشركين است در باطل گردانيدن آيات قرآنى بگمان اينكه ميتوانند ما را عاجز گردانند و نتوانيم حجت خود را تمام كنيم عمل چنين مردمانى بر ضرر خودشان تمام خواهد گرديد و نتوانند جلو قدرت خدا را بگيرند و اينان از اهل جهنّم خواهند بود.

صفحه : ۳۶۸

[سوره الحج (۲۲): آيات ۵۲ تا ۶۲]

اشاره

وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِكَ مِن رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلّا إِذا تَمَنّى أَلقَى الشَّيطانُ فِي أُمنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللّهُ ما يُلقِي الشَّيطانُ ثُمَّ يُحكِمُ اللّهُ آياتِهِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجعَلَ ما يُلقِي الشَّيطانُ فِتنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ وَ القاسِيَةِ قُلُوبُهُم وَ إِنَّ الظّالِمِينَ لَفِي شِقاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ لِيَعلَمَ

الَّذِینَ أوتُوا العِلمَ أَنَّه الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَیُؤمِنُوا بِهِ فَتُخبِتَ لَه قُلُوبُهُم وَ إِنَّ اللّهَ لَهادِ الَّذِینَ آمَنُوا إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۵۴) وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِریَةٍ مِنه حَتّی تَأتِیَهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً أَو یَأتِیَهُم عَذابُ یَومٍ عَقِیمٍ (۵۵) المُلکُ یَومَئِذٍ لِلّهِ یَحکُمُ بَینَهُم فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ (۵۶)

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأُولئِکَ لَهُم عَذابٌ مُهِینٌ (۵۷) وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَو ماتُوا لَیَرزُقَنَّهُمُ اللّهُ رِزقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ خَیرُ الرّازِقِینَ (۵۸) لَیُدخِلَنَّهُم مُدخَلاً یَرضَونَه وَ إِنَّ اللّهَ لَعَلِیمٌ حَلِیمٌ (۵۹) ذلِکَ وَ مَن عاقَبَ بِمِثلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیهِ لَیَنصُرَنَّه اللّهُ إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰) ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ یُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ وَ أَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۶۱)

ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الباطِلُ وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ العَلِیُّ الکَبِیرُ (۶۲)

صفحه : ۳۶۹

(ترجمه)

و ما پیش از فرستادن تو هیچ رسولی و هیچ نبی را نفرستادیم مگر اینکه چون آیات الهی را تلاوت کرد شیطان در تأویلات او چیزی افکند بطوری که بر مردم مشتبه گردید و گمان کردند پیغمبر خوانده و خداوند القاء شیطان را نسخ گردانید و آیات خود را محکم کرد و خدا دانا و درست کار است

و چنین کرد تا اینکه بآن القائات شیطانی کسانی را که در قلبشان مرض شک و نفاق و شقاوت است بیازماید و همانا ستمکاران در خلاف و شقاق بی‌پایانند (۵۳)

و نیز برای اینکه اهل علم و دانش بدانند که (اینکه آیات قرآن) حق و از جانب پروردگار تو است و بآن ایمان آورند و نزد آن دلهایشان خاضع و مطیع گردد و حقیقهٔ خداوند بسوی راه راست هدایت مینماید کسانی را که ایمان آوردند (۵۴)

و آنهایی که کافر شدند همیشه در شکند (در اینکه قرآن از طرف خدا است) تا وقتی که آنان را ساعت مرگ و یا ساعت قیامت یک دفعه فرا گیرد یا بیاید آنها را عذاب روز عقیم (۵۵)

در آن روز (قیامت) ملک و سلطنت مخصوص بخدا است که بین آنها حکم مینماید و آنهایی که ایمان آوردند و عمل نیکو نمودند در بهشتهای پر نعمتند (۵۶)

و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند برای آنها عذاب خوار کننده‌ای مهیّا گردیده (۵۷)

و کسانی که در راه رضای خدا از وطنشان هجرت نمودند پس از آن کشته شدند یا مردند همانا خداوند آنان را روزی میدهد روزی نیکو و خدا بهترین روزی دهندگان است (۵۸)

و خدا در بهشت بآنها منزلی میدهد که خشنود باشند و خداوند دانا و بردبار است (۵۹)

کسی که انتقام کشد بقدر آنچه بر او ستم شده باز بر او ستم وارد گردید همانا خداوند او را یاری میکند و او از گناهان خلق گذرنده و آمرزنده است (۶۰)

و قدرت او چنان است) که شب را در روز در میآورد و روز را در شب داخل میگرداند و همانا خدا شنوا و بینا است (۶۱)

حقیقت اینکه است که او خدای یکتا و حق مطلق است و آنچه را غیر او خوانند باطل صرف است (۶۲).

صفحه : ۳۷۰

توضیح آیات

اشاره

وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ مِن رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ (من) در رسول زائده و معنی آیه چنین میشود (و ما ارسلنا من قبلك رسولا و لا نبیا) و رسول آن کسی است که از طرف حق تعالی برسالت فرستاده شده باشد و نبی کسی است که با بزرگی شأنش تابع رسول باشد.

سخنان مفسرین در فرق بین رسول و نبی

۱- فرق بین رسول و نبی اینکه است که رسول کسی است که صاحب شریعت باشد، و نبی در شریعت تابع او است چون حضرت لوط که بشریعت ابراهیم (ع) دعوت مینمود و مثل یوشع و موسی (ع) و شمعون و عیسی (ع)، یا رسول مخصوص بشریعتی است و نبی عام است و آن هر کسی است که مقرر شریعت سابق باشد پس نبی عام‌تر است از رسول (اینکه است که هر رسولی نبی هست لکن هر نبی رسول نیست) و گفته‌اند رسول کسی است که دارای معجزه و کتابی باشد که بر او نازل گردیده و گویند رسول آنست که فرشته بوحی بر او فرود آید و نبی آواز میشنود یا ملهم میگردد یا در خواب بیند. (تفسیر کاشفی) ۲- رسول آنست که بر امتی و جماعتی مبعوث شده باشد و نبی چنین نیست ۳- رسول آن کسی است که احکام و قوانین وضع میکند و نبی آن کسی است که قوانین و شریعت رسول قبل را حفظ میکند.

و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق (ع) چنین روایت کرده که انبیاء و مرسلون بر چهار طبقه میباشند: طبقه اول- (فنبی منبأ فی نفسه) نبی آن کسی است که فقط در نفسش خبردار شود (یعنی نمی‌بیند نه ملك را و صدای ملك را نیز نشنود نه در خواب و نه در بیداری) طبقه دوم- در خواب ملك را می‌بیند و صدای ملك را میشنود و در بیداری ملك را معاینه نمی‌نماید (و اینکه نبی است) و بر احدی مبعوث نگردیده و بر او امامی است مثل اینکه ابراهیم (ع) بر لوط امام بود.

صفحه : ۳۷۱

طبقه سوم- آن کسی است که در خواب ملك را می‌بیند و صدای او را میشنود و ملك را معاینه می‌بیند و او بر طائفه‌ای کم باشند یا زیاد رسول است (کما قال اللّه لیونس: وَ أَرسَلناهُ إِلی مِائَةِ أَلفٍ أَو یَزِیدُونَ) مقصود از (یزیدون) سی هزار نفرند، یعنی چنین کسی بر جماعتی رسول است، طبقه چهارم- آن پیمبری است که در خواب ملك را ببیند و صدای او را بشنود و در بیداری هم او را معاینه نماید و چنین کسی امام است (یعنی پیشوای تمام خلق است) مثل پیمبران اولو العزم (که هم نبی بودند و هم رسول) و ابراهیم نبی بود و امام نبود تا اینکه قال اللّه تعالی إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً وقتی خدای تعالی بابراهیم فرمود تو را امام قرار دادم ابراهیم علیه السّلام اینکه موهبت را برای ذریّه خود نیز طلبید جواب رسید عهد من بظالمین نمیرسد یعنی کسی که عبادت صنم یا وثن نموده چگونه لایق پیشوایی تمام افراد بشر است.

و چون پیمبران اولو العزم هم نبی بودند و هم رسول اینکه بود که خدای تعالی نبی خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم را گاهی بنبی خطاب نموده (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ) و دفعه‌ای برسول او را ستوده (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ) و رسول شامل ملائکه‌ای که حامل وحیند نیز میشود لکن نبی اختصاص ببشر دارد اینکه است که در بعض آیات بین رسول و نبی جمع نموده قوله تعالی (وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا) در اینجا بین رسول و نبی جمع ننمود مگر از جهت تمنّی.

إِلّا إِذا تَمَنّى أَلْقَى الشَّيطانُ فِى أَمنِيَّتِهِ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- تمنّی یـا بمعنی تلاوت است چنانچه حسان بن ثابت گفته (تمنّی کتاب اللّه اول لیلـهٔ و آخرها لاتی حمام المقادری) و از صـحاح نقل شـده (تمنیت لکتاب قراءته) و فی المصادر الزوزنی و الکنز (التمنی) یعنی قرآن خوانـدن و آرزو کردن است، و راغب گفته (إِلّا إِذا تَمَنّى) یعنی در تلاوت آن.

۲- اگر تمنّی را بمعنی ظاهر گرفتیم که بمعنی آرزوی دل است معنی آیه

صفحه : ۳۷۲

چنین میشود که مـا ارسال رسول و نبی نکردیم مگر وقتی دل او آرزوی چیزی میکرد شـیطان در آن بباطل وسوسه مینمود و او را بر خلاف حق میخواند و حدیث

(انّه لیغان علی قلبی فاستغفر اللّه سبعین مرّهٔ)

مشعر بر آنست.

فَيَنسَخُ اللّهُ مـا يُلقِي الشَّيطـانُ پس خـدا آنچه را که شیطان از کلمـات کفر و وسوسه القاء مینمود باطل مینمود ثُمَّ يُحكِمُ اللّهُ آياتِهِ و آیـات خـود را محکم میگردانیـد و دلائـل آن را در قلبهـا واضـح مینمـود و نشانه‌هـای باطـل را دفع میکرد (وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) خـدا بحالات بنده‌گان خود دانا است و در آنچه حکم کند محکم‌کار است.

(منهـج الصـادقین) لکن اینکه قول درست نیست بجهت اینکه در آیـات عدیـده است که شـیطان بر انبیاء و امامها تسلّطی نـدارد من جمله قوله تعالی إِنَّ عِبادِي لَيسَ لَكَ عَلَيهِم سُلطانٌ پس (تمنّی) بمعنی تلاوت و خواندن میباشد نه آرزو.

۳- از سید مرتضی (ره) است که تمنّی در آیه نیست مگر یکی از دو معنی یا بمعنی تلاوت است چنانچه حسان بن ثابت گفته (تمنّ کتاب اللّه) تا آخر و یا بمعنی آرزوی قلب است، و اگر مقصود قرائت باشـد معنی آیه چنین میشود که رسولانی که پیش از تو بودند وقتـی برای قومشـان آیـات الهی را میخواندنـد قومشـان آیـات را تحریـف و کم و زیـاد مینمودنـد همـان طوری که یهودیـان چنین میکردنـد، و اینکه نسبت چنین عملی را بشـیطان داده از جهت اینکه است که عمـل آن قوم بـاغواء شـیطان بوده فَيَنسَخُ اللّهُ ما يُلقِي الشَّيطانُ یعنی خداوند باظهار حجت عمل شیطانی را باطل و زائل میگرداند و آیه برای تسلّی دل رسولش که او را تکذیب مینمودند نازل گردانیده.

و اگر مقصود تمنی قلب باشد چنین است که وقتی رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم برای امری آرزوی چیزی مینمود شـیطان او را بباطل وسوسه مینمود خداوند وسوسه شیطان را از او رفع مینمود و او را بمخالفت شیطان ارشاد میگردانید، امّا احادیثی که

صفحه : ۳۷۳

در اینکه باب روایت شده نزد اصحاب ما ضعیف و مطعونست زیرا که متضمن چیزی است که انبیاء منزّه از آنند چگونه ممکن است آنهایی که گفته‌اند بر نبی جائز باشد در صورتی که خداوند در وصف او فرموده كَذلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَكَ و قال سَنُقرِئُكَ فَلا تَنسى الی آخر). (پایان) ۴- سـبب نزول آیه اینکه بود که وقـتی پیغمبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم در جمـاعت قومش سوره (و النجم) را قرائت نمود و رسید بقوله تعالی وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الأُخرى شیطان انداخت فی امنیّته یعنی در قرائت وی (تلک الغرانیق العلی و انّ شفاعتهنّ

لترجى)«۱» مشركين گمان كردند كه وصف آلهه آنها است حضرت دلتنگ گرديد اينكه بود كه اينكه آيه وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِكَ مِن رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ تا آخر براى تسلى دل رسولش نازل گردانيد.

و معنى آيه چنين است كه (رسول و پيمبرى مبعوث نگرديد مگر اينكه وقتى او آرزويى مينمود شيطان در آن مغالطه مينمود و چيزى در قرائت او كه موهم اينكه بود كه از جمله وحى باشد مى‌انداخت و خداوند بآيات محكمش آنچه را كه شيطان القاء نموده بود برميداشت، و بقولى بعضى از كفار چنين ميكردند و اضافه آن بشيطان نظر باغواى او است، و از چيزهايى كه ظاهر ميگردانند كه (تمنّى) بمعنى تلاوت آمده است قول حسان بن ثابت است الى آخر.

(خلاصه كلام طبرسى) ۵- موقعى كه وحى تأخير ميافتاد حضرت آرزو ميكرد وحى نازل شود آن وقت شيطان در آرزوى او وسوسه ميانداخت و خداوند وسوسه شيطان را نسخ نمود و او را ارشاد نمود بچيزى كه القاء شيطانى را زائل و باطل گردانيد (و غرانيق) اشاره بملائكه است يعنى آنها شفعاء ميباشند نه اصنام، و غرانيق جمع غرنوق است و آن جوان جميل خوش صورت را نامند. (مجاهد)

---

(۱) يعنى آنها نيكو و بلند مرتبه‌اند و بدرستى بشفاعت آنها اميدوارى هست.

صفحه : ۳۷۴

وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خداى تعالى عالم است بعلم ازلى خود ميداند رسالتش را در كجا و در چه كسى قرار بدهد و آن كسى خواهد بود كه شيطان نتواند بر او ظفر يابد و بالقاء وسوسه او را فريب دهد و اغواء گرداند و حكيم است كه آنچه بر وفق حكمت و مطابق نظام عالم است مرتب ميگرداند.

لِيَجعَلَ ما يُلقِى الشَّيطانُ فِتنَةً لِلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَرَضٌ وَ القاسِيَةِ قُلُوبُهُم وَ إِنَّ الظّالِمِينَ لَفِى شِقاقٍ بَعِيدٍ لام (ليجعل) لام علّت است و در مقام بيان حكمت القاء شيطانى است و شايد مقصود چنين باشد كه ما شيطان را تمكّن داديم كه در تلاوت پيغمبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم چيزى بيندازد تا اينكه آزمايش كسانى باشد كه در قلب آنان مرض نفاق است و مرض شك و نفاق آنان زياد گردد (وَ القاسِيَةِ قُلُوبُهُم) مشركين و تكذيب كنندگان و سركشانى ميباشند كه در دشمنى و ضدّيت بسيار از حقيقت دور افتاده‌اند.

وَ لِيَعلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا العِلمَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّكَ فَيُؤمِنُوا بِهِ فَتُخبِتَ لَهُ قُلُوبُهُم وَ إِنَّ اللّهَ لَهادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ و ديگر چنين تمكن را بشيطان داديم براى اينكه امتحان و آزمايش باشد كسانى را كه بآنها علم و دانش عطاء شده كه بدانند آنچه را كه از جانب خدا برسولش ارسال مينمايد و بزبان او جارى ميگردد آن حق است يعنى براى مصلحت و آزمايش است و شكّ و شبهه‌اى بر آنها طارى نشود و لو حكمت آن را ندانند و بدانند كه آن از طرف پروردگار تو است و بآن ايمان آورند و بر ايمانشان افزوده گردد و دلهايشان نزد عظمت حق تعالى خاضع و مطمئن گردد و آنهايى كه ايمان آورده‌اند در راه مستقيم كه سر انجام آن قرب جوار احدى است ثابت قدم گردند وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِريَةٍ مِنهُ حَتّى تَأتِيَهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً أَو يَأتِيَهُم عَذابُ يَومٍ عَقِيمٍ بيان حال كفار است و شايد مقصود مشركين باشند كه آنان در تمام عمر

صفحه : ۳۷۵

در شك و ريب ميباشند و بآيات معجزنماى قرآن ايمان نخواهند آورد تا وقتى كه ساعت مرگ بغتهٔ و يك دفعه آنها را بگيرد، و شايد مقصود از (الساعهٔ) روز قيامت باشد زيرا كه قيامت يك دفعه واقع ميگردد، و در بسيارى از آيات قيامت را بلفظ (الساعهٔ) تعبير نموده يا بر آنها وارد شود روزى كه نسل آنها را فانى گرداند، مفسّرين گفته‌اند كه مقصود جنگ بدر است كه بنياد آنها كنده شد

الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ لِلّهِ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ (جنّات) جمع جنّهٔ است و (نعیم) مبالغه در نعمت است.

در آن روز یعنی روز قیامت ملک و مملکت مخصوص بخدا است اختصاص بقیامت با اینکه ملک و سلطنت حقیقی همیشه مخصوص بخدا است نه در دنیا و نه در آخرت کسی مالکیت و سلطنتی برای وی نیست مگر اینکه از روی حکمت بعضی را مجازا نه حقیقهٔ مالک پاره‌ای از اشیاء گردانیده لکن در قیامت اینکه مالکیت مجازی نیز مرتفع خواهد گردید کسی را نمیرسد که ادّعاء مالکیت بنماید و حکم و داوری نیز مخصوص بخداوند است و روی میزان عدل آن طوری که بخواهد بین مردم حکم میکند و آن روزی است که مؤمنین نیکوکار در بهشتهای پرنعمت که دار رحمت الهی است جایگزین میگردند و در مقابل آنها اهل جهنم در عذاب الیم که در آیات شرح حال آنها را بیان نموده متمرکز میگردند.

وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَو ماتُوا پس از بیان مقام مؤمنین و تفضّلاتی که در باره آنها میشود از بهشتهای پر نعمت و عذاب و خواری کافرین بیان فرموده مرتبه بلند آنهایی که از وطن خود بیاری رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم (فی سبیل اللّه) یعنی برای رضای خدا نه برای منصب و مال و غیره از مکه بمدینه مهاجرت نموده و دست از مال و اولاد برداشتند و آنها یا در جهاد کشته شدند یا مردند.

لَیَرزُقَنَّهُمُ اللّهُ رِزقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ خَیرُ الرّازِقِینَ

صفحه : ۳۷۶

بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته است که مجاهدین فی اللّه بعرض مبارک پیغمبر اکرم رسانیدند که جماعتی از ما بجهاد کفار میرویم و بعضی از ما شهید و بدرجه بلند شهادت و حیات ابدی دائمی نزد پروردگارشان میرسند و ارتزاق مینمایند، و بعضی از ما بجهاد میرویم و شهید نمیگردیم آیا از اینکه منزلت و مقام محروم میمانیم اینکه بود که اینکه آیه برای تسلّی دل آنان فرود آمد که آنهایی که در راه رضای خدا با نیّت خالص بجهاد روند فرق نمیکند خواه شهید گردند یا بمیرند هر دو نزد خدا مقام بلند در جوار الهی و روزی نیکو از نعمتهای بهشتی برای آنها مهیّا گردیده زیرا که خدا دائم الفضل و کثیر الاحسان است لَیُدخِلَنَّهُم مُدخَلًا یَرضَونَهُ وَ إِنَّ اللّهَ لَعَلِیمٌ حَلِیمٌ (مدخل) شاید اسم مکان باشد یعنی کسانی که با خلوص نیّت از مکه بمدینه هجرت نمودند چه در جهاد کشته شده باشند یا بمیرند به لام در (لیدخلنّهم) با نون تأکید ثقیله جمله را مؤکّد میگرداند و اشاره است به اینکه مهاجرین فی سبیل اللّه اضافه بر آن نعمتهایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده منزل و جایگاه آنان را بطوری بلند مرتبه و مجلل قرار میدهیم که موجب رضایت و مطابق دلخواه آنها باشد زیرا که خدا دانا و عالم است و جایگاه هر کسی را در خور مقام وی تعیین مینماید و حلیم و بردبار است که عجله در مجازات ستمکاران نمیکند و هر چیزی را در موقع خود مطابق صلاح و نظام عالم اجراء میگرداند.

ذلِکَ وَ مَن عاقَبَ بِمِثلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیهِ (ذلک) اشاره بآیات بالا است که در توصیف و فضیلت مهاجرین فی سبیل اللّه نازل گردید و بیان مؤاخذه و انتقام کشیدن آنها از کسی است که بوی ستمی بغیر حق واقع گردیده بمثل یعنی ستم‌دیده انتقام بکشد بقدر ستمی که بر او واقع گردیده جَزاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثلِها.

و در شأن نزول آیه از تفسیر تبیان نقل شده که جماعتی از مشرکین در شب

صفحه : ۳۷۷

آخر محرم میخواستند با مؤمنین جنگ کنند و اهل اسلام چون ماه حرام بود از جنگ خودداری نمودند و گفتند صبر کنید تا ماه

محرم تمام شود و مشركين راضى نشدند و در مقام مبارزه برآمدند مسلمانها براى دفع و قصاص با آنها جنگ نمودند و منصور و مظفّر گرديدند پس از آن حق تعالى اينكه آيه را فرستاد وَ مَن عاقَبَ بِمِثلِ ما عُوقِبَ بِهِ الخ.

هر كس از اهل اسلام كه انتقام بكشد از كفار و قصاص كند بمثل آنچه بر او ستم وارد شده پس از آن باز كفار بر او طغيان كند. لَيَنصُرَنَّهُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ البته خداى تعالى كسى كه بر او ظلم شده است يارى ميكند و او را غالب ميگرداند، و شايد عفوّ و غفور در آخر آيه اشاره باين باشد كه و لو اينكه مؤمنين نبايد در شهر محرّم كه يكى از اشهر حرم است جهاد نمايند لكن چون در اينكه مورد براى دفع ضرر و حفظ جانشان و انتقام كشيدن از كفار مبارزه نمودند كه آنها را از شهر و وطنشان آواره كرده بودند پس از آنكه چه جفاها كه بر مسلمانها در مكه وارد نمودند، چون جنگ با آنها در اينكه مورد بوده اينكه خلاف آنها را عفو نموده و بخشيده و آنها را بر مشركين مظفر و منصور گردانيده و جهاد با آنها را مباح و جائز نموده.

ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ يُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ وَ أَنَّ اللّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ و ولوج شب در روز و ولوج روز در شب حلول هر يك در ديگرى است، ذلك شايد اشاره بهمان ظفر يافتن مظلوم ستم ديده بر ظالم ستمكار باشد كه حكمت آن نظام عالم است و همين طورى كه تاريكى شب را داخل در روشنايى روز ميگرداند و نور و روشنايى روز را داخل در تاريكى شب ميكند همين طور خير و شرّ در عالم مثل دو نقطه پرگار بدور هم ميچرخند گاهى شرّ مثل ظلم ظالم كه مانند تاريكى شب و ضدّ نور است غالب ميگردد بر خير و عدالت كه مانند روز روشن است و آن را تاريك ميگرداند و گاهى عدالت كه ضد شرّ و فانى كننده آن است غالب

صفحه : ۳۷۸

ميگردد و ظلم و فساد را مرتفع ميگرداند، تا اينكه عالم بپا است ظلم و عدالت، خير و شرّ در مقابل يكديگر عرض اندام ميكنند.

ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الباطِلُ (ذلك) اشاره بآيه بالا است كه خداى تعالى اضداد را اينكه طور با هم جمع نموده و تا مدت مديدى بين اضداد الفت داده و هر گاه يكى از اضداد غالب گرديده بقدرت و حكمت خود زيادتى را برطرف مينمايد تا آنكه بين آنان مساوات پديد گردد چنانچه گاهى ظالم را غالب ميگرداند بر مظلوم و گاهى بعكس مظلوم را بر ظالم مسلّط ميكند و سنّت الهى در نظام عالم بر اينكه طور استوار گرديده و مثال آن آيه بالا است كه بنا بر توجيهى كه گفته شد اصحاب رسول اللّه و مهاجرين كه در مكه نسبت بآنها مثل شب تار بود دچار ستمكاران مشركين مكه واقع بودند و بمهاجرت نمودن بمدينه شب تاريك آنها تبديل بروز روشن گرديد و بالاخره مؤمنين كه خير محض بودند غالب گرديدند بر كفارى كه شرّ محض و ظلمت بودند و خداى تعالى حقانيت خود را اينكه طور نشان ميدهد تا آنكه بدانند كه او است حق و حقيقت و آنچه را كه مشركين از بتها پرستش ميكنند باطل است.

وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ العَلِيُّ الكَبِيرُ و ثابت و محقق است كه خداى تعالى بزرگ و بزرگوار و صاحب كبريايى و عظمت است.

صفحه : ۳۷۹

[سوره الحج (۲۲): آيات ۶۳ تا ۷۲]

اشاره

أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصبِحُ الأَرضُ مُخضَرَّةً إِنَّ اللّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ

الغَنِیُّ الحَمِیدُ (۶۴) أ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَکُم ما فِی الأَرضِ وَ الفُلکَ تَجرِی فِی البَحرِ بِأَمرِهِ وَ یُمسِکُ السَّماءَ أَن تَقَعَ عَلَی الأَرضِ إِلاّ بِإِذنِهِ إِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ (۶۵) وَ هُوَ الَّذِی أَحیاکُم ثُمَّ یُمِیتُکُم ثُمَّ یُحیِیکُم إِنَّ الإِنسانَ لَکَفُورٌ (۶۶) لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلنا مَنسَکاً هُم ناسِکُوهُ فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی الأَمرِ وَ ادعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُستَقِیمٍ (۶۷)

وَ إِن جادَلُوکَ فَقُلِ اللّهُ أَعلَمُ بِما تَعمَلُونَ (۶۸) اللّهُ یَحکُمُ بَینَکُم یَومَ القِیامَةِ فِیما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ (۶۹) أ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما فِی السَّماءِ وَ الأَرضِ إِنَّ ذلِکَ فِی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ (۷۰) وَ یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لَم یُنَزِّل بِهِ سُلطاناً وَ ما لَیسَ لَهُم بِهِ عِلمٌ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن نَصِیرٍ (۷۱) وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ تَعرِفُ فِی وُجُوهِ الَّذِینَ کَفَرُوا المُنکَرَ یَکادُونَ یَسطُونَ بِالَّذِینَ یَتلُونَ عَلَیهِم آیاتِنا قُل أَ فَأُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکُمُ النّارُ وَعَدَهَا اللّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ بِئسَ المَصِیرُ (۷۲)

صفحه : ۳۸۰

(ترجمه)

(ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیا ندیدی که خدا آب را از آسمان فرستاد و زمین (خشک) سبز و خرّم گردید حقیقهٔ خدا لطف کننده و آگاهست (۶۳)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک او و در تصرّف او است و هر آینه خداوند بی‌نیاز و بهمه اوصاف کمال آراسته است (۶۴)

آیا ندیدی که آنچه در زمین است خدا برای شما مسخّر نموده و کشتی در دریا بامر او روان میشود و آسمان را نگاه میدارد که بر زمین فرود نیاید مگر باذن او حقیقهٔ خداوند نسبت بافراد بشر رءوف و مهربان است (۶۵)

و خدا آن کسی است که بشما حیات داد پس از آن شما را میمیراند پس از آن شما را زنده میکند حقیقهٔ آدمی بسیار ناسپاس است (۶۶)

و ما برای هر امّتی دینی و شریعتی قرار دادیم که آنها عمل میکنند باو یا محل عبادت‌گاهی قرار دادیم که در آن عبادت نمایند و نباید در امر دین با تو نزاع و جدال کنند و تو خلق را بسوی خدا دعوت کن زیرا که تو در راه راست و هدایت میباشی (۶۷)

و اگر یهود و نصاری با تو جدال و نزاع نمودند در ذبیحه بگو که خدا داناتر است بآنچه عمل میکنید (۶۸)

و روز قیامت خدا در آنچه اختلاف میکردید بین شما حکم میکند (۶۹)

(ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیا نمیدانی (البته میدانی) که آنچه در آسمان و زمین است خدا میداند و حقیقهٔ آنها در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است و آن بر خدا آسان است (۷۰)

(اینکه مشرکین) چیزی را بغیر خدا عبادت میکنند که حق تعالی به پرستش آنها حجت و برهانی نفرستاده و چیزی را عبادت میکنند که بآن علمی ندارند و برای ستمکاران یار و یاوری نمیباشد (۷۱)

وقتی که خوانده شود آیات ظاهر و هویدای ما برای آنان تو آنهایی که کافر شدند و انکار قرآن را نمودند در صورت آنها را میشناسی و نزدیک بود مشرکین که از شدّت غیظ بزنند آنها را که آیات ما را بر آنها میخوانند بگو که میخواهید شما را خبر دهم بشریٔ بدتر از اینکه عمل شما و آن آتشی است که خدا به آنهایی که کافر شدند وعده داده و برای آنان بد بازگشتی است (۷۲)

صفحه : ۳۸۱

توضیح آیات

أ لَم تَرَ أَنَّ‌اللّه أَنزَل‌َ مِن‌َ السَّماءِ ماءً فَتُصبِح‌ُ الأَرض‌ُ مُخضَرَّةً در مقام بیان عموم قدرت و علم و کمال آفرینش بهمزه استفهامی که برای تقریر میآورنـد خطاب برسولش نموده که آیا تو ندیـدی یعنی البته می‌بینی و میدانی که از کمال قدرت و نظام آفرینش چگونه آب باران را از سـماء یعنی طرف بالا بسوی زمین فرود میآورد و زمینی که در موقع زمسـتان مرده و خشک گردیده و هیچ گیاهی از آن پدیدار نیست چگونه بریزش آب باران زنده و سبز و خرّم میگردد و نبات و اشجار از آن روئیده میشود.

إِن‌َّ اللّه‌َ لَطِیف‌ٌ خَبِیرٌ لَه‌ُ ما فِی السَّماوات‌ِ وَ ما فِی الأَرض‌ِ وَ إِن‌َّ اللّه‌َ لَهُوَ الغَنِی‌ُّ الحَمِیـدُ اینکه آیه ببشر تـذکر میدهـد که بایستی بآثار نظر کننـد و فکر خود را بکار انـدازد و در نظام خلقت تـدبّر نماینـد تا اینکه از اثر پی بمؤثّر ببرند و از معلول علّت را بشناسـند و از انزال بـاران و خرّمی زمین پس از پژمردگی و خشـکی آن بعموم قـدرت و احـاطه علم و لطف و کرم الهی و بباقی صـفات ذو الجلال دانا گردند و سر تسلیم فرود آورند و تابع گردند و بدانند که آسمانها و زمین ملک او و در تصرّف قدرت او است و او غنی بالذات و از غیر بی‌نیاز است.

أ لَم تَرَ أَن‌َّ اللّه‌َ سَخَّرَ لَکُم ما فِی الأَرض‌ِ وَ الفُلک‌َ تَجرِی فِی البَحرِ بِأَمرِه‌ِ در اینکه آیه عموم قدرت و کمال لطف و شمول رحمت خود را نسبت بافراد بشر مؤکّد میگرداند و در مقام امتنان بنوع انسان بپیمبرش خطاب مینماید که آیا تو ندیدی یعنی البته می‌بینی اگر چه بظاهر در اینکه دو آیه خطاب بپیمبر است لکن مقصود تمام بنی نوع انسانیت که قدری بخود آیند و لطف و کرم سبحانی را در آثار بنگرنـد و ببیننـد که چگونه زمین و آنچه در آنست از انواع و اقسـام موجودات از جمـادات، نباتـات و اکثر حیوانات برّی و بحری با عظمت جثّه

صفحه : ۳۸۲

و قوّت چنانچه معلوم است بعض حیوانات مثل اسب و شتر چنـدین برابر قوّه آنها زیادتر از انسان است همه را برای پیـدایش و بقاء و رفع احتیاجات شـما مسـخّر نمودیم که بر آنها تسلّط یابید و عمل کنید و تأمین معاش بنمائید و نیز دریا را مسخر شما گردانیدیم که کشتی بسازید و بر روی آب روان گردانید.

وَ یُمسِک‌ُ السَّمـاءَ أَن تَقَع‌َ عَلَی الأَرض‌ِ إِلّا بِإِذنِه‌ِ و نیز از کمال قـدرت و علم ازلی و حکمتی که در سراسر موجودات ظاهر مینماید چنین است که آسمانها و کرات با آن عظمت و سنگینی و با آن کثرت عدد که عدد کرات و آسمانها را جز پدید آورنده آن کسی نتوانـد تعداد و شـماره نماید و بطوری که کشف کرده‌اند گویند در جوّ هوا برای هر یک از کرات که آن را آسـمان مینامیم دائره و منزل‌گاهی است که علی الـدوام بدور خود میچرخد و از قدرت آفریننده آنها چنانست که با اینکه حرکت سـریع دائمی سـر سوزنی از محل خود تجاوز نمی‌نماینـد و همـان طوری که در نظام آفرینش مقرر شـده بیک قوّه جاذبه هر یک در محل خود قرار گرفته و مثـل مـاهی بـدور خود شـناورند قوله تعالی در سوره یس کُل‌ٌّ فِی فَلَک‌ٍ یَسبَحُون‌َ و از دائره خود منحرف نمیگردنـد و بهم اسـتکاک نمیکننـد تـا وقتی که در ازل مقرر شـده که عـالم مضـمحل و پراکنـده و خراب گردد و تمـام اینها از روی لطف و رحمت و کرم او است نسبت بنوع بشر.

وَ هُوَ الَّذِی أَحیـاکُم ثُم‌َّ یُمِیتُکُم ثُم‌َّ یُحیِیکُم و نیز برای معرفی خود و بیـان رأفت و کرمش نسبت بنوع بشر تـذکر میدهـد که خـدا و آفریننده عالم آن کسی است که شما را پس از نیستی و عدم بعالم وجود آورده و حیات داده و پس از آن شما را میمیراند و پس از آن در قیامت شما را زنده میگرداند.

از اینکه آیه میتوان اسـتفاده نمود که غایت و فائده عالم و مسـخر گردانیدن موجودات برای پیدایش نوع انسانی است و اینکه مراتبی

که بشر می‌پیماید از حیات دنیوی و نشو و ارتقاء و مردن وی پس از کمال طبیعی برای اینکه است که بنشأه

صفحه : ۳۸۳

(برای هر امتی از امتهای پیشین عبادت گاهی مقرر گردیده) دیگری که ما فوق عالم مادی دنیوی است تحوّل نماید و غایت وجود بشر با اینکه همه تشریفات که برای پیدایش و استکمال وی تنظیم داده غیر از اینکه نیست که وجود انسانی بمنتهای کمال خود برسد و حدیث قدسی

(لولاک لما خلقت الافلاک)

شاهد بر اینکه است.

إِنَّ الإِنسانَ لَكَفُورٌ چه قدر انسان ظلوما جهول ناسپاس است که تمام نعمتها را نادیده انگاشته و سر بندگی و عبودیت در برابر مولای کریم و ولیّ نعمت خود فرود نمیآورد و بوظیفه خود عمل نمیکند که آن نیز برای نفع وی است اله عالم غنیّ بالذات است نه از عبادت و بندگی بندگان نفعی عائد او میگردد و نه از عصیان آنان ضرری باو اصابت مینماید.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلنا مَنسَكاً هُم ناسِكُوهُ (منسک) مصدر میمی است بمعنی نسک و عبادت یا اسم مکان است بمعنی محل عبادت یا جایی که برای عبادت الفت گیرند و اصل منسک در عبادت جایی را گویند که مردم با هم برای عبادت یا کاری الفت گیرند.

اینکه آیه خبر میدهد که ما برای هر امّت و گروهی از امتهای پیشین عبادت گاهی قرار دادیم و مناسک حج از همین بابست.

إبن عباس گفته (منسکا) یعنی عیدا، ما برای هر امتی عیدی قرار دادیم مجاهد و قتاده گفته‌اند مقصود از (منسکا) جای قربانی است. (ابو الفتوح) فَلا يُنازِعُنَّكَ فِي الأَمرِ الخ وقتی چنین است که برای هر امّتی محلی برای اجتماع در کاری مثل عبادت یا مناسک حج یا عمل دیگری که با هم جمع گردند مثل محل قربانی یا غیر آن دیگر جای ندارد که اینکه مردم با تو در حکمی نزاع کنند.

در شأن نزول آیه گویند جماعتی از مشرکین باصحاب رسول گفتند چگونه

صفحه : ۳۸۴

است که ذبیحه‌ای که شما بدست خود میکشید میخورید و آن را که خدا میکشد یعنی میمیرد نمیخورید اینکه بود که برای ردّ آنها اینکه آیه فرود آمد:

وَ ادعُ إِلى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلى هُدىً مُستَقِيمٍ خطاب برسولش نموده که تو مردم را بدین حق دعوت کن زیرا که تو بر طریق مستقیم میباشی.

و اگر در امری با تو جدال و نزاع کنند حواله آنان را بمن واگذار و بگو خدا باعمال شما داناتر است.

در كه‌اللّهُ يَحكُمُ بَينَكُم يَومَ القِيامَةِ فِيما كُنتُم فِيهِ تَختَلِفُونَ حاکم روز جزاء خدا است و در قیامت بین شما بعدل و حق حکم میکند و در آنچه با هم اختلاف و نزاع مینمائید بین شما داوری مینماید و پاداش گفتار و کردار هر کسی را بتمام و کمال باو خواهد داد.

أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ ما فِي السَّماءِ وَ الأَرضِ آیه مربوط بآیه بالا است و بمنزله علّت و سبب است گویا فرموده خدا در قیامت بین شما حکم میکند و او حاکم روز جزاء است و میداند آنچه را که در آسمان و زمین است زیرا که علم او محیط بتمام اشیاء است هیچ امری نه در ظاهر و نه در باطن بر او مخفی نیست.

إِنَّ ذلِكَ فِي كِتابٍ شاید مقصود از کتاب لوح محفوظ باشد که کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه در او ثبت است! و شاید

مقصود از كتاب كتاب تكوينى آفاقى باشد يعنى هر چه بوده و هست و خواهد بود تماما در ازل در دفتر آفرينش در علم حضورى حق تعالى موجود است إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ يعنى حضور موجودات نزد او و نسبت بعلم ذاتى و قدرت و كبريايى و عظمت و احاطه علميه او كه عين ذات او است چيز اندكى بشمار ميآيد.

صفحه : ۳۸۵

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ ما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ مشركين مكه يا عموم مشركين عمل آنان چنين است كه پرستش و عبادت ميكنند غير خدا چيزى را كه بپرستش آن خدا فرو نفرستاده است حجتى را و نيز مى‌پرستند شيئى را كه باو علم ندارند.

علم دو قسم است: اول- علم ضرورى بديهى كه يا از طريق حواسّ پنجگانه ديدن، شنيدن، بوئيدن، احساس نمودن، چشيدن معلوم ميگردد و اينها را محسوسات نامند يا بديهيّات اوليه‌اش نامند مثل دو دو تا چهار تا است و امثال آن از علومى كه در اثبات آن محتاج بدليل و برهان نميباشد.

دوم- علم نظرى و آن دانستن معلومى است كه در اثبات آن محتاج بدليل و برهان ميباشيم و آدم عاقل هيچوقت در علوم نظرى بدون موافقت با دليل ترتيب اثر نميدهد و آيه اعتراض بمشركين نموده كه اينكه بى‌خردان بتهايى را عبادت مينمايند كه نه با خود اينها علوّ و مرتبه‌اى هست كه مشاهده كنند و سر تسليم در مقابل آنان فرود آورند و نه خداوند تعالى براى پرستش آنها حجة و دليلى نازل فرموده و نه آنها علمى باين پرستش دارند بلكه صرف تقليد پدران است.

وَ ما لِلظّٰالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ اشاره به اينكه ستمكاران كه با خداى واحد احد در عبادت و پرستش چيزى را شريك قرار داده‌اند بگمان اينكه شفعاء و ياران آنان باشند در اشتباهند بتهايى را كه مى‌پرستند بآنها كمك و يارى نخواهند نمود.

وَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ منكر مصدر ميمى است مثل مكرم و بمعنى انكار است و مقصود عبوس بشره است كه اثر مخالفت را ظاهر ميگرداند، و اينكه آيه در وصف منكرين و كافرين بپيمبرش خبر ميدهد كه چنان غيظ و سخط و حسد در باطن آنها رسوخ نموده كه وقتى آيات ربانى كه از معدن صدق و حقيقت فرود آمده بر آنها خوانده ميشود اثر انكار در صورت آنان نمودار ميگردد.

صفحه : ۳۸۶

آرى ظاهر آينه و نماينده باطن است مخصوصا صورت و چشم كه صفات باطنى را خوب نمايان ميگرداند براى آنان كه علم فراست دارند از چشم و ...نمودن و سخنان اشخاص مطالبى را كشف مينمايند (رنگ رخساره خبر ميدهد از سرّ ضمير) يَكٰادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيٰاتِنٰا (يسطون) مأخوذ از سطوة است (سطا يسطو سطوة) و گويند يسطو اظهار حالى است كه خوف آورد يعنى وقتى آيات قرآن كه ظاهر و واضح است براى منكرين خوانده ميشود آن غيظ و حسد باطنى آنها بحركت ميآيد بطورى كه نزديك است از جاى بجهند و آنهايى را كه آيات ما را بر آنها ميخوانند بگيرند و بزنند و بيازارند.

قُلْ أَ فَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمُ النّٰارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ برسولش امر نموده كه بآنان بگو ميخواهيد شما را خبردار كنم بشرّى كه نتيجه عمل ركيك شما و بپاداش ستمكارى شما نسبت بمؤمنين است كه آيات قرآنى را بر شما ميخوانند و شما انكار مينمائيد دامن گيرتان ميگردد آن آتشى است كه خدا وعده داده است براى كسانى كه كافر شدند و آن بد آتشى است كه سر انجام كار و بازگشت شما بسوى آن خواهد كشيد.

صفحه : ۳۸۷

[سوره الحج (۲۲): آيات ۷۳ تا ۷۸]

اشاره

يـا أَيُّهَـا النّـاسُ ضُـرِبَ مَثَـلٌ فَاسْـتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَـدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لَن يَخلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجتَمَعُوا لَهُ وَ إِن يَسلُبهُمُ الـذُّبابُ شَـيئاً لا يَستَنقِذُوهُ مِنهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ المَطلُوبُ (۷۳) ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ إِنَّ اللّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اللّهُ يَصطَفِي مِنَ المَلائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعلَمُ ما بَينَ أَيدِيهِم وَ ما خَلفَهُم وَ إِلَى اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (۷۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارکَعُوا وَ اسجُدُوا وَ اعبُدُوا رَبَّكُم وَ افعَلُوا الخَيرَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۷۷)

وَ جاهِدُوا فِي اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجتَباكُم وَ ما جَعَلَ عَلَيكُم فِي الدِّينِ مِن حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُم إِبراهِيمَ هُوَ سَمّاكُمُ المُسلِمِينَ مِن قَبلُ وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيكُم وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعتَصِمُوا بِاللّهِ هُوَ مَولاكُم فَنِعمَ المَولى وَ نِعمَ النَّصِيرُ (۷۸)

صفحه : ۳۸۸

(ترجمه)

(خطاب بتمام افراد بشر است) که ای مردم مثلی زده میشود گوش بدهید بحقیقت کسانی را که غیر از خدا میخوانید برای آنان هرگز ممکن نیست مگسی را بیافرینند و لو اینکه در خلقت آن اجتماع نمایند و هر گاه مگسی از آنها چیزی برباید نتوانند از آن بگیرند ضعیف است طالب (مشرکین) و مطلوب (بتها) (۷۳)

نشناختند خدا را حق شناسایی او حقیقهٔ خدا قویّ و توانا و غالب است (۷۴)

خدا از فرشتگان (رسولانی) برمیگزیند و نیز از بشر رسولانی برمی‌انگیزاند زیرا که خداوند شنوا و آگاهست (۷۵)

میداند آنچه را که بین دستهای آنها و آنچه را که پشت سر آنها است و بازگشت تمام امور بدست خدا است (۷۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجده کنید و پروردگار خود را پرستش نمائید و اعمال خوب بجا آورید شاید شما رستگار گردید (۷۷)

و در راه خدا مجاهده کنید آن طوری که شایسته جهاد او است، او است که شما را برگزید و در دین برای شما کار حرجی و دشواری قرار نداده ملّت پدر شما ابراهیم است و او شما را قبلا مسلمین نامید و در اینکه (قرآن) نیز ابراهیم (ع) نام گذارد شما را در آنجا که گفت وَ مِن ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسلِمَةً لَكَ پس ملازم ملّت ابراهیم باشد محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر عمل شما گواه و شما باشید گواه بر مردم پس نماز را بپای دارید و زکاهٔ مال خود را بدهید و بدین خدا چنگ بزنید او است دوستدار شما و خوب دوستی است برای شما و خوب یاری کننده‌ای است (۷۸).

صفحه : ۳۸۹

توضیح آیات

يـا أَيُّهَـا النّـاسُ ضُـرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَـدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لَن يَخلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجتَمَعُوا لَهُ الخ ذباب جمع قلّه ذاب اذبّهٔ و

جمع کثرتش ذبان بر وزن غراب و غربان و مثل در وصف چیزی آورند که آن در حالی از حالات شبیه ممثل باشد و آن وصف خواه متحقق باشد یا متخیّل یعنی بخیال و فرض اینکه است که گفته‌اند، مثال بوجهی مقرّب و بوجوهی مبعّد است.

در اینکه آیه خطاب بتمام افراد بشر نموده که برای شما مثلی میآورم گوش بدهید و بشنوید و نظر کنید در حال آلهه و خدایانی که شما مشرکین بغیر از خدا آنها را عبادت میکنید و گمان میکنید که آنها نزد خدا مقرّبند و کاری از دستشان برمیآید و باید بدانید که آنان قادر بر هیچ عملی نمیباشند نه قدرت بر ایجاد دارند و نه در امری توانند تدبیر نمایند حتی یک مگس که یک حیوان کوچکی است نتوانند بیافرینند و لو اینکه همگی آن سیصد و شصت بتی که در اطراف کعبه نصب کرده‌اند یا تمام بتها اگر همه با هم همدست شوند و بکمک و معاونت یکدیگر بخواهند چنین عمل کوچکی را انجام دهند هرگز قادر بر آن نخواهند بود و آنان بقدری ضعیف و ناتوانند که بقدر مگسی هم ارزش ندارند و بطوری عاجزند که بفرض اگر مگسی از آنان چیزی را ربود نتوانند از آن بگیرند.

ضَعُفَ الطّالِبُ وَ المَطلُوبُ هم طالب که مشرکین میباشند و هم مطلوب که بتهایند هر دو ضعیفند و اینکه مثال شامل میشود آنچه را که مشرکین غیر از خدا پرستش مینمایند خواه بت باشد که جماد است خواه غیر بت مثل انسان یا ستارگان و خورشید یا غیر اینها زیرا که جز اله واجب الوجود احدی و لو در عظمت و بزرگواری اول مخلوقات بشمار رود قدرت بر ایجاد و آفرینش ذرّه‌ای از ذرّات ممکنات را ندارد چه جای

صفحه : ۳۹۰

مگس که حیوانی است و بتهای مشرکین جمادی بیش نبودند، و شاید مقصود از (طالب) مگس باشد که عسل یا چیز دیگری را میرباید و ضعیف است و (مطلوب) یعنی صنم که بخواهد آنچه را که مگس ربوده از او بگیرد نمیتواند چگونه قابل پرستش باشند ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ إِنَّ اللّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ اینکه آیه بیان آیه بالا است و در مقام سرزنش مشرکین برآمده که اینان خدای خود را آن طوری که حقّ شناختن او بود نشناختند و مرتبه عظمت و وحدت حقیقی و مقام کبریایی و اوصاف جلال و جمال الوهیت او را بقدری که در خور استعداد بشری است نفهمیدند اگر چه احدی از ممکنات بکنه ذات بی‌زوال و صفات ذاتیه آن فرد متعال پی نبرده چگونه ممکن ضعیف محدود بحدود عدمی را رسد که بسرادق عظمت کبریائیش پی ببرد خاک را چه نسبتی است با عالم پاک و آنچه گفته شده که

(تفکّروا فی آلاء اللّه و لا تفکّروا فی ذات اللّه)

و قول امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه نهج البلاغه

(الحمد للّه الّذی لا یبلغ مدحته القائلون و لا یحصی نعمائه العادّون و لا یؤدّی حقّه المجتهدون الخ)

بیان همین معنی است.

آری چنین است لکن برای بشر ممکن است که پس از مجاهده بسیار در تزکیه نفس و تحصیل ایمان کامل و تقوی و عمل صالح آثار رحمت الهی و فیض منبسط صمدانی را در آینه موجودات مشاهده نماید و نفس خود و موجودات را از جهت اینکه آثار وجود حقّند بنگرد نه از جهت شیئیت خودشان و بامر حق تعالی که فرموده فَانظُر إِلی آثارِ رَحمَتِ اللّهِ کَیفَ یُحیِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها در خود و موجودات نظر مرآتی نماید تا آثار رحمانی را دریابد زیرا که نفس انسانی آینه جمال ایزدی است، در حدیث نبوی صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که

(من عرف نفسه فقد عرف ربّه)

هر کس خودش را یعنی نحوه وجودش را بحقیقت شناخت خدا را بوجه شناخته است اینکه است که گفته‌اند (خودشناسی کلید

خداشناسی است) و بقول آن شاعر عارف:

تا تو با خويشی عدد بينی همه چون شوی بی‌خود احد بينی همه

صفحه : ۳۹۱

إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ باين دو صفت از اسماء اللّه خود را معرفی مینمايد و گويا بمشركين خطاب مینمايد كه ای مشركين گمراه كه از جهل و بيخردی بپست‌ترين موجودات متمسّك ميشويد و نمی‌فهميد كه الهيت و سزاوار پرستش آن كسی است كه توانا و غالب است و مغلوب نخواهد شد و خدايان شما عاجزتر و ضعيف‌تر از كوچك‌ترين موجوداتند كه نه بر خلقت مگسی قدرت دارند و نه از خود دفاع توانند نمود حتی نتوانند شيئی را كه مگسی ربوده از او بگيرند و بخود برگردانند با اينكه حال چگونه آنان قابل پرستش ميباشند.

اللّٰهُ يَصطَفِي مِنَ المَلائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ اصطفاء مأخوذ از صفو است يعنی خالص چيزی، راغب گفته (الاصطفاء تناول صفو الشیء كما انّ الاختيار تناول خيره و الاجتباء تناول جبايته).

ظاهرا آيه در مقام ردّ اعتراض كافرين است كه در بعض آيات بيان نموده كه ميگفتند چگونه از بين ما افراد بشر يك نفر را برای پيمبری و رسالت خود انتخاب نموده همه در لوازم بشريت مانند هم ميباشيم در پاسخ آنان فرموده:

خدا شنوا و بينا است از بين انواع ملائكه و افراد بشر خالص‌ترين و زبده‌ترين آنها را برای رسالت خود انتخاب مینمايد.

آری كفار ظاهر را مينگرند و چشم باطن‌بين ندارند فقط جسم رسول را می‌بينند و از حقيقت او بی‌خبرند نميدانند كه چه گوهر گران‌بهايی و چه روح قدسی در جان و روان او پنهان است قوله تعالی (اللّٰهُ أَعلَمُ حَيثُ يَجعَلُ رِسالَتَهُ) يَعلَمُ ما بَينَ أَيدِيهِم وَ ما خَلفَهُم وَ إِلَی اللّٰهِ تُرجَعُ الأُمُورُ خدا ميداند آنچه بين دستهای خلق است از حالات قيامت و آنچه در آينده برای آنها است (وَ ما خَلفَهُم) و آنچه را كه از دنيای خود بجا گذاشته‌اند و مرده‌اند و بقولی يَعلَمُ ما بَينَ أَيدِيهِم يعنی ميداند اول اعمال آنها را (وَ ما خَلفَهُم) ميداند آخر اعمالشان را، و بقول ديگر ميداند آنچه را كه پيش از

صفحه : ۳۹۲

خلقت انبياء و ملائكه چگونه بوده و آنچه را عقب آنها خواهد بود و در قيامت بازگشت تمام امور بسوی خدا است و برای احدی غير از او نه امری است و نه نهيی (مجمع البيان) و شايد مقصود از (بَينَ أَيدِيهِم) انبياء باشند و اشاره باشد به اينكه خدا ميداند از بين افرادی كه در جلو شمايند چه كسی مصفّاتر و لايق‌تر است برای پذيرفتن منصب رسالت (وَ ما خَلفَهُم) چنانچه ميداند از بين ملائكه كه عقب شما يعنی از شما پنهانند چه كس لايق رسالت است كه رسالت را بوحی بپيمبران برساند مثل جبرائيل كه حامل وحی است.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اركَعُوا وَ اسجُدُوا وَ اعبُدُوا رَبَّكُم وَ افعَلُوا الخَيرَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ پس از مذمّت و اعتراض بكفار و مشركين و بيان عجز آلهه و خدايان آنها و قدرت و عظمت و احاطه علم و حكمت الهی در ارسال رسل بمؤمنين خطاب مینمايد كه در مقابل كبريايی و اقتدار اله عالم اظهار تواضع نمائيد و سر بندگی مقابل الوهيت حق تعالی فرود آوريد و ركوع و سجده كنيد و پروردگار خود را پرستش نمائيد و اعمال خوب و خير بجا آوريد شايد شما رستگار گرديد.

اشاره به اينكه پس از ايمان و ركوع و سجود كه شايد مقصود نماز باشد و عبادت و اعمال خير در طريق هدايت واقع ميگرديد كه اميد رسيدن بمقصود ميرود وَ جاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجتَباكُم ای مؤمنين در راه خدا آن خدايی كه بنعمت اسلام شما را

برگزید و گرامی داشت آن طوری که بایستی مجاهده نمود جهاد نمائید، جهاد در راه خدا دو قسم است: جهاد با اعداء دین و جهاد با نفس لکن بقرینه آیه پیش و بعد ظاهرا مقصود مجاهده در اینجا مجاهده با نفس است یعنی در طریق بندگی که از جمله آنها جهاد با کفار است کوشش نمائید و فریب شیطان و نفس خود را نخورید قوله تعالی وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا سوره کهف آیه ۶۹، و بایستی بطوری

صفحه : ۳۹۳

مجاهده کنید که شما را بسعادت و رستگاری و کمال انسانیت که مقصود از خلقت همین است برساند.

وَ ما جَعَلَ عَلَیکُم فِی الدِّینِ مِن حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُم إِبراهِیمَ هُوَ سَمّاکُمُ المُسلِمِینَ مِن قَبلُ وَ فِی هذا در مقام امتنان بر مؤمنین بر آمده که آنها را بدین حق رهبری نموده و نیز امتنانا بر آنها دین را سهل و آسان گردانیده که نه در اصل حرجی و نه در احکام آن زحمتی است و شریعت شما شریعت سهله سمحه است و آن ملّت پدر شما ابراهیم است و حنیف است که او شما را مسلم نامیده و دین شما را توسعه داده، ضمیر (هو) راجع بابراهیم علیه السّلام است که در کتب سماویّه قبل و در قرآن شما را مسلمان نام نهاده قوله تعالی حکایهٔ از ابراهیم (ع) که در دعای خود (وَ مِن ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسلِمَةً لَکَ و بقولی در (هذا) کلامی در تقدیر است یعنی (فی هذا القرآن).

لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیکُم وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ جمله لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً متعلق بآیه جلو (سمّیکم) میباشد یعنی ابراهیم شما را مسلمان نامید و باین نام شما را معزز و محترم گردانید تا اینکه در قیامت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم گواه شما باشد و باین نام بزرگ شناخته گردید و شما مؤمنین برای دیگران از افراد بشر گواهان باشید که آنان بدین پیمبران پیشین استوار بودند یا مخالفت نمودند، شاید ذیل آیه نظر بشرافت و فضیلت شریعت اسلام دارد بر باقی شرایع و ادیان گذشته که مؤمنین بایستی گواهان اعمال امم دیگر باشند قوله تعالی در شرافت امّت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم (وَ کَذلِکَ جَعَلناکُم أُمَّةً وَسَطاً) خطاب بمؤمنین نموده که شما امّت وسط میباشید کنایه از جامعیت و کاملیت دین اسلام است که در اصول و فروع آن بمنزله نقطه وسط دائره است و باقی شرایع بمنزله نقطه‌های اطراف میباشند چنانچه ظاهر و هویدا

صفحه : ۳۹۴

است که تمام احکام و قوانین آن مطابق عقل و منطق استوار گردیده.

فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ اعتَصِمُوا بِاللّهِ هُوَ مَولاکُم فَنِعمَ المَولی وَ نِعمَ النَّصِیرُ اینکه آیه متفرّع بر آیه بالا است و خطاب بمؤمنین است که چون خدا بر شما منّت گذارده و بدین اسلام موفق گردیدید پس نماز را بپای دارید و زکاهٔ مال خود را بمستحقان بدهید و بریسمان محکم توحید چنگ بزنید و بدانید فقط خدا است که مولی و دوست شما است و خوب دوستی است که اگر رو باو آرید و مطیع امرش گردید در همه حال شما را یاری خواهد نمود.

پایان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیـع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».